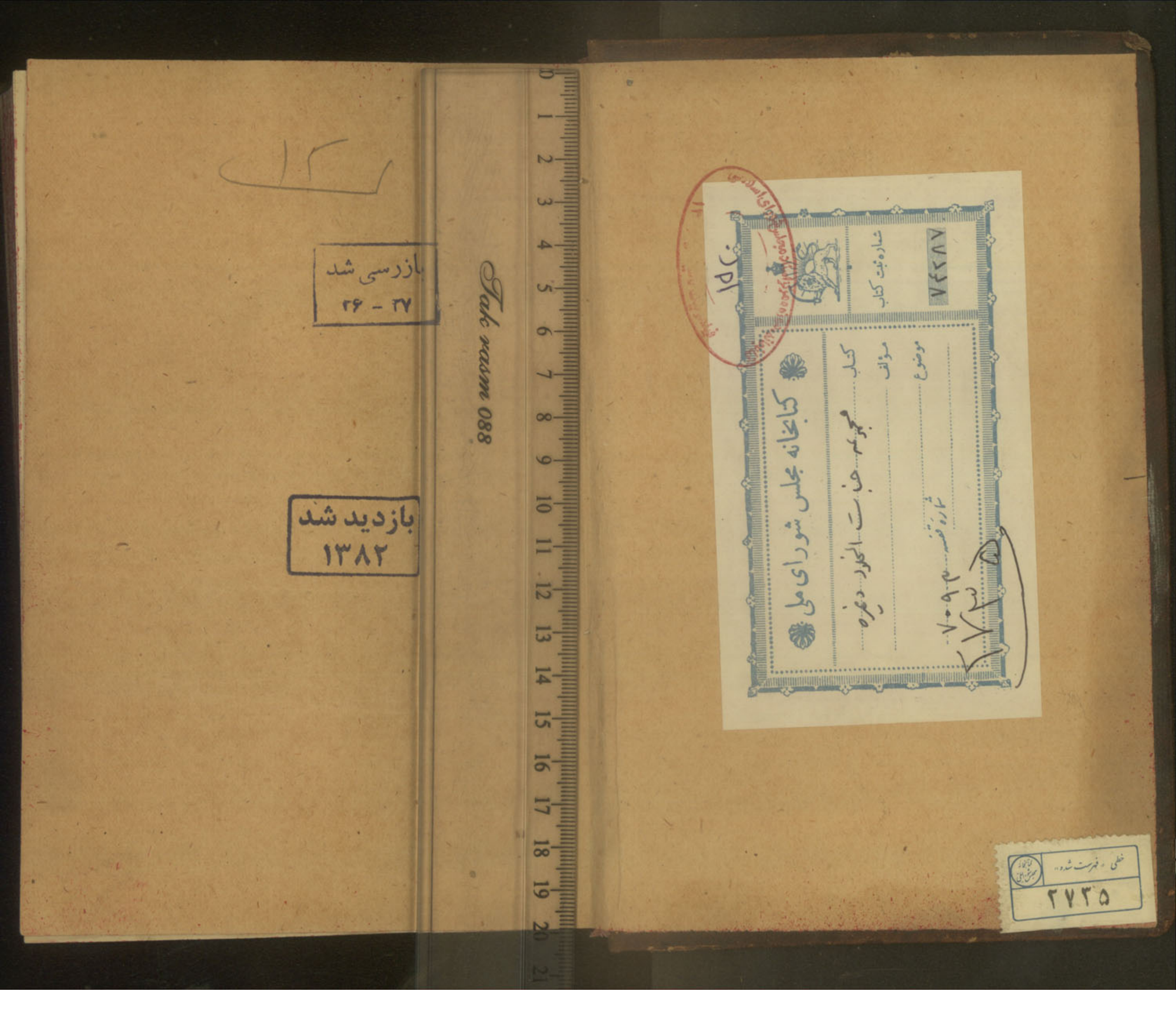
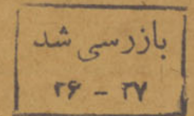
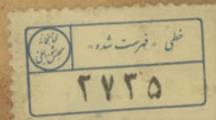



بازرسی شد
۲۷ - ۲۶
بازدید شد
۱۳۸۲
Tak rasm 088
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۷۴۲۸۷
کتاب
مؤلف
موضوع
۲۷۳۵





کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۷۴۲۸۷
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه



خطی «فهرست شده»
۲۷۳۵

اگر از خدمت دوری بدل شرمندگی دارم
چو قمری طوق با گردن نشان بندگی دارم

اگر از خدمت دوری بدل

اگر از خدمت دوری بدل شرمندگی دارم
چو قمری طوق با گردن نشان بندگی دارم

مختصر مفیل

هذا النسخه من بسم الله الرحمن الرحیم الکتاب جنات الخلود و غیره

الحمد لله الحکیم المعبود المتفرد بالازلیه والابد المتعزز بالکرم والجود منبت بزور الوجه لبرزه الجحد الی یوم الورود

وجاعل حبوب القلوب من حبوب حب المحبوب بثمرة لجنات الخلود مرشح حیاض العلم

بریاض المرتاضین من جداول المنهل المشهود ومرسل صواعق نجوم الحجج علی رجوم المنکرین

کالبرق والرعود بعث النبی الکریم لسد الشدود وحد الحدود ورد الاجائرة والزنود

عن روی الطرق والعصو الی معقل من ظل ممدود فاخذ لاهل بلیته من المواثیق والعهود

ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة یرتقی بها علی درجات الصعود مع المقربین

والشهود فی مشهد یوم موعود وصلی الله علی صاحب المقام المحمود الکمل من تادب بالجود وافضل من تجنب

جنوبهم عن مضاجع الرقود محمد الذات الوجود وعلی اسعد السعود الکوکب المسعود وصی

حبیب رب المعبود وغالب علی الجیوش والجنود وعلی النجوم الزاهرة واقطاب سماء الالهیه

بلا زوال ولا رکود الائمة الاثنا عشر المعصومین المامورین تارة بالقیام وتارة بالقعود

الطالعین العاکفین الراکع السجود صلوة تصفی مرائة قلوبنا عن غبار التعصب والجحود والعضد

من کید کل لجوج حسود لیصفی ربطونهم والجلود وتوالی هذه دیوم القیمة بئس الرفد المرفود

من النعین الکفرة الفجرة والعنو الاضلین من النصاری والیهود وسلم تسلیما کثیرا دائما

الی ان یذهب الخلق ویعود اما بعد برلوایح ارواح زاکیه وصفایح اذهان

صافیه ارباب الباب پوشیده نماند که کمینه کثیر الجرم قلیل البضاعه عدیم الصناعه مسکین ابن محمد محسن

محمد رضا الامامی المدرس وفقه الله تعالی لمراضیه واحسن الیه فی مستقبل حاله کما فی ماضیه

در حین عمده ارکان ایمان معرفت خداوند پاک تعالی وانبیا واوصیا ولا سیما

ائمه هدی رضی الله تعالی عنهم است واز خوض در حوض حلاوت آثار واخبار ایشان

حاصل گردد و هر یک علیحده نامی ونشانی ومولد ومکانی وتاریخ ولادت وزمانی ووفات

وعبادت وشغلی وشانی است لهذا در معرفت ائمه آنها به تتبع کتب بسیار دشوار است

چون این حقیر تفسیر موسوم بخزاین الانوار در اظهار فضل ائمه اطهار رضی الله تعالی عنهم

تصنیف نمودم در سلط وی تالیف آن از استقصای کتب اطلاع کلی بر خصوصیات آثار

انبیای نامدار واطوار حضرت محمد مختار وائمه اطهار بهم رسیده هر یک را در جای خود از آن

سلسله تمام ارتسام دادم ومجلد اول آن بنظر کیمیا اثر کامنان کریاس شده

اساس نواب کامیاب مالک رقاب شهنشاه خلافت مآب طوای طوایر دولت

ولصقت بنام نامیش موشح وتجلی ماثیر باهر التنویر گشت باسم سامی شان موشح

حامی حوزه اسلام وماحی عیدة اصنام رافع رایات عدل واحسان وقامع الویه ظلم وطغیان

نخبه طوایف امم ونقاوه ملوک عرب وعجم مشغله الا المحقة فی القربا وجه مکه دیده

والله یؤیده بنصره من یشاء اورنگ آرای خواقین کامکار وجهانگیر پادشاه شهریار

تاج بخش تاجدار دریا تخیل فلک اقتدار عالم کبیر عادل مهیب افزای بهارستان

وصل و حجاب است هواداری وی نسیم الطاف خاصش غالیه سای دماغ
آمانی و آمال ظل الله فی العالمین و قهرمان الماء و الطین قبله ارباب دین
مرکز [illegible] که از اثر عدل اوست ملک و ملکرا قرار فرزندان [illegible]
در دیده ضمایر هامی شکوه آشکار پایه قدرش بلند مایه جاه و جلالش سایه [illegible]
سایه پروردگار در خم چوگان حکم چون گلخند حشمتش گوی فلک میزند چرخ [illegible]
از بستان کفر تیغ وی آتش فشان از گلستان دین خنجر وی آبدار
گوهر بحر کرم مظهر احسان عمیم صدر سریر امم فخر اولو الافتخار
جیب برد پیکش برج اسد از حمل بره شیر فلک پیش رهش بنده وار
کان کفش در سخا موج بر آرد چو بحر تیغ پر از جوهرش دم زند از ذو الفقار
کهف الثقلین و ضیاء المشرقین و المغربین ملاذ الخلق فی الخافقین شاه سلطان حسین
الصفوی بهادر خان لا زالت سرادق السلاطین بابه خاضعه و جباه الخواقین
بتراب اعتابه واضعه رسیده بود از تحلیه آن پیرایه امتحان حقیر را مورد حکم فاخره
قباب [illegible] و [illegible] مفاخرت [illegible] فرمودند در وقت [illegible] الاشاره
بعضی از رجال آن درگاه [illegible] آیه انهم المنظرون آیتی است
در شأن او و کوکبه موکب ان جندنا لهم الغالبون نمونه ایست از رخسار فرمان او
شیرازه اوراق انا فتحنا لک فتحا مبینا دوش همای بلند پرواز اوج در رفعت مکانها

علی

دیباچه

علی خلاصه آثار چهارده معصوم را از اسما و القاب و خصایص و کرامات
و ادعیه و صلوات و حرز و ادعیه مستجابات و مدت عمر و غایات و فضایل و خوارق
عادات و آبا و امهات و تولد و وفات و شهور و سنوات و اولاد
و ازواج و خواتیم و برکات و متعلق و امکنه وفات و تواریخ ولادات
و شهادات و وفیات رساله علیحده نموده تا ملخص احوال هر یک بدون تصفح کتب [illegible]
مبسوطه در بادی الرای نظر در آید و هر روز در ایام تولد یکی از ایشان و یا وفات
[illegible] در آن روز خوانده برای شناخت و وفیات حضرت تیمن و تبرک [illegible] اند
با تلاوت [illegible] منوران [illegible] در [illegible] اسما حسنی و اعداد
و خواص آنها و مجملی احوال [illegible] انبیا و ذکر [illegible] خاتم اصفیا و تعداد ائمه و اولیا
[illegible] و عباد و شهور و سنین و بلاد معموره روی زمین و ذکر خلفا از بنی امیه و بنی عباس
و پادشاهان [illegible] و حصر مذاهب ملتها مندرج است در این کتاب
مستطاب و [illegible] اوقات دیگر وقایع و حکایات [illegible] کتاب [illegible] قرة العین
هم کتاب نه چرخ بگلچینی چند ورق این باغ [illegible]
گلزار ارم یا رخ خوبان [illegible] ماه [illegible] عید است خطش سنبل [illegible] است
هم حرف حرف [illegible] عدد [illegible] کلماتش هم [illegible] خلوت است
بر [illegible] صفحه [illegible] سیمین ز خشمه [illegible] دردانه [illegible]

در هر ورق از درج گهر چیده لب حلی هر کنج وی از گنج در صد دانه جواهر است

هر خانه پر زینت دین ذات عماد است در لغت دین قد العباس عموا است

و موسوم ساختیم این نسخه مبارکه را بنام نامی که از عدد حروفش تاریخ تألیف این است

یعنی جنات کنوز المعمور من جد و الا النور و بالله التوکل

فی کل الامور و امید است که برادران دینی و ایمانی که بمطالعه این

صحیفه لطیف رغبت آید این بنده عاصی عجز محرر رضی خوانین

آبای را بدعای خیر یاد و شاد نموده طلب مغفرت و آمرزش از درگاه حضرت

واجب الوجود لازم الستایش نموده باشند خاتون آباد که حکماء طهران جمع

سکونت این جا را به سروسامان است و چند کتب دیگر را هم

تصنیف و تألیف نموده و انشاء الله از نظر حقیقتشان زمره مأنوس رسیده

و خواهد رسید ترصد که اگر کاه گهر دلستانی در آن ملاحظه نمایند

از نظر خطاپوش عفو فرموده در اصلاح آن کوشیده باشند و مضمون

الانسان مرکب من السهو و النسیان منظور دارند و ابتداء این صحیفه را

در بیان اسماء حسنی و معانی آن و خواص آن و اعداد او و زینت

داده و بتیان عدد او کسره واو و نقطه و صحیفه آن را اینر نموده است و فهرست نام

شریف درین صحیفه مذکور و مسطور شده بدین ترتیب ۰۰۰

در شناختن

در شناختن اسماء حسنی و معانی آن و خواص آن و اعداد آنها است الله اسم ذات است جامع همه

صفات کمال در من حیث الاستحقاق سزاوار پرستش و حمد باشد پس الله هرگاه گفته شود

گویا اسماء حسنی همه گفته شده و آن را لفظ جلاله گویند مأخوذ از اله بالوه هم بمعنی درخشندگی

درخت از ماله واله است بمعنی تعبّد و عبادت از وله و اصل آن وله و لام تا اسم معنی اوّل

متحیر شدن ۲ مشتاق بودن ۳ پناه دادن و در اصل لاه بوده حرف تعریف متصل

بوی شده و آن را اسم اعظم گویند بچند وجه اوّل آنکه هر یک از حروف وی را

حذف کنند معنی وی برقرار است ۲ مشهورترین اسماء است ۳ بر همه اسماء مقدم است

۴ مخصوص کلمه توحید و شهادتین است پنجم از همه اسماء بیشتر است چه در قرآن دو هزار

و هشتصد و هفت جا مذکور است عددش بهر زبان شصت و شش است چنانچه بعبری او را

ماهی گویند اسم اعظم کان لو حل وجه می بخشد زر این چرخ کبود در نه گهواره

نه فلک میرسید چون حلقه گوش سماک زیر هر موجش هزاران کوه امات است

زیر هر کوه هر سیار دیگر است سوی گنهش فکر هر دانا نرفت کس نه درق در نک دریا

بی نشان از لفظه میدانیه جرات است تا بدانی بی نیاز از ما سوی است

گر بخواهی ره بیابی سوی آن بی نشان شو بی نشان شو بی نشان در هر یک از اجا

اسماء الله

و عصر و ثلث آخر شب شصت و شش بار خواندن جهت مطلب مجرب است

الواحد یعنی دلکو اول یگانه منفرد بالذات که ویرا اعضا و اجزا
نباشد قدیم یکی که مانندی ندارد در وحدانیت و ملک او در شریکی نیست
پس از جهت متفق است هر که از وحدانیت او بیگانه اجماع زبانها است از
هر طایفه در توحید او کقوله تعالی و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله بهر تقدیر برای
الفت و انس در غربت و بسیار بین الاقران و در وی فایده عظیم دارد و عدد
کبیرش سیزده و وسط و صغیرش یکی است **الاحد** یعنی واحد است در [illegible] از نفی
اجزا و ابعاض و فرق میان واحد و احد از سه وجه است اول آنکه واحد متفرد
بالذات است و احد متفرد بالمعنی ۲ آنکه واحد بحسب مورد اعم است از احد زیرا که
واحد را بر ذوی العقول و غیر ذوی العقول اطلاق میکنند و اطلاق نکنند احد را مگر بر ذوی
العقول سیم واحد اخص در ضرب عدد [illegible] و احد [illegible] شد برای تخلیص و تجرد
سیزده بار فایده عظیم دارد و هزار بار در خلوت گفتن چنان ظاهر میشود
که ملائکه با وی همراهند کبیرش سیزده وسط و صغیرش چهار **الصمد** چون در غیر خدا
استعمال کنند یعنی میان پر است اما در خدا است یعنی اطلاق میشود اول بمعنی بزرگ
و سید ۲ بمعنی قصد کرده شده در حوایج [illegible] و پناه در همه امور ماخوذ از صمد

هذا الامر است

هذا الامر است ای قصدت به ۳ دایم باذات همه است مختار باشد
در عدم جسمیت و جوهریت و غیر ذلک در حقیقت بلا احتیاج و بر همه روی کارها
خواندن آن مجرب است و بسیار گفتنش برای رفع جوع و گرسنگی نافع است
عدد کبیرش یکصد و سی و چهار و عدد وسطش [illegible] و عدد صغیرش هشت است
الاول در معنی دلکو اول سبقت گیرنده بر همه اشیاء ۲ ابتدا کننده در خلق
اشیاء قبل از وجود هر شیئی [illegible] است داور ابتدائی و منتهی بمدت [illegible]
در شروع کردن کارها و [illegible] هر چیزی خواندنش مؤثر و عدد کبیرش [illegible] وسطش ده
صغیرش یکیست و بمعنی ثانی است اسم مبدی و معید عکس است و چون [illegible]
بر شکم حامله گذارند و یا مبدی گویند حملش سقط نشود عدد کبیرش [illegible] و وسطش یازده
و صغیرش [illegible] و کبیر معید یکصد و بیست و چهار وسطش شانزده و صغیرش هفت است
الآخر مقابل یعنی اول [illegible] معنیش باقی بعد از فنای اشیاء است
دار از برای دوام در کارها و اتمام [illegible] برای این اسم نفع عظیم دارد عدد
کبیرش هشتصد و یک وسطش [illegible] و صغیرش نه است و بسیار گفتن این اسم
[illegible] عدد کبیرش یکصد و [illegible]
[illegible] و صغیرش نه است عدد کبیر [illegible] و وسطش [illegible] و صغیرش
چهار [illegible] از ظالمی [illegible] پنج بار [illegible] گوید [illegible] دفع

السمیع چهار معنی دارد اول شنونده سخنان سر و جهر یکسان باشد نزد او
نطق و سکوت خلق دوم قبول کننده و اجابت نماینده دعای داعیان چنانچه
در سمع الله لمن حمده و این معنی اخص از معنی اول است ۳ دانای مسموعات
از اصوات و حروف و ترکیب کلمات خواه بمعرض ظهور آید و خواه نیاید ۴ عالم
بر معلوم عام از اصوات و کلمات و غیرها یکصد و هشتاد بار بخوانند از ظرف چینی آیة الکرسی را
بمشک و زعفران نوشته و بروغن گل شسته بگوش کران چکانیده شفا یابد
مداومتش برای اجابت دعا مجرب است و کبیرش یکصد و هشتاد صغیرش نه است **البصیر** دو معنی دارد
اول مطلع بر همه چیزها دیده ها نتوانند دید بدون آلت بصر بیننده آنکه از نظر مخفی است
از جهت دفع رمد و شبکوری و سایر امراض چشم و دفع فساد قلب و دفع مرض ...
مداومت نمایند کبیرش یکصد و دو است و در روز جمعه مداومت نمودنش متضمن رعایت
از نور بار تعالی است و وسطش یکی و در صغیرش پنج است و از جهت بینا شدن در امور
دنیا و آخرت بخوانند **القدیر** یعنی دارنده قدرت از قدرت و غلبه است
بر هر مقدوری و تمکن تام است بر هر چیز بحیثیتی که امتناع از فرمان او هیچکس را
ممکن نباشد و بیرون رفتن از تحت تصرف او محال باشد این اسم را
با اسم قادر در وقت وضو بسیار گویند بر خصم غالب شوند و از جهت تقویت دل
و تسلط بر همه و اندازه قرار دلوان هر چیزی مجرب است گویند سایر صفات

الله

الله فرع این صفت است عدد کبیرش سیصد و چهارده و وسطش سی و پنج
صغیرش هشت است **القاهر** در بعضی نسخ قهار بصیغه مبالغه
بهر صورت تفوق دارنده بر هر چیز و تسلط بر جبابره و قرار دهنده
فرمان بر هر احدی بموتی هیچ آفریده را طاقت امتناع از فرمان او
نیست جهت غلبه و تفوق بر همگنان در عقب نماز سیصد و شش بار بگویند
چون برابر ظالمی روند آیه وهو القاهر فوق عباده را تا آخر بخوانند از وی
متضرر نشوند بسیار گفتن این اسم و اسم قهار جهت دنیا را از دل ببرد
و در محاق ماه ... بگویند یا قاهر یا جبار یا ذا البطش الشدید انت الذی
لا یطاق انتقامه نفرین دشمن کند فنا شود و وسطش سی و شش صغیرش نه
المتعالی دو معنی دارد اول صاحب سلطنت بر همه اشیاء ۲ منزه
از صفات مخلوقین از تجسم و تجوهر و تحیز در مکان و زمان ۳ بلندی
دارنده در آنکه دسترس سلطان و جهال در ادراک بلندی او ... توانند
که ... و مانندی برای وی قرار توانند داد تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا
بهترین اسماء است از برای ائمه و سلاطین خصوصا رفعت نعمت و دولت سلطنت
خواندنش مفید است عدد کبیرش یکصد و ده و وسطش یازده صغیرش دو و با خود
داشتن این اسم برای خلاصی از قرض و رفع فقر نافع است **العلی**

بمعنی عَلیّ و ابلغ از آنست در هر قسمی باعتبار لفظ تفضیل و مأخذ اشتقاق و علوّ بمعنی بلندی
و لکن چون در اسمای خدا من حیث انّه اسم الله مفضّل منه نیست لغو و لقوله بمعنی
غالب است کقوله تعالی لا تخف انّک انت الاعلی خواص این اسم شریف
با اسم علی متحد بل ابلغ و اتمّ است باعتقاد داشتن این اسم موجب معتقد شدن در
طبایعت و خواندنش فایدهٔ عظیم دارد و عدد کبیرش یکصد و یازده و کطش دوازده
و صغیرش سه است **الباقی** جلّ شانه یعنی همیشه پاینده و برقرار یعنی لقای
ازلی نه چون بقای بهشت و دوزخ چه بقای آنها ابدیست امّا ازلی نیست و فرق
میان ازل و ابد آنکه ازل پاینده و دایم بالذّات است بعنوان وجوب و ابد
پاینده و دایم بالعرض عمّ از وجود ممکنی یا وجود واجبی بجهت طول عمر و الکام
ابنیه و اولاد و مرادش یکصد و سیزده مرتبه نفع عظیم دارد و کطش چهارده صغیرش
پنج است **البدایع** یعنی مبدع یعنی از نو پدید آورنده همه موجودات
از غیر مثال و اندازه و بیشتر ملاحظه کرده باشد چه مبدع ابتدای چیزی را گویند
از غیر ماده کقوله تعالی قل ما کنت بدعاً من الرّسل و هر چیزی از کسی دیده نشود
هرگز از او دیده نشده باشند گویند فلان چیز از نو بدیع بود این اسم شریف جهت
درست آمدن کارها و اگر هر روز خواندنش تا رخ عدد کبیرش هشتاد و شش و کطش
چهارده صغیرش پنج است **الباری** یعنی خالق است زیرا که بمعنی خلق آمده
زیرا

زیرا خلایق را بریّه گویند و قوله باری النّسم و هو الّذی خلق الخلق جهت خلاصی از
تنهائی و پیدا شدن فرزند و نتاج حیوانات مداومت بر این اسم شریف
فایدهٔ عظیم دارد هر کس این اسم را بسیار بگوید جسدش در قبر تازه بماند کبیرش
دویست و یازده و کطش بیست و چهار و صغیرش شش است **الظّاهر**
بمعنی دالّه اوّل هویدا و عیان بسبب تجلیّات باهره و براهین نیّره و شواهد علامات
و دلالت بر ربوبیّت او میکند و میرساند که هست موجودی جزاو و فی کلّ شیء له
آیة تدلّ علی انّه واحد یعنی در ظهور نیست و ما خواز ظهور باشد ضدّ خفا
ای آنکه بر ظهور تو هر ذرّه آفتابیست گر عین چو نمائی باید بدیده کورش
خفیر و انکار را هم انکار و خفی نکو یکی و هر یا سم هم غیبت و حضورش لا شیء
و شیء امّا لیس کمثله شیء اسما تمام یکفر از نور بقصورش ۲ بمعنی غلبه مأخوذ
از ظهر بمعنی پشت و پناه است و منه قوله تعالی فاصبحوا ظاهرین ای غالبین
بجهت غلبه بر دشمن و قوّت کمر و پناه و پیشرفت کارها مداومت بر این اسم شریف
کردن اکسیر اعظم است و دلالت بمعنی اوّل رقصه کننده مداومتش جهت پیدا شدن
گمشده و اطّلاع بر جواهر حقیقه مجرّبست عدد کبیرش یکهزار و یکصد و شش و عدد کطش
یکصد و شانزده و عدد صغیرش هشت است **الباطن** بمعنی دالّه اوّل نهان
و پنهان و محتجب از ادراک ابصار و تلوّث خطرات و افکار و اشیاء اهل لطف

عقلای دوربین با دنی پایه در حیث کنه ذاتش نرسد لو الفه با پای پر
که طی کند یک پایه قدر ترا چرخ خیال ما سوی در عالم تعبیر باد و بمعنی آنچه در معنی
ظاهر گفته شد منافات ندارد چه او سبحانه هویدا است بدلایل و اعلام
و مخفی است بکنه از ادراک ما و محجوب است بذات و مرئی و محسوس است بآیات
فهو الباطن بلا حجاب و الظاهر بلا اقتراب و در نیم او سبحانه باطن است بر هر
چیزی یعنی خبیر و مطلع است بر بواطن جمیع امور از امور و اسرار و ضمایر خلق
هیچ مخفی نیست چه لطائف الرحمن شخصی را گویند که از مکنون و اسرار آگاه بود
امور خفیه مورث باد کچه بخو بود عدد او ورده در هر لحظه الم اسرار القلوب و المطلع
علی الباطن من الغیوب جهت پنهانی و مخفی بودن اسرار و جای مطلع شدن بر ضمایر
و اخبار بخوانند بعدد شصت و در عدد کبیر است و عدد ملفوظش هشت است و صغیر
آن نیز هشت باشد **الاکرم** بمعنی کریم است و فعل تفضیل در اینجا مطرز
نیست بلکه بمعنی فعل است کوتاه و هر اهون علمای اهل و کقوله تعالی لا یصلیها
الا الاشقی در معنی شقی است و قول شاعر ان الذی سمک السماء بنی لنا
بیتا دعائمه اعز و اطول در معنی عزیز و طویل است برای کرم بودن مداومت باید
عدد کبیرش ... و تحت دیگ و ملفوظش ... و صغیرش ... است
المحی زنده بذات خود محتاج نیست بجای دیگر زندگی نماید در او

یابد باد وفوت

یابد باد و فوت و فنا دلقوله حی آنکس را گویند که صحیح باشد با دو اسناد علم و قدرت
ذاتی و حی بمعنی منحصر است بذات حق سبحانه و غیر او از آن بهیچ حال چنانچه آیه انک
میت و انهم میتون مشعر برین معنی است و مداومت بدین نام شریف خصوصاً
بعد از هر نماز هجده بار باعث طول عمر و رفع مرگ مفاجات و توسعه معیشتش و چون
صاحب ... نوزده بار بخواند ... باید و گفتن یا حی یا قیوم جهت زیارت ... اثر عظیم دارد و عدد
کبیرش ... و صغیرش ... است **الحکیم** محکم کار و کسی که از بنده هر چیز بموضع خود
بمعنی حکم ... شدت تدبیر و حسن تصویر و تقدیر است ... و فعل قبیح از وی صادر نشود
و کسی را مجال اعتراض بروی نباشد بقولی حکیم بمعنای علیم است یعنی دانا و علم او محیط
بهمه معلومات باشد چه مراد از آیه یؤتی الحکمة من یشاء علم است و از علم مراد و منش
برای راست آمدن کارها و دانستن مجهولات مجرب است عدد کبیرش ... و ... است
ملفوظش ... و صغیرش ... است و حکیم بدون یا نیز اسم خدا و بمعنی داور و حکیم است
و عددش ده عدد دکمه است **العلیم** یا علام دعا لم بکیفی است یعنی دانای
بنفسه و میداند اسرار و ضمایر خلق را و پنهان نیست از وی مثقال ذره و هر چه
در وقوع یافته و خواسته است همه را قبل از حدوث شئی بعلم ذاتی حضوری در ازل و لم یزل
نیابد و زیاد و کم نگردد چون علم بندگان بمرور وقت در اهم ... رسد لهذا از ... نقصان
و زیاد و کم گردد و این دلیل است بر آنکه ذات او مغایر است با ذات بندگان که هم ...

بسم الله

دشواران کشف او عالم بعلم است زیرا که قدم علم لازم آید بلکه ذاتیست متصف بعلم
برای توفیق کسب علم ظاهر [illegible] و معلوم شدن امور مخفیه نفعی عظیم دارد و بعد از
هر نماز ده بار بگوید در غیبات آگاه شود عدد کبیرش صد و پنجاه و در [illegible] پانزده
و صغیرش شش است و حافظ نیز همین خواص دارد اما عدد کبیرش نهصد و هشتاد است

الحلیم [illegible] در جای [illegible] مهلت دهنده بتعجیل بعقوبت عاصی نکند
و تغیر نکند او را جهل هیچ جاهل و غضب غضب کننده و عصیان مرتکب ماننده
نوشتن و شستن این نام در آب اگر آب بر زراعت پاشیدن موجب نمو است و برای فرو نشستن خشم
و توقف بر اسرار غیب و اطفای نایرهٔ حمیت و جهل و پیدا شدن آرام در دل و حفظ از
بلیات این اسم شریف را مداومت نموده روزی یکصد بار بخواند عدد کبیرش
هشتاد و هشت و [illegible] عدد صغیرش هفت است

الحفیظ فعیل بمعنی فاعل یعنی نگهدارندهٔ اشیا از خرابی که مستلزم فنای آن باشد تا موعدی که
مقدر کرده است و حفظ بمعنی [illegible] در خلق اطلاق میکنند [illegible] آن بجانب
اقدس الهی داده نمی شود چه حفظ بندگان نگهداشتن [illegible] در خاطر این اسم برای
حفظ مال و بدن بسیار متعلقات از غرق و حرق و سرق فایدهٔ عظیم دارد و عدد کبیرش
نهصد و هشت و [illegible] آن بعدد لفظ [illegible] ایمنی از خوف است [illegible]
و امان از غرق و سریع الاجابه است عدد [illegible] صد و هفت صغیرش [illegible]

الحق

[illegible] دارد

سه معنی دارد ۱ سزاوار یعنی سزاوار هر شئ که در قوله تعالی لقد حق القول ۲ متحقق الوجود چنانکه
گویند الجنة حق والنار حق ۳ محقق یعنی حق کننده حق مراو لکن او سبحانه عبادت
خود را حق گویند و عبادت غیر خود را باطل در قوله تعالی ذلک بان الله هو الحق وان
ما یدعون من دونه هو الباطل جهت استخلاص مال خود از ید غاصب محجوب باشد و حاجت دیگر در
اسم باید ذکر نمود عدد کبیرش یکصد و هشت و عدد دیگر آن هجده و صغیرش نه است

الحسیب سه معنی دارد ۱ حساب کننده و شمرنده کقوله تعالی کان علی کل شئ حسیبا
[illegible] محاسب یعنی محاسبه کننده کقوله کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ۳ کفایت کننده
کقوله تعالی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ای کفاک [illegible] قوله تعالی عطاء حسابا
ای کافیا جهت درگذشت آمدن مهمات [illegible] برهم ریخته بخوانند بعدد هشتاد [illegible] کس از
روی صدق [illegible] هر روز هشتاد بار حسبی الله الحسیب بگوید و ابتدا از روز [illegible] کفایت
مهم وی شود و نجات [illegible] باید خصوصاً [illegible] آغاز آن دور در این اسم بعدد
کبیرش هشتاد و عدد دیگر و صغیرش [illegible] است هر که این اسم را بسیار بخواند از روی
ترسند

الحمید فعیل بمعنی مفعول است یعنی حمد کرده شده و مستحق حمد است [illegible]
در حالتی از شدت و رخا [illegible] الفضل [illegible] و [illegible] علیار
مراد [illegible] از ثنای [illegible] حمد [illegible] لکن [illegible] تعلق حمد [illegible]
چه شکر در مقابل نعمت است و حمد لازم نیست که در مقابل نعمت باشد این اسم [illegible]

سورت کوثر به نام و یکی مجرب است و تجربه دفع حمّی بر ظرف آب بنویسند و آب آن را
بخورند عدد کبیرش شصت و دو و عدد وسطش ... صغیرش نیز هشت است **اَلْحَفِیّ**
کما ورد جمله یعنی عالم هو الاست و ما خود از حفی بیفی یعنی حافظ است و منه قوله تعالی
سیکون بی حفیا است حفی و عزیز ای جمع علایک بمجتبها و یعنی لطیف نیز آمده یعنی مهربان
هر که دی ... سر برای ... و وقوف برضمائر و مایل شدن دل ... و مداومت بر این اسم
نافع است هشت بار بخواند بعد کبیر نافع و مجرب است عدد وسط آن ... و عدد
صغیرش هشت باشد **اَلرَّبّ** نزد جمعی اسم اعظم است زیرا که جمله دعاهای
مقصد بلفظ ربنا شده در بیست و یک موضع از قرآن و حق تعالی نیز اسماء اجابت دعوت
بدین لفظ دلالت است او عوارکم فی کتاب لیسم ربهم و بدوازده معنی آمده ۱ جمع کننده
۲ مدبر ۳ اصلاح کننده ۴ مالک یعنی خداوند ۵ همراه در حق ۶ سید ۷ ثابت ۸ دایم
۹ خالق ۱۰ تحویل کننده ۱۱ الهام کننده ۱۲ تربیت کننده و این معنی انسب است جهت
حفظ اولاد در طلب و ما رب ورد کردن این اسم مجرب است کبیرش ... است و عدد وسط
... و صغیرش چهار **اَلْبَارِئ** یعنی باری و خالق است تعالی ذرء الله الخلق
ای برأهم و خلقهم و گاهی ... همزه ... اسما ... محو و خاصیتش چون خواص خالق و
باری است هرگاه غایبی از دخیری ... بعد از نصف شب با خضوع و خشوع در گوشه
خانه ایستاده هفتاد بار یا ذارئ یا ... رد علی فلانا بگوید در آن هفته البته خبر غایب یا وی رسد

عدد کبیرش

عدد کبیرش هزار و پانصد و یازده و وسطش نود و دو و صغیرش ... عدد است **اَلرَّازِق**
روزی دهنده و متکفل روزی هر ذی روحی است عموماً از طاهر و فاجر و قوی و ضعیف
و کوچک و بزرگ و مؤمن و کافر و غیر ذالک و مراد از رزق سایر اشیا است
هر آن منتفع توان شد از لباس و اکل و شرب و زن و مسکن و تنفس و غیر ذالک از
منتفعات و کثرت دعوت بدین اسم جهت توسعه روزی و زود بهر سیدن آن
نافع است ... صد هشت بار بعد کبیر وسطش ... و هشت و صغیرش ... در رزاق نیز باید
اسم در خواص و عدد مطابق و ابلغ است **اَلرَّحْمٰن** صاحب رحمت شامله
روزی دهنده اول احوال نفع کننده بر همه خلایق از مؤمن و کافر و غیره معنیش عام اما
لفظش خاص است غیر خدا کسی باین نام نامیده نشود بدون اضافه لفظ عبد و لهذا
گفته اند رحمن صفت خاص است بمعنی عام و رحیم برعکس است و هر دو مشتق از رحم رحمن
برای مبالغه در رحمت است و مبداش رقت قلب است و غایتش ایصال نعمت و نفع و حصول
کذا البته داده شود مبداء او ذاتیست و متعلق او است یعنی ایصال رحمت و دفع ...
در ورد این اسم بعد کبیر ... و نود و هشت ... و عدد و صغیر یک است
اَلرَّحِیْم صفت عام است ... غیر خدا باین ... نامیده شود لکن بمعنی خاص یعنی
صاحب رحمت مخصوصه بمؤمنان ... فراز ... کما ان بالمؤمنین رحیما گویند
علت خصاص اسم رحمن کذا و عمومیت رحیم بدان است که رحمت رحمانیت کشف بما ...

و خزاین متضمن است و رحیم از خلق کشف باس کند و چون اسهار رحمت بخلق دهند
یکی را یا بیماری آن مرلو باشد ره رقت قلب است یا غایت آن ره ایصال
نعمت است یا هرچه داوّل آن دعا کردن برای مرحوم است گویند رحمت
رحمانیت کثیر الحمیه و قلیل الکیفیت است و رحمت رحیمیت عکس است و تحقیق
آنچه باید در کتاب خزینة الانوار باسطی اعظم کرده ام و گفتن یا رحمن هر روز یکصد بار بعد از
هر نماز فراموشی و سختی دل را زایل کند هرکه هر روز یکصد بار گوید یا رحیم شفیق و مهربان گردد
نسبت [illegible] و چون مهمی پیش آید ره عاجز شود روز جمعه بعد از نماز عصر تا هنگام غروب
آفتاب لفظ الله و رحمن و رحیم را بطریق نداء گفته باشد و بعد ها سر بسجده آورده به سر حاجت بخواهد
ره مجرّب است و گفتن یا الله بعدد [illegible] نفس منقطع شود و یا رحمن و یا رحیم نیز بدستور و بعد ها
مطلب خویشتن و بعد از آن صلوات فرستادن برای هر مطلبی مجرّب است و هر که
هر صباح نود بار گوید خلایق با او مهربان گردد و در این اسم بعدد کبیر [illegible] است و شصت و
دو است و بعدد وسطش سی و سه و صغیرش شش است

الرقیب

ره معنی دارد
آ دیده بان ره رقیب القوم حارسهم و هر کس را که حاجت باشد ره نظرها رقیب گویند
چه دیده بان بگذرد [illegible] قوله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
و هم حافظ [illegible] رقیب [illegible] بندگان [illegible] فرمان او است مداومت
بر این اسم غفلت را از دل زایل کند و بجهة حفظ حمل خواندنش خیلی مفید است

هو بار

هفت بار بر مال و عیال خوانند از همه آفات محفوظ ماند عدد کبیرش سیصد و دوازده
و وسطش سی و سه و صغیرش شش و این اسم را با اسم محیی و ممیت که اهل نماز
در وقت خواب دست بر سینه گذارد و آنقدر بگوید که بخواب رود عنبت عبادت
باو رساند

الرؤف

مهربان یعنی رحیم است چه رأفت در رحمت
مترادفانند و بقولی رأفت خص و ابلغ از رحمت است زیرا که فوق اکمل رحمت را رأفت
گویند بسیار گفتن این اسم تحیر را از دل زایل کند و هر کس بسیار حلیم و بردبار
و مهربان گوید و نفوظالمی رو برای وی دلیل شود و هر کس یا رؤف بسیار گوید
از هر خوف ایمن گردد عدد کبیرش دویست و هشتاد و هفت و عدد وسطش سی و چهار
و صغیرش هفت است ورد [illegible] بعدد کبیر هفت روز و وسطش چهار روز و صغیرش هفته است

الرائی

بیننده مأخوذ از رؤیت یعنی نظر کردن و نظر خدا ثابت است رؤیت
یت و بمعنی علم هم آمده است کقوله تعالی الم تر کیف فعل ربک بعاد ای الم
تعلم و بخواص عالم دل [illegible] است عدد کبیرش دویست و یکم و وسطش [illegible] و در
و صغیرش پنج است و این اسم را با اسم رافع مداومت نمودن موجب شأن
و رفعت و عدد کبیر رافع سیصد و پنجاه و یک است و در [illegible] آن [illegible] عدد صغیرش
نه است

السلام

در معنی دارد آسالم بودن از هر نقص و خلل و عاری از [illegible]
میشود از انتقال و زوال [illegible] و فنا یعنی سالم [illegible] صدر [illegible]

چون زید عدل ۲ یعنی سلم یعنی سلامتی دهنده بخلق بر راه سلامتی از قبل او نیستی
میشود دار السلام نیز مجاز است در اضافه بجانب او باشد یعنی خانهٔ خدای
که مسمّی بسلام است برای شفای هر علیلی خواندن این اسم مجرّبست بر سر بیمار
و علیل هر صد بار خوانده گو شفا یابد و دردش نبود بگیر صد و شصت و یک و خطش
چهارده صفر آن نیز است **المؤمن** به معنی دلالو آن تصدیق کننده یعنی
راست کنندهٔ وعدهٔ خود با اهل ایمان که و بار است کنندهٔ ظنّی دهنده باور دارد
بانچه است قول برادران یعنی و ما انت بمؤمن لنا ۲ یعنی ایمنی دهنده بندگان
از ظلم و ایمن کنندهٔ ایشان از عذاب ۳ به معنی محقّق یعنی ظاهر کنندهٔ
وحدانیت خود بدلایل و آیات نزد خلق و شناسانندهٔ خود بخلق خبر ایمان
یا فاتق از شر جن و انس بسیار بکرده است معوذ است عدد کبیرش یکصد و سی
و شش و دو خطش نوزده صفرش یک عدد است **المهیمن** به معنی دلالو آن اول
شاهد بر احوال خلایق از نهان و آشکار دوم خبر گیرنده و محافظت کنندهٔ ایشان
۳ ایمن بمعنای او در مؤمن گفته شد و ماخذ اشتقاقش امن است پس اصلش
مؤمن بوده است قلب شده است همزهٔ آن بها از راه قرب مخرج چنانچه قلب شده
ارقت و اهارقت در هرقت و [illegible] خبر اطّلاع [illegible] الناس بخوانند
و هر کس بعد از غسل صد بار بگوید صفای باطن [illegible] باید عدد کبیرش یکصد
و چهل و پنج

و چهل و پنج و خطش نوزده صفرش یک است **العزیز** یعنی غالب و غیر عاجز یعنی نیابد
دیر از آنچه اراده کند و در نیمی است قول مشهور و من عزّ بزّ یعنی هر کس در جنگ
بر خصم غالب گشت پس او را از نفس او برباید و عزّنی فی الخطاب ای غلبنی و پادشاه را
عزیز گویند از راه غلبه بر رعیت دارند و در نیمی است قول برادران حضرت یوسف
و یا ایها العزیز و هر روز بعد از طلوع فجر نود و نه بار گفتن این اسم برای اطّلاع
بر اسرار علم کیمیا و سیمیا نافع است و هر که هر روز چهل بار بگوید بر تسخیر عظیم یابد عدد
کبیرش نود و چهار و خطش سیزده صفرش چهار است **الجبّار** به معنی دالو
اتدارک کنندهٔ قهر فقیران بغنا و توانگری و کسر شکستگان بدفع ستم از ایشان
و در نیمی است جبیره در موضع زخم و شکست اعضای وضو میشود ۲ در بادار بنده
خلق خود بانچه فرماید و آنچه تقدیر کند خواه راضی باشند و خواه نباشند و در این معنی است
حدیث لا جبر و لا تفویض [illegible] هر که هر روز بیست و یک بار بخواند از ظلم ایمن گردد
و برای هر دردی و المی نافع است عدد کبیرش دویست و شش و خطش بیست و شش
صفرش هشت است **المتکبّر** به معنی دالو آن بزرگوار و بزرگی
خصوص نام تمام بذات اقدس او دالو و غیر او را نشاید [illegible] خود را بزرگ
و مستحق آن داند از راه موصوف بان صفت که [illegible] محتاج بکس نباشد
و در موجود محتاج بوی باشد و در نیمی در غیر او مستی نه یافت نشود با این

گفته اند که این اسم شریف از جمله اسماء خاصه است و کسی که خود را موصوف
باین صفت داند مشرک است چه خود را با خدا شریک و سهیم دانسته است
در صفتی که غیر خدا را نباشد و در حدیث آمده است که لا یدخل الجنة
من کان فی قلبه مثقال ذرة من خردل من الکبر و گفته اند که بهترین صفات
در ذات خداوند و بدترین اوصافست در غیر خدا مگر در مقابل کبر متکبران
که در آن صورت باعتبار یکه در هم شکننده کبر ایشانست خوش آینده است چنانچه
گفته اند التکبر مع المتکبر عبادة یا از آن میدهد که خود را بزرگتر داشتن از هر کسی
که منازعه نماید با او در عظمت و تصغیر گردانیدن او بهر صورت از کبریا
که از لوازم خداوندیست چه رفعت و عظمت و شأن و شوکت میان خلق
مر او راست نماید عدد کبیرش ششصد و شصت و دو و کطش چهارده و صغیرش پنج است

السَّیِّدُ معنی دارد آنچه در یک جا که رسول خدا صلعم علی مرتضی را
سید عرب گفته پرسیدند که سید کیست فرمود من فرزند [illegible] جهت
حاتمی و مالک عقاب گویند و هر موجود در بدان تصرف او باشد و لازمه
این باشد که خیر و بذل طعام را گردانیدن آذیت خوار از خلق باری گویند گرم فهم
چنانچه گویند سید قوم خود [illegible] دیگری [illegible] و [illegible] او را در
دنیا و آخرت عدد کبیرش هفتاد و چهار و کطش یازده و صغیرش دو است

السبّوح

السَّبُّوحُ پاک و پاکیزه از نقایص و از آنچه لایق خدائی نباشد فعول است
برای مبالغه و در اوزان عرب اسمی بوزن فعول بضم فاء و تشدید عین نیامده است
سوای این اسم و اسم قدّوس و هر دو معنی مماثلند چه خالص شدن از معایب
مر او راست مفید است مرویست که هر که این اسم را بزبان نویسد و آن را بعد از نماز
جمعه بخورد صفات ملکی بهم رساند عدد کبیرش هفتاد و شش عدد و کطش [illegible] و صغیرش
چهار عدد است

الشَّهِیدُ معنی دانا و آنست که در علم او [illegible]
هیچ چیز از وی مخفی نمانده و در نزد وی حاضر باشد یعنی علیم و عالم است خدا که
آنه شهید الله یعنی علم الله چه گمشده و غایب را بر چهار گوشه کاغذ شهید الحق [illegible]
و نام گمشده و غایب را در وسط کاغذ نویسد و در خصوص زیر آسمان [illegible]
و آن کند و [illegible] این دو اسم را بگوید البته پیدا شود عدد کبیرش سیصد و نوزده
و کطش [illegible] و صغیرش چهار است

الصَّادِقُ گوینده و راست گوینده
وعده ها در جزای راستگویان کرده [illegible] کم نکند چه دفع کذب و
ظاهر شدن راستی و وفا نمودن بوعدها [illegible] نماید
عدد کبیرش یکصد و نود و پنج عدد و کطش [illegible] و صغیرش [illegible] است و هر که
از عدد [illegible] بخوانند بعد از صلوات خمس بخوانند مجرّبست

الصَّانِعُ
یعنی فاعلست یعنی سازنده هر چیزی از مصنوعات که در تحت قدرت در آید

و پیدا کننده جمیع مخترعات ابن فهد علیه الرحمه در عدّه گوید هر مصنوعات باری تعالی
دلالت کند بر آنکه هیچ چیز مشبه با و سبحانه نتواند بود زیرا که این اسم شیئی را آن
اطلاق موضوع است و هیچ موضوع شباهت بصانع نتواند که در تنزیه دلیلیست بر آن
که او سبحانه بخلاف خلق است و متوحّد بالذات است چه هر درست ادراک
اسلوبست چیزی را بازند بخوانند عدد کبیرش دویست و یازده و وسطش صغیرش چهار

اللطیف رفق و نیکوئی کننده ماخوذ از لطف بمعنی کرامت چنانکه
گویند فلان لطف بفلان داله و آن ماخوذ از لطف بمعنی رأفت در صنعت
چه حق صنعت حاذق را صانع لطیف گویند آفریننده خلق کوچک چون
ذرّه را در نظر بیاید دلسوزیه اعضا در آن مانند خلق عظیم چه خلاصی از تنگی
و هم بخوانند و مجموع الله لطیف بعباده تا آخر آیه فایده اش بسیار است و چون
فقیری و یا مریضی دو رکعت نماز گذارده و این اسم را بخواند دفع فقر و مرض او
شود عدد کبیرش یکصد و بیست و نه و وسط آن بیست و یک صغیرش سه است

الطاهر پاکیزه و منزه از شبه و مثل و ضد و ند و حد و از ضلال و نقائص
و منزه از مونس داد و صفات خلق از طول و عرض و عمق و قطر و سکینی و
نزدیکست و غلظت و دخول و خروج و چسبیدن و جدا شدن و بود و طعم و رنگ
و بوی و نرمی و حرارت و اکل و شرب و حرکت و سکون و اجتماع و افتراق و

وضعف

وضعف و قوت و مرض و صحت و نوم و بیداری و توانگری و فقر و موت و حیات
و روح چه اینها همه از جهت خداوندی دور و موصوف بآن در بلّه قصوریست
چه تجلّی از ذاتی و تجلّی افعالی سریع الاثر است عدد کبیرش دویست و پانزده
وسطش بیست و شش صغیرش هشت **العدل** بمعنی عادل است نیم راست
کننده و داد دهنده و اجتناب کننده از حیف و میل و این لفظ مصدر است که بجای
اسم فاعل برای مبالغه در معنی و چون اسناد بخلق داده شود عدل کسی را گویند
مرضی القول بالفعل باشد و گفتن این اسم وقف در میان شب برای مخصوص
گردیدن بالطاف حق و خطور کردن اسرار غیب در دل نیکست عدد
کبیرش یکصد و چهار و وسطش چهارده و صغیرش پنج است هر کس در شب جمعه این اسم را
بر بیست پاره نان نویسد و بخورد همه خلایق مطیع و فرمانبردار او شوند

العفو فعول بمعنی فاعل مشتق از عفو بمعنی درگذرنده و بخشش کننده
گناه گناهکاران و بدل کننده آن ضعیفها بحسنات مفعو هم گفته است یعنی
درگذرنده جزای بدکاران هر چند در صورت و اولیست بمعنی نستم محواست
ماخوذ از عفت الریح للاثار از درسته و محبه یعنی محو کننده اثر گناه از نامه اعمال چه
محو سیئات است و تبدیل آن بحسنات تأثیر عظیم دارد عدد کبیرش یکصد و پنجاه و شش عدد
وسطش بیست و یک و صغیرش سه است **الغفور** عدد کبیرش یکهزار و دو

و شصت و دو و وسطش یکصد و سی و دو و صغیرش است یعنی غافر است ماخوذ از غفر
یعنی پوشانیدن و درین معنی است مغفر را که بر سر گذارند و ستار از آن محقق پوشیدن
گناه است باذیال رحمت خود و مبالغه در غفور بیشتر است از غفّار زیرا که غفور
پوشنده است هم از آنکه باید یا نماند و محو یعنی عفو است قلع مادّه و زوال
اثم است چه زوال و سر آن ثم دست نماید و چون خواهد جرمی مخفی بماند بروز نکند
سه روز هر روز هفتاد بار بخواند بزرگ بخواند و یکی و انداز و اسم غفّار بلغت عدد
کبیرش یکهزار و دویست و سی و یک وسطش یکهزار و دویست و نه صغیرش بیست و یک

الغنیّ ماخوذ از غنا یعنی توانگری و بی‌نیازی است چه او سبحانه است مستغنی بذاته
از همه خلق خود و از آلات و ادوات بهمّت در حیث همه موجودات و همه خلقند محتاج
بسوی او در همه جهات و مغنی از غنی یعنی غنی کننده است که گفتن این اسم
در مجلس در انجمن هزار بار عجب رسیدن دولت عظیم و توسعه در معیشت گشت کند
و هر کس ده هفته در هر هفته ده هزار بار بگوید هر آینه از خیرهای لذیذ بهرهمند
توانگر شود عدد کبیرش یکهزار و شصت عدد وسطش یکصد و شش و عدد صغیرش

الغیاث یعنی مغیث یعنی فریادرس بجهت مبالغه در کثرت اغاثه
ملهوفین و مضطرّین بسمّی بمصدر شده و بهمین معنی است غوث اهر در آوردند
خواندن این اسم در همه اوقات برای دفع اضطرار و وحشت در تنهایی

در قوت

در قوّت در کارها نفع عظیم دارد و عدد کبیرش یکهزار و پانصد و یازده وسطش یکصد و سی و ده
صغیرش هست و اگر محنتی عظیم پیش آید و هیچ چیز دفع نشود در جای خالی رود و با سخن
بگوید هزار بار یا مغیث اغثنی بحق بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب الرأی و السمیع بحق آل طه و یس
حاجت بشود **الفاطر** در معنی دلالت است شکافنده ماخوذ از فطر در فروج در خشه
چه او سبحانه خلق را از کتم عدم بحیز وجود آورده یا شکافنده صورت نوعی انسانست
در طرف کمال آنها دیگر قوله تعالی فاطر السموات و الارض مردیست آسمان را
از موضع که اکنون شکافت خواهد داد و درین معنی است فطر روزه ۲ یعنی خالق
یعنی پدید کننده اشیا چه بشرف وجود مبدع است عدد کبیرش و نود
و وسطش و صغیرش عدد است **الفرد** در معنی دلالت اول منفرد بربوبیت
و ابر خلایق منفرد بوجود همه موجودی بجز اوست چه خلاص یافتن از کثرت
و التصدیع و تنها شدن مداومت نماید عدد کبیرش است و چهار
و عدد وسطش و صغیرش پنج است **الفتّاح** در معنی دلالت الحکم بنده
و قضا رسنده تعالی فتح ربّنا افتح
ای حکم گشاینده کارها و خزائن رزق و رحمت
بهره صیغه مبالغه است هر کس بعد از نماز صبح دست بر سینه گرفته هفتاد بار یا فتّاح
بگوید حق تعالی حجاب از دل او عدد

کبیرش چهارصد و شصت و نه و وسطش پنجاه و هفت عدد صغیرش سه است **الفالق**
شگافنده دانه‌ها و حبوبات برای حاصل شدن ثمرهٔ نباتات و ارحام را برای تولد
حیوانات و زمین را برای روئیدن آنچه از زمین بهم رسد از نباتات و معادن
و غیر ذالک و ظلمت شب را برای پیدا شدن نور هر فالق الاصباح بوده هر یارا
از برای گذشتن بنی اسرائیل از برای پیدا شدن راه گمشده در دریا و صحرا مداومت نماید
عدد کبیرش دویست و یازده عدد وسطش بیست و دو عدد صغیرش چهار است
القریب و معنی دال آنکه نزدیک است بخلق خود از راه علم از آنچه هر کس او را بخواند
برای وی اجابت کند چنانچه فرموده فانی قریب اجیب دعوة الداع ٢ عالم
بود به اسرار دلها هر جا باشی میان او و دلها حایلست چنانکه خود فرموده است
ان الله یحول بین المرء و قلبه و بدانکه قرب و بعد او سبحانه بحسب مسافت نیست چه او
سبحانه به خلق خود از رگ گردن نزدیکتر است و نحن اقرب الیه من حبل الورید
پس اگر قرب او سبحانه بحسب مسافت بودی بایستی که نزدیکی او با کسی در قرب
مستلزم دوری او باشد هر یک کس در دوریست پس نزدیکی او بخلق خود بحسب علم است
و نزدیکی خلق او بحسب عبادات ای در درون جانم و در جان من پیدائی
نزدیک که هستی اما ز من جدائی در هر اوقات این اسم مرکوز با اسم مجیب
کوه در برای نزدیکی یعنی یکدیگر مداومت نمودن مجیب برای آسان دشوارها نافع است

بعدد پنجاه و پنج حاجت یمنی از هر بدی است عدد کبیرش سیصد و دوازده وسطش
سی و سه صغیرش شش است بجهة دفع هر غمی گوید یا قریب یا مجیب یا سمیع الدعاء
یا لطیفا لما یشاء و علی البصیر **القدیم** یعنی گیرنده بحسب وجود بهمه اشیاء
بقدرت ذاتیه هر او را اول و حدی نیست نه چون تقدم اشیاء بعضی بر بعضی
دیگر هر او را اسم قدیم دیگر است چه اطلاق قدم اینجا محض از برای مبالغه است
نه حقیقت بجهة طول عمر مداومت بر این اسم شریف فایدهٔ عظیم دارد عدد کبیرش
یکصد و پنجاه و چهار وسطش نوزده عدد صغیرش یک است **الملک** در معنی دارای پادشاهی
مملکت تام و له ملکوت السموات و الارض ٢ مالک و صاحب تصرف
النفس بجهة تخفیف افتاده است جهة توانگری و دوام ملک و در بزرگی و تسلط و خدم
و حشم و مالک شدن املاک و غیره مداومت نماید عدد کبیرش نود و مرتبه است
وسطش نه و صغیرش نیز نه است متوکل است هر صاحب سلطنتی هر روز شصت و چهار بار
بگوید سلطنتش دوام یابد **القدوس** بسیار بسیار منزه از معایب و قبایح چه
قدوس صیغهٔ مبالغه است چنانچه در سبوح گفته شد و پاک از شایبهٔ مثل و
شبه و اولاد و تقدس از برای خدا یعنی نسبت دادن ما است او را با پاکی
و بری است از ما لا یلیق چنانچه ملائکه گفتند نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و حظیرهٔ
قدس عبارتست از مکانی که دور است از امکان ادناس دنیا یا آنکه قدس اسم

هزار و تکان خانه باید چه با یکی از عیوب مداومت نماید گویش یکصد و هفتاد
دیگر طش هفده ضمیرش هشت است الْقَوِيُّ جلی مغیبش نزد منداست لیکن
اسناد آن کند المعنی قادر است چه هرکس قدرت بر چیزی یافت قادر است
پس او سبحانه است جامع همه افراد قوی و قدر بدان آنکه استعانت از غیر جوید
متوسل بنفس و براد عجز چه قوت یافتن از ضعف و قوت توانائی و تفوق بر دشمن
بخواند هرگاه دشمنی باشد دفع نتواند کرد از خمیر هزار گلوله سازد و بر هر یک از آن
یکی یا قوی بگوید و بخورد مرغ دهد شر دشمن از او دفع شود عدد گویش یکصد و شانزده
دیگر طش هفده ضمیرش هشت است الْقَيُّومُ دایم القائم امور خلایق از قبض
و بسط و رزق و خلق با اوست چنانچه اگر یک لحظه واگذارد همه تباه شوند ما فیها برهم خورد
چنانچه مرگی ۴ بمرض رسانیده یا خدایا خواب داری فرمان رسید ... را
بر آب کن و شب در کف گذار چنان که خواب و بی ستوه شد و ... را
برهم زده شکست و تعویل قیم یعنی ستوه بر چیزی بند پر و صلاح و حفظ و رعایت و بیضی
قائم خواند بسیار گفتن این اسم موجب تسویه قلب است و هرکه حی قیوم نقش
نگین کند در کرا و میان جوم باند و همراه داشتن آن موجب ایمنی از خوف عدد
گویش یکصد و نود و شش گوطش ست و یک ضمیرش سه است الْقَابِضُ
مأخوذ از قبض است که بچند معنی آباز گرفتن چه او سبحانه روزی وسیع را از فقرا باز
گیرد

گرد و لوح آن بواب به باروحی راه بندی اللارواح داده از ایشان باز گرد
۲ تنگ کننده در مقابل باسط کقوله تعالی والله یقبض و یبسط ۳ بمعنی ملک چنانچه گویند
فلان در قبضه فلان است یعنی در ملک اوست و در تفسیر است قول خدا تعالی
والارض جمیعا قبضته هرکه این اسم را با اسم حفیظ چهل در چهل لقمه بنویسد و بخورد
ایمن شود از رنج جوع مادام زنده باشد خواندن چه باقیماندن نال در درست
فایده عظیم دارد گویش نهصد و سه و گوطش آن نود و سه و ضمیرش سه الْبَاسِطُ
یعنی پهن کننده فضل و احسان و رزق بر همه آفریدگان لا سیما بر اغنیا و می نیز دیگر
چند معنی قابض را گو چه فراوانی مال و منال و فرزند و گشائش معیشت و افزونی اسباب
دنیوی مداومت نمودن بر این نام تجربه شده است و بکاب مفید است عدد گویش
هفتاد و دو گوطش نه ضمیرش نیز نه است و روایت است هر که وقت سحر دست بر آورده
ده بار بگوید محتاج بسؤال الخلق نشود الْقَاضِي یعنی والی و حاکم
والزام کننده امر و نهی خود را بر دستان مأخوذ از قضا است و منه قوله تعالی
وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه ۲ اعلام کننده و خبر نماینده بمضی و ماسیاتی
و منه قوله تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب ای اعلمنا و بذلک علی لسان
بتبلیغهم ۳ با تمام رساننده چنانچه گویند حاجت فلانی قضا شده یعنی تمام شده
و منه قوله تعالی فقضیهن سبع سموات و گفتن یا قاضی الحاجات در همه وقت

اسماء الله

برای برآمدن حاجت سریع الاجابت است عدد کبیرش هفتصد و یازده و کلش
نود و دو و صغیرش دو است **المجید** یعنی ماجد و دو معنی دارد اول آنکه واسع
الکرم است بر بسیار خلق از هر گونه نعمت چنانچه مرد سخی را ماجد گویند ۲
عزیز و کریم است و منه قوله تعالی و قرآن مجید مأخوذ از مجد و بزرگواری و جمال دارد
از معنی ممجّد باشد یعنی تعظیم و تکریم کرده شده و بسیار گفتن این اسم شفا است از همه
کوفتها عدد کبیرش پنجاه و هفت عدد وسطش نوزده و صغیرش سه است گفتن آن باعث
حب سرور قلب و یافتن مجد و بزرگواری است **المولی** در بعضی نسخ ولی
مذکور است و هر دو بمعنی یار است برای مؤمنان و متولی ثواب و اکرام ایشان
میتواند بود یعنی اولی بر تصرف باشد چنانچه رسول خدا صلعم فرموده است الست اولی
بکم بانفسکم من کنت مولاه فعلی مولاه و گاهی بمعنی قیم لغات باشد [illegible] قیم اطفال
ولی گویند پس بر تعبیر حقها مصالح کار مؤمنان و قائم بمهمات ایشان است بجهت نصرت
دوستی خلق مداومت نمایند عدد کبیرش [illegible] باشد [illegible] باشد
چهل و شش وسطش ده و صغیرش یک است **المنان** صیغه مبالغه است
از منت بمعنی عطا یعنی بسیار بخشش کننده و منه قوله تعالی هذا عطاؤنا فامنن
او امسک بغیر حساب یعنی این است بخشش و نعمت ما تو خواهی از آن عطا کن
یا نگهدار هر زیاده از حساب است برای ایمنی از خوف و رسیدن نعمت عظیم بسیار گوید

عدد کبیرش

عدد کبیرش شصت و هفت وسطش سیزده صغیرش چهار است محصی نیز بمعنی است
لیکن اخص از آنست چه محصی حاضر بر اشیاء عددیه است عدد کبیرش یکصد و چهل
و هشت وسطش [illegible] و صغیرش چهار است **المبین** به معنی دلیل و اول
ظاهر و هویدا بودن به آیات واضحه و ادله قاطعه بنحوی که هیچ چیز از آثار قدرت
برعکس پوشیده و پنهان نیست ۲ هویدا کننده و مبین سازنده هر چیز از آثار
قدرت او و دال بر وحدانیت او گشت در این دو صورت مأخوذ از بیان است ۱
مأخوذ از ابانه باشد ۳ جدا کننده حق از باطل است جهت پیدا شدن محبت و امتیاز
آن مداومت نمایند عدد کبیرش یکصد و دو وسطش ده و صغیرش سه و میان الصحف اسم
بخوانش است اما بمعنی محکم کار عدد کبیرش پانصد وسطش پنجاه صغیرش [illegible] است
المقیت سه معنی است ۱ قدرت دارنده بر هر چیز از صغیر و کبیر و جلیل
و جلی و حقیر و کبیر ۲ رساننده حفظ به هر چیز بقدر حاجت او و اوسند و صورت
دقیق است که از اقامه او حرف باید باشد ۳ رساننده قوت به هر چیزی که
محتاج بقوت باشد بر تقدیر دوم [illegible] آن جهه قوت یافتن [illegible] هر چیزی
بخوانند عدد کبیرش پانصد و پنجاه وسطش پنجاه و پنج صغیرش یک است و مداومتش رای
توسعه رزق مفید است و چون بر کوزه خالی نوشته و پر آب کنند و بخورند
تا صداعشان بر آید **المصور** صورت بندی کننده همه شکلها بدون

تمام شده و نمونه بماند و عکس چنانچه هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و مردی است
حق سبحانه و تعالی وقتیکه طفل را در رحم مادر صورت نوعی میدهد جمیع میکند صورتهای
پدرانش را از آدم تا پدرش و او را بیکی از صورتها مکیف کند هر کس در حالت مقاربت
مکرر بگوید طفلی از او بهم رسد خوش شکل و وجیه و عدد کبیرش [illegible] و کوچکش [illegible]
و صغیرش [illegible] است الکریم بخشش کننده و کرامت
دارنده تعالی رجل کریم ای جواد بقول بمعنی عزیز است چنانچه گویند فلان اکرم
علی من فلان ای اعز و انه لقرآن کریم ای عزیز هر که در وقت خواب این
اسم را الفقدر بگوید تا بخواب رود حق تعالی ملائکه را برای وی دعا کنند و بگویند
خدا تو را ایمن گرداند [illegible] برای عزت و کرامت بکوشد عدد کبیرش [illegible] است
و کوچکش [illegible] است و صغیرش [illegible] است الهادی دلالت کننده
و ارشاد نماینده بر طرق خیر بقول الهام و هدایت و اعلام و بنای منع آن بر چهار نوع است
ا هدایتی که اولی و بالذات بدون توقف بخیری بر خدا واجب و لازمه عدل
او بمناط تمامیت حجت او در خلق و مبادی آن بر چهار چیز است ا افاضه قوه
عقل و تواری آن از قوای ظاهری و باطنی بسبب لطفه تمیز دهنده میان حق و باطل
۲ تعلیم شدن بان دلیل ۳ با نزال کتب و ارسال رسل ۴ کشف اسرار و دقایق از دلها
هر فهم کننده و این نوع را از هدایت طریق گویند ۲ هدایتی که موقوف است بر قابلیت

هر کس

هر کس در خدا لازم نیست افاضه آن بلکه تفضلی است بهر کس خواهد کند و بنای آن
بر سه نوع است ا هدایت عام و آن راه یافتن جمیع مخلوقات است بجلب نفع
و دفع مضار ۲ هدایت خاص مخصوص مؤمنان و عبارت است بر راه نمودن ایشان
بر درجات جنان ۳ هدایت اخص و آن را اخص الخاص گویند و مخصوص حضرت
خاتم النبیین و آن بر سه نوع است ا هدایت در حق ۲ هدایت بسوی حق
۳ هدایت بحق و این نوع را ایصال بمطلوب گویند و هر جا سخن اضلال باو نسبت
داده می شود ضد این نوع اخیر است و تفتیح این مطلب را در خزائن الانوار مبسوطاً عظیم
ایراد نموده مداومت بر این اسم باعث زیادتی معرفت عدد کبیرش [illegible] است
و کوچکش [illegible] صغیرش [illegible] است الکبیر بسیار بزرگ [illegible] و حاجت [illegible]
کرده قوم را از بزرگ قوم گویند [illegible] از کبر یا [illegible] از [illegible] حجته
و افاده لتعظیم [illegible] هر کس که این اسم را [illegible] و حفظ [illegible] فرمانروائی
مداومت نماید بسیار نافعست عدد کبیرش [illegible] است و کوچکش [illegible] است و
صغیرش [illegible] است و بعد از گفتنش قبل از دعا موجب استجابت دعا گردد مجرب است
الکافی کفایت کننده مهم همه خلقان بی نیاز از ملجا بسوی غیر خود گویند
[illegible] از کفی یکفی بمعنی حسب بمعنی بس باشد چنانکه [illegible] و من یتوکل
علی الله فهو حسبه ای کافیه [illegible] کفایت مهمات و دفع دشمن بسیار مفید است عدد کبیرش

یکصد و چهارده و گطش هر الله صفر آن است بجهت کفایت مهمات و شر ظالم نیز
مانند خواص اسم مذل است و هر کس را دشمن باشد در شب تاریک سجده رعایت
کند و صد بار بگوید یا مذل الجبارین و مبیر الظالمین الهی فلانا اذلنی فخذ لی حقی
منه دشمن ببلای عظیم گرفتار شود **الکاشف** برآرنده
که خفا از روی امر خفیه و نقل مرضیات از مرض و مضطرین خواه او را دعوت کنند
یا نکنند و بمعنی محو نیز آمده است پس برطرف کننده عشوات غم از آئینه دل محبان
و برطرف کننده غشاوه تفرقه ثانیه از نور دیده یقین چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا جهت زایل شدن غم دایم و قهر و بیماری
و بلایا یا کاشف الضر بسیار بگوید عدد کبیرش یکهزار و چهارصد و یکی و عدد گطش سیصد و ...
یکصد و چهل و پنج و صغیرش یکیست **الوتر** بکسر واو اسم است یکانه
و یکتا بی‌همتا و هر چیز که طاق را الا شبیه آن باشد ثبوت وتر گویند و هر عدد
طاق را نیز وتر گویند و منه صلوات الوتر بر خلاف شفع اتفق طهر تقابل
وتر است بحسب معنی و شفع آن کسی را گویند که التماس کسی را کند یعنی خواهد با کس
در آن تقصیر شریک کند با او هر کس که در تعلق در تحشش کننده و در تقع و او
تصدر است برای خلاصی از کثرت ذلت در نظر عوام الناس مداومت نمایند
عدد کبیرش ششصد و شش و گطش ... و صغیرش شش است **النور** یعنی
منور است

منور است یعنی روشنی دهنده و صدر مجدد در مقام اسم فاعل برای مزید مبالغه است
والا حقیقه او سبحانه را نور نتوان گفت چه نور کیفیتی است که باصره او را
درک میکند و گویند یعنی نور کننده نور است مسمی بلفظ خود یعنی اسباب کننده
نیز مشتمل بر توجیه که گاهی عدم را تعبیر از ظلمت و وجود را تعبیر از نور نمایند بجهت صفای
باطن و اطلاع بر اسرار خفیه مداومت کنند عدد کبیرش دویست و پنجاه و شش
و گطش ... و یک و صغیرش چهار است **الوهاب** مبالغه در هبه و بخشش است
یعنی بسیار بخشش کننده برای رسیدن نعمتهای پی در پی گفتنش نفعی عظیم دارد
عدد کبیرش چهارده و گطش پنج و صغیرش نیز پنج است مردیست ... که در سجده
چهارده بار بگوید یا وهاب حق تعالی او را غنی گرداند و هر کس را حاجتی باشد بعد از نماز
نوافل در سجده یکصد بار بگوید البته فقر از او برطرف شود و حاجتش روا گردد یا فتح و محجوب
الناصر یعنی نصیر و هر دو مشتق از نصرت یعنی یاری و مدد کاری
و یاری کننده آنجا که مستحق یاری باشند از کسانی که مظلومان و غیرهم
مداومت نمودن بر نصیر و ناصر در همه اوقات خصوصا در وقت تنهائی و کید اعدا
مستلزم تفوق و زیادتی بر اعدا و غلبه بر ایشان است عدد کبیرش ناصر سیصد و چهل و یک
دار النصر سیصد و پنجاه و دو گطش هر دو یکی و پنج صغیرش هر دو شش است **الواسع**
یعنی دلالت اول فراخی دهنده بر اسباب معیشت بندگان و دفع فقر کننده از ایشان

٣ بمعنی مغنی و غنی است زیرا سعه غنا را گویند و فلان یعطی من سعة ای من غنی
٣ جید و اهتمام کننده در مقدور خود چنانکه گویند انفق علی قدر وسعک و بمعنی
علیم است در بخشش او سبحانه و تعالی چه توانائی او غیر متناهی است برای توسعه ارزاق
مداومتش مجرب است عدد کبیرش یکصد و سی و هفت و کسرش سی است و صغیرش
بعدد کبیر هر که مداومت کند محتاج بکسی نگردد **الودود** خواه از و
بمعنی دوستی است یعنی دوست دارنده بندگان صالح خود و دوستی او سبحانه راضی بودن
از ایشان و قبول اعمال صالحه ایشان یا بمعنی قرار دهنده دوستی هر یک از ایشان خود
در دل دیگری نیز آمده کما فی قوله سیجعل لهم الرحمن ودا و محتمل است که بنی فعول بمعنی مفعول باشد
یعنی دوست داشته شده چه بندگان او را دوست دارند و او دوست محبوب و مجتبی این نام را
بر طعامی هزار بار بخوانند و بخورد جمعی که با هم دشمن باشند دوست همه گردند برای
محبت مجرب است عدد کبیرش ... و کسرش ... و صغیرش ... **الوفی** وفا کننده
بعهد خود و بجا آورنده وعده های ثواب که ترکش از وی قبیح است بر خلاف وعده
عذاب که وفا نکردن بر آن مر او را جایز بل مستحسن است و نیز اسم موفی
بر همین است برای راست آمدن وعده مجرب است عدد کبیرش ... و کسرش ... عدد و کسرش
با نغمه عدد صغیرش شش است **الوکیل** بمعنی والی و متولی و متوجه
و قایم بحفظ بندگان معتمد و ملجاء ایشان زیرا که توکل بمعنی التجا و اعتماد نیز آمده مرد ... حد
و کل اوست

توکل آنست با وجود ترس خدا از غیر خدا ترسد کفیل روزی بندگان و قایم بمصالح ایشان چنانکه
گویند حسبنا الله و نعم الوکیل ای نعم الکفیل یا رزاق عالم با مور ایشان این اسم برای
رفع دشمن و ایمنی از غرق و حرق و مداومت با اسم وکیل برای حفظ بدن و فرزندان
و جاه بسیار نافع عدد کبیرش شصت و شش و کسرش دوازده صغیرش سه است
الوارث برگیرنده همه مخلوقات یا وارث بعد از فانی شدن همه
مالکان مجازی چه مالک الملوک حقیقی ملکیت مستقره بر همه اشیا داشته باشد
اوست و مالکان دیگر بر وجه عاریت باشند و از بمعنی بقای ابدی نیز ... می گویند
چنانکه فرموده و لله میراث السموات والارض برای طول عمر و بقای آثار فرزندان مجرب
عدد کبیرش هفتصد و هفت و کسرش ... علو صغیر آن پنج است **البر**
اسم فاعل از بر بمعنی نیکی است یا در حقیقت ... مالک ... بر باشد
یعنی نیکی کننده بر بندگان خود بر وجه اعم و اتم و بمعنی دیگرش صادق و راست
آورنده است چنانکه گویند بر فلان یمین فلان یعنی راست شد قسم فلان
و معنای رب نیز از او مستقیم ... که ... آن قابل ... برای توفیق
نیکو کاری و دفع الم و سلامتی فرزند مجرب است عدد کبیرش ... و کسرش ...
صغیرش چهار است **الباعث** برانگیزنده خلایق بعد از فوت در حشر
برای سئوال و جزا برای جزا و فضل و قضا و باقی بودن در دار البقا و برانگیزنده

پیغمبران برای نمودن راه هدی کسی را در وقت خواب صد بار یا غنی گوید دست
بر سینه خود مالد حق تعالی او را از بنده گی اندازد و نور معرفت خود از برای او بتجلی [illegible]
کارها مداومت آن معدود است عدد کبیرش یکصد و هفتاد و سه علاوه خطش شصت و عدد
صغیرش سه است **التواب** بازگشت کننده برحمت خود بر عبد بعد از
توبه عبد از جرایم و مبالغه آن مقتضی است هر چند بنده تکرار در معصیت
و بازگشت از آن کند او نیز قبول توبه او نماید و در هر مرتبه تواب گوید و
بخواند برای توفیق توبه و انابه و درک [illegible] مداومتش مجرب است علاوه کبیرش چهارصد
و نه و خطش چهل و نه و صغیرش چهار است فی تو بنک آیت [illegible] عدد
کبیرش [illegible] است و [illegible] و صغیرش [illegible] است **الجلیل** بزرگوار
از جلالت و عظمت و شان [illegible] صغیر باشد و هر بزرگی و حقیر باشد
در عظمت او [illegible] تعالی جل فلان ذو عظمة برای یافتن جاه
و منصب عالی و بزرگی و حشمت پیش الناس مداومتش اکسیر اعظم است علاوه کبیرش
هفتاد و سه و خطش ده و صغیرش یک است مردیست هر کس با جلیل بسیار گوید
هر کس او را ببیند تعظیم و توقیر کند چون کتاب نویسد و بخورد در ملک خلایق
و نزد ایشان عزیز و سرفراز باشد **الجواد** عطا کننده نعمت عظیم
متواتر و احسان کننده و عواطف [illegible] مکافات بر برّ و فاجر از خلق خود

خواه مستحق آن

خواه مستحق آن باشد عالم خود خواه نباشد چه سخی و جود او بسیار است [illegible]
جمیع را انعام [illegible] میزند و نمیزند انس و جن و وحوش و طیر [illegible] مور و مار
قطره کم نماید از دریای جود بی‌حد در تمام خلق عالم صد هزار [illegible]
و اسناد جود لون [illegible] از بحر است بطریق استعمال نه بحسب لغت زیرا
جود به معنی آمده [illegible] و رادی [illegible] است قراءت برسم تجوید
و جودت قرائت جود بسیار گویند فلان جاد [illegible] جدت [illegible]
رفتار چنانکه اسب [illegible] نرمی و لینت چنانکه زمین نرم و کاغذ
[illegible] ارض [illegible] پس نیکو را [illegible] دل او
در نیکو [illegible] تعالی [illegible] جواد [illegible] جواد و
[illegible] طبع اللئمان [illegible] شدن
بخشش و کرم مداومت نماید علاوه کبیرش چهارده و خطش [illegible] صغیرش پنج است **الخبیر**
دانا بکنه اشیا و غوامض آن ماخوذ از خبر است بمعنی علم چنانکه اهل علم را اهل
خبرت گویند لیکن چون بیان [illegible] متعلق باشد
و این اسم شریف مداومتش جهت مطلع شدن بر امور پنهانی در ضمیر [illegible]
مجرب است و در دست عدد کبیرش [illegible] و صغیرش [illegible]
صغیرش [illegible] است **الخالق** آفریننده و از نو پدید آورنده اشیاء [illegible]

دنبال و اندازه و نشان و تقدیر کننده و اندازه گیرنده چنانچه در قول خدا
در قول عیسی ع فرموده انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر چه عیسی ع خالق حقیقی
آن نبوده بلکه ترکیب [illegible] مداومت نماید
در روش بعد دکر [illegible] صد و [illegible] یک و بعد [illegible] چهار و بعد صغیر [illegible] است

خیر الناصرین بهترین یاری کننده کان [illegible] خیر [illegible] و فعل
تفضیل لکن در اینجا بمعنی تکرار نصرت است [illegible] چنانچه در خیر الراحمین تکرار رحمت
است یعنی تفضیل مراد نیست چه معنی تفضیل در جائیست که غیر او نیز نصرت تواند نمود
و حال آنکه نصرت مخصوص است بذات مقدس او سبحانه و غیر او هر کس این اسم را بخواند
مداومت نماید نصرت خدا در هر مرتبه با در رسد و توفیق یاری دین یابد
در روش بعد دکر یکهزار و [illegible] و بعد [illegible] یکصد و [illegible] و بعد
صغیر نه عدد است **الدیان** مبالغه از دین است در لغت
برابر است یعنی برابری دهنده عمل عاملان نزد و در اصطلاح [illegible] معنی دارد
اول جزا [illegible] ۲ خواندن ۳ توحید ۴ حساب ۵ عدل
۶ ملت ۷ اسلام ۸ کفر ۹ ایمان کقوله لکم دینکم ولی دین ۱۰ عادت
۱۱ عید کقوله و اتخذوا دینهم لهوا و لعبا ای عیدهم ۱۲ شریعت ۱۳ حد شرعی
۱۴ طاعت ۱۵ عادات ۱۶ فروتنی ۱۷ قهر و غلبه و همه اینها مناسب است
و مداومت

و مداومت بر این اسم چنانکه این مفرده معنی را در نفس انسان پدید آورد عدد کبرش
[illegible] و [illegible] یازده صغیرش [illegible] است **الشکور** بمعنی شکر و شکر
ثنائیست بر زبان جمیل بمعنی باشد با دا نعمت لکن [illegible] دهند بمعنی جزا
دهنده شکر شاکرانست از قبیل [illegible] اندک و عطای ثواب بسیار و اعطای
نعمت بزرگ در ازای [illegible] شکر اندک و گرچه در حقیقت بمعنی شکر مکافات است
و کلا بمعنی مفعول باشد یعنی شکر کرده شده برای دفع رنج و شکوری [illegible]
و چشم [illegible] شود [illegible] یابد و بعد دکر [illegible] صد و [illegible] و [illegible] پنجاه [illegible] صغیرش چهار

العظیم صاحب عظمت و جلالت بحسب شان و قدر نه بحسب جثه و ترکیب لازم دارد
تحیز در مکان را و متحیز در مکان هرچند عظیم باشد مکان و هوای حاوی بر اطراف او
محیط بر اوست اعظم از او خواهد بود مداومت بر این اسم لطیف برای جاه و عظمت در نفوس
[illegible] است در دیده انام خواند عظیم [illegible] در روش بعد دکر یکهزار و [illegible] است
عدد و [illegible] صغیرش [illegible] است **الشافی** شفا دهنده از مرض [illegible]
[illegible] کننده بزرگترین جزا و کوچکترین عمل [illegible] از شفا یعنی جانب مرض را
از جائی بجانب دیگر میبرد بنحوی که مرض در طرفی و او در طرفی دیگر میشود و این نام را
با هر دوائی بعد دکر [illegible] سیصد و نود و یک است خوانده بخواند انشاء الله [illegible] ۱۱۱
مریض [illegible] مداومتش موجب شفای از مرض ظاهر و باطن است و [illegible] است

اسماء الله

بیمار نشود و بر طفلی که بخوانند ضرر نکند و دفع سموم قاتله نماید علو و شرط آن جهل علو و ضمن آن
چهار است **تتمه** علو کر مجموع عدد حروف اسم الله است و شرط
آنست که مرتبهٔ الوف بآحاد و عشرات بآحاد در آید و مجموع آنست که مجموع آحاد
لکا تجد عشرات آید با آحاد حساب کنند و اسمائیکه درین نسخه نوشته است چون مقتدر و مبین
و متین و غفار و ودود و حفیظ و معز و مذل و محصی و مبدی و محیی و ممیت و مبدی و مقدم
و مؤخر و متعالی و منتقم و مالک الملک ذو الجلال والاکرام و مقسط و جامع و مغنی و نافع
و رشید و صبور و عالم الغیب والشهاده از صحائف صحف مختلفه همین اسماء بهم رسید و ما اخذ
اشتقاق مشترکست و همچنین است در کتب دیگر و این اسم منفرد از جمله نود و نه نام خدا
در جوشن کبیر است و بعضی درین اسما بعو جسته در طی اسماء این کتاب مغنی و خواص و عدد
گفته شد

در شناختن اخلاق پیغمبر صلعم و سنتهای وی آنحضرت که مشترکست در میانهٔ آنحضرت و سایر ائمه رضی الله تعالی عنهم

اخلاقه سخن نمیگفت مگر در جایی که لابد آید و لغت میان قوم میبود و تفرقه
نمیداد و بزرگ هر قوم را اکرام مینمود است و وی را بر آن قوم حاکم میکرد و میترسید از مردم بد و حذر مینمود و بدی
از وی کسی نمیرسید و تفقد حال صحابه مینمود نیکو را نیک میشمرد و قوت میداد و قبیح را قبیح میشمرد
و ضعیف میکرد و کار آنحضرت میانه روی در همه امورات بود و اختلاف در مزاج مبارکش نبود

کوتاهی

کوتاهی در کار حق نمیکرد و مبالغت در گذشت از حق نمینمود است و بهترین مردم نزد آن
کسی بود که نصیحت بیشتر میکرد و مواسات با مردم بسیار مینمود **مجلسه**
نمی نشست و بر نمیخاست مگر بذکر خدا و جایی را وطن نمیکرد و مجلسی منتهی بود و با هر کس
می نشست آنقدر صبر میکرد تا اول آنکس برخیزد و هر کس از وی چیزی میخواست تا ممکن بود رد
آن نمیکرد و یا بسخن نیک ادا میکرد و نه و با هر یک از همنشینان برابر گفتگو میکرد و نصیب برابر
میداد و با همه خلق مهربان مانند پدر بود مجلس او با وقار بود صدا در آن بلند نمی شد
اهل مجلس خود را زیاده نمیداد و مگر بتقوی و همه نزد او متواضع بودند و بزرگتر را رعایت میکرد
و ضعیف را رحم و حاجتمندان را بر خود اختیار مینمود و زانوی خود را از زانوی همنشینان پیش نکردی
شمائله رویش نورانی و سفید چون بدر درخشان گونه اش هموار
و ریش بسیار چیده و نه فتاده پیشانی گشاده و ابرو پیوسته و باریک و مقوس و کشیده بود
موی سر چون مشک از فرق تا بناگوش بینی کشیده باریک و اندک بر آمده کیاست
ریش انبوه و دهان گشاده و خط دندانها سفید و براق و نازک و گشاده گوش چون قرارهٔ
از نقرهٔ خام صیقل داده شده و اعضای بدنش همه معتدل و قوی و خوش اندام و سینه و شکم
هموار برابر یکدیگر موی باریکی از میان سینه تا ناف کشیده چون نقره برای محک از اعلای
صافی برنگ سیاه زنده روئیده میان دو کتف پهن سر استخوانها و بندها قوی و کشیده و بسیار
اطراف سینه و شکم صاف بی مو و ذراع دستش قدری مو داشت بند دست بلند و کف گشاده

انگشتان بلند عدد باریک و صاف و کشیده دستان بلند گویند بنحوی بلند بود اگر ایستاده
تا زانویش میرسید پشت پایش بسیار نرم و صاف بنحویکه آب بر آن بند نمیشد
کف پاها هموار نبود در همه آن بر زمین نمیرسید میانش اندک بلند بود قد مبارک
از میانه بالا اندکی بلندتر چشم داشت و درش مژگان سیاه و ابروی از جبین او
ساطع بود چون از کوچه گذشتی در شب تاریک شعاع آن انوار در نهاد آن خلق خانها
چون روز روشن شدی و گاه سوزن گمشده از عکس آن یافتندی **سیرته**
اظهار مسرت بمردم نرمی و همواری با ایشان سلوک ملیح و دل نگهداشتن فقرا هم نشینان را
دهنده و عیب جوینده نبود مدح کسی نمیکرد و از چیزیکه خوش نداشت تغافل مینمود و کسی را
ناامید نمیکرد از مجادله در گفتگو و بسیاری سخن و کارهای بیفایده اجتناب مینمود
در سرزنش جدی نمیکرد چون سخن میگفت اهل مجلس سرها بزیر می افکندند و از زاری گوئی
مرغ نشسته بود چون سخن میگفتند منازعه در سخن نمیکردند چون کسی سخن میگفت گوش میداد
تا تمام کند میخندید از چیزیکه میخندیدند و تعجب از چیزیکه تعجب میکردند با غریبان قوم را در مدح و دشنام تحمل
میکرد **سکوته** گفته‌اند که سکوت از برای یکی از چهار چیز بود از راه حلم و [illegible]
از راه حذر اینکه از سخن پشیمانی روی دهد برای اندازه و حساب داشت و قرار دادن
گوش کردن بمردم و گوش دادن بسخن ایشان برای تفکر در بقا و فنای دنیا
و سکوت او از برای چهار چیز بود در اخذ نیک در ترک قبیح با خلق نیکی چندان کننده

علم لدنی

علم لدنی و بزم جهاد در رای برای آنچه صلاح امت باشد فرا گرفتن آنچه که جامع
خیر دنیا و آخرت باشد مروت در آنحضرت دایم الفکر بودی و بدون
احتیاج سخن نفرمودی **تواضعه** عیادت بیماران فقرا و تشییع جنازه
با ملوک طعام خوردن بر خر سوار شدن کراهت داشتن اینکه مردم برای او بر پا شوند
بر روی خاک نشستن بر روی زمین طعام خوردن پوشیدن [illegible] بدست خود
سلام کردن بر طفلان سلام کردن بر زنان خود را بنده ذلیل دانستن و خود را با صحابه
مساوی دانستن هرگاه غریبی داخل شدی نمیدانستی که پیغمبر خدا کدام است اکثر مردم را در
خود انشیدن جامه بدست خود پینه نمودن نعلین خود خدمت عیال خود کردن
هرگز با عیال خود نگفتن که چرا چنین و چنان کردی جدا شدن از کسی که با او
نمودی سلام را از جدا بود دست خود را کشیدن از دستی که با وی مصافحه نمودی تا او
دست خود را کشیدی از جا برخاستن از حرکت جاهلان چیزی داشتن زیاده از حاجت
و خبر آگاه داشتن از کسی که سخن کسی نبود و لعن با ادب نشسته گفتن علانیه و چون
بگوشه چشم نظر نکردن بلکه بهمه بدن متوجه شدن و [illegible] نظر
پیش سلام بودن بهر که رسیدن اشاره کردن بدست بچشم صدا بلند نکردن از خنده
تبسم بودن در دنیا زاهد یاری کسی ظاهر شدن و خود را از همه پست شمردن و گفتن من
تواضع لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله **شجاعته** شجاعترین مردم بود مردم را

کشتن از برای آن بود که پیغمبر رحمت بود و غضب دائمی از اُمم ماضیه مرویست که
در روزهای جنگ خصوصاً در برابر مبارزین که در کارزار کار او سخت میشد پناه
به آنحضرت میبرد آنحضرت او را پناه میداد و کارزار او از همه با عظمت‌تر بود و مرویست
که چون کارزار گرم میشد آنحضرت از همه کس به دشمن نزدیکتر بود انس بن مالک
گوید روزی شورشی عظیم در مدینه بهم رسید آنحضرت سواره در میان ایشان تاخت
مانند دریا بود در جرأت و جلادت **رِضاهُ وَغَضَبُهُ**
از هیچ چیز به خشم نمی‌آمد و خشم او از برای خدا بود و چون بخشم می‌آمد بسیار
مبالغه مینمود و رنگ مبارکش تیره میشد و چشمش سرخ و رگی در پیشانیش بود
پر میشد و در میان است چون مسرت و شادی رخ مینمود چشم بهم میزد و بسیار
اظهار شادی میکرد و روی مبارکش درخشیدن میگرفت چون ماه و چون امری
خوشنود میشد میفرمود الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون غضب
رخ میشد سخنهای حکمت آمیز میفرمود و از عبارات [illegible] که بود خشم میکرد
جُودُهُ از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مرویست که فرمود رسول خدا از همه
کس سخی‌تر بود و سینه اش از همه کس گشاده‌تر و [illegible] ملایم‌تر از همه [illegible]
ندیدیم کسی مثل او و از ابن عمر مرویست که ندیدم احدی را بخشنده‌تر و شجاع‌تر و [illegible]
از رسول خدا باشد و از جابر و غیره مرویست که هرگز کسی سؤال نکرده از حضرت

چیزرا

چیزی را که در جواب [illegible] نموده باشند و مرویست که مردی نزد آنحضرت آمده اظهار
فقر و احتیاج نمود گفت هیچ ندارم ولیکن نزد ما بیا چیزی بهم رسد قضای حاجتم کنم
حضرت عمر گفت یا رسول الله چیزی را که قدرت نداری متکفل نیستی آنحضرت را
این سخن ناخوش آمده پس آن مرد گفت نفقه کن و مترس آنحضرت از این سخن تبسم فرمود
مرویست که هر کس با آنحضرت بدی نمود آنحضرت به تلافی آن نیکی میکرد از آنجمله عباس
مرداس در جنگ حنین قصیده طولانی در هجو رسول خدا گفت آنحضرت به امیر المؤمنین علی
فرمود او را ببر و زبانش کوتاه کن عباس گفت من قیاس کردم مرا خواهند کشت و زبانم را
خواهند برید پس مرا آورد و میان چهارپایان نگاه داد و گفت هر قدر از اینها بسیار بود مرا فرمود
هر قدر خواهی برای صله قصیده خود بردار پس باده برندارم انس بن [illegible] **مُزاحُهُ**
[illegible] مطایبه میفرمود پیرزنی را فرمود پیر به بهشت نمیرود بعد از آن خاطرات او [illegible] فرمود جوان
میکنند و داخل بهشت میشوند مرویست که روزی [illegible] بود فرمود ای
پای من بچه مانند [illegible] تشبیه نمود [illegible] حضرت پای دیگر آورد فرمود
پای من با این پای من [illegible] آنحضرت نقل است که فرمود من مطایبه میکنم اما
نمیگویم مگر سخن راست و غیر [illegible] خوش طبعی [illegible]
[illegible] **بُکاؤُهُ** [illegible]
مرویست [illegible] چون مروارید از دیده [illegible] چشم [illegible]

و دلی محزون میشود اما تنگی از من باشی پس نشود اخلاف رضای خدا باشد بسیار سکوت
محزونیم ای ابراهیم و مرویست که بعد از شهادت زید بن حارثه آنحضرت بخانه او رفت
و دختر او را طلبیده نزد خود نشانید و گریه بسیار کرد و در شهادت جعفر طیار نیز بخانه اش آمد
و طفلان را بنزد من خواند و دست بر سر و روی آنها کشید و گریست ❊

رفقه مرویست که چون یکی از آشنایان خود را سه روز نمیدید احوال او را
میپرسید اگر غایب بود دعا میکرد و اگر حاضر بود بدیدنش میرفت و اگر بیمار بود بعیادتش
میرفت و اگر فوت شده بود از برایش آمرزش میطلبید و اگر میدانست قرض خواه گرفتار
بود دستش را میگرفت و اگر با هم بلعب مشغول بودند طلبیده صحبت میکرد و او را از مزاح دور میکرد
از رعایت حیا که بمیان چشم کسی نگاه نمیکرد و جای خود را بلند نمیکرد و مکابره در لجاجت در سخن
و در کلام دست راست خود را بلند میکرد و اشاره میفرمود و گاهی از ابهام دست راست بر کف دست
دست چپ میزد و چون کسی شعر نفیس خود بر رحمداران می آمد جراحت های ایشان را
بدست خود می بست و بر بالین ایشان می نشست و دعا میکرد و احوال ایشان را
دیگران را میپرسید و تدارک ایشان میدید و از هر چیز که سوال مینمود جواب
رو در روی میکرد و گاهی در زیر باران و گاهی در آفتاب ایستاده میداشت و مصافحه
میکرد و در حمام نمیرفت و میفرمود بد جایی است که عورات در آن داخل میشوند و اگر کسی نزد او جامه
خود را از برایش فرش میکرد و اما جامه مبارک را در زیر ایشان میگسترد و بر روی آن نمی نشست و خود نمی نشست

مشیه مکان را برای اخسر میگذاشت و با میهمان طعام میخورد و در رعایت زیاد مینمود
خود را در راه رفتن نگاه میداشت مانند کسی که بر نشیبان راه رود و در روایت جابر
آهسته رفتن آنحضرت از عجز نبود بلکه از راه وقار بوده است در هنگامی که سواره
راه میرفت نمیگذاشت که کسی پیاده همراه او باشد مگر اینکه او را بر خود ردیف
میکرد و اگر قبول نمیکرد میفرمود پیش برو در هر جا که خواهی
بایست تا من برسم روزی با پنج کس از صحابه میرفت شخصی با ایشان همراه شد
در نزدیک خانه فرمود اینجا بنشین تا از صاحب خانه بگویم که او را طلب کند یا دلالت جلد

جلوسه اکثر بدو زانو می نشست و گاهی بر الیتین نشسته زانوها را
بلند و دستهای خود را بر اطراف زانو چنبر مینمود و هرگز مربع نمی نشست و در طعام
خوردن بر ران چپ می نشست و اگر طفلی میدید که با من خوش می آمد او را
می آمد جا بجهت ایشان حرکت میکرد و جا میداد و چون داخل خانه می شد هر جا
که می نشست و چشم خود را بر اطراف نمی انداخت و در دل سلام میکرد و عمل را
جای نشستن بود نمیرفت **دهنه وطیبه** اقسام روغن چون بنفشه را
دوست میداشت و استعمال میکرد و خصوص روغن بنفشه را اول بر ابرو میمالید و بعد از آن
ابروها و شارب را و پس از آن داخل بینی میکرد و گاهی ریش مبارک خود را بروغن
مرطوب میکرد و شارب خود را از روغن دیگر و گاهی مشک و عنبر و غالیه استعمال میکرد و بوی

در اخلاق حضرت

بخش خویش زیاده از همه عطرها بود بخور عود از ان بیشتر دوست میداشت یا در هر زمستان که بخار میکرد گاه عود را در تنور تهی کرده بر کسانی که [illegible] میکرد بر ایشان میداشت و حضرت در آن حین نماز که به یاد گذشته است **تمشطه** و روز کارهای خویش شانه میکرد و گاهی از روی آب مطهر است که حضرت در ریش با ابروهای خود شانه میکرد و گاهی بود که هر بار در روزی شانه میکرد و شانه را در زیر بالین خود میگذاشت و موهای او را از وسط فرق می‌شد مو از بن برگ میبرید مر دیگرت موی سر او در حج و عمره جبرئیل با بسیاران میبرید و ملک شانه کهن دو نعم و با محکمه و گاهی به دست شانه میکرد و چهل بار از زیر بالا و هفت بار از بالا زیر و گاهی از مجموع هشتاد بار و دیگر آنکه خالد بن ولید یک تار موی آن حضرت را همراه داشت از من او به هر جنگ که میرفت فتح میکرد **اکله**

است طعام مهمانی میخورد برای چیزهای بد بوی چون پیاز و سیر و کراث و غیره و همیشه با اهل و یاران و با اصحاب ایشان میخورد و گاهی مهمان بود با مهمان میخورد و بهترین طعامهای او طعام عرب بود و چون مائده طعام پیش می آید میفرمود بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اجعلها نعمة مشکورة وصل بها نعمة الجنة و آنچه میخورد بعد از فراغ میگفت الحمد لله الذی اطعمنی [illegible] و چون کم میخورد میفرمود اللهم ارزقنی خیرا منه و گاهی اول طعام میفرمود بسم الله اللهم بارک لنا فیما رزقتنا و علیک خلفه و از سه انگشت کم نمیخورد و گاهی چهار انگشت و گاهی از پنج انگشت و الکه در حج بخچه میدید میخورد و گاهی خیار را با خرما و گاهی با نمک میخورد

و گاهی با نمک

و گاهی با شکر و خرما را بدست راست میخورد و دانه اش را بدست چپ نگاه میداشت و بر زمین نمی‌ریخت و گاهی که تنها به طلبید و دست چپ را میکشید و طبقها را از کف او میخورد و دوره را با خرما و قطعه طیمی میخورد و یکدانه یکدانه و گاهی بند بند میخورد و نیکو آب انگور مثل دانه مروارید بمحاسن شریفش ظاهر می‌شد و بهترین طعام نزد او کدو بود و گاه هریسه میخورد شانه که گفتند بسیار میخورد و بعد از فراغ انگشتان را میمکید و دیگری دست را بر روی مبارک مسح میکرد **طلیه** در دست دارد و کشیدن آن خاطر را میفرمود و غیر عوریتین را میمالید و چون نوبت بعورتین می‌شد خود میمالید و اسباب دارو و شیشه روغن خوشبو و مرداران و مقراض و آئینه و مسواک و شانه همیشه در سفر همراه داشت و در حمام خواه لنگ داشت و خواه بردن دار و خورا باب سدر می‌شست و شمله را بجای لنگ می‌بست و جامه دیگر بود و [illegible] یکفند سیاه رنگ آن را بجای لنگ بیشتر می‌بست و ساق و پایش را بپوشانید و بعد از آن خاطر میمالید **قلنسوه** و کلاه حضرت سه است یکی پنبه و دیگری سپید و کلاه تنگی برای جنگ و هرگوش داشت متمکی در سفر بود و چوب دستی و تازیانه متکی بمجموع و خیمه متکی بکن در دو یکی نیمه و دیگری [illegible] و حجابی [illegible] داشت و الفقار و عون و محمد و ریسم و زرهی متمی بذات الفضول و علم متمی بعقاب و عمامه متمی بسحاب و لوائی متمی بمعلوم و دو اسپ یکی سکب و دیگری سبحه و دو شتر داشت یکی دلدل و دیگر شهبا و دو ناقه یکی عضبا و دیگری جدعا و خری یعفور نام

بار بردار است و به ایلجاج و شتر سواری با پالان زرین هودجی حلقهٔ نقره و مهار از نقره
در میان لشکرگاه بحیثیت خیمه‌ها برقرار و با مردم شوخی میکرد و طعام با و میداد لقمه
مشربه در حین آب خوردن اول بسم الله میگفت و یک جرعه یا دو جرعه
مینوشید و قطع مینمود و حمد خدا میکرد و باز شروع میکرد و هر مرتبه شیم میخورد تا سیراب
می‌شد و آب را میمکید و بلع میکرد و لیف بر آب میکرد که در میان آب خوردن
احتیاج بنفس کشیدن می‌شد ظرف را از پس دهن بر میداشت و دور میکرد
و نفس میکشید و گاه بیک نفس می‌آشامید تا سیر میشد و گاهی در قدحهای شیشه
شامی و حجره میگذاشتند آب مینوشید و گاهی در قدحی چوبین و گاهی از ظرف ساخته از پوست
ساخته و گاهی از ظرف سفال و گاهی بر روی کف دست و گاهی دهن بر دهن مشک
میگذاشت و گاهی ایستاده آب میخورد و گاهی نشسته و گاهی سواره و گاهی شیر را با آب
که میخورد و گاهی شیرینی داخل کرده و گاهی آب سویق و گاهی عسل میخورد و گاهی آب خرما که شب
تا در پیالش طرید میکرد و میخورد و خرما بهترین شربتها در دنیا و آخرت است و گاهی
شبها و روزها هم شربت [illegible] در وقت افطار و گاهی در سحر میخورد و گاهی کشف میکرد و گاهی
بو جات [illegible] اگر [illegible] آورد و شربت را میخورد و [illegible]
تشریف می‌آورد اظهار تشنگی میکرد تا آن زن شرمنده نشود **مرآت**
اگر اقدام تشنه میکرد و در لباس پوشیدن نگاه با آینه میکرد و از برای اصحاب خود

زیاده

در خلاق آنحضرت

زیاده از زوجات زینت میکرد و خود را آرایش مینمود و روزی در خانهٔ عائشه
آیینه حاضر نبود آنحضرت کف دستی آب میکرد و عکس خود را در آب میدید و جامه‌ها و ریش
خود را درست میکرد پس عائشه گفت یا رسول الله تو را که پیغمبر خدائی چه احتیاج
بنحو نمایش و آرایش کردن است آنحضرت فرمود حق تعالی دوست میدارد که بنده
مؤمن خود را چون با تجمل و آرایش باشد ان الله جمیل یحب الجمال **خاتمه**
انگشتر را بنوعی بانگشت میکرد که نگینش بطرف دست میبود و انگشتری را نام یا حی آنحضرت
نقش بود معاذ بن جبل یاد هدیه کرده تا مدتها در دست راست میبود و بعد از آن
بدست چپ میکرد و نگینش بر باطن دست میبود و بقولی انگشتر دیگر داشت [illegible]
بدست چپ تا حین قبض روح پر فتوح در انگشت مبارک داشت و گاهی انگشتری
بانگشت میانین میکرد و بند [illegible] و گاهی با انگشت ابهام دست راست میکرد و گاهی
رشته بر انگشتر خود می‌بست برای نشان و یاد آوردن چیزی و [illegible] انگشتر
از آهن **لبسه** چون جامهٔ نو پوشیدی این دعا خواندی الحمد لله الذی کسانی
ما اواری عورتی و اتجمل به و چون جامه از تن بیرون کردی از طرف چپ بیرون کردی
و جامه‌های کهنه را بفقیر دادی و هر روز چون در خانه جامهٔ نو پوشیده از خانه بیرون
آمدن داشت بر پا ایستاده این دعا میخواند اللهم بک استترت و الیک توجهت
و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت ثقتی و انت رجائی اللهم اکفنی ما اهمنی

دعا لا اله الا انت بر دم اعلم به منی عزّ جارک و جلّ ثناؤک و لا اله غیرک اللهم زودنی التقوی
و اغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر حیث ما توجهت و بعد از آن از پی کارسازی خود رفت
آنحضرت را دو جامه علیحده بود از برای روز جمعه سوای جامه‌های روز دیگر و خرقه هم
داشت و دستمالی در روی مبارک خود را بدان مسح مینمود از آب وضو و لو موضع سجده است
تر باشد و الا خشک کردن آب وضو مکروه است بتجویز شارع مقدس
و گاهی آنحضرت را دستمالی همراه نبودی روی مبارک را بطرف ردا خشک میکرد
نعله در پوشیدن نعلین ابتدا بپای راست مینمود و در بیرون کردن از پای چپ
بیرون میکرد و ازاره کراهیت اینکه یکپا با نعلین و دیگری بی نعلین باشد مذموم است
و از هر نوع نعلین میپوشید و دو نعل داشت اما پوشیدن کفش همواره کرده است
سنّت است و بسته داشته باشد **فراشه** و تشکی آنحضرت
بر روی آن قبض روح مبارکش شد از ... بود اندرونش پر بود از لیف
طول او نه یک برد و ذراع بود و عرضش ذراعی و بستری از درخت خرما دیگر داشت
از پوست لیف خرما و عبائی هم داشت فرش میکرد دو ته میکرد گاهی تکیه مینمود
بستی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آن را ... بود فرمود از زمی آن در بیدار شدم
و اگر دو تا داشت از آدم حشو آن لیف بود در مجلس تکیه بر آن مینمود و بساطی
داشت از مو بر روی آن می‌نشست و گاهی نماز میکرد **نومه** بر روی حصیر میخوابید

[illegible]

بوریای حصیر

بوریای حصیر چرمی در تحت بود قبل از خوابیدن مسواک میکرد و به پهلوی راست میخوابید
و دست راست بزیر روی خود مینهاد و میفرمود ما فاتک من عقوبتک
و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک اللهم لا استطیع ان ابلغ فی الثناء
علیک و لو حرصت انت کما اثنیت علی نفسک و دیگر میفرمود بسم الله اموت
و احیا و الی الله المصیر اللهم امن روعتی و استر عورتی و ادّ عنی امانتی و آیة الکرسی
خواب بلاوت مینمود و میفرمود جبرئیل بمن خبر داد که شیطانست اگر در خواب کسیکه میکند
دکیه ش برطرف ... خواندن آیت الکرسی و بعد از بیدار شدن میفرمود
الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور ان ربی لغفور رحیم اللهم انی
اسئلک خیره و خیر ما فیه و اعوذ بک من شره و شر ما فیه و در پشت میخوابید و میفرمود
خواب پیغمبران است و باید روی آسمان باشد برای آمدن وحی و خواب مؤمنان
بپهلوی راست و خواب منافقان و کافران بپهلوی چپ و خواب شیاطین بر رو است
مسواکه بی سه مرتبه مسواک میکرد یکی قبل از خوابیدن و دیگر بعد از
بیدار شدن و متوجه شدن بود و خود یکی پیش از آنکه نماز صبح بیرون رود و جبرئیل
او را امر کرده بود به چوب اراک مسواک کند و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را
امر کرده در حالی هر وضو مسواک کند و دیگر فرمود تخللوا و ... و استاکوا ...
یعنی میل سرمه را الجد و طاق بکشید و مسواک بعرض دندان بکشید **کحله**

چون سرمه میکشید سه میل بچشم راست و دو میل بچشم چپ میکشید و هر کس خواهد بیک میل

هم میتواند کشید اگر کمتر یا زیادتر باشد هم بکشد جایز است و هر روز در شبی سرمه میکشید و گاهی سرمه را

سرمه دانی بود و در شبها سرمه میکشید و سرمهٔ آنحضرت اثمد بود و آن سنگی است

از قسم کحل که چون بکوبند نرم گردد سرمه میکنند و مشهور هفت میل است چهار میل بچشم

راست و سه میل بچشم چپ و خواندن این دعا ضرور است اللهم انی اسئلک بحق

محمد و آل محمد ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین

فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة فی دینی والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی

در ذکر ملائکه علویین و سفلیین

الملائکة سکنه کرسی و سدرة المنتهی و سموات و کتبه صحف و بدار

و کرام الکاتبین و ساکنان جو آسمان و مسبح در تحت آسمان اول و مرتبه سحاب

منع شیاطین از استراق سمع کنند و موکلین هوا و رعد و برق و ابر و طالقین که

و ملطفین قطرات باران شمارش بکنند هر یک از دریا و صحرا و موکلین عرضهای زمین

و از اهل مجالس علم حاضر شوند و حافظان اشجار و گیاهها و موکلین بارحام و ملائکه

بالهام و القای خاطر کنند و حفظه اعمال و ملائکه قبور و تالیان نکیر و منکر و فرشته

و ملائکه قبض روح را اعوان ملک الموت و وکیلان رزق را تالیان میکائیل و ملائکه

نفخ را تالیان اسرافیل و جنود جبرئیل را رسل و قاصد هستند و ملائکه اولی اجنحه و خزنه بهشت

که تا

که تالیان رضوانند و خازنان دوزخ را تالیین مالکند و زبانیه و خدمه اهل بهشت

و سطحان ... جذبه صحف و کتب و کلمات و حرکات و لکن مدار رنده حساب

انفاس و نقش ادراکهم هر یکرا عبادتیست علیحده بعضهم قائم اند از رکوع و بعضهم برکوع

لا یسجدون و سجده لا یقومون و ما منا الا له مقام معلوم و در نوع دیگر را فهم ... عباد

دگر به ایشان نرسد و ملائکه زمین در مقابل بجن و انس و وحوش و طیور و غیره اند و ملائکه جو

آسمان اول ده مقابل ایشان و ملائکه آسمان اول ده مقابل این مجموع و همچنین هر آسمان

ده مقابل علاوه است و تحت و سکنه سدره ده مقابل همه و سکنه کرسی ده مقابل همه و سکنان

حجاب ده مقابل همه و سکنه سرادق ده برابر همه و اتباع هر فلکی را تالیان لوح ده برابر همه

الروحانیون

صنف از ملائکه و سه نوعند حمله عرش هشت نفر

چهار بصورت ملک چهار دیگر بصورت بنی آدم و شیر و گاو و خروس از برای هر یک حسن و عفو

دعا کنند و عرش را سیصد و شصت هزار پایه و در هر پایه هفتاد هزار کنگره و در هر کنگره هزار بار

هزار مقابل سموات و ارض و اینست که بر عرش گرد و ملکوت علیا و موکلان

بر کنگرههای عرش نشسته ملکوت تقدس را موکلی برادقات عرش سیصد هزار ادوات مابین

هر یک هفتاد هزار ساله راه و بوده مابین ... تا نرمه گوش هر یک هفتصد ساله راه

و از جای دریا گردال پشت ابهام دو را بکند و بوده مابین بکتفین هفتاد هزار ساله راه

و مابین دو دیده ابهای ایشان هفتصد ساله راه است

الکروبین

فصل از ملائکه ده فرقه اند اول مهیمه اند از فرط مشاهده با نوار جمال و جلال دانا
بخلق آدم نیستند و مأمور بسجده وی نشدند دوم حجاب بارگاه جلالت
اند در صف ایشان روح اعظم در آخر روح القدس ایستاده اند و حق درازش را
ممکن نیست وصف هیچ یک تحریر بود ما بین دو جناح و یکی صورت در ترکیب ایشان
چه کوچکترین ایشان اگر بگذارند تمامی افق را به یک بال خود و لیکن را آسمان تا خبر گردن
و زمین ها تا برانود و صد تشن در عرش قرار ارض و برخی را اگر آب تمام دریاها در پشت
تا ناخن او بهین کوه ها را بگذارند دلکوشه ها در یک قطره اشک چشم او در رود
تا قیامت به ساحل نجات نرسد و هر یکی را جبرئیل ششصد هزار پر است
که کوچکترین آنها از مشرق تا مغرب باشد و الله علی کل شیء قدیر

مختصر مفید

شرح مندرجه بسم الله الرحمن الرحیم حالات پیغمبران بطریق اجمال و اختصار

[illegible] احوال الانبیاء المشهورین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

آدم صفی الله [illegible] خلیفة الله و صفی الله و بدیع فطرة الله کنیتش ابو البشر و ابو محمد عمر شریفش
نهصد و [illegible] در روایتی هزار و [illegible] سال در روایتی [illegible] از آنجمله [illegible] در بهشت بود
با حوا زوجه اش [illegible] بعد از خلقت او [illegible] خلق شده بود [illegible] روز جمعه [illegible] عصر داخل بهشت شدند
و [illegible] وقت [illegible] بیرون شدند و بعد از هبوط [illegible] سال در مفارقت [illegible]
[illegible] دنیا
زراعت و [illegible] کرده و قامت ایشان اول بسیار بلند بود
از حرارت آفتاب [illegible] حوا
[illegible] آدم [illegible] روز
[illegible] در غار ابو قبیس در کعبه مدفون شده [illegible] نوح
در طوفان [illegible] ایشان را بیرون آورده در [illegible] دفن [illegible]
[illegible] از حضرت شیث [illegible] هبة الله
[illegible] آدم [illegible] بر جنازه او
[illegible] سال [illegible] پهلوی آدم [illegible]

ادریس ٤

ادریس ٤ نام وی اخنوخ بود لقبش ادریس برای کثرت درس [illegible] علمی [illegible]
[illegible] سینه و کم موی [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] اول کسی است
بقلم نوشت و نظر در علم نجوم [illegible] مبعوث شد
بر جمعی از جباران [illegible]
آمد [illegible] سال [illegible]
عروج [illegible]
آسمان [illegible]
[illegible] بیرون آمد [illegible]
[illegible] بیرون [illegible]
بملک الموت رسید [illegible] قبض روح
[illegible] قبض روح
شد [illegible]

نوح ٥

نام وی [illegible] عبد الغفار یا عبد الرحمن یا عبد الملک یا عبد الاعلی بود از کثرت نوحه بر قومش لقب نوح
[illegible] آدم و نوح [illegible] سال [illegible] گندم گون [illegible]

برگزیده قدی باریک و گوشت اندک بسیار و چشم زاغ و ریش دراز و دهن و دماغش بلند
دشمنان و سید بود و آدم اول پیغمبران اولوالعزم بود عمر نفیس هزار و پانصد سال بود سیصد و پنجاه سال
قبل از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد از بعثت میان قوم خود ماند و بعد از حادثه طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست
شغل جز کشتی بود یا پانصد سال بعد از فرود آمدن از کشتی معموره زمین را میان اولاد و اتباع
بود که کافر شده غرق شد و یکی کنعان نام مشکل و یکی عمره نام مادرش بود و او را چهار پسر بود
ربع مسکون را بایشان تقسیم نمود سام و حام و یافث و چهارم کنعان چون کنعان متابعت پدر نکرد
خود را در وقت کشتی نمود او را در جمله اولاد محسوب نمیدارند بلکه در وقت طوفان با دیگران غرق
هلاک شد ابنا معموره عالم را حضرت نوح ع به سه پسر خود در حیات قسمت کرد بلاد شام
و جزیره عراق و فارس و خراسان و دیگر ارض بود سام را که افضل اولاد بود ارزانی داشت
و بلاد مغرب و زنج و حبشه و سند و بلاد هندوستان را بحام داد و اقلیم چین و صقلاب و ترکستان را
بیافث پس پرده نسبت تمام عرب و روم و فارس بسام میرسد و مجموعه عالم [illegible]
و مجموع ترکستان و ترکان و صقلابیه و خزر و اهل یاجوج و ماجوج از نسل یافث اند و تمام سیاهان
هند و سند و زنج و حبشه و بلاد دیگر که منسوب بحام اند و بقولی عمر حضرت نوح ع یکهزار و چهار صد
و پنجاه سال بود و بروایتی نهصد و پنجاه سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و دویست سال
بعد از غرق و آدم از ... نقش نگین لا اله الا الله یا رب اصلح و ارحم [illegible]

لقب

ملقب به شیخ المرسلین شده و از معجزاتش چوب کشتی طلا شده برای عمله که کار میکردند و تحفه از خلایق
از نسل او بعد طوفان او را آدم ثانی نیز گویند **هود** ع تسمیه اش باین اسم از آنست که هدایت
یافته و هدایت کرد قوم خود را با آنکه گمراه بودند پدرش عبدالله بن رباح ابن جلوس بن عاد
بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است و بقولی هود نامش عابر پسر شالخ پسر ارفخشد پسر سام
در شکل و شمایل مانند نوح بود در چهل سالگی مبعوث شد بر قوم عاد در میان توده ریگ
احقاف در بادیه ... عرض آن چهار منزل بود و ... شقوق و ... دیگرش را خضر ... نامیدند
در جانب یمن و حضرموت زراعت و درخت خرما بسیار داشتند خلق آن طویل القامه و کثیر العمر
و بت پرست بودند و هود ع ایشان را نصیحت کرده و سال دعوت کرده طوفان نوح را
بخاطر ایشان می آورد و فایده نداشت در جواب میگفتند که زمان نوح ضعیف بودند و علاج
نوح نتوانستند که ما قوی و زورمند و ... از جمله [illegible] بوده ای
ریگ را ... باران نیامد ... بر عاد ...
بر ایشان مسلط که ... ایشان رفت و باد عظیم ...
همه را هلاک که ... میکرد و ... مانند ...
و قلاع آنها را مانند ... ریگ ... آنها ...
بقولی مدفن او در حضرموت یا در کعبه است **صالح** ع پسر ثمود پسر عابر پسر ارم پسر سام

پس از هود تقول اصح نام مبارکش صالح بن عبید بن حاذر بن ثمود بن عاثر بن ارم بن سام بن نوح

و در شانزده سالگی مبعوث شد بر قومیکه قریه ایشان را حجر که آیه ثمود میگفتند در میان شام و یمن و

بعد از آنکه ... بت پرستیدند و آن حضرت یکصد و بیست سال در میان ایشان مشغول بدعوت بود

قبول نکردند جز طلب معجزه کردند ناقه با بچه اش از میان سنگ ظاهر ساخت بنحویکه چرا کردی تا آخر

بر روی کوه ها پهن آبها ... میل ... شیره می شد و نوبت آب قریه را یکروز میخورد و بعد از

شیر بود اهل قریه بجای آب ... در روز دیگر آن ... قدار ... قوم ...

و با وزر ... ناقه را پی کنند ... ابن ... و قطام ...

... کنند ... ناقه ... ابن ملجم در کبودی چشم و زردی ریش و کوچکی ...

معجزات آن حضرت ... ناقه و بچه شدن ... همان کوه ایشان را ...

... نازل خواهد شد و علامتش آنست ... روز ... زرد ... سرخ و روز سیوم سیاه ...

... روز ... صیحه عظیم آمده هر یک از ایشان ... ابو الهیم ...

و خانه و آثار ایشان ... گویند این عذاب در روز چهارشنبه ...

... است **ابراهیم ع** عمر آن یکصد و ... است یعنی پدر ... از

پیغمبران اولوالعزم است ... خلیل ...

این شریعت ... از معجزات او ... ...

و اخبار از مغیبات

انبیا

و اخبار از مغیبات و رؤیت ملکوت آسمان و زمین و نمو خلق از آتش ... پای او در سنگ

ازان مقام ابراهیم گویند و در دمیدن گل و گیاه برای او در آتش و ... در سر بالین ...

... روز اول ذیحجه بود در کوه ... و مادرش سارا

و مادر لوط خواهر ...

... لوط پیغمبرزاده بود و ... حلم ...

... شد و ...

و دو فرزند ... رسول خدا ... میان او و ... نوح

هزار و ... میان او و ... هزار ... پیغمبر ... صالح ... نوح ...

... در ... نفس ...

۴ ... **لوط ع** خاله زاده

ابراهیم است و ساره زوجه ابراهیم ع خواهر آن حضرت بود ... ابراهیم ...

پسر تارخ ... ابراهیم ... از جمله پیغمبرانی ... قوم ...

... لوط ...

در طرف شام ... صدوم و ...

... ابراهیم ...

دا الهیه نام دارد و چهار دختر بهم رسید یک سال در میان آن قوم دعوت نمود و از رای خود را [illegible] نمود و از کلمه گویان

با گویان لوط و زنان با زنان بحق که مباشرت گویان با زنان در [illegible] تولد برطرف شده و پسران [illegible]

ایشان همه بیرون داده و پرستنده و از آنکه لوط که وعدهٔ عذاب ایشان در رسید چهار ملک خدا تعالی بصورت

پسران خوب صورت بشهر ایشان در سرای و خانهٔ لوط در آمدند و قوم لوط آگاه شده قصد ایشان کردند [illegible]

بکشند و تصرف کنند و لوط [illegible] است [illegible] کلند [illegible] ایشان جبرئیل [illegible]

[illegible] ایشان باشند همه کور شدند و لوط و اولادش را از شهر بیرون کرد [illegible] بعضی شهر ایشان را

[illegible] شهر [illegible] نزدیک [illegible] با هر چه در او بود سرنگون کرد **اسمعیل** [illegible]

چه [illegible] از [illegible] و [illegible] اسم خدا است یعنی بندهٔ شنوندهٔ خدا نام دیگرش [illegible]

لقبش ذبیح الله چه حضرت ابراهیم را امر شد بذبح او [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] ساره زوجهٔ ابراهیم بخشیده بود و [illegible] او را [illegible] کرده [illegible] تولد اسمعیل ساره

[illegible] ختنه کرد و [illegible] ختنه کردن [illegible] سنت شد و چون ساره ابراهیم را

امر کرد [illegible] با اسمعیل [illegible] بیرون کرد در [illegible] که [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] زرع [illegible] اسمعیل چشمهٔ زمزم جوشید [illegible]

[illegible] قبیلهٔ جرهم شده اسمعیل [illegible] باتفاق پدر خانهٔ کعبه را ساخت و [illegible] قبیله

[illegible] از [illegible] که [illegible] خدا [illegible] اسمعیل [illegible] است [illegible] فرزندی

از [illegible] بهم رسید

بهم رسید و بعد از آن چهار زن دیگر نکاح است داشت از هر یک چهار پسر بهم رسید و [illegible] [illegible] او [illegible]

یا عماره نام از قبیلهٔ جرهم بود از او فرزندی نشد او را طلاق گفت و سیده [illegible] حارث

بن مضاض را نکاح است و عمر آنحضرت یکصد و سی [illegible] سال بود یکصد و بیست سال [illegible] اند

[illegible] و بعد از [illegible] اول کسی است [illegible] کوه [illegible] که [illegible] از [illegible]

بیرون آمده اول [illegible] است [illegible] **اسحق** [illegible] کنیتش [illegible] است در ایام [illegible]

ابراهیم و ساره بهم رسید چه در آن وقت ابراهیم یکصد و [illegible] ساره [illegible] ساله [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] تولد او را [illegible] ساره [illegible] [illegible] در آنکه

اسحق ذبیح الله [illegible] است [illegible] ان الله [illegible] اسمعیل ذبیح باشد

زیرا [illegible] خدا اسمعیل است و پدرش [illegible] عبدالله بود [illegible] عبدالمطلب نذر کرده بود [illegible] ذبح کند [illegible]

[illegible] و [illegible] عبدالله یکصد شتر ذبح کرد [illegible] یکصد شتر است [illegible] ممکن است [illegible]

[illegible] فرزند شده باشد یکبار در حق اسمعیل و یکبار در حق اسحق و علت [illegible] شدن [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] آنحضرت بود زیرا [illegible] تولد او [illegible] ابراهیم و ساره را [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] این فرزند دیگر [illegible] اند [illegible] حق تعالی اسحق را [illegible] ابراهیم [illegible] که [illegible]

میان پدر و پسر [illegible] روزی اسحق را [illegible] ابراهیم [illegible] حق تعالی [illegible] ابراهیم [illegible]

میان پدر و پسر فرق [illegible] اسحق با برادرش اسمعیل و لوط [illegible] شریعت ابراهیم [illegible] عمل میکردند [illegible] پدر

نیز بمیرد گفته‌اند عمر شریف آن حضرت یکهزار و ششصد سال بوده در روایت دیگر چون ستاره خضر نبی را ورا دیدند

داشتم خراشیدن خنجر در گلوی او دید ترسید و بیمار شده باین سبب رحلت کرد

ذوالقرنین

در نبوت او اختلاف است نام او عیاش و شهرتش ذوالقرنین بجهت دو چیز است اول بخواب دیده بود که دو

شاخ آفتاب را گرفته دویم نور و ظلمت را تسخیر کرده هر یکرا قرن گویند سیوم بجوانان سرش دو گوشه

مانند دو شاخ از دو طرف چهارم در تاج وی دو شاخ بوده دو قرن از ایام دنیا زندگی کرده و دو قرن

از خلایق در عهد او منقرض شده ششم در یکطرف دنیا مبعوث شده و ضرب بر یکطرف است اورا زدند و بجو

جانب مبعوث شد بطرف دیگر دنیا و ضرب بر یکطرف چپ سر او زدند تا زنده شد و خدا او را دوباره زنده کرد

و طرفین دنیا و ما قبها را [illegible] که اول کسی است بعد از نوح ع مالک کل زمین شد

دار و طرف عالم بدریای محیط رسید و یاجوج و ماجوج را او بست و طلب آب حیات از ظلمات سد

و به دریای عالم اسیر که دارد و در حد [illegible] فرمان او بهند [illegible] خضر عمرش [illegible] با قصه ازین

در مسجد الحرام بخدمت حضرت ابراهیم رسید پرسید این نعمتها از چه یافته گفت بسبب مداومت این دعا

سبحان من هو باق لا یفنی سبحان من هو عالم لا ینسی سبحان من هو حافظ

لا یسقط سبحان من هو بصیر لا یرتاب سبحان من هو قیوم لا ینام سبحان

من هو ملك لا یرام سبحان من هو عزیز لا یضام سبحان من هو محتجب لا یری

سبحان من هو واسع لا یتکلف سبحان من هو قائم لا یلهو سبحان من هو دائم

لا یسهو

لا یسهو گویند پدرش فیلقوس نام داشت و بعضی اسکندر رومی را گویند و بهر حال اینکه میدانسته

اول کسی که با اسم مصافحه کرده او بود با ابراهیم ع و در دوازده سالگی بر سریر پادشاهی نشست

و ایام پادشاهی او بضبط نیست دوازده سال یا هشتاد سال در سیر و بحر عالم در رفتن ظلمات

بجهت تحصیل آب حیات مشهور است والله اعلم بحقایق الامور و هو قائلها

یعقوب ع

نام او از عقب است چه او و عیص برادرش توام زائیده‌اند و اول عیص متولد شده و از عقب او یعقوب

و پاشنه عیص را بدست گرفته بود نام جدش اسحق ابراهیم ع و او را دوازده پسر بود اول یوسف دوم

بن یامین مادر ایشان را از جمیل بنت عبدالله داشت سیوم روبیل چهارم دمالون [illegible]

[illegible] ششم شمعون هفتم لاوی هشتم [illegible] نهم

[illegible] از مادران مختلفه گفته‌اند و ایشان را اسباط اثنا عشر

گویند و بنی اسرائیل دوازده سبط گفته‌اند از اولاد ایشان شدند و برادران یوسف ع حسد کرده او را

از آن حضرت جدا کردند و آن حضرت از مفارقت یوسف چهل سال گریست و بیت الاحزان

در خارج قلعه کنعان در سر راه ساخته بود از ترددین جهت یوسف ع تا خبر رسید چشم دیده

اش از کثرت گریه نابینا شده و از آن حضرت دعا مشهور است یا حسن الصحبة یا کریم

المعرفة یا خیر الله ائتنی بروح منك و فرج عندك یا من

لا یعلم کیف هو الا هو یا من سد الهواء بالسماء و کبس الارض

عَلَى الْمَاءِ وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ ائتنی بروح منک وفرجٍ
مِنْ عِنْدِكَ و این دعا را برای رفع غم و تعجیل فرج و اداء حاجت اثری عظیم داده و آنحضرت
بعد از خواندن این دعا بوی پیراهن یوسف رسید با یکصد و پنجاه نفر از فرزندان و فرزند
زادگان بمصر نزد یوسف رفت و تمام مدت در این بود و در دست او علت مبتلا شد بس مفارقت
یوسف آن بود که جبرئیل [illegible] کرده و چند گوسفند ذبح نموده و مسکینی همسایه او بود با اطفالهای خود
داشت در وقت گرسنه و بوی طعام شنیدند و افطار نکردند یعقوب از این اسباب ان تقصیر شد

یوسف ع مشتق از تاسف لقب صدیق است در حسن و کمال شهره آفاق بود
هفت ساله بود که برادران او بچاه انداختند و هم در آن چاه خدا وحی فرستاد بعد از آنکه او را بغلامی
فروختند عزیز مصر او را خرید و بزوجه خود زلیخا داد و عاشق حضرت یوسف شده و حکم کرد و زندان
کشید دوازده سال یا هفت سال یا هیجده سال در زندان بود و بعد از خلاصی از زندان در زمان ریان بن ولید
عزیز مصر شد و پادشاه مصر بود و حکم پادشاهی بر آنحضرت منتقل شد و از معجزات او است که تعبیر خواب
و نهادت طفل بر گهواره بپاکدامنی او و بینا شدن آن از زنان بپاکی و خشک پیراهن ماند در زندان
برطرف میریخت آب ز شیر آن روان میکرد و جد بیرون دیار و برادران بمصر آمده سجده کردند
گفت از روزی که بخواب دیده بود در ماه و آفتاب و ستاره ها در حق سجده گفته تا آن روز چهل سال در روایتی
هشتاد سال بود و دعای آنحضرت را از حضیض چاه باوج سلطنت و جاه رسید این دعا بود

الهی

بر انبیا

الهی ان کان ذنوبی قد اخلقت وجهی فانی اتوجه الیک بوجوه
آبائی ابراهیم و اسمعیل و اسحق ولیعقوب مراد است چون تمام کرد آنرا
بمزید فانی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة وعلی و فاطمة والحسن
والحسین و مطلب کرده عمر نعش یکصد و بیست سال در آنچه صد سال از پدر بزرگوار خود جدا شد
و هشتاد سال پادشاهی کرده بعد از رسیدن پدر چهل و چهار سال زنده بود و بعد از
فوت نعش او را در صندوقی از مرمر کرده بودند در نیل انداختند آنگاه موسی علیه السلام بیرون آورد و دفن
کرد او را دو فرزند بود افرائیم نام و پدر یوشع نبی ع

ایوب ع پسر اموص پسر رازح پسر عیص پسر
اسحق پسر ابراهیم است بنابر مشهور مادرش از دختران لوط بود و بقولی مادرش باجیر دختر میشا بن یوسف
یا ماریا دختر یعقوب و اول اصح است و زوجه اش بنت افرائیم بن یوسف بود و بقولی دادا ماد
حضرت یعقوب فرزندان بسیار و اموال بیشمار داشت و تمام اوقات خود را صرف شکر
گذاری کرد که حق تعالی مباهات که با او شیطان گفت بارخدایا چرا شکر نکند و حال آنکه همه
نعمتی را بر وی تمام کرده حق تعالی برای اتمام حجت شیطان را بر او و فرزندان او مسلط کرد تا همه
برطرف نمود باز شکر میکرد حتی اینکه بلا را بر بدنش مسلط کرد که تمام بدن او زخم و متعفن شد
و کرم بهم رسید تا مدت هفت سال و بقولی سیزده سال و بقولی هیجده سال و در آن حال هیچکس نزد او
نمیرفت و زوجه اش که رحیمه نام داشت خدمت او میکرد و چون قوم بوی شماتت کردند دعا کرد و حق تعالی

دیر اشفا دلو چشمه آب جبرئیل علیه السلام بر کرد داد و در آن غوطه خورد بدنش چون نقره خام شد
و جامه‌های بهشت بر وی پوشانید گل و سنبل در اطراف او رویانید و تمام مال و فرزندان
او را اضعاف بر وی باز گردانید ابتلاء او در چهارشنبه آخر ماه صفر بود هفتاد و سه سال از عمر شریف
گذشته بود و بیدار [illegible] سال بلای او بود هفتاد و سه سال دیگر عمر شریفش [illegible] مجموع
عمر او یکصد و چهل و شش سال گویند در ولایت کرمان بوده کرم در بدنش پدید شد دعای او
رَبِّ اِنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِین شعیب ع بود
پسر نویب پسر مدین پسر ابراهیم است و بقولی نام پدرش [illegible] است و بعضی برآنند که پسر میکیل
بن یشجب پسر ابراهیم مادر میکیل دختر لوط بود و [illegible] نام زوجه حضرت [illegible] صفورا [illegible]
پسر ثابت پسر مدین پسر ابراهیم بود و بعد از پیغمبر اعظم آنحضرت فرستاده شده بر اهل مدین او را نبیا
کرده مدین اهل ایکه [illegible] راهزنی و کم فروشی و مجموع صد و بیست هزار کس چهل هزار
و شصت هزار زنگی بودند حضرت ایشان را بتنها دعوت کرد فایده نداد آخر دعا کرد
حق تعالی گرما را بر ایشان مسلط کرد چنانکه در سایه پناه بردند فایده نبود و از آب نیز گرمی زیاده شد ایشان
یکباره چنین شد و آخر لکه ابری پیدا شد ایشان گمان کردند که باران آید زیر ابر آمدند یکبار آتش بر ایشان
بارید و زمین در زیر پای ایشان لرزید و همه سوختند و خاکستر شدند و در حدیث آمده
از شصت هزار زنگی هم با ایشان سوختند برای آنکه قدرت بر منع ایشان داشتند و منع نمیکردند

ذکر [illegible]

و عمر شریف آنحضرت دویست و چهل و دو سال بود و بعد از هلاک قوم نبی جمعی که ایمان آورده بودند بمکه
رفت و سکونت در آنجا نمود و بقولی باز از مکه نقل به مدین نمود در آنجا بود تا موسی ع که تا وقتش
رسیده دختر او را صفورا [illegible] نکاح کرد موسی ع پسر عمران پسر یصهر پسر قاهث
پسر لاوی پسر یعقوب است ملقب بکلیم و مقرب و نجی و هارون برادر مادری اوست ایام حیات او
یکصد و بیست سال شد و مادر ایشان [illegible] و بقولی [illegible] و بقولی یوخابد نقش نگینش
[illegible] صدق [illegible] و پس تقرب آنکه هر جا می‌نشست بالا [illegible] سجده خدا میکرد معجزات
آتش [illegible] بلندی و موی سجده کنندم [illegible] بود معجزه داشت ۱ عصا که اژدها می‌شد
و گاهی برای سواری [illegible] برای آب کشیدن دلو و رسن در زمین [illegible] درخت
می‌شد و چون میخواست اژدها می‌شد و محافظت او میکرد ۲ ید بیضا داشت [illegible] سخن
[illegible] جیب [illegible] چون بیرون می‌آورد [illegible] آفتاب [illegible] بالا می‌شد
۳ طوفان ۴ جراد ۵ مرض قمل ۶ ضفادع ۷ [illegible] چون [illegible] کوه
بر سر قوم [illegible] ۹ [illegible] چشمه از سنگ ۱۰ زنده کردن [illegible] در
چنین [illegible] ۱۱ فرو بردن قارون بزمین ۱۲ راه رفتن بر روی آب [illegible] دریا
و عمر آنحضرت یکصد و بیست [illegible] سال بود [illegible] لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ سُبْحَانَ اللّٰه
رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَ الْحَمْد

لله رب العالمین اللهم انی ادرء بک فی نحره و اعوذ بک من شره
و استعینک علیه [illegible] **یوشع** ع پسر نون وصی موسی
ع بود در حین رسیدن حمل توریه و الواح و امانت پیغمبران [illegible] از میان قوم خود
بیرون رفت [illegible] رسیده [illegible] بنده از بندگان
خدا را وعده رسیده [illegible] قبری [illegible] موسی [illegible] کنده [illegible]
گفت [illegible] قبر [illegible] قبر آدم است [illegible] قبض روح وی شد
در [illegible] بیست و یکم ماه رمضان و یوشع در میان قوم ایشان [illegible]
[illegible] شعیب [illegible] یوشع [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] چنان کار [illegible]
یک روز [illegible] هزار کس کشته شدند [illegible] یوشع [illegible] یوشع را دعا [illegible]
اورکرد [illegible] دعای یوشع این است سبحان الله کما ینبغی و الحمد لله کما ینبغی و لا
حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی محمد و اهل بیته النبی العربی
و صلی الله علی جمیع المرسلین و النبیین حتی یرضی الله [illegible]
[illegible] در جنگ [illegible] عمرش یکصد و بیست سال [illegible]
با ولاد هرون [illegible] با ولاد خود [illegible] موسی [illegible] قبیل
[illegible]

[illegible] معجزه است [illegible] موسی است [illegible] داده
داود [illegible] کذشته دعا کرد [illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] ظالمان نجات داده گفت [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] داود [illegible]
ایشان [illegible] هزار [illegible] هزار [illegible] طاعون [illegible]
[illegible] در میان [illegible] ایشان [illegible]
ایشان گذشته بود [illegible]
[illegible] فرزندان بسیار [illegible]
[illegible] بیت المقدس آمد [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible]
اسمعیل ع پیغمبر دیگر است غیر اسمعیل پسر ابراهیم [illegible] اسمعیل پسر ابراهیم [illegible]
پیش از [illegible] شد [illegible] اسمعیل [illegible]

درگذشته در حوالی آن چون او از صادق الوعد از آنچه گفته است هر که بخضر وعده کند در مکانی
از خارج که هر از اصفاح می‌کنند در تعین وعده را فراموش کند لیکن ثابت تکلیف حضرت
در جای وعده شرط می‌کشد دایم که او را بخشند و [illegible] تا بود از تکالیف شخص را آن مکر
با [illegible] وعده که تحقیق شغلی بر موضع صفح رفت که حضرت را دید چون رسید در آنجا بنده
کجا بودی اظهار وعده که و بعضی گویند که خدا یاد وعده که بود مثلث عظیم تر ادا کرد
که اند در او طاقت بیاورد و از نواب امام حسین رضی [illegible] باید خر قوم تکذیب او
کنند و پوست سر در دین اگر کنند [illegible] سلاطین [illegible] رسالت [illegible] حکمی خواهد در باب
دشمنان خود بکند [illegible] شد و بوعده خدا یاد که بود وفا نمود [illegible] اختیار کرد خدا
نیز یاد وعده فرمود با امام حسین رض باز بدنیا رجعت نماید تا انتقام از دشمنان خود بکشد
دار مخاصمت حضرت [illegible] کار حضرت [illegible] بر روح [illegible] فرمود [illegible]
برید خیانت [illegible] تا [illegible] بخت [illegible] دعای آنحضرت [illegible]
بکمال اقل آمد خضر نام اصلش بلیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام
بن نوح است چون [illegible] سبز [illegible] خضر [illegible]
[illegible] خضر [illegible] با الیاس [illegible]
است در دریا [illegible]

الیاس

درخلوت ماند با او نوبکار نکرد و خبر آن [illegible] رفت پدرش در خشم شد
خانه را بر سر او آتش زد و او غایب شد [illegible] در ایام اسکندر [illegible] او بود
در ظلمات یاقوت قیمتی داشت بنور آن لشکر را راه می‌برد در ظلمات بچشمه حیات
رسید و از آن آب نوشید و غوطه خورد و ابد الآباد زنده است و سبز شدن جوهای خشک
از رسیدن بدان او از آثار برکات است و برخی گویند معجزه او است و دعای او و الیاس
این است بسم الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء
الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ما شاء الله ما یکون من نعمة
فمن الله بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بسم الله ما شاء الله و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
صبح سه بار شام سه بار برای خلاصی از حرق و غرق و لقمه در گلو گرفتن **الیاس ع**
[illegible] بن هرون بن عمران [illegible] از فرزندان سبط است [illegible] یوشع در ملک شام
[illegible] که بیشتر [illegible] نام بتی است [illegible] بشهر [illegible] رسیدند
[illegible] الیاس را [illegible] پیغمبری مبعوث کرد و آنحضرت بر ایشان
حجت گرفت که أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ پس او را
تکذیب کردند آنحضرت از خوف ایشان بکوهی پناه برد و دعا کرد [illegible] هفت سال باران

قطع شد پس بشهر دیگر رفت سالها در آنجا بود بیاورند دعا کرد آتشی آمد همه سوخته شد
و الیاس نزد یونس بن متی آمد در وقتیکه یونس تازه متولد شده بود تمام در نزد مادر
یونس ماند و باز غایب شد و مرتبهٔ دیگر نزد آن زن آمد وقتیکه آن زن یونس را
از شیر گرفته بود و مرده بود از آن زن حکایت کرد و یونس را الیاس دعا کرد و یونس بعد از هفت روز
که مرده بود زنده شد بعد از آنکه قوم توبه کردند دعا کرد باران آمد بود مدتها در میان قوم خود بود
آخر یسع را وصی خود کرد و الیاس را خدا از میان ایشان برد الیاس از نور پوشید که تمام تن او … عابد
خود را در میان … یسع … در حق او … الیاس در حق با آنحضرت یکی میداند
دعایش این است الهی تراک معذبی وقد احتببت لك المعاصی اتراك
معذبی وقد اسهرت لك لیلی بعضی ادریس را الیاس دانسته اند غلط است بلکه
او زنده است و در صحراها گم شده را هدایت میکند **یسع** ع پسر حطوب عم حضرت الیاس
در حق او اقوال گویند و ظاهر آنست که یکی باشد و یسع غیر ایشان است معجزه اش راه رفتن
بر روی آب و شفا دادن کور و برص و زنده کردن مرده و در قومی مبعوث شده است می پرستیدند
پادشاه آن قوم … کار … و ظلم میکردند آنحضرت دعا کرد قحط گرفتار شدند
و بعد از توبه … پادشاه را … سر بریدند و پادشاه خانه نو کشیده …
که خدا قحط را از آن قوم برطرف کرد … در حق آنحضرت این معجزه میگویند … در
ادراز ایده بود

ادراز ایده بود مدت حیاتش معلوم نیست **ذوالکفل** ع نام اصلش [illegible] پسر ادریم است
با حضرت یسع عهد کرده بود که خلافت او را قبول کرده و همه روزها روزه و حکم قضا در میان
قوم … نماید و شبها عبادت کند و هرگز از چیزی بخشم نیاید و بحق … حکم کند
چون وفا بعهد خود کرد او را ذوالکفل گفتند و این غیر ذوالکفل مذکور است و بقولی پسر ایوب است
… بود … مبعوث که … قوم خود گفت
… بلا را از ایشان دفع نمایم … در میان ایشان …
… حق قیام کنند **لقمان** ع پسر باعورا بود از اولاد … پسر خاله ایوب بود
یا پسر خواهر او در باب آنکه پیغمبر بود یا نبود خلاف است واضح آنست که او در میان پیغمبری یا علم حکمت
بدون پیغمبری مخیر شد او … پیغمبری نیاورده حکمت … که حکم … آن
و فضل او از حد حصر بیرون گذشت … هر که … میگفت … سلام میکرد
حکمت خود را چنین میگفت … تعمق و فکر و سکوت و عبرت گرفتن از …
… و اکثر علوم و حکمتها را از داود ع اخذ کرده بود و بیشتر سکنی او در قریهٔ … بود
از تواریخ … و چون در آن ایام … در باب … خود …
… از کلمه از حکمت به پسر تعلیم … آخر …
چهار کلمه بود … از عملی کافی است اول آنکه … عشق …

محکم کن و برهم گذرگاهی در پیش داری که نشستن ازان ممکن است بار خود را سبک کن سیم
سفر دور دراز است توشه بسیار بردار چهارم عمل خالص کن که تفحص کننده بسیار دانا
و بینا و حی است و قدرت دعای او این است یا رب لو ارضیت عنی کل من
له قبلی تبعة وغفرت لی ما بینی و بینک و ادخلنی الجنة فان
مغفرتک للظالمین و انا من الظالمین **داود ع** در عهد داود اجرح
لهجه است یعنی نقاد لو رخم خود نو پسر کوچکین ایشانست جثه وی کوچک و قد وی
سیاه چهره و چشمهای سبز و قدری از سر وی موی ندهشت و بر او اره حقارت منظر
بیابان قوم نیاورد و تیغ تیزترین قوم خود در حسب بزرگتر و مول اکناد از جمله چهار پیغمبری است
ارباب سی کوه و مملکت او از بلاد شام بود تا حد طوف فارس و آخر خلیفه تمام روی زمین شد
و با وجود خزاین دولت پادشاهی از بیت المال صرف خود نمیکرد و زره ساختن شغل او بود
بدون اسباب و آلات زره ازاهن در دست وی مثل موم نرم بود گویند در هفته یک روز
سه شنبه چنین می شد و یکصد و شصت زره ساخت و هر زره را بار در هم میفروخت
قیمت آنرا قدری تصدق و قدری نان جو گرفته افطار میکرد و اوقات خود را صرف
پس لباس میکرد و حمد خدای الهی را جاری مینمود و آوازی داشت که هیچ آهنگ از آن بی
تاب میگرد درحین تلاوت زبور تمام کوهها و سنگ و چوب و غیره از صدای او بوجد آمده

باو میخوانند

باو میخوانند و این آواز بلند از کوه بر میخیزد در جواب صدا از آنها داود است و میان او و موسی
پانصد سال فاصله بود و میان او و عیسی هزار سال و عمر شریفش یکصد سال از جمله سال تمام
شده بود شصت سال به پیغمبری رفرقه شد و بروایتی بیست سال متعدد سال شد و نود و نه
زن داشت و ازیشان فرزندان بسیار بهم رسید **سلیمان ع** بر داود بهتر هفتصد و
هزاران سال و شش ماه پادشاهی تمام روی زمین که از مشرق تا مغرب است تمام جن و انس و دد و وحش
و طیر و دیو و پری و آب و باد و بسیار مخلوقات فرمانبردار وی بود و سیصد زن نکاحی و هفتصد
کنیز خاصه داشت و هزار خانه از آیینه بر روی چوب ساخته آنها ساکن بود و لشکرگاه او
صد فرسخ بود مفروش تخت طلا و بر طایفه از مرغان و آدمیان و جنیان و دد و حیوانات
در پیشت و پنجهزار کرسی ایستاده و بساط سلیمان از مجموع است پس چون بر بساط می نشست
تمام خدم و حشم و دولت خواهان لشکر خود را طبقه بر روی طبقه باز میداشت و بر طیور را با
های آهنین و کلهای رنگ به در هر یک بیشتر نجه می شد از خت ملیمود انهار را بیرا
لستن چهار پایان و سایر اهل صنعت تدارک میکرد و باد شد همه آنها را از جا میکند و باد
نرم راه میبرد در هر صبح و شام دو ماه راه میرفت و قبلان مرغان تعبیه کرده بود وقتیکه
تخت می نشست تاج بر سرش میگذاشتند و عطر میپاشیدند از جانب راست هزار کرسی
طلا بود برای انس می نشستند و از جانب چپ هزار کرسی برای جن می نشستند و نقره بود روز

چشمه‌ای برای او که جاری شد اما از دسترنج خویش زنبیل بافتی و معیشت کردی و در زبان گرفتن نخن

میگفت عمرش یکهزار و پنجاه و سه سال بود این جملیات دعاش اللّهمّ بنورک

اهتدیتُ وبفضلک استغنیتُ وبنعمتک اصبحتُ وامسیتُ

ذنوبی بین یدیک استغفرک منها واتوب الیک وبعض گفته‌اند

اسم اعظم است **اشموئیل** ع از جملهٔ انبیای موسی در تربیت او بود و

بنی اسرائیل از دست کلات عمالقه و ادا در قرآن جالوت سرزده در آزار بقیهٔ

مرجع بنی اسرائیل او بود داود وحی الهی طالوت شد در میان ایشان پادشاه که وجه طالبی

ارده من المقدس با در دلعه شده بود از برای هر کس که بجوش آید او پادشاه باشد از برای

طالوت بجوش آمد و زرهی با در دلعه بود بر ترکیب هر کس که درست آید کشندهٔ جالوت

باشد آن زره برقامت طالوت درست آمد و او خود ابشارت داد که داود بجنگ

جالوت فرستاد و دعای او این اللّهمّ لک الحمدُ دائماً مع دوامک ولک

الحمدُ باقیاً مع بقائک ولک الحمدُ خالداً مع خلودک ولک

الحمدُ کما ینبغی لکرم وجهک وعزّ جلالک یا ذا الجلال والاکرام

حیقوق ع برادر شعیا بر بنی اسرائیل مبعوث شده با دانیال معاصر بود از توریة ایشان به

آمدن حضرت محمد صلعم مژده داد و دیگر گفت الیوم من دیدم صورت خر سواری را که

جامه از نور

جامه از نور پوشیده بود و دیدم شتر سواری را که نور روی او مانند آفتاب روشن بود و مراد

از خر سوار عیسی ع و از شتر سوار حضرت محمد صلعم بود و دیگر گفت حق تعالی بیان حق را ظاهر

کند و آنها از کوه فاران و پر شد از تسبیح او دو سواران او در دریا جنگ خواهند کرد و جا که

در صحرا جنگ کنند و کتاب تازه خواهد آورد بعد از خراب شدن بیت المقدس و مراد

قرآن بود دعاش اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآل محمّدٍ وعجّل فرجهم واهلک

اعدائهم وانصر شیعتهم **شعیا** ع مبعوث شد بر قومی از بنی اسرائیل

بدعتها در دین خدا میکردند حق تعالی پادشاهی بر ایشان مسلط کرد که جراحت با مقاومت برآید

نیاوردند توبه کردند حق تعالی دفع شر آن پادشاه کرد و ایشان را در یک شب همهٔ لشکرش مرده

خویش با بخبر از جهان بیان کرد که شعیا بوحی الهی پادشاه قوم را خبر داد و فرجه از آن

یاد کرد او را خواهد گشت و پادشاه گریه و تضرّع در درگاه خدا کرد حق اورا پانزده سال

دیگر امان داد بوساطت شعیا که خبره با پیغام داده از سیره آب انجیر بر زخم خود بمالد

چنان کرد شفا یافت و بعد از پانزده سال فوت شد باز قوم مشغول بدعتها شدند

حق تعالی یکصد هزار کس ایشان را عذاب قتال بر طرف کرد و چهل هزار کس از ایشان

و هفت هزار کس از گان را ابری که بدان اجرام منع کردند حال کلم گوست

بر منع ایشان در دلشد متولت چینی بنی اسرائیل اراده قتل شعیا کردند و آنحضرت از ایشان در آن

گریخت تا بدرختی رسید درخت شکافته شد او در میان درخت رفت شکاف بر آمد
شیطان جامهٔ او را از آن شکاف قدری بیرون گذاشته بود و بدیشان نمود
تا اینکه بر دم اره بر سرش گذاشتند او را بدو پاره نمودند که حضرت شهید شد حنظله
مبعوث بر اصحاب رس بود پیغمبر را شهید کردند و رس نام نهریست در اطراف که
و یا در حضرموت است و گویند رس است چنانکه مردان بلواطه و زنان بسحق میکردند
و اصح آنکه رس نهر ارس است در آذربایجان که دوازده پارچه ده بود دوازده شهر در کنار
نهر مذکور بود آبان و آذر و دی و بهمن و اسفندار و فروردین و اردیبهشت
و خرداد و مرداد و تیر و شهریور و مهر و عموم این شهرها درختان باکره میپرستیدند
و چون کسی سالها شنیدند میگشتند و یکدیگر را پرستش میکردند و قول اصح در شهر درخت
صنوبر غرس بود که پرستش آن میکردند و نام این شهرها گوزن؟ نموده بود و هر سال
مردم دوازده شهر در پای آن صنوبر جمعیت و عید میکردند و در شهر اسفندار جامهٔ زرین دیبا
بر آن صنوبر پوشیده و قربانیها در پای آن کرده سجده نموده و شیطان از آن
درختان مکالمه با ایشان میکرد و موعظهٔ حنظله گوش نمیدادند آخر بدعای آن حضرت
درخت خشکید شیطان با ایشان گفت خدایان خشم کرده اند چون حنظله را
زنده گذاشتید پس حنظله را گرفته انبوبهٔ از آهن مثال چاه در آن او را گذاشته
از هلاکش ایشان گذشته

از پاشش آب کشیدند و بیک ره و فانه چاهی کندند حنظله را در آن انداختند
و انبوبه را بر داشتند حنظله شهید شد حق تعالی زمین را در زیر آنها چون گوگرد
افروخته کرد و بقولی ابر سرخی مسلط کرده که چون درازشت و صیحهٔ آتش بر ایشان که
همه را در عقب یکدیگر هلاک ساخت ایشان را بعیدی **زکریا** ع نبی زادگان
و نبی یا مشهور است اما بکثرت از اینشر آمده با نبیا و قصص آن در ۱۲ سوره
خوانده شده و در عرب یا عبری بود آن حضرت فی بنی ذکر الذکر مرحمت؟ کل علی
در زمان بنی اسرائیل و صاحب نذرها و هدایای ایشان و کشیش بیت المقدس ذاکر توریة قوم
خود را بدین خدا دعوت مینمود و همیشه آرزوی فرزند نرینه داشت از او فرزندی نشد
تا آنکه یکصد و بیست سال از عمر نفیسش گذشت و موی ریشش سفید شد و اعضایش
ضعیف و سست گشت در زوجه اش حنانه و بقولی ایشاع همشیرهٔ حنه مادر مریم بود لکن
نود سالگی در رحمش خشک شده و مدار عمر در طلب فرزند بود و عالش استغفار اینکه
رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و بکرات رب هب لی
من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء و بعضی از دعاهای
او در اول سورهٔ مریم است روزی باتفاق زوجهٔ خود مرغی دید که جوجهٔ خود را دانه
میداد و از آن در دل محزون بود بار اشتیاق فرزند ایشان غالب شده با لند دعای کامل

زوجه اش حائض شد بعد از طهارت با او مقاربت کرد که یحیی ع از او بوجود آمد و ملائکه
او را بشارت مقدم یحیی دادند و از برای اطمینان خاطر علامتی خواست مقرر شد
ایامی سه روز زبانش بغیر ذکر خدا بهیچ ذکری گویا نبود و بقولی تولد یحیی بعد از بشارة
بود و بنجاه **یحیی** ع مأخوذ از زنده کردن دین است و قبل از وی کسی باین نام
نامیده نشده بود لقبش مصدق و سید و حصور است چرا که صاحب نبوت علیحده
که بر خلاف قوم خود بود میل بغیر خدا نداشت در طفولیت منصب نبوت یافت و بقولی
شد بعد از عزیر در میان بنی اسرائیل و دعوت کلی از اهل نبوت بود و مدار اکثر کار او
پوشش لیف خرما و خوراکش برگ درخت و زاهدترین خلایق بود و پیوسته از قوم
خود را دور میداشت از عذاب الهی و از شیطان پرسید از چه عمل من ترا خوش می آید
گفت از آنکه از طعام بیشتر میخوری و ثقیل بهم میرسانی و از عبادت باز میمانی یحیی ع دیگر تا
زنده بود سیر طعام نخورد و حق تعالی در سه محل جهت وی سلام فرستاد و سلامی بر او
در وقت تولد و در وقت موت و در وقت زنده شدن برای حساب و عظم کرامات
آنست که حضرت امام حسین رض در زمان وضع حمل دید که نقاره زد شد
علت شهادتش آن بود پادشاه عصر بر دختر خواهر خود عاشق شد و خواستگاری
آن دختر نیز خواهش داشت یحیی ع منع نمود با او عداوت کرده شب در سر شراب مادر
خواست

خواست که آن دختر را از حرف کند دست نداده استدعای قتل یحیی ع نمود
و نصف شب آنحضرت را از محراب عبادت کشیده بمجلس او آوردند و در میان طشت سر بریدند
و شهادت آنحضرت در چهارشنبه آخر ماه بود و یکی از اولاد هارون را وصی خود کرد
ارمیا ساکن شهر ایلیا و مدت سیصد سال در مصر بود و بعد از ظلم بنی اسرائیل
و قتل یحیی حق تعالی باو وحی فرستاد که بخت النصر را مسلط کردیم و هرگاه ایشان را بکشند
تا خون یحیی از جوش بنشیند و زنان و طفلان اسیر شوند و بیت المقدس را خراب کند
پس ارمیا بوحی خدا او را در میان مزبله یافت و او را چون گوشت گرفته بود در
میان نجاست خوابیده گوشت خوک میخورد بشارت پادشاهی بوی داده
از او نوشته گرفت که بعد از خروج او کسان او در امان باشند بعد از
استقرار پادشاهی نوشته را باو نمود امان یافت با مومنان و بخت النصر از
بنی اسرائیل آنقدر کشت که خون ایشان رسید بر بالای تل که خون یحیی ع جوش میزد
پس از جوش ایستاد **دانیال** از فرزندان یهودا ابن یعقوب است بخت النصر
در طفولیت اسیر کرده بچاه انداخت با ماده شیری و مدت چند سال دانیال
با شیر ماده شیر مدارا میکرد و بعد از چند سال بخت النصر خوابی دید و [illegible]
نزد او گفت و تعبیر خواب را چنین کرد که سه روز دیگر کشته خواهد شد از جان

شد و بهالی نکات و بیشه میان بنی اسرائیل حکم تحی مینمود تا وفات یافت
و علم رملی منسوب بآنحضرت است زیرا که هیچ رملی در دست خود حرکت داده حکم مینمود
خلافی نداشت و وجه دیگر آنست که مختار رمش بود عیایش این است چون مادر زنده او را
بود اعوذ برب الناس والجنة من کل اسد مستأسد **مریم**
بزبان عبری بمعنی عابده یا کنیز یا خادمه است لقب او باحنه بنت فاقوذ بن قبیل
فرزندی از خدا خواست که نذر بیت المقدس کند حق تعالی او را باو بخشید مادرش بتول
حرنا و پدرش عمران بن ابراهیم بن یوشه و بقول اصح عمران بن ماثان بن اقار بن
یوذب بن زربابل بن ماثان بن شالة بن یوحنا بن اوشیا بن امون بن منشی بن اعاز
بن یوثام بن عزریا بن قرظ بن اسا بن عوید بن سلیمان بن داود بن یحرون بن عما
بن دام بن خضرون بن فارص بن یهودا بن یعقوب لقبش بتول یعنی پاکیزه از حیض و
عذرا یعنی باکره از جمله زنانیست که در دنیا برگزیده ربانی زنان خواهد بود و در جنت
زوجه محمد مصطفی صلعم است و مادرش بعد از حمل او را بر در بیت المقدس گذاشت سکنه
بیت المقدس برای کفالت او دست بدامن زدند و حجره باو دادند که شهسوار جلیل آنجا بود و را
با آن تورات تلاوت شده از جوانی بود تا کسی بآن اندازه قلم که بر روی آب ایستد او را
کفالت کند و بقولی قلمها از نی بود و قلم هر کس ته نشین شد جز قلم زکریا ع

شد داورا کمر نداری نموده تا بحد بلوغ رسید و بحسن و جمال شهره آفاق بود و بعد
از نور رویش احتیاج بچراغ نبود و ملائکه با او سخن میگفتند از نعمتهای بهشت در غیر فصل برای او
میوهها آوردند زکریا ع تعجب میکرد و عمر مریم پانصد سال است و کمتر از پانصد سال نیز گفته‌اند
عیسی ع لسانش معجزه مأخوذ از عیسی بمعنی زندگانی لقبش مسیح بمعنی ماسح چه تمام
مسح زمین میکرد در طلب یا مالیدن است بر بیماران دست مالیدن ایشان را شفا میبخشید
است چه ملائکه در حین تولد بال بر روی مالیده او را از مس شیطان محفوظ ماند لقب دیگرش
وجه کلمة الله است چه در تولد تکلم نموده یا بدون پدر بمحض کلمه کن بهم رسید در روز
روز جمعه مریم غسل کرده بود جبرئیل بصورت جوان قوی هیکل بر وی ظاهر شد و نفخی
در گریبان وی دمید فی الحال حامله شد پس از مسجد اقصی بطی الارض بزمین کربلا آمده
در موضع مرقد امام حسین رض وضع حمل نمود درخت نخل خرمای خشک بود از معجزه
آنحضرت سبز و چشمه آب ظاهر شد و مریم عیسی ع را در آن شست و از آن جا [illegible] را
برداشت در آمد عیسی ع بتکلم آمده انی عبد الله آتانی الکتاب [illegible] و تولد
آنحضرت بعد از چهار شنبه از روز سه شنبه دهم محرم و بقولی در شب نحس [illegible] بعد
سی و سه سال بود بهوای تصاعد گفته و باسمان رفت در شب بیست و هفتم ماه
رمضان پیغمبران را و حیاری بسیار باطراف عالم فرستاد و حواریین [illegible]

سیاحت می‌نمود و از معجزات او بوده که چون حواریان سام بن نوح را بعد از چهار صد سال
زنده کرد و هیچ شفای کور و پیس و تقریباً بیچاره هزار کس را شفا داده و خبر از خوردنی‌ها را از انچه
خورده بودند خبر کرده و ساختن مرغ از گل و جاندار نمودن او و خبر از مغیبات و رفتن
بر روی آب و سنگ و کلوخ را جواهر کردن و دعایش یا خالق النفس من النفس
و مخلص النفس عن النفس و مخرج النفس عنا و اخرجنا من شدائد

عزیر ع

بعد از هلاکت در ایلیا مبعوث است بر بنی اسرائیل بشریعت موسی ع و با عزیره اورش
دیگر عت تورات را زائده بود در یک وقت گفته بود دیگر خواندند عزیر در یکصد و یکساله سالگی
عزیر در سی سالگی و چنان است چون از نبوخت النصر هلاکی یافته رو از دنیا طی کرده
بر خری سوار و در سطره از آب و شیر و سبد جمله از انگور و انجیر برداشت سید بقریه ایران را
قریه‌ای یافت پر از آبادی از ارض مقدسه و یا قریه‌ای که اهل آن یکصد هزار کس از
طاعون گریخته و آنجا مرده بودند و بقول بخت النصر قتل عام کرده بود و استخوانهای ایشان
بر روی هم تل شده رسید و از روی تعجب میگفت آیا خدا چگونه اینها را زنده کند و خود
آنجا میرد خورد و شیر آشامید و خوابید حق تعالی قبض روح او کرده همه در سر راه خوابیده
ندیده بود از چند سال او را زنده کرده از او پرسیدند چند مدت است در اینجا
گفت یک روز حق تعالی او را خبر داد بود که صد سال است پس نظر بسوی سر و ناخن خود کرد

بلند شده بود

بلند شده بود دانست و خر را بهمان نهج بسته بود زنده دید و مرده تازه و آتش
تغییر نیافته و بر دوایی خرش هم مرده بود زنده شد و آخر تو نیز آگاه شده بود پس بولایت
خود آمد اوضاع را دید تغییر یافته در لورش عزیر پیر و یکصد و بیست ساله و عزیر بهمان شکل
سی ساله بود پس سال دیگر با هم زندگی کردند در ایام غیبت عزیر تورات برطرف شده
یاد نداشتند و او عزیر است که تمام تورات را از حفظ داشت پس عزیر تورات را املا کرد
نوشتند لهذا گفتند عزیر پسر خداست و قصه را از اهل نقل کرده اند

خالد ع

ابن سنان از قبیله بنی عبس بود بر قومی از کفار مبعوث که ناگاه آتش در میان
ایشان بهم رسید و انچه در حوالی آن بود میسوزانید با ایشان شرط کرد که اگر آتش را
از ایشان برگرداند ایمان آورند پس آتش میان غاری بود و خود در میان آتش غوطه خورد
و نسوخت باز قومش تکذیب کردند او خبر داد که در فلان روز فوت خواهم شد و مرا
دفن کنید بعد از چند روز گله از گوران وحشی بر سر قبر من آیند مرا از قبر در آرید
و هر چه خواهید بپرسید نعش من خبر خواهد داد و چنان کردند از هر چیزی خبر داد و
ایمان نیاوردند و کمال نخوت بکار داشتند و بعد از عیسی و قبل از محمد ص بود

جرجیس ع

از قوم فلسطین در ایلیا مبعوث گردیده بود بر پادشاهی بت
پرست او را بانواع شکنجه‌های بدنش را به نهایت ایشان مجروح کرده بر که

بران بخندند و پلاسهای خشن بران بستند و بسیخهای سرخ بدنش را داغ و میخها سرخ
کرده بر سرش فرو کوفتند و مغزش روان شده بجای آب سرب کلیقش ریختند و
ستون حمارت بر نافش گداختند و باز زنده شد و تبلیغ رسالت کرد آتش
آورده سوزانیدند و خاکسترش را بآب دادند باز زنده شد و معجزات نموده در میان
جوش کدازده با اره بدو نیم کردند باز زنده شد آخر نفرین کرد او را که اون زدند
و همه قوم بعذاب الیم گرفتار شدند **یونس** ع یعنی ایشان گریزنده بخدا
در سی سالگی یا چهل سالگی مبعوث شد بر قومی زیاده از ده هزار کس مدت دعوت میکردند
مدتها دعوت کرد فایده نکرد تا آخر اراده نفرین کرد عابدی بود روبیل نام و نام دیگر
شده عابدی بود تنوخا نام حضرت از غضب نفرین میکرد و حرف عابد نمود دعا کون
کرد چهل روز وعده کرد در صبح چهارشنبه نیمه شوال عذاب می آید پس با عابد بدر رفت
همه آنجا را مغر شدند و عذاب الهی در روز وعده آتش سیاه رنگ بشکل طبقات
ابر بر روی هم احاطه کرده بحدیکه از حرارت آن نفس تنگ میشد و نیزه بان میرسید
پس تعلیم روبیل همه از شهر بیرون رفته اطفال را از مادران جدا و ناله و
فغان توبه داخل کرده یونس با عابد نفرین میکرد و روبیل دعا میکرد پس حق تعالی
قبول توبه نموده عذاب را برگردانید چون یونس از میان غار بیرون آمد دید که شهر

معمور است

معمور است همه برقرار است غضبناک گشته بدریا رفت و بکشتی نشست ماهی عظیم بر
راه آمد اهل کشتی آمدند گفتند البته گناهکاری درین کشتی است قرعه انداختند
بنام یونس آمد او را بدریا بدهان ماهی انداختند ساعت تقویم سه روز و بقولی
هفت روز در شکم ماهی بود یا در قلزم و دجله و عمان بود و غیره را
گویند تا بموضع قارون رسید از کرده خود پشیمان شد و بدین دعا مداومت نمود
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین در روز
در نهم یا دهم محرم بود **اصحاب کهف** شش نفر بقول علی مکسلمینا تملیخا
پادشاه ارکان دولت دقیانوس پای تخت او بلده افسوس در نخجوان بود
قصری داشت یک فرسخ در یک فرسخ چهار ستون از طلا و هزار قندیل از جواهر آویخته
هر روغن عطر روشن میشد در تختی از جواهر الوان هر طرف کرسی
از طلا و زمرد هر طرف چپ از نقره و یاقوت سرخ و پنجاه غلام
از پادشاه زادگان ایستاده
اعظم صورت یک جام طلا مملو از مشک ساییده جامی
از نقره مملو از گلاب یک مرغ سفید در میان مشک
گلاب میزد و بر پادشاه می افشاندند دعوی خدائی میکرد شش نفر

دین خدا را القا نموده بقصد یکی از شهر بیرون شده گریختند در عوض ۹ ر
بت بنام مرطوس نام رفیق شدند که چوپان قطمیر نام بزبان آمده استند عا
رفاقت آنها را نمود آمدند به درون غاری که وجید نام داشت ساکن شدند
حقتعالی قبض روح ایشان نموده بعد از سیصد و نه سال زنده شدند در وقتیکه
دقیانوس معدوم و قرآن برطرف شده بود چون این عجایب دیدند باز آرزوی
ملک کهف و معجزه دورانی خوابیده اند تا زمان قائم آل محمد ص زنده
خواهند شد و نصرت آن در سنه دیر دانی چهار اسم آخر ایشان این است مرنوش
مرطوس قلیوس کفطوس دبر دانی سه نام آخر چنین است انوس ذوفوس ساروش
خواجی خواندن و کفی ... بسیار است در ذکر حالات حضرت پیغمبر
آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه **القابه** اول مصطفی دوم مرتضی اولی
سیم کشف الحقایق ۴ عقل ۵ نون ۶ قسم ۷ نور ۸ روح ۹ برزخ اعظم
۱۰ برزخ کبری ۱۱ انسان کامل ۱۲ عین العالم ۱۳ عین المقصود ۱۴ عمدة المعنوی
۱۵ ظل الله ۱۶ شمس الحقایق ۱۷ محجة الحق ۱۸ المسلک الحق ۱۹ المبروک ۲۰ اجل
مرآت الحضرتین ۲۱ مظهر حضرة الجمع ۲۲ مظهر حضرت او ادنی ۲۳ مظهر حضرت الجابر
۲۴ محمد الهم ۲۵ واسطة الفیض ۲۶ مفیض العالمین ۲۷ صاحب الزمان ۲۸ قطب الاقطاب ۲۹

شجرهٔ مبارکه

شجرهٔ مبارکه ۳۰ شجرهٔ زیتونه ۳۱ جمیع الوجه ۳۲ جامع ۳۳ کامل ۳۴ مکمّل
۳۵ کریم الکرس ۳۶ صورت الحق ۳۷ مرآت الذات ۳۸ مرآت
الصفات ۳۹ المظهر الاتم ۴۰ مظهر الاسماء ۴۱ اسم الاعظم ۴۲ صفی الله
۴۳ حبیب الله ۴۴ شفیع المذنبین ۴۵ ماحی ۴۶ متوکل ۴۷ فاتح
۴۸ بشیر عظیم ۴۹ طاهر ۵۰ مصطفی ۵۱ مختار ۵۲ خاتم النبیین ۵۳ امین
۵۴ رحمة للعالمین ۵۵ رؤف ۵۶ امام المتقین ۵۷ شاهد ۵۸ رسول کریم الجلیل ۵۹
حامل الهدایت ۶۰ الاول ۶۱ موقف ۶۲ عاقب ۶۳ حاشر ۶۴ امی
۶۵ منذر ۶۶ مذکر ۶۷ مزمل ۶۸ مدثر ۶۹ داعی ۷۰ سراج ۷۱ فتاح
۷۲ طیب ۷۳ میمون ۷۴ غایت ۷۵ المطلوب ۷۶ غایت الغایات
مجمع الغایات مخفی نماند که از اسماء مبارکه آنحضرت محقق یکصد و سی گفته اند در هیچ جا دیگر نشده
اول خلقه چهارصد و بیست و چهار هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین و
لوح و قلم و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ در حجاب اول در حجاب قدرت
دوازده هزار سال و در حجاب عظمت یازده هزار سال و در حجاب منّت ده
هزار سال و در حجاب رحمت نه هزار سال و در حجاب سعادت هشت هزار سال
و در حجاب کرامت هفت هزار سال و در حجاب منزلت شش هزار سال و در حجاب هدایت

پنج هزار سال و حجاب نبوت چهار هزار سال و حجاب رحمت سه هزار سال و حجاب همت
دو هزار سال و حجاب شفاعت هزار سال پس نام مبارکش بر لوح محفوظ چهار هزار سال
درخشید و بر ساق عرش هفت هزار سال پس بعد از آن در صلب آدم ابو البشر قرار
گرفت **تسابیحه** در حجاب اقرب از دوازده حجاب سبحان ربی
الاعلی و در حجاب دوم سبحان عالم السر و در سیم سبحان
من هو قائم لا یلهو و در چهارم سبحان الرفیع الاعلی
و در پنجم سبحان من هو دائم لا یسهو و در ششم سبحان من هو غنی
لا یفتقر و در هفتم سبحان العلی الکبیر و در هشتم سبحان ذی العرش
العظیم و در نهم سبحان رب العزة عما یصفون و در دهم
سبحان ذی الملک و الملکوت و در یازدهم سبحان الله و
بحمده و در دوازدهم سبحان ربی العظیم مصحف و در هر یک از اصلاب
آبا و بطون امهات حق را ثنا می کرد هزار سال پیش از خلقت حجب در
پیش خدا ایستاده خدا را ثنا می کرد و در هر یک از بهشت و سدرة المنتهی
و آسمانها هزار سال تسبیح می کرد **اسماؤه** محمد و احمد و ماحی و محمود و عبد و طه و یس
و حنوک و قال و قسم و نور و شمس و نجم و حامی و شماد و تین و قائل و یم و احید

و حادفار

و حادفار قلیط و حاب و طاب و بلوراح و سادیجی و محیا و الکلوب و حادیل و محوی
و نه نام عبری غیر عربیست و هر یک از اسماء حسنی نامیده شود با اضافهٔ لفظ عبد صلی الله
علیه و آله **فهرست اسمائه** مشهور هزار و یک نام است اما محقق چه بیست و هفت
دست است بر پنج نوع اول آنکه صریحا در قرآن است ۹ اسماء صریحه گویند یعنی ده
نام است بعدد لفظ حمد دوم اسماء غیر صریحه ۱۱ در قرآن مذکور است یعنی ده و شش
بعدد لفظ جلاله ۳ آنکه در صریح حادیث است یعنی نام ۴ در حادیث صریح نیست
در غیر است بعدد حی نام بعدد لفظ محمد ۵ اسمائیکه در کتب متقدمه تماما فی ذکر شده
از عربی با تهی دار غیر عربی دوازده **اعضائه** خالک صریح اوار است تو ظم
دلستیم دیکرم درجمت مغوت محز سرش از هدایت و سینه از شفقت دو دستها از سخا
دو گوش از صبر دلیقین و پاها از شرف نفس از عطر بهشت و راسه من البرکة
و وجهه من نور تجلی و عینیه من الحیاء و اذنه من ۱۹ لقد
من العنبر الاشهب و شفتاه من التسبیح و ضرسه
من النور و قلبه من الاخلاص صلی الله علیه و آله **کناه**
۱ ابو القاسم ۲ ابا ابراهیم ۳ ابو الارامل ۴ ابو المکارم ۵ ابو الفضائل ۶ ابو المظفر
۷ ابو النصر ۸ ابو الصلاح ۹ ابو البشر بسبب تقدم خلقت بر ارواح و اجساد

آنحضرت

۱ وکنیت اوّل دویم تقاة فوریاتی خلافت آباؤه اوّل عبد الله

۲ یم شیبة الحمد مشهور بعبد المطّلب ۳ عمرو مشهور بهاشم ۴ مغیره مشهور بعبد مناف

۵ زید مشهور بقصی ۶ کلاب ۷ مرّة ۸ کعب ۹ لؤی ۱۰ غالب ۱۱ فهر ۱۲ مالک ۱۳ قریش

مشهور بنضر ۱۳ کنانه ۱۴ خزیمه ۱۵ مدرکه ۱۶ الیاس ۱۷ مضر ۱۸ نزار

۱۹ معد ۲۰ عدنان ۲۱ اُدد ۲۲ الیسع ۲۳ زید مشهور بهمیسع ۲۴ نجب

۲۵ تحیر ۲۶ صابوح ۲۷ هملیع ۲۸ سلامان مشهور بنبری ۲۹ حمل ۳۰ قیدار

عواق مشهور باسمعیل ۳۱ ابراهیم خلیل ۳۲ تارح ۳۳ ناخور ۳۴ تروع ۳۵

رعو مشهور بهود ۳۶ قانع ۳۷ دشالخ ۳۸ دغابر ۳۹ ارفخشد ۴۰ سام

۴۱ نوح ۴۲ متوشلخ ۴۳ اخنوخ مشهور بادریس ۴۴ بارد ۴۵ مهلائیل

۴۶ قینان ۴۷ انوش ۴۸ شیث ۴۹ آدم همه خدا پرست بغیر

کور ۵۰ وتقلّبک فی السّاجدین امّهاته آمنه بنت وهب

بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب در سال سیم یا چهارم از ولادت آنحضرت

وفات کرد و مادر رضاعی آنحضرت یکی ثویبه زوجهٔ ابی لهب دیگری زوجهٔ حارث

بن عبد العزی دیگری حلیمهٔ سعدیه بنت ابو ... حمزه دختر نام خصائصه

۱ التقدّم وجود ۲ سبقت نبوّت کنت نبیّاً وآدم بین الماء والطّین ۳ آخر بعثت

در حق

خلق اوّلین و آخرین ۴ چهارم علّت آفرینش بودن ۵ مخصوص بجوامع الکلم ۶ تمام مکارم

اخلاق ۷ نصرت بترس دشمن [یک ماه راه] ۸ حلیت غنیم ۹ تقدم بخروج از قبر در قیامت ۱۱

امام پیغمبران بودن کنت امام النّبیین وخطیبهم ۱۱ صاحب لوای

حمد بودن ۱۲ سبقت بر کل خلق بدخول بهشت ۱۳ شفاعت کبری ۱۴ سایه

نداشتن ۱۵ خواب و بیداری او یکی بودن در شنیدن و دیدن اشیاء ۱۶ از عقب دیدن

مثل دیدن از پیش ۱۷ درست آمدن هر جامه بر ترکیب او خواه بلند خواه

کوتاه ۱۸ جواز زیاده از چهار زن خواستن ۱۹ جواز خواستن زن بدون مهر چه

مهر را از پیغمبر صادق گویند هرش بر صدق قول زوج است در هر تی زن در آنحضرت

بدون شاهد مرضی است ۲۰ جواز تصرف در انفس زنان بودن پیغمبران را ۲۱

وجوب نماز وتر بر او ۲۲ حلال شدن هر زن که آنحضرت را نظر بر او افتادی و حرام

شدن بر شوهرش ۲۳ حلال بودن قتال در مکّه و مسجد حرام برای او ۲۴

حرمت خائنت پیغمبران ۲۵ ... بودن از هر کسی با او راه میرفت خواه

بلند خواه کوتاه ۲۶ ... از بالای سرش گذر نکردن مگس و جانوران بر او

نشستن ۲۷ در ظلمت ... ۲۸ باختنه آمدن

۲۹ محتلم نشدن ۳۰ خوشبوئی ۳۱ حرام بودن ازواج او بر امّت بعد از او ۳۲

از ... مهر نبوّت بر میان کتفین ... دایرهٔ ... مشکین چون ...

باب ۴ ان یوم ولادته روز جمعه بود طلوع شمس و بقولی شب جمعه بود طلوع
صبح یا وقت زوال و بقولی دوشنبه بود غروب آفتاب در روز هلاک اصحاب فیل
و بعد از هلاک بچهل و پنج روز یا بکم پنجاه روز تقریبا سنة ولادته
یکهزار و سیصد و یکم از تاریخ اسکندر رومی بقولی در عام الفیل بعد از آمدن اصحاب فیل
و کشته شدن لشکر ابرهه بدست ابابیل بدو ماه و شش روز و بقولی سی سال
بعد از آمدن اصحاب فیل بود و چهار سال و هفت ماه از ملک کسری گذشته
و بقولی سال چهل و دوم از سلطنت نوشیروان و بقولی سال هشتم از جلوس او
چنانچه آنحضرت فرموده است وُلِدتُ فی زمن الملک العادل
و ابتدا هزار و هشتصد سال و هفت ماه و چهار روز از فوت ابو البشر آدم صفی گذشته بود
و بروایتی نه هزار و نهصد سال و چهار ماه و هفت روز و از این جدول یا الیه
عصر نزد معلوم است موضع ولادته شعب ابی طالب که معروفست
در خروج مکه و بقولی بخانه ابوطالب که در محله مکه است در جای الان در آن
خانه محمد بن یوسف برادر حجاج در آنجا بر اطراف حیث کلاه و خانه که
و بعد از آن داخل مسجد کردند شهر ولادته ربیع عشر ربیع الاول و
بقولی هشتم یا دهم یا دوازدهم ماه مذکور و قول اول صحیح و اشهر بحسب جدول عمر و
نبوت موافق است و بقولی هشتم شعبان و بقولی موافق است به نیسان رومی

و بقولی

آنحضرت

و بقولی بیست و هشتم آن مطابق دیماه فرس و حمل شمس نه ماه دیگر که چهار آنحضرت در شب جمعه ۱۸
جمادی الثانی حامله شده در منی و جمره وسطی طالعه حین ولادت آنحضرت
عقرب از منازل ستره طالع بود گویند بیستم درجه جدی بود در جدی دستری
در عقرب بود و مریخ در حمل خانه خود و آفتاب در شرف در زهره نیز در شرف
و عطارد در حوت قمر در اول میزان در راس و در جوزا و ذنب در قوس بود کواکب
دال بر طول ملک و دوام ذکر خیرات مهنه گهواره بود از چوب
سیاه منقش بکاج مرصع بطلای سرخ و جواهر گرانبها که عبدالمطلب خریده بود با
گهواره پوش از دیبای سفید مطرز بطلا و عقدی از مروارید غلطان و جواهر الوان
بر گهواره آویخته که اطفال بازی میکنند و بازی آنحضرت با دانه‌های جواهر بیسج نور خدا
بود چون دامن دنیا گذاشته میشد از شعشعه نور جمال آنحضرت منور میشد ::
وقایع ولادته کواکب آسمان مشتعل شد و بر تخت و بر زمین نثار شد
و حجب آسمان پیدا شد و ملائکه بزمین آمدند و عالم یکرتبه منور گشت و کوهها و دشت
بر چشمها گرفتند و هر قندیلها که در عالم بود بی روغن روشن شد و جن و شیاطین
از استراق سمع به تیر شهاب ممنوع و از میان بنی آدم اخراج شدند و بتهای
هر بتکده بر روی افتادند و کاهنان متحیر ماندند و لکه ابری بر بالای کعبه زعفران و

مگر و عزی شاد کو و بتهای کعبه در حرکت آمده بپای خود از خانهٔ کعبه بیرون
رفته شد و از جبین آنحضرت نوری ساطع شد و تا آسمان رفت و شعشعهٔ آن از
درها و روزنها داخل شد در و دیوار روشن شد آفتاب می‌نماید **انتقالاته**
تا سه روز شیر هیچکس را نگرفت ابوطالب پستان خود بدهان او داده شیری
از آن ظاهر شده بخورد در کنار حلیمه هر روز بقدر یکماه نمو میکرد چون سه ماهه
شد بر زمین نشست و چون نه ماهه شد با اطفال بازی میکرد و چون ده ماهه شد با پسران
حلیمه [illegible] گوسفندان بچرا رفت و چون نه ماهه شد با جوانان تیر می‌انداخت
و چون دو ساله [illegible] تمام شد با جوانان شجاع کشتی گرفته بر زمین میزد و چون پنج ساله
حلیمه او را بجدش برد و چون شش ساله [illegible] دوازده ساله با ابوطالب بتجارت رفت
و چون بیست و پنج ساله خدیجه به تجارت شام رفت او را بجا است و چون چهل ساله مبعوث
شد و چون [illegible] خوارق عادات ظاهر می‌نمود **اصحابه** چهار صد و
هشت نفر اند از مشاهیر ایشان اسید بن زید بن شرحبیل و اسامة بن شریک و
اسامة بن عمرو و انس بن مالک و اسلم بن رافع و ابی بن کعب و اناس بن عبدالله
فرنه و زید بن ثابت و اسعد بن زراره و ایاس بن عوس و ارقم بن ابی ارقم
المخزومی و اقرع الخزاعی و [illegible] بن جناده و جندب بن [illegible] و ازهر بن قیس و اقرع بن حابس و
ازطبه بن سلم

آنحضرت

ازطبه بن سلمه و افلح بن ابی قیس و انس بن جناده برلور لیلی ذر و آزاد کردهٔ آنحضرت
و امرؤ القیس بن عامر و براء بن عازب و بلال بن رباح حبشی و بلال بن الحارث و بشر بن
عبدالمنذر و بدیل بن ورقاء خزاعی و بریده الاسلمی و ثابت بن قیس بن شماس و ثوبان
آزاد کردهٔ آنحضرت و جابر بن عبدالله و خباب و جندب بن جناده بن ابی ذر و جبیر بن مطعم و جعفر
بن سعید و جندب بن حبشه و جمیل بن وقاص و حمزة بن عبدالمطلب و حذیفة الیمانی و حکم بن الحارث
و ابن حزام و خزیمة بن ثابت و رفاعة بن عبدالمنذر مکنی بابی لبابه و زبیر بن العوام و زید بن ثابت
و ابن ارقم و ابو سعید الخدری و سهیل بن حنیف و سلمان الفارسی و سلمة بن الاکوع و سلیمان
بن جبیر و سعید بن معاذ و شاراز بن اوس و نجر بن حرب مشهور بابی سفیان و عبدالله بن عثمان
مشهور بابی بکر بن ابی قحافه و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله سلام و ابو هریره و عمرو بن امید و عدی
بن حاتم و عمار یاسر و عوسجه مشهور بابی الدرداء و غیره **ازواجه** غیر مدخوله
هشت تن لعنه ۱ عالیه بنت ظبیان ۲ قتیله بنت قیس ۳ فاطمه بنت ضحاک
۴ اسماء بنت نعمان ۵ ملیکه اللیثیه ۶ عمره بنت یزید ۷ لیلی بنت خطیم ۸ شنبا
بنت جلد و مدخوله چهارده تن لعنه ۱ خدیجهٔ کبری بنت خویلد برادر زادهٔ ورقه
بن نوفل ۲ سودهٔ بنت زمعه اسدیه ۳ هند بنت امیه مخزومی المکنات بام
سلمه ۴ عائشه بنت ابی بکر تیمیه الملقبه بحمیرا و باعتبار رجل المکناة بام عبدالله

۵ حفصه بنت عمر ۶ زینب بنت خزیمة بن الحارث المکناة بام المساکین
۷ زینب بنت جحش اسدیه ۸ رمله بنت ابی سفیان المکناة بام حبیبه من بنی امیه
۹ میمونه بنت حارث هلالیه ۱۰ زینب بنت عمیس ۱۱ جویریه بنت حارث
بن المصطلقیه ۱۲ صفیه بنت حیی بن اخطب خیبریه بنی اسرائیلیه ۱۳ خوله بنت حکیم
سلمیه ۱۴ ام هانی خواهر علی بن ابی طالب و دو کنیز خاصه یکی ماریه قبطیه بنت
شمعون توبیه که نجاشی پادشاه حبشه با دلدل و ذوالفقار و یعفور در سال ... هدیه کرد دیگری ریحانه بنت
قرظیه بنت زید همه بجز عایشه همه ثیبه بودند هر یک از زنها را نوبت در روز نوبت
قسمت بود و آنحضرت هر روز یکدفعه بخانه هر یک رفتی و با احتیاج هر یک خود علیحده رسیدی
و از اتفاق و کسب معاشرت ایشان مساوات منظور داشتی و بعد از آن گفتی بار خدایا این آن
چیزیست که بدست من است پس طلبی که بدست من نیست زیاده کم از آن در من مگیر
هر شب در خانه یکی بودی تا چاشت را نیز در آنجا میبودی **عدد اولاده**
۱ عبدالله ملقب بطیب و طاهر ۳ قاسم ۴ زینب که قبل از بعثت با ابی العاص
بن ربیع تزویج نموده بود ۴ رقیه که عتبه پسر ابی لهب تزویج کرده بود و قبل از آنکه
تزویج بکافر حرام شود عتبه او را قبل از دخول از راه عداوت طلاق نمود عثمان
دلو ... ام کلثوم که او را نیز عتیبه پسر دیگر ابی لهب گرفته و قبل از دخول طلاق کرده بود او را
عثمان خواست

عثمان خواست ۶ فاطمه زهرا صلوات الله علیها و این شش نفر از بطن خدیجه بودند ۷ ابراهیم
که از ماریه قبطیه داشت و پسران آنحضرت همه پیش از هجرت فوت شده بودند و نقل
بعضی که اولاد آنحضرت را نه تن میدانند طیب و طاهر را غیر عبدالله میدانند **معجزاته**
از حد و حصر بیرونست آنچه ضبط شده است یکصد و ده است و بر هشت قسم ۱ قرآن
که اعظم معجزات و جامع خیرات است ۲ معجزاتیکه در اجرام سماویه واقع شده چون
شق القمر و رد شمس و ازین نوع هشت معجزه است ۳ در کیفیات جو و آسمان و ...
یکی ده معجزه ۴ در غلبه ایشان بر شیاطین جن و تسخیر ایشان چهارده معجزه ...
درنده گوان جوگان و تکلم ایشان و شفای بیماران و کرامات اعضای آنحضرت
استاد و شش معجزه ۶ در جمادات ظاهر شده یکی و یک معجزه در جمادات و نباتات
ظاهر شده هفتاد و نه معجزه ۸ در اخبار از مغیبات سی و پنج معجزه است و از
نقش خاتمه در یکی صدق الله نقش بود و در دیگری که نقش بود و از
نقره لا اله الا الله محمد رسول الله و نقوله محمد رسول الله تنها بود **دعائه**
یا مونس المستوحشین یا انیس المنفردین یا ظاهر المنقطعین
یا قوة المستضعفین و یا کنز الفقراء یا موضع شکوی الغرباء
و یا متفردا بالجلال و یا معروفا بالسؤال و یا کثیر الافضال

أغثني عند كربتي وصلّى الله على محمد وآله أجمعين دعای دیگر
که از زراره هم ع در شدائد و بلاها خواند اللهم لك الحمد وإليك المشتكى
وأنت المستعان **مبعثه** زهی روز دوشنبه بیست و پنجم ماه رجب
یا بیست و هفتم و از عمر شریفش چهل سال و چهار ماه و یا نه روز رفته بود در سنه اربعین از
عام الفیل و نزد جمعی در دوازدهم ربیع الاول و سن آنحضرت چهل سال و شش روز کم بود
و نزد جمعی هفدهم یا هیجدهم یا بیست و چهارم رمضان بهر تقدیر آن روز را در دامن کوه حرا خوابیده
بود و منقول است که در کوه آنحضرت خواب بود جبرئیل نازل شده اول سوره اقرأ آورد
و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه با آنحضرت بیعت نمود **هجرته** در روز پنجشنبه غره
ربیع الاول سال سیزدهم از بعثت سنه ثلث و خمسین از تولد در پنجاه و سیم از عام
الفیل باشد از خوف از مکه بیرون رفت و در دوشنبه دوازدهم ماه مذکور داخل مدینه
طیبه شد وقت زوال هم **تحیاته** اللهم صلّ على محمد وآل محمد
كما حمل وحيك وبلّغ رسالاتك وصلّ على محمد وآل محمد
كما أحلّ حلالك وحرّم حرامك وعلّم كتابك وصلّ
على محمد كما أقام الصلاة وآتى الزكاة ودعا إلى دينك
وصلّ على محمد كما صدّق بوعدك وأشفق من وعيدك وصلّ
على محمد

بحضرت

على محمد كما غفرت به الذنوب وسترت به العيوب وفرّجت
به الكروب وصلّ على محمد كما رفعت به الشقاء وأجبت به الدعاء
ونجّيت به من البلاء وصلّ على محمد كما رحمت به العباد وأحييت
به البلاد وقصمت به الجبابرة وأهلكت به الفراعنة
وصلّ على محمد كما أضعفت به الأموال وحذّرت به من الأهوال
وكسرت به الأصنام ورحمت به الأنام وعظّمت به بيت
الحرام وصلّ على محمد وأهل بيته الطاهرين **احتجابه**
مراد دعائیست که میخوانده و بسبب این از چشم دشمنان مخفی میشده یا که مخفی نشده بهیبت
آنحضرت بنوعی در چشم دشمن کار میکرده از و در حذر شده اذیت نمیتوانسته رسانید
غزواته هفتاد و شش غزوه و بقولی هشتاد غزوه در بیست و شش آنها خود بنفس نفیس
همراه لشکر اسلام بوده اول غزوه ابواء ۲ غزوه بواط ۳ غزوه عشیره ۴ غزوه بدر
اولی ۵ غزوه بدر کبری ۶ غزوه بنی سلیم ۷ غزوه سویق ۸ غزوه ذی امر ۹ غزوه احد
۱۰ غزوه نجران ۱۱ غزوه بنی اسد ۱۲ غزوه بنی نضیر ۱۳ ذات الرقاع ۱۴ بدر
آخره ۱۵ دومة الجندل ۱۶ غزوه خندق و جنگ احزاب که بنه ۱۷ بنی قریظه ۱۸
بنی لحیان ۱۹ غزوه بنی المصطلق ۲۰ بنی قرد ۲۱ حدیبیه ۲۲ غزوه خیبر ۲۳ فتح مکه

۲۴ حنین ۲۵ جنگ طایف ۲۶ غزوهٔ تبوک و در نه غزوات خود جهاد فرمود اول
بدر کبری در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم از هجرت دوم جنگ احد در روز دوشنبه هفتم یا
پانزدهم شوال سال سیم از هجرت ۳ و ۴ حرب خندق و بنی قریظه در شوال سال چهارم
۵ حرب بنی المصطلق در شعبان سال پنجم ۶ جنگ خیبر در ۲۴ رجب سال ششم از هجرت
۷ فتح مکه در ۱۳ یا ۲۰ رمضان سال هشتم و فتح مکه بدست امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بود
و در غزواتی که خود تشریف نبرده و لشکر فرستاده سریه گویند بیست و شش از آن معلوم است چون
غزوهٔ بنی العمر و حمراء الاسد و رجیع و بئر معونه و غزوات السلاسل که حضرت علی کرم الله وجهه
اسیران جنگ را بر زنجیر کشیده بود و جنگ موته که جعفر طیار سردار بود و در چهارده غزوه
حضرت علی را تنها فرستاد چون غزوهٔ عمرو بن سعد معدیکرب و بئر العلم و ... م بسیار هم جنگی
و باقی معلوم نیست **صلوٰته** دو رکعت است بعد از حمد یازده بار سورهٔ قدر
و در هر یک از رکوع و بر داشتن از آن و سجده‌ها و نشستن در میان سجده‌ها از آن سوره مزبوره پانزده بار
خوانده شود چنانچه در هر رکعت یکصد و پنج بار و در هر دو رکعت دویست و ده بار **معراجه**
در شب شنبه هفدهم ماه بیست و هفتم ماه رمضان بود و هجده یا سیزده روز یا هجده و نه روز
قبل از هجرت و بقولی در بیست و هفتم ماه رجب یا در ماه ربیع الاول اهتمام است بعد از
هجرت بود بیک سال و عروج از خانه ام هانی زوجهٔ خود که بجمع ... چندین هزار سال راه

سموات و حجب

سموات و حجب و سرادقات را طی کرد چون برگشت حلقهٔ در را که جنبانیده رفته بود
هنوز در حرکت بود و بعضی عروج از مسجد الحرام و بعضی در شعب ابی طالب دانند
برخی در سال هجرت قائلند از خانهٔ عایشه در مدینه دانند و جمال الدین المحدث بهمه صحیح
باشد چه آیات دلالت بر تعدد معراج میکند و اوضح آنست که بجسم بشری
و در بیداری بود تا مسجد اقصی بر براق سوار و از آنجا بنردبان نور بالا رفت
سنة وفاته روز الاثنین دوازدهم شهر ربیع الاول و بقولی دوازدهم
از آن و بقولی ۲ شهر صفر المظفر و اصح و اشهر بیست و هشتم شهر صفر است
سنة وفاته سال شصت و سیم از عام الفیل مطابق یازدهم از هجرت بنابر قول
اصح و قول جمعی مطابق یازدهم از هجرت دانند محض غلط است چه بنابر آنکه محقق شده
از روز خروج آنحضرت تا روز فوت ده سال بود و روز کم است و بنابر آن چگونه
فوت در سال یازدهم تواند بود اللهم صل علی محمد و آل محمد **موضع قبره** در خانه
مبارکه خود او در جنب مسجد است وفات یافته هم در آنجا مدفون گشته و جمعی دفن را داخل مسجد دانند
و حدیث لا تتخذوا قبری مسجدا مؤید قول اول است گویند این اول خانه
ابو ایوب انصاری بوده که ناقهٔ آنحضرت در آن زانو بر زمین نهاده و مرقد نفیس
در موضعی است که اول دفعه پای آنحضرت با آن زمین رسیده **علة وفاته**

چنانچه گفته شده عمر نبی [illegible]
پیش از بعثت [illegible] [illegible] [illegible]

درد دل از بزغالهٔ زهرآلود بهم رسیده بود [illegible] تا آخر زمان علت وفات آن حضرت
محققین گویند رحلت آن حضرت هم از آن [illegible] تا او را به هر نوع وفات را
در یابد و آیهٔ فَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ شاهد بر شهید است چه در اینجا فوت او را
مردد میان هر دو نموده **مبلغ سنیه** بنابر قول اصح شصت و سه سال
و یازده ماه و دوازده روز است از آن جمله ده سال و یازده ماه و نه روز در مکه
و نه سال و یازده ماه و [illegible] روز در مدینه و [illegible] روز در راه مدینه بود و از حضرت اقوال
مختلفه یافته [illegible] اول شصت سال بی زیاد و کم ۲ شصت و سه سال
و یازده ماه و بیست و چهار روز ۳ شصت و دو سال و ده روز ۴ شصت سال و چهار روز
و یازده ماه [illegible] دیگر شصت و دو سال است هر یک با کسری یکی یازده ماه و شانزده روز
چهار دیگر ده ماه و [illegible] روز یا بیست روز یا بیست و دو روز یا بیست و چهار روز و شش دیگر
یازده ماه و پانزده روز یا بیست و پنج روز یا بیست و دو روز یا بیست روز یا سیزده روز یا هشت روز
است **مدة نبوته** بیست و سه سال و [illegible] ماه و دیگر [illegible]
[illegible] است [illegible] پس از آن جمله دوازده سال و [illegible] روز
یا سیزده روز در مکه مشغول به تبلیغ رسالت و تحمل اعباء نبوت بود بعد از هجرت
از مکه [illegible] شب در غار بود با ابوبکر و نه روز در راه بود تا به مدینه داخل شد و ده سال

و یازده ماه

آنحضرت

و یازده ماه و شانزده روز هم در مدینه بود و بعضی ایام نبوت را بیست و سه سال بی کم و زیاد روز
کم در برخی بیست سال بی زیاد و کم و بعضی بیست و دو سال و چهار ماه و یا نه روز
یا چهار روز دانسته بسبب اختلافی که در بعثت است **یوم زیارته**
روز شنبه از جملهٔ ایام هفته مخصوص آنحضرت است که همه خلایق را لازم است در آن روز خود را
مهمان خوان احسان آنحضرت دانسته در این روز به مطالب و مآرب از آنحضرت در آن روز توسل
جسته زیارت آنحضرت کنند به این طریق اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللّٰه
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حَبِیبَ اللّٰه اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا صَفْوَةَ اللّٰه
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَمِینَ اللّٰه اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللّٰه
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَجَاهَدْتَ فِی سَبِیلِ رَبِّکَ
وَعَبَدْتَ اللّٰهَ مُخْلِصًا حَتّٰی اَتَاکَ الْیَقِینُ فَجَزَاکَ اللّٰهُ یَا رَسُولَ اللّٰه
اَفْضَلَ مَا جَزٰی نَبِیًّا عَنْ اُمَّتِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
اَفْضَلَ مَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرٰهِیمَ وَآلِ اِبْرٰهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ
یَا مَوْلَایَ یَا رَسُولَ اللّٰه اَلصَّلٰوةُ اللّٰهِ عَلَیْکَ وَعَلٰی آلِ بَیْتِکَ
الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ هٰذَا یَوْمُ السَّبْتِ وَهُوَ یَوْمُکَ وَاَنَا
فِیهِ ضَیْفُکَ وَجَارُکَ فَاَضِفْنِی وَاَجِرْنِی فَاِنَّکَ کَرِیمٌ تُحِبُّ

الضِّيافَةَ وَمَأمُورٌ بِالإجابَةِ فَافعَل ما رَغِبتُ فِيهِ إلَيكَ
وَرَجَوتُهُ مِنكَ بِمَنزِلَةِ اللهِ عِندَكَ وَعِندَ آلِ نَبِيِّكَ وَ
مَنزِلَتِكَ عِندَهُ فَإنَّهُ أكرَمُ الأكرَمِينَ و اگر تواند این زیارت را
رو بمرقد آنحضرت و پشت بقبر رسول صلی الله علیه وسلم کند بهتر است و همچنین هر یک از ائمه معصومین
و بعد از زیارت این دعا بخواند اللّهُمَّ إنَّكَ قُلتَ فِي كِتابِكَ المُنزَلِ
عَلىٰ نَبِيِّكَ المُرسَلِ وَلَو أنَّهُم إذ ظَلَمُوا أنفُسَهُم جاؤُوكَ فَا
ستَغفَرُوا اللهَ وَاستَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً
رَحِيماً اللّهُمَّ إنِّي قَد جِئتُ نَبِيَّكَ تائِباً مُستَغفِراً مِمّا سَلَفَ
مِن ذُنُوبِي وَاغفِر لِي وَاحفَظنِي مِمّا أخافُ وَأحذَرُ
وَوَسِّع عَلَيَّ رِزقِي وَاجعَلنِي مِن جِنانِ خَلقِكَ و هر حاجت که خواهی
طلب کن در بیان حالات امام اول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه **القابه** مرتضی و امیر المؤمنین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین
و بیضة البلد و ذو القرنین و والد السبطین و غالب کل غالب و کرار و مطلوب کل طالب
و مظهر العجائب و مظهر الغرائب الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم و خاصف النعل و کاشف
الکروب و قرین حدید اخ الرسول و زوج البتول و لسان الصدق و الامام الاتقی و الهادی

و داعی و شاهد

و داعی و شاهد و کتاب مبین و مقیم الحجة و قسیم الجنة و النار و قاتل الفجار و وصی الاوصیاء
و والد الائمة و قاصم الجبارین و زین المجاهدین و الصراط المستقیم و عماد الاتقیاء و حجة
و صی و النبأ العظیم و مدمر الکفار و مخبر الآثار و العروة الوثقی و مصباح الضیاء و مخلص الصف
و ساقی الکوثر و صاحب اللواء و قالع الحجرة و حبل الله و غیاث المکروبین و سید الوصیین و وارث
و تالی المبعوث و مبین المشکلات و خاتم الحصار و مخاطب الذئب و امیر الغزوات و عصمة الدین
و المتصدق بالخاتم و فاصل الحکم و مبدل الکلمة و کتف النبی و کنز الفقراء و بحر العلوم و حامل اللواء
و یمین الله و صاحب الحوض و خالص الاوصیاء و زین الموحدین و عصمة الاولیاء و ذات الله و نفس النبی
و صاحب الدولة و صاحب الکرة و صاحب الرجعة و خامس آل عبا و ربیب ذکریا و در آیه مبارکه بعد از
حسنین و فاطمه است قوله تعالی ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم الی
آخر الآیه صلوات الله و سلامه علیه **اسماؤه** آن بزرگوار را هزار نام است و انچه
معلوم است اول علی و دوم اسما حسنی که نوشته شد سوم حیدر یعنی درنده که در لغت شیر را گویند
آمده است چنانچه در غزوه خیبر فرموده انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام آجام و
لیث قسوره سوم طه یعنی طالب حق چهارم ذی الخلق پنجم یس یا از یاسین
نسبت است ششم میزان که از عدالت است هفتم ... باعتبار بعثت رسول صلی
... است ... تابع ... نهم عین الله دهم ید الله

قدرة الله ۱۱ حبیب الله ۱۲ اسد الله ۱۳ سیف الله ۱۴ حجة الله ۱۵ نور الله
و بعضی اسماء حسنی جنابش بلفظ عبد نمیده شده در کتب سماوی ایلیا و بلغت ایلقوس
یعنی امام اوّل و وصی خیر انبیا **ابوه و امه** پدر آن بزرگوار عمران بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد مناف بود همه موحد و وصی بوده اند هم عیسی ع بود و نام
دیگرش عبد مناف یا شیبه بود از بسیاری بخشش کنّی بابوطالب شده بود و در بیست و ششم
رجب سال دهم از بعثت وفات یافت و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن
عبد مناف مربیه رسول خدا ص و اوّل زنیست که پیاده با رسول خدا از مکه بمدینه
هجرت نمود نقل است که اول رتبه رسول خدا را با ابوطالب تزویج نمود شنیده
و ابوطالب بوی گفت که ترا فرزندی خواهد شد سی سال بعد از این که در همه
اطوار و اخلاق مانند رسول خدا باشد و این از کرامات ابوطالب است
کنّاه ابوتراب کنیتی است که حضرت رسول ص باو داده در یکی از جنگها که با فاطمه
نقار خاطری بهم رسیده بود در خارج خانه خوابیده بود بر رویش خاک آنحضرت
رسیده و سر در دامن گرفته فرمود قم یا ابوتراب و در کنیت امام حسن
آنحضرت را ابو الحسنین و امام حسین ابو الحسن و فاطمه زهرا ابو الحسنین و در نزد
خلائق ابو الحسنین و ابو الخافقین است **حمله** نه ماه و نه روز تمام
بوده است

مرویست که بجای حضور نام را ابوطالب بدیدن او در شب لعهای باد دست بهوا کرد
سیبی تازه در غیر فصل بوی داد و گفت این میوه بهشت است و منشاء نطفه وصیّ
خاتم پیغمبرانست پس ابوطالب نیمی از آن را خورد و نیمی را بفاطمه بنت اسد تناول
کرده در همان شب نطفه آنحضرت بهم رسید **یوم ولادته** روز جمعه و در وقت
مادرش را درد زه عارض شده گمان حمل نداشت جهت استشفا بخانه کعبه رفت
در کعبه خود بخود بسته شد ابوطالب و ساير اهل در گشودن آن سعی کردند نشد و سقف
گشاده شد حوا و مریم و آسیه و ساره با ملائکه و حور و طشت و ابریق و حریر بهشت
آمده خدمات قیام نمودند و آنحضرت تولد یافته بسجده رفت و در وقت ولادت آیه قل جاء
الحق وزهق الباطل نمود **حجّته** آیه مباهله و آیه تطهیر و آیه اکمال الدین
در خم غدیر و آیه الولایه بلکه تمام قرآن و احادیث شریفه در باب امامت او کرم الله وجهه
از حد و حصر بیرونست از جمله قول رسول خدا ص که دلالت بر تقدم نور او بر همه
موجودات بلکه معیت با نور محمدی که انا و علی من نور واحد
و فرمود یا علی الائمة بعدی اثنا عشر اولهم انت و آخرهم القائم
الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض ومغاربها
و فرمود که حق تعالی نظر رحمت بر خلق خود کند و مرا از میان خلق انتخاب کرد و نام مرا

محمد است از نام خود محمود مشتق کرده و نام فاطمه را مشتق از نام خود که
فاطر السموات والارض نام حسن و حسین از نام خود محسن است الی آخر
الحدیث و دیگر حدیث ابن عباس که رسول خدا فرمود اعطانی الله خمسا
واعطی علیا خمسا اعطانی جوامع الکلم واعطی علیا جوامع العلم وجعلنی
نبیا وجعله وصیا واعطانی الکوثر واعطی علیا
السلسبیل واعطانی الوحی واعطی علیه الالهام واسری
بی الیه وفتح له ابواب السماء حتی رای ما رایت
ونظر الی ما نظرت یا ابن عباس من خالف علیا فلا
تلونّ ظهیر الله ولا ولیا ترجمه ای ابن عباس بدرستیکه هر که
مخالفت کند کسی علی را هرگز تمیز دهد خدا هر کسی را از زنا باشد و در دین او
بدل کند قبل از آنکه باشد و حقیقی نموده ای ابن عباس در باره علی شک مکن که شک
در و حضور در جهنمست **یوم ولادته** نزد بسم سیزدهم ماه رجب الاصب و بقولی
هفتم از آن و بقول شش ذی الحجه ماه نبات و بقولی با نهم ماه مبارک رمضان
و قول اول از قول ثانی صحیح تر است والله اعلم بالصواب **طالعه**
طالع مریخ که دلالت کند بر شجاعت و خونریزی و تسلط و لشکرکشی تولد یافت

لهذا پیوسته بر دشمنان غالب و قاهر و شجاعت وی از بروی بازویش قوی بوده گویند
طالع زحل بوده در حمل ستاره اخضر است و آن نیز دلالت کند بر طول عمر و کثرت اولاد
و غلبه بر خصم و این لالا را از وی ظاهر بوده مرویست که آنحضرت بعد از ولادت دریست
بر چشمها گرفته بر روی هیچکس نمیگشود و هر کس حرف نظر کردی بر روی او افکندی تا نور رسول خدا
آوردند دست از چشمهایش گشود **سنة ولادته** سنه
خمسین بعد الفیل از تاریخ اسکندری مطابق سال سی هشتم از عام الفیل و قول
اصح سی سال از عام الفیل گذشته بوده سال بیستم روز که قبل از بعثت رسول خدا
خصائصه اول صحبت او با نور محمدی ۲ نفس رسول خدا بودن
۳ ظاهر شدن نسل رسول خدا از صلب او تولدش در خانه کعبه ۵ پای بر دوش
آنحضرت در شرف از عرش است گذاردن ۶ سبقت بر کل خلایق در ایمان
و اسلام تا بیعت او بر فراش و تسمیه با امیرالمؤمنین شدن ائمه دیگر و
فرزنده را این نام جاریست ۹ محک حلال زاده و حرامزاده بودن
۱۰ قسمت کننده بهشت و دوزخ ۱۱ حامل لوای حمد ۱۲ اختصاص بزوجیت فاطمه
داشتن هیچ افزوده غیر او را این مرتبه نبوده ۱۳ بخشیدن خاتم در رکوع
نماز ۱۴ اطعام یتیم و مسکین و اسیر با احتیاج بآن ۱۵ رتبه طهارت در نماز

۱۶ در بیع سرکه کشت بخوردن و بیع قح برگشتن وضربت وی خطا شدن در مبارز
فایق آمدن بر خلاف شجاعان دیگر که عایب و گاه مغلوب بد ۱۷ هر کس را در جنگ
بردنیم کون خواه از طول خواه از عرض هر دو نیمه در وزن مساوی بودن ۱۹
از گرما و سرما متاثر نشدن بعد از آنکه آنحضرت در حق او گوید اللّٰهُمَّ ادفع الحرّ
وَالبَرد ۲۰ کندن در خیبر که بحساب این زمان دو هزار من است ۲۱
نزول ستاره زهره بر بام او ۲۲ واقع شدن عقد او در آسمان و نثار درخت طوبی
۲۳ خواص او بسوره برائه باهل مکه ۲۴ طلاق زوجات رسول خدا بدست او
بودن ۲۵ استاد جبرئیل بودن ۲۶ خواص برافاقه رسول خدا ۲۷ مساوات او
با آنحضرت در داخل شدن بمسجد با جنابت وجواز مرور خفتن و گشودن در مسجد در بیع
شدن در حال بول وغایط وغیر از اینها مشتقطرات سیه و گچ
خانه کعبه محاذی موضعیکه سنگ سرخ است آنرا خانه حمرا گویند در آن رکعت نماز
در آن ضرور و این شرف مرآنحضرت راست چه او محو قدر او امر شده بود
او در وقت مباشرت از حرم بیرون روند وغسل کرده داخل شوند و مادر علی را
مقرر شده او وضع حمل در مسجد قصی کند و مادر آنحضرت را امر بخروج از خانه
کعبه شد سلطان وقته تولد وی در زمان سلطنت نهر
بن پرویز

کتاب قصص ترا آب بحر کردیم هر که نیم بر انگشت وصفحه تا ریم
الامان

بن پرویز بود که جد پادشاه ممالک عجم بود او را کسری گویند که کاف
وفتح راء پایه تخت او قلعه جلولا بود در طرف بغداد و الحال اثر طاق کسری ظاهر است
دلیل در زمان هرمزد بود مناقبه بحدیست که اگر تمام درختان
قلم و دریاها مداد و طبقات آسمان و زمین ورق و جن و انس و ملائکه نویسنده
شوند ابد الآباد یکی از هزار از آن بتحریر و تقریر در نیاورند پس بمختصر تجلی آن
قدری از آن ترازنده است و همین قدر کافیست که رسول خدا با آن جلالت فرمود
عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنزِلَةِ رَأْسِي مِنْ بَدَنِي از نظم جایی که هیچ مرغ جبرئیل
در پیش او چه باشد پرواز یک کبوتر ساعته از طلوع فجر تا طلوع
آفتاب مختص بآنحضرت و لازم است در آن وقت خواندن این دعا اللّٰهُمَّ
رَبَّ البَهَاءِ وَالعَظَمَةِ وَالكِبرِيَاءِ وَالسُّلطَانِ اَظهَرتَ
القُدرَةَ كَيفَ شِئتَ وَمَنَنتَ عَلَى عِبَادِكَ بِمَعرِفَتِكَ
وَسَلَّطتَ عَلَيهِم جَبَرُوتَكَ وَعَلَيهِم شُكرُ نِعمَتِكَ اللّٰهُمَّ
بِحَقِّ عَلِيٍّ المُرتَضَى لِلدِّينِ وَالعَالِمِ بِالحِكَمِ وَمَجَارِي التُّقَى
اِمَامِ المُتَّقِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الاَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ
وَاُقَدِّمُهُ بَينَ يَدَي حَوَائِجِي اَن تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَاِن تقلّبي لذا وَلذا در طلب ذکر شد واین تشریف مرتبت دعوات
مذموم است و موجب محرومی از رزق است هر سر سجاده بودن بهتر از تکاپوی
راه است در کار رست تحیات. اللّهم صلّ علی امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب اخی نبیّک وولیّه ووصیّه ووزیره و
مستودع علمه وموضع سرّه وباب حکمته والناطق بحجّته
والدّاعی الی شریعته وخلیفته فی امّته ومفرّج الکرب
عن وجهه قاصم الکفرة ومرغم الفجرة الّذی جعلته من
نبیّک بمنزلة هرون من موسی اللّهمّ وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
والعن من نصب له من الاوّلین والآخرین وصلّ علیه
افضل ما صلّیت علی احد من اوصیاء انبیائک یا ربّ
العالمین ویا ارحم الرّاحمین کرامات او از هزار است متجاوز
امّا آنچه در ضبط آمده شصت است چون بر گرفتن آن جناب در وقت غزوات بی
عصر و حکم کردن با آب فرات بکشتن در وقت طغیان و خراب المدائن را
در بند کردن مردگان چون آنم فرده بعد از چهل روز از دفن و زنده شدن آن
در دست آن حضرت

امان

در دست آن حضرت و میل آهنین طاحونه را چنبر کردن در جید یکی و مهر نهادن بر سنگ خارا
نقش گرفتن آن و بیرون آوردن سنان تا ... از سنگ و آمدن سطل آب از آسمان
برای غسل آن حضرت با پر ابریشم و تسبیح بعضی از سنگریزان و تکلّم نمودن اژدها و جنیان
و تکلّم گرگ و شبیه معجزه پیغمبران چون بیدار کردن اژدها در گهواره و کشتن آن اژدها و ...
عیسی بن مریم نهان کرده بود و پیدا نمودن آب از سنگ و نمودن لشکر کافران در
مدینه بحضرت عمر از میان انگشتان مبارک و تکلّم اصحاب کهف در شب و کندن در خیبر
از زیاده بر بیست و شش ذراع زمین بود و نگاه داشتن آن بر روی خندق برای عبور لشکر و سنگریزه‌ای
مسجد کوفه را جواهر کردن و خشت دیوار از طلا و نقره کردن و خبر دادن از مغیبات از ...
می کرد و خبر دادن از قتل خود و قتل فرزندان و موالیان و گرفتار شدن قاتل خود را و بعد
بلاد مصر ... و بار را در آنجا پاره پاره که بخورد در ته میکند و کشتن مرّه قیس ملعون
اخلاقه یتیمان را نوازش کردن و با فقرا همنشین بودن و گفتی مسکین
جالس مسکینا و نوع مردمان خود را حقیر دانستن و خصمان عظیم نمودی و خود خدمت اهل
کهی و در کار خیر سبقت بر دیگران کردی و با نسخ جنگ بهره دل بدی و برد ...
رسیدی و چون شعله آتش بهر رو حاطه که در نظم ... چو رعد و برق
بریزش چو باران بید و پا و فرق و چون خشم کردی ... از جثّه اش بر بدر کردی و خون از

سر بر هیش چکیدی دنوکشتن هر مبارز الله اکبر گفتی و از نعره اش کوه دماوند و پیکر مبارزان
بلرزیدی و هر بار یکه شکر در چشمش چون قطره بودی و کهکشان در نوش خاشع و تیر غوغا
بودی در از ضرب شست او در از گرز گران سخت تر بود قلعه‌ها تزلزل برزخه فولاد را
بمشت خرد کردی و گاهی مبارزی را از جایش کنده بر فرق مبارز دیگر زدی و گاهی بر دو نیم
بر رعیتی در استیاده معلوم نشدی و چون حرکت نمودی از هم جدا شدی و چشمهایش در جنگ چون
در کاسه خون یا در ظرف روغن زیت بر خشیدی و از طرف اثاث و جواب خو با خبر بودی
و کسی با حاجت نظر در وی ننمودی و در خلوت ساعت از غایت خضوع پیش شدی و هر شب و
هر شب چه هزار رکعت نماز کردی و خدمت خانه و عیال کردی و چیزی از بازار بدست خود
بخانه آوردی و وصله بر جامه و کفش نهادی و در عبادت او درده بعید المدی شدید القوی یقول فضلا
و یحکم عدلا یتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحکمة من نواحیه یستوحش من الدنیا و زهرتها
و یأنس بالليل و وحشته غزیر الدمعة طویل الفکرة یعجبه من اللباس ما خشن و من الطعام ما جشب
کان فینا کاحدنا یجیبنا اذا سألناه و یأتینا اذا دعوناه لا نکاد نکلمه هیبة له یعظم
اهل الدین یقرب المساکین لا یطمع القوی فی باطله و لا ییأس الضعیف من عدله و هر شب دنیا را
سه بار طلاق دادی و بهشت و حور را از کلید هزار بنده آزاد کردی
شمائله میانه بالا بودی و در چون قمر لیلة البدر گونه‌های سرخ چون طبق لعل آبدار
کشاده نقوش

آمان

کشاده نقوش بازگشت و موی به سرخ کمان بلند چون ابریق زر نقره خالص صیقل
برواتی لوتیم الوان بود العنق کث اللحیة ضخم البدن عریض المنکبین شثن الکفین عظیم الکرادیس
قوی الاعضا بنده تنومند و از دو طرف پس ریش مومند است لهذا او را انزع گویند عظیم البطن
واسع الصدر و اضلع دیر بود او در بسیج مصاف مضطرب نشستی و فرو موی عند تقلب الاحوال بر
جواهر الرجال و اکثر بود شمشیر جنگ کوی دار کثرت فتوحات ضرب المثل شده بود
عرب بهر مصاف فتح نکردی کهندی قضیة لا ابا حسن لها **یوم صلواته**
روز یکشنبه از ایام جمعه مخصوص است بآن حضرت و حضرت فاطمه زهرا همچنین نماز آن دو رکعت
نیز یکشنبه است لکن از فاطمه دو رکعت و از امیر المؤمنین چهار رکعت بدو سلام
در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره توحید و بعد از فراغ سبحان من لا تبيد
معالمه سبحان من لا تنقص خزائنه سبحان من لا اضمحلال لفخره
سبحان من لا ينفد ما عنده سبحان من لا انقطاع لمدته سبحان
من لا يشارك احد في امره سبحان من لا اله غيره بجا آورد کن
پردان ره چون روز که از مارش زائده و حاجتش محصل گردد **دعائه**
بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم اياك
نعبد واياك نستعين يا الله يا رحمن يا رحيم يا احد يا صمد

یا ابد یا اله محمد الیک قلبت الاقدام و افضت القلوب و شخصت الابصار
و مدت الیک الاعناق و طلبت الحوائج و رفعت الایدی اللهم افتح
بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین. و هر سه [illegible]
لا اله الا الله و الله اکبر بگوید **سیفه** ذوالفقار داشت که گاهی در جنگ گوی
گاهی بیک اول تیغ در روز جمعه جبرئیل از آسمان آورد در کمال صفا و جوهر [illegible] مقام
ذوالفقار در کجاست بادلدل نجدت رسول خدا فرستاده و با دولدل بود در کربلا امام حسین
با آن جماعت حال در خدمت صاحب الامر است و درست آن از قبضه زبانش بادی بود
انداده گویند [illegible] بدی آورد [illegible] و بگردش نوشته [illegible]
[illegible] نصر من الله و فتح قریب **نقش خاتمه** الملک لله و بقولی الملک لله الواحد
القهار و بقولی نگینش فیروزج نقش آن لا اله الا الله و بقولی انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله
و نقش در طرف دیگرش چهار سطر بود این اشعار دع الحرص من الدنیا و فی العیش فلا تطمع
و لا تجمع من المال و لا تدری لمن تجمع فان الرزق مقسوم و سوء الظن لا ینفع فقیر کل ذی حرص
غنی کل من یقنع صلوات الله علیه **زوجاته** سوای کنیزان چهارده زن
کابین [illegible] برخی را بخوابت و بعضی را در عصر واحد اول فاطمه زهرا بنت رسول الله صلعم
در عصر او زن دیگر نکرد ۲ خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه از بنی حنیفه [illegible] او را با
رئیس خود

رئیس خود مالک بن نویره مخالفت حضرت ابی بکر و متابعت حضرت علی نمود حضرت ابی بکر
خالد ولید را با لشکر بر سر آن مردم فرستاد تمام ایشان را کشت و زنان را اسیر به مدینه آورد و خوله
از جمله ایشان بود حضرت امیر ... حضرت ابی بکر او را به امیر المومنین علی او را [illegible]
در آورد ۳ ام حبیب بنت ربیعه ۴ لیلی بنت مسعود ۵ اسماء بنت عمیس خثعمیه اول زن
جعفر طیار بود [illegible] عبد الله و محمد پسران جعفر در جنگ موته در سنه هشتم از هجرت زوجه حضرت
ابی بکر شد و محمد ابی بکر در راه حجة الوداع از وی بهم رسید و بعد از فوت جناب ابی بکر بعقد امیر المومنین
در آمد و محمد بن ابی بکر سه ساله بود حضرت او را تربیت فرمود ۶ ام سعید بنت عروه بن مسعود
ثقفی ۷ امامه بنت ابی العاص از زینب بنت رسول الله صلعم بهم رسیده بود و همشیره زاده فاطمه زهرا
و بعد از فوت بی بی آن حضرت آمده حسنین را تا به بلوغ پرورش دادند و او را خاله زاده بود [illegible]
و مادرش زینب نام دختر رسول خدا از ابو العاص بن ربیع که بعد از آنکه مهاجرت با کافر حرام شد
در رسول خدا [illegible] اسلام [illegible] قبول کرد [illegible] زنان معلوم نیست و از جمله زنان
ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید [illegible] باقی معلوم نیست ❊
سنة وفاته چهلم از هجرت [illegible] ثلاث و ستین از عام الفیل
پنجاه و سیم از بعثت [illegible] معاویه صلح شده بود [illegible]
آنحضرت لشکر از اطراف ممالک خود در کوفه جمع کرده خواست بعد از ماه مبارک رمضان

و ملاحظه نقش مبارک از نظر غایب شد گویند با آسمان رفت بعد از آن ظاهر شده ❊
حسنین رضی الله عنهما وصیت آنحضرت پایان سریر را گرفته سر سریر خود بخود میرفت گویند
جبرئیل و میکائیل برداشته بودند و از این نیز عجایب و غرایب از آن نعش مقدس
بظهور رسیده از جمله نقاب داری آمده حمل نعش میکرد آخر معلوم شد آنحضرت خود بود چون بموضع دفن
رسید بر روی زمین گذاشته شد **موضع قبره** در غری مشهد نجف چون در جنب آن
حسنین دفن نمودند جهت قبر مقدس تا زمان هارون الرشید معلوم نبود در راه حسینی
[illegible] روزی خلیفه بعزم شکار بآن صحرا رفت [illegible] خواست [illegible]
[illegible] ظاهر شد که قبر مبارک را دیدند و استخوانهای آدم و نوح نیز در آنجا
است و در کندن آن قبر سنگ لوحی ظاهر شد در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم
این قبری است که نوح قبل از طوفان به هفتصد سال برای برادرش علی بن ابیطالب
علة وفاته بضرب عبدالرحمن بن ملجم مرادی شقی عاقر ناقه صالح اشقی الاولین
و الآخرین او با برک بن عبد الله و عمر بن بکر تمیمی در مکه با یکدیگر قسم یاد کرده بودند که علی
و معاویه و عمرو عاص را بعوض کشتگان صفین و نهروان در شب ۱۹ ماه مبارک رمضان
بکشند پس برک بقصد معاویه روانه شام شد و بعد ضرب تیغ بر طرف معاویه
افکند بالیتین او آمده او را گرفته کشتند و معاویه مداوا کرده خلاص شد و عمرو بن بکر
بقصد عمرو عاص

بقصد عمرو بن عاص روانه مصر شد و بعد عمرو عاص را آزاری بهم رسیده
خارجه بن حبیبه را برای نماز بمسجد فرستاد عمرو بن بکر او را بیکفر کشت او را
گرفته نزد عمرو عاص بقتل رسانیدند و ابن ملجم ملعون بقصد امیر المومنین بکوفه آمده بهمین
گرفتار است بیان کرده **مدة عمره** شصت و سه سال و دو ماه و
هفت روز و بقولی دو سال و هفت ماه و پانزده روز یا هفده روز با رسول خدا بود
دو سال و چهارده روز قبل از بعثت و بیست و سه سال و هفت ماه و یازده روز بعد از
بعثت و همه حیاتش بعد از حضرت رسول در زمان خلافت خود به سال و شش ماه و بیست و دو روز
یا بیست و چهار روز است و از جمله بیست و پنج سال خلفای ثلثه پیشتر خلافت بود
حضرت ابو بکر دو سال و سه ماه و هفت روز و حضرت عمر ده سال و شش ماه و حضرت عثمان
یازده سال و کسری و چهار سال و شش ماه و بیست روز حضرت امیر المومنین متصدی امر
خلافت شد چهار سال و شش ماه نیز گفته اند و الله اعلم مدت عمر آنحضرت را بعضی پنجاه
و شصت و هفت سال و بعضی هشت سال گفته اند و تولد در بیست و هشتم یا بیست و هفتم [illegible]
الفیل گفته شده در حین بعثت ده ساله و چهارده روز یا چهارده سال یا
یازده سال و کسری رسیده **اصحابه** نجف فرود و بعضی نیز دارد ...
ایشان اسامه بن زید بن حارثه و حنیع بن نباته و اشعث بن قیس و احنف بن قیس و

ناکثین شکنندگان عهد
قاسطین ستمکاران
مارقین از حق گذشتگان خوارج

غزواته جنگ ناکثین چون طلحه و زبیر و بی بی عایشه و چهل هزار کس اهل بصره
در سال اول از خلافت ظاهری و آنرا جنگ جمل نیز گویند چه عسکر جملی که بصره شتر
آورده محمل عایشه را بر او بار کرده بودند و قصه او خرمائی بود از رنگ خوشتر و گویم فرو افتاده شده
بود و هفتاد دست و پای او در آن جنگ قطع کرده بودند باز ایستاده بود ۲ جنگ صفین با معاویه
و تابعانش که قاسطین اند در سال سیم از خلافت ظاهری و مدت جنگ هجده ماه
طول کشیده و بسیاری از صفین کشته شد ۳ جنگ نهروان با مارقین که خوارج چند هزار
خوارج جمع شدند و حروری نیز گویند و سرکرده ایشان عبدالله راسبی بود ملقب بذی الثدیه که مثل
زنان پستان داشت در سال چهارم یا پنجم از خلافت **یوم وفاته**
یوم الاثنین و تولد یوم الاحد ۲۱ ماه رمضان فوت شد از ضربت ابن ملجم ملعون
بر فرق مبارک ضربه زد و [illegible] شب ۱۹ و [illegible] بود و تولد در ۲۳
دو قول اول اصح است **عدد اولاده** بروایت و بعضی اند [illegible]
یازده دختر و بقول اصح بیست و شش نفر بودند هفده پسر و نوزده دختر و از جمله آنکه [illegible] شده
اول امام حسن ۲ امام حسین ۳ زینب کبری ۴ زینب صغری المکناة بام کلثوم این چهار از
فاطمه زهرا ۵ بود و محسن را در بطن که ضربه [illegible] ساقط شده ۶ محمد اکبر مشهور بابن الحنفیه المکنی
بابی القاسم از خوله بنت جعفر [illegible] در [illegible] اخبار [illegible] نموده [illegible]

بوی عطا

بوی عطا کرده بود ۷ رقیه ۸ عمر و این دو توأم بودند از بطن ام حبیب ۹ عباس [illegible]
حسن [illegible] بنی هاشم میگفتند ۱۰ جعفر ۱۱ عثمان ۱۲ عبدالله این چهار در کربلا
شهید شدند و مادر ایشان ام البنین بنت حزام بود ۱۳ محمد اصغر مکنی بابی بکر ۱۴ عبدالله اصغر از لیلی
بنت مسعود بود و ایشان نیز در کربلا در خدمت امام حسین شهید شدند پانزدهم یحیی ۱۶ عون
از اسماء بنت عمیس برادر مادری محمد ابی بکر بود ۱۷ ام الحسن ۱۸ رمله [illegible]
از بنت مسعود [illegible] ۱۹ نفیسه ۲۰ رقیه صغری ۲۱ ام هانی ۲۲ ام الکرام ۲۳
جمانه المکناة بام جعفر ۲۴ امامه ۲۵ ام سلمه ۲۶ میمونه ۲۷ خدیجه صغری ۲۸
فاطمه صغری ۲۹ عبدالله [illegible] ۳۰ محمد [illegible] ۳۱ ام کلثوم صغری ۳۲ ۳۳ رمله صغری
۳۴ نفیسه [illegible] یازده از مادران علیحده اند [illegible] امهات [illegible]
غیر معلوم است بشرح دیگر معلوم نیست **موضع وفاته** مسجد کوفه نزد محراب
بزرگ حضرت جزو در خانه خود در جنب مسجد [illegible] وفات یافت [illegible]
مشهور است که از نوح و ادریس و یونس نبی بوده و کشتی نوح آنجا تمام شده و از تنور آن آب جوشید
و مسجد کوفه را فضل بسیار است و از جمله مساجد اربعه است مسجد سهله نزد آن بوده
در شب معراج جبرئیل گفت بیست و پنج بار محراب ورا دیده و هر که [illegible]
دفنه حسنین علیهما السلام [illegible] فرزندان او از [illegible] در [illegible] نماز گذاردند

ابن قیس و اویس القرنی و بریده بن الحصیب و براء بن عازب و ثابت بن حجاج
و ابوذر و جابر بن عبدالله و جویریه بن مسهر و جنید همدانی و حبیبه بن عمرو و جریر
بن عبدالله البجلی و جعدة بن هبیرة المخزومی ابن خواهر امیرالمؤمنین و حذیفه الیمانی
و حبیب بن مظاهر الاسدی و حارث بن همام و خالد بن ابی دجانه در شهید بحری
و رفاعة بن رافع و زید بن صوحان عبدی و ظهیر بن قیس و سعد بن مالک و سهل بن حنیف
و سلیم بن قیس هلالی و سیحان بن صوحان بن کهیل و سلمه بن کوفی و سنان بن مالک
النخعی و شبث بن ربعی و شهر بن عبدالله بن حوشب و صعصعه بن صوحان عبدی و صالح
بن الاشعث و ضرار بن ضمره و طارق بن شهاب و طرماح بن عدی بن حاتم
طائی و ظالم بن ظالم و عبدالله عباس و عبدالله بن حارث که برادر مالک اشتر و عثمان
بن حنیف و عباده بن صامت غفاری و عبدالله بن ابی رافع کاتب و عبدالرحمن بن
عوسجه و عقیل بن ابیطالب و عبدالله [illegible] و علقمه بن قیس و عطار بن رباح و عبدالله
بن وهب الراسبی و علیه بن حمر و عبدالله بن زیاد و فرات بن عمرو و قیس بن سعد بن عباده
و قنبر و قثم بن العباس و کمیل بن زیاد و مالک بن حارث مشهور باشتر و میثم تمار و محمد بن ابی بکر
و کعب بن ابیه و معاذ بن جبل و نجاشی شاعر و نمله همدانی و وهب بن عبدالله و هاشم بن مرقال
و یزید بن نویره حنفی و ابو بردة الازدی و ابو مریم **فی معرفة احوال سیدة**

سیدة النساء فاطمة الزهراء رضی الله عنها

اسماؤها اول فاطمه مشتق از فطم بمعنی جدا کردن است و از امرا [illegible]
این نام که مجموع عدد او شود آن از یک تا نه را جمع آن چهل و پنج می شود از اصغر
اسم ایشان باشد مفهوم میشود مجموع عدد او شود از نه تا یک جمع و بعد [illegible]
دیگر شود از نصف اول این اسم و آن فا و الف است [illegible] شود [illegible]
ما بین جمعین را عدد [illegible] است از حرف طا [illegible] ما بین النصفین واقع است
مفهوم گردد و هیچ اسم اولی از اسم فاطمه مشتمل این صنع نباشد دوم زهره زهرا
بمعنی درخشنده و روشن است چه نور او تا عرش روشن زمین و آسمان و کوکب گرده
لا از این از چهره مبارک او رضی الله عنها ظاهر بود **کناه** ام و ام الائمه
المعصومین و ام الحسنین و ام الخیره و ام المؤمنین و ام الفضائل و ام الاخیار و ام النجباء
و ام الازهار زیرا که روشنی ارض مرتضی لمعه ایست از لوامع انوار او چنانکه روایت است در شب
معراج رسول خدا آنحضرت را در بالای تختی از تختهای بهشت دید که [illegible] نشسته تاج
مکلل بر سر نهاده و دو گوشواره در گوش داشت یکی از زمرد سبز و یکی از یاقوت سرخ
از نور روشنی تاج و گوشوارهای آنحضرت تمام کائنات روشن بود پس رسول خدا فرمود
تاج او شوهر او و دو گوشوارهای او فرزندان او است ام العلوم و ام الکتاب [illegible]

بیمه

والله في ام الكتاب لعلي حكيم **القابها** اول بتول یعنی پاکیزه از حیض و بسیار

قاذورات دوم خیر النساء یعنی بهترین زنان سیم رضیه یعنی راضی شده از خدا

و رسول بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح فاطمه زهرا را با لب راستی

چند بوی دلو ... بارکشی رضیت عن الله و عن رسوله چهارم مرضیه یعنی راضی

کرده شده زیرا که بقدر کرامت بدو بخشش بدوستان در گذشته از ایشان خوشنود

آن روز در پیراهن پاره پاره امام حسین رضی الله عنه را بر دوش و عمامه خون آلوده

امیر المومنین را بدست دیگر عرش را گرفته شکوه کند و حق تعالی انتقام از ظالمان

گرفته دوستان او را و دوستان او را با اهل او و گناه کار دوستان بهشت کند ۵

ستیده یعنی سرور در بزرگی ششم محدثه یعنی سخن گفته شده چه ملائکه با او سخن میگفتند

دیگر اکبر دال باشد سخن گوینده چه او در بطن مادر سخن میگفت هفتم طاهره زکیه یعنی پاک

از گناه و قاذورات هشتم مبارکه دیگر نه هر دو یعنی پر برکت دارنده نهم البضعة المشتوریه

یعنی پاره تن رسول دهم ... یعنی نگاه داشته شده از بدیها ۱۱ الدرة البیضاء یعنی

در سفید ۱۲ صدیقه یعنی راست گوینده ۱۳ ابنة المختار یعنی دختر پاک رسول خدا ۱۴

عذرا یعنی باکره گوینده جناب فاطمه زهرا رضی الله عنها بر خلاف زنان همیشه

باکره بوده است صلوات الله علیها و علی ابیها و زوجها و بنیها **تحیتها** تحیة ولد از عذرا

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی دیگر باره نظر رحمت بر خلق خود افکند و فاطمه را از خلق برگزید

بر همه زنان اولین و آخرین و اشتقاق کرد نام او را از نام خود پس اوست فاطر و

ذوالارحم و فاطمه است ... کننده دوستان خود را از آتش جهنم و فرمود فاطمه پاره تن من است

هر که او را برنجاند مرا رنجانیده است و فرمود ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها

یعنی خدا غضب میکند بر هر کس که فاطمه غضب کند و راضی میشود از هر که او راضی باشد ؛

تحيتها اللهم صل على الصديقة فاطمة الزكية حبيبة

حبيبك و ام احبائك و اصفيائك التي انتجبتها و فضلتها

و اخترتها على نساء العالمين اللهم كن الطالب لها ممن

ظلمها و استخف بحقها و كن الثائر اللهم بدم اولادها

اللهم و كما جعلتها ام ائمة الهدى و مصابيح الدجى

و حليلة صاحب اللواء و الكريمة عند الملأ الاعلى فصل

عليها و على امها صلوة تكرم بها وجه ابيها محمد

المصطفى صلى الله عليه و آله و سلم و تقر بها اعين

ذريتها و ابلغهم عني في هذه الساعة افضل التحية

و السلام **ابواها** پدران جناب حضرت رسول خدا و مادران بزرگوار خدیجه

کبری بنت خویلد که نجیب‌ترین زنان عصر بوده و محبوب‌ترین زنان بود در نزد رسول خدا و زن او شده و
مختصها اینست که مونس آنحضرت بود و مال بسیار داشت همه را در راه خدا آنحضرت صرف نمود
اول کسی است از زنان که ایمان آورد برسالت خدا آورده که مکرر جبرئیل ع از نزد خدای تعالی از برای او
سلام یاد میرسانیده بتوسط رسول خدا ص و او در جواب میگفته که انّ الله
السلام ومنه السلام والیه یعود السلام وعلی جبرئیل السلام
وعلیک الصلوة والسلام و این کمال عقل و فطانت اوست که
دانست که سلام کردن بخدا نمیتوان مگر بطریق دیگر چنانکه لابد از فوت او یاد میکرد و میگریست
و در روایت است که بهترین زنان بهشت چهار زنند خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم
بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه قبل از رسول خدا ص دو شوهر دیگر کرده بود اول عتیق عابد
مخزومی و از او دختری بهم رسید دوم هند بن زراره و از او پسری بهم رسید هند بن هند و بود از آن
چهل ساله بود بقولی بیست و شش ساله بود که زوجه رسول خدا شد و بیست و پنج سال
سال دهم از بعثت وفات یافت سه روز بعد از فوت ابوطالب و در روایت است که خدیجه
در خانه ایست در بهشت از یاقوتهای جواهر الوان و کعب آن از طلا و عمودهای آن از یاقوت
سرخ ما بین خانه آسیه و مریم و ایشان نیز زوجه رسول خدا خواهند بود در جنت **یوم
ولادتها** و چه طرف صبح تولدت و چون هنگام ظهور نور او نزدیک بآنحضرت رسید
جبرئیل

جبرئیل نزد رسول خدا ص آمده گفت حق تعالی میفرماید که چهل روز دست از خدیجه بردار و خود را
مشغول عبادت کن و از طعام دنیا تناول مکن آنحضرت همه روزه صایم بود و هر وقت افطار از
طعامی که جبرئیل تازه و طریه از بهشت می آورد تا نطفه مبارک آن حضرت در صلب رسول خدا ص
از طعام بهشت بهم رسید و در شب چهلم بعد از نماز عشا با خدیجه کبری مقاربت نمود نطفه
آنحضرت بسته شد و در شب نهم تولد که صلوات الله علیها **شهر ولادتها**
بیستم جمادی الثانی میگویند در سال چهلم از بعثت که متولد شد و در بطن خدیجه سخن میگفت و او را دلداری میداد
از ملامتهایی که زنان قریش او را میکردند چرا با این همه زنان محمد یتیم ابوطالب شوی کرده
تلاوت سوره قرآن برای او میکرد و خدیجه گوید از وقتی که نطفه فاطمه در رحم من قرار گرفت
نوری جنفایی در من ظاهر شده حجابهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب از نظر من گشوده شد
و هیچ خبری بر من پوشیده نبود تا بعد از وضع فاطمه ع آن حالت که در حال حمل داشتم از من
زایل شد و معلوم کرده که آن فاطمه بوده است **خصایصها** از جمله آنها که در غیر آنحضرت
از زنان دیگر یافت نشده و مخصوص اوست روزی سه بار جمال جهان آرایش از برای امیر المؤمنین ع
منور می شد بنحوی که روشنی آن از روزنهای خانه‌های مجاور بدیوارها می تابید و عکس شعشعه آن بر دیوار
و خانها بر مردم ظاهر میشد اول در وقت صبح که بعبادت مشغول میشد نور سفیدی ظاهر
میگشت دوم در وقت ظهر نور سرخ سیم در وقت غروب نور زرد و پیوسته تمام خانها از آن

نورها خارج می‌شود تا هم حیض در آنحضرت نبود مع هذا اولاددار نیز شده که بدین همه باکره
بوده است لهذا بتول عذرایش میگفتند چهارم کلام محمد است پستانهای آنحضرت بلند می‌شد
بمرتبه از بالای دوشش بعقب سر می‌انداخت و فرزندانش از عقب سر از پستان او شیر
میخوردند پنجم معصومه بودن بعدم نبوت و امامت ششم دختران معجزه دار بودی تا اکثر کارهای
یا حاجات او هفتم داخل شدن در زیر عبا در روز مباهله هشتم عقد وی در آسمان شدن نهم با ملائکه
مکالمه شدن با حوا دهم مادر ائمه بودن ۱۱ عجیب ترین کل خلایق بودن ۱۲ مرتبه نعاس
در حضرت ۱۳ ساطع بودن بوی عطر بهشت از میان پستانهای او بحدیکه رسول خدا
هر روز روی خود را بمیان پستانهای او میمالیده است لهذا او را ریحانه قلب النبی
نامیده اند چهاردهم حضرت حق او را تسبیح مشهوره بعد از هر نماز و وقت خواب سنت
مؤکده است **عمر ولادتها** سال چهارم و پنجم از اعلام النبوه و پنجم از بعثت بود
بنابر مشهور آنحضرت بنابر [illegible] چهارده سال و دو ماه و بیست و پنج روز بعد از بعثت بوده است
و بحساب دیگر چهار سال و دو ماه و سه روز و بقولی سال دوم از بعثت بوده اهل قدر [illegible]
سلطنت یزدجرد بن شهریار بود از پادشاهان عجم [illegible] پای تختش [illegible]
در زمان خلافت حضرت عمر اندر ترکستان بدست جوزده کشته در ولایت عجم
شهر [illegible] مشهور است او بنا کرده جز در [illegible] کشته شد آخرین پادشاهان عجم است

موضع

موضع ولادتها که در خانه رسول خدا در کوچه خانه از خدیجه بوده
و آن مکان شریف است یکی باعتبار تولد آنحضرت و دیگری باعتبار فرود آمدن حوا و مریم و آسیه
زن فرعون با جمیع کنیزان از ملائکه و حوریان بهشت با تخت و طبقهای بهشت بقبلت او
چون علامات زائیدن ظاهر شد خدیجه نزد زنهای قریش فرستاد که بیایند گفتند با آن
زن مجبور شدی [illegible] بهانه را پیش جز خواتین مذکوره بحکم الهی از بهشت آمده بودند
پرستاری او نمودند **کراماتها** اول سخن گفتن در شکم با در ۴
۲ بیرون آمدن در وقت ولادت از لا اله الا الله [illegible] و شکوفه ۳ درخشیدن نور
بگردش آوردن دست آسیای [illegible] که گاهی مشغول کار می‌شده پخته شدن دانه بدست آسیا
۶ خود بخود جنبیدن گهواره بدست و پنجه خوبان و دیگ طعام در هنگام جوشیدن کهنه ۷
آوردن مائده طعام از بهشت بطریق حضرت مریم با گذاردن هر بار چه نان با پارچه گوشت
در کاسه و ظاهر شدن طعام منظر دلپذیر و سیر کردن جمیع کنیزان از آن و ظاهر شدن چهار
حوری از بهشت سلمی نام از برای سلمان [illegible] نام از برای ابی ذر [illegible] نام از برای مقداد
دعا از برای عمار یاسر ظاهر شدن [illegible] بهشت بدون [illegible] بسم الله
النور [illegible] مثل آن [illegible] جوشیدن دیگ بدون آتش درخشیدن
نور از [illegible] آنحضرت [illegible] نبی [illegible] بدیده و اسلام آوردن

مقرین در بیت المعمور بالای کرسی از نور خطبه و صیغه عقد شد و قباله نوشته بمهر و سجل ملائکه
جمیع نزد رسول خدا آوردند و آنحضرت در مسجد مدینه در حضور صحابه و مسلمین با علی
مهر پانصد درهم بحساب حال [illegible] و کسری است برای آنحضرت صیغه خواندند نکاح
جور را در اول ماه ذیحجه همان سال [illegible] آن زفاف او بخانه امیرالمؤمنین شد
در حالیکه رسول خدا او را بشتر مشهور بدلدل سوار کرده بدست مبارک خود مهار او
ادرا بر روی استر در دست که با صحابه خاص خود چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمر
در رکاب او تکبیر گویان می‌آمدند و لهذا تکبیر گفتن روز زفاف سنت شد و جبرئیل
لجام استر را داشت و میکائیل با هفتاد هزار فرشته در اطراف او بودند و ولیمه عروسی را
[illegible] و گوسفند بریان و قدری از روغن و خرما و پیشتر نبود زیاده از چهار
هزار نفر خوردند و نخلی [illegible] نهای خود کفید در خت طوبی جواهر عطر بر اهل بهشت نثار
کرد صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و ذریتها **عدد اولادها**
پنج نفر بوده اول حضرت امام حسن مجتبی ۲ امام حسین سید الشهدا ۳ زینب کبری [illegible]
و بلاغت در زهد و تدبیر [illegible] شبیه به پدر و مادر خود بوده اند زیارات حضرت امام حسین
همگی [illegible] بلکه فاطمه ثانی ما شمر برای او [illegible] و خطبه‌ها و گفتگوها
با ابن زیاد و یزید و غیرها در کتاب احتجاج مذکور است زینب صغری مکنی بام کلثوم ۵ محسن
که سقط شد

که سقط شد **صلواتها** نوع نماز دلگشا اول دو رکعت در هر رکعت بعد از حمد یکی
مرتبه سوره توحید خدایم نیز در رکعت دوم رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه سوره انا انزلناه
در ثانی بعد از حمد صد سوره توحید بعد تعقیب بعد از فراغ تسبیح کند بگوید سبحان ذی العز
الشامخ المنیف سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم سبحان ذی الملک الفاخر
القدیم سبحان من لبس البهجة والجمال سبحان من تردی بالنور والوقار سبحان من یری اثر النمل
في الصفا سبحان من یری اثر الطیر في الهواء سبحان من هو هکذا
ولا هکذا غیره تجربه شد مر [illegible] حاجات سریع الاجابه است **علة وفاتها**
ابتدا [illegible] بیمار شد و وفات یافت و دیگر اقوال هم مذکور در کتب [illegible]
علی اختلاف الروایات بنابر [illegible] بهمین قدر اختصار یافت **یوم وفاتها**
در شنبه وقت عصر و بقولی در شب شنبه بوده و بقولی آنحضرت اسماء بنت عمیس طلبیده
فرمود جبرئیل حنوطی در هم کافور از بهشت جهت پدرم آورده آنرا سه قسمت کرد قسمتی جهت خود
قسمتی جهت علی و قسمی بمن داده است و وعده وفات بمن رسیده کافور را بگیر چون وفات
یابم حیدر را بگو از نزد من آید برای علی و حسنین تو دیگر المؤمنین مرا غسل دهید و وصیت
در حالت آنحضرت حیدر را با نبوده و او رضی الله عنها در حین کفن و دفن [illegible] و از او
روایت که آنحضرت پیش از فوت خود را غسل داده بدان اکتفا شد و این [illegible]

جمیع از اهل بیان سبب درخشیدن نور از روی آنحضرت روزی سه بار بنوعیکه در فوق
ذکر شده آمدن ده دست جامه بوده از بهشت حلّی و سند و تاج و خدمه از برای او در محل جمعی
از دشمنان آنحضرت را از راه تحیت بود و علی نبی طلبیده لهذا از پیغمبری دو خلع آنحضرت
استهزا کنند جبرئیل با ده حضرت ست جلیل از برای فاطمه زهرا رضی الله عنها
آورد بنحویکه همه دیدند و پوشیدند تا ایمان آوردند **مُدَّةِ عُمرِها** از بیست و هجده سال
و هشت سال قبل از هجرت و ده سال بعد از آن و تتمّه بعد از پدر بزرگوار
تا از سنجیدن روز ولادت تا روز فوت ... قول اصح از هجده سال و هفده روز
کم است زیرا که آنحضرت هفت سال و پنج ماه در مکه با پدر خود زندگی کرد قبل از هجرت
و نه سال و یازده ماه و بیست و هشت روز بعد از هجرت و هفتاد و پنج روز بعد از فوت پدر
زنده بود و بقولی در حین تولد امام حسن رضی الله عنه یازده ساله بود بنا بر اقوال مختلفه
هرکدام از آنها بنفع ایده است **ساعَتُها** ساعت آخر شب یعنی یک ساعت قبل از طلوع
صبح تا آنکه آن ساعات محل اجابت دعاست مخصوص آنحضرت و وجه اختصاص
آن ساعت باو مستوری اوست از نامحرمان و اشاره باین است آیه **اِنّا اَنزَلناه**
فی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ تا آنجا فیها یفرق کلّ امر حکیم پس لیله مبارکه آنحضرت است و
مرجع ضمیر انّا انزلناه نور امامت یعنی فرود فرستادیم ما گوهر امامت را در برج رحم

زیرا

زیرا که لیله مبارکه عبارت از اوست بهر تقدیر سوره مبارکه قدر را در این جهت ده بار خواندن
لازم است **نَقشُ خاتَمِها** الله ولی عصمتی یعنی خداست صاحب اختیار
در نگاه داشتن من از خطاها دگر و بقولی نعم القادر الله و از نقره بود و بقولی این آیه که
یعنی المنّة توکّل کننده کان بجهت نقش بمنزله کلمات در نگین با اثر عظیم والله و برای
دفع دشمن و حفظ از امراض و اولاد و بدان از جن و انس و اهرمن و از جمیع مکاره است و این
موافق است با آنچه گفته اند از نقش نگین آنحضرت بنقش نگین سلیمان نبی علیه السلام بوده و آن
کلمات این است سبحان من الجم الجن بکلماته **دُعاؤُها** بسم الله الرحمن الرحیم
یا حَیُّ یا قَیّومُ بِرَحمَتِکَ اَستَغیثُ فَاَغِثنی وَلا تَکِلنی اِلی نَفسی
طَرفَةَ عَینٍ وَاَصلِح لی شَأنی کُلَّه دعای دیگر از برای دفع حمی تعلیم سلمان
فارسی نموده و او زیاده از هزار نفر را شفا داده بود بسم الله نور النور بسم الله نور علی نور
بسم الله الذی هو مدبر للامور بسم الله الذی خلق النور من النور و انزل النور علی الطور فی
کتاب مسطور علی نبی محبور الحمد لله الذی هو بالعز مذکور و بالفخر مشهور و علی السراء و الضراء
مشکور و صلی الله علی محمد و آله الطیبین در شام و صبح مدام دست ما نمیده **تَزوِیجُها**
در شب پنجم چهارم ماه رمضان سال دوم از هجرت تزویج آنحضرت بامیرالمؤمنین کرم الله وجهه
واقع شد و بقولی در شب نیمه رجب بخطاب جبرئیل و شهادت اهل ملک و صحابه دلالت

شَهرُ وَفاتِها در شب سیّم ماه مبارک رمضان و بقولی بیست و پنجم ماه
رجب و بقول اصح سیّم ماه جمادی الثانیه بود مرویست که آنحضرت در ابتدای ماه مذکور بتجهیز
سفر آخرت بود چه رخوت طلا را شسته و او ضیح خانه امیرالمؤمنین را برای اسبیام داد
پس سه جهات مکث بود وصیت نامه نوشته بود بدین عبارت بسم الله الرحمن الرحیم هذا
ما اوصت به فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله اوصت بحوائطها السبع الی علیّ فان
مضی فالی الحسن فان مضی فالی الحسین فان مضی فالی الاکبر من ولدی شهد المقداد بن
الاسود الکندی و الزبیر بن العوام و وصایای بسیار در آن نوشته از جمله کلام امیرالمؤمنین بود از
امامه بنت ابی العاص او همیره زلعه اش بود خواستگاری نماید **مَدفَنُها** در مدینه طیبه
در خانه اش و بقولی در بقیع و بقول اصح ما بین قبر و منبر حضرت رسول صلعم و حدیث ما بین
قبری و منبری روضة من ریاض الجنة مؤید این است مرویست که آنحضرت وصیت نموده
بود او را مخفی دفن نمایند پس امیرالمؤمنین بعد از گذشتن پاسی از شب باتفاق اسماء
بنت عمیس آنحضرت را غسل داده با حسنین و خلص از صحابه نماز بر او گذارده در حفره قبر آنحضرت
روح و ریحان و عطر بهشت از آن حکایت پاک ظاهر بود امیرالمؤمنین خود بنفس نفیس با عباس عم
و فضل پسرش داخل قبر شده آنحضرت را در لحد گذاشت و با دیده گریان از مقابر روی بگردانید
رو بروضه خاتم پیغمبران نمود و گفت السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النازلة فی جوارک

و آن

و السریعة اللحاق بک قلّ یا رسول الله عن صفیتک صبری و رقّ عنها تجلدی یا ابتی انّا لله
و انّا الیه راجعون و بعد از آن کلماتی چند از حرقت قلب فرموده مضمونش این است که از رجوع امانت شد
از من برده بودی که بودی امانت خود را از من گرفتی و حزن من بمفارقت تو و آن دائمی شد
و شبهای من به بیداری مبدل گشت و ... ترم تا آنکه خدا اختیار فرماید مرا مکانی که تو در آن
مقیم هستی و خبرت ترا خبر میدهد از جهت گستراندن اختلال من از امت جفای امت تو
بعد از مفارقت تو والسلام **سَنَةُ وَفاتِها** سال یازدهم از هجرت
و آن از عام الحزن میگفتند بجهت وفات رسول خدا و فاطمه زهرا **مَوضِعُ وَفاتِها** یعنی خانه او در جنب مسجد رسول خداست در مدینه مرویست که چون امیرالمؤمنین از
خانه بیرون رفت فاطمه زهرا اسماء بنت عمیس را طلبیده فرمود که وقت وفاتم رسیده
و نمیخواهم نعش مرا کسی ببیند پس اسماء گفت تابوتی در ولایت حبشه دیده ام برای تو بکنم
پس چوب خیمه چهار جانب نموده و جامه بر روی ... انداخت مانند هودج آنحضرت را از آن
تعبیه خوش آمده فرمود ای اسماء بشارت حاضر رخت آنحضرت غسل کرده جامه های او پوشیده
فرمود که رخت خوابش را در وسط حجره انداخته در را ببند و چون من مرسم نماز در رسید
او را آواز ده که جواب نشنود و چون دانست ... و الله امیرالمؤمنین را خبر کند پس روی بقبله خوابید
قبض روحش شد **یَومُ زِیارَتِها** روز یکشنبه نسبت بآنحضرت و امیرالمؤمنین و او

بیاید خوش و در آن روز مهمان آن دو بزرگوار دانستن در زیارت ایشان کردن پس در زیارت امیر المؤمنین بگوید السَّلامُ علی الشجرة النبویة والدوحة الهاشمیة المشرقة المثمرة بالنبوة المونقة بالامامة السلام علیک وعلی ضجیعیک آدم ونوح السلام علیک وعلی اهل بیتک الطاهرین السلام علیک وعلی الملائکة المحدقین بک والحافین بقبرک پس قصد زیارت فاطمه رضی الله عنها نموده بگو السلام علیک یا ممتحنة امتحنک الله الذی خلقک قبل ان یخلقک فوجدک لما امتحنک صابرة انا لک مصدق صابر علی ما اتی به ابوک ووصیه صلوات الله علیهما وانا اسألک ان کنت صدقتک الا الحقتنی بتصدیقی لهما بالدرجة العالیة لتسر نفسی فاشهدی انی مقر بولایتک وولایة آل بیتک صلوات الله علیهم اجمعین یا مولای یا امیر المؤمنین وسیدتی یا فاطمة الزهراء هذا یوم الاحد وهو یومکما وانا فیه ضیفکما وجارکما فاضیفانی واجیرانی فانکما کریمان تحبان الضیافة ومأموران بالاجارة فافعلا ما رغبت الیکما فیه ورجوته منکما بمنزلة آل بیتکما عند الله ومنزلته عندکم

فضل زیارتها

مرویست از آنحضرت که جناب رسول خدا صلوات الله علیه گفت من صلی علیک غفر الله له والحقه بی حیث کنت من الجنة هر که ترا زیارت کند و صلوات بر تو فرستد بیامرزد خدا گناهان او را و ملحق سازد او را در بهشت هر کجا در منزل من باشد و دیگر از آنحضرت منقولست که از رسول خدا

که از رسول خدا شنیدم که هر که بر او و بر من سلام کند سه روز واجب گرداند حق تعالی جل جلاله از برای او بهشت را شخصی گفت که این سلام را در حیات ایشان فرستد آیا این ثواب را دریابد فرمود خواه در حیات باشد خواه در ممات

بقاؤها بعد ابیها بقولی چهل روز بعد از فوت پدر بزرگوار خود باقی بود و بقولی هفتاد روز و بقولی هفتاد و پنج روز و بقولی یکصد روز و بقولی سه ماه و بقولی شش ماه بوده در آن مدت لاینقطع از مفارقت پدر بزرگوار خود میگریست در شب و روز بحیثیتی که اهل مدینه نزد وی آمده التماس کردند که یا بنت رسول الله از کثرت بکاء آرام را بر ما برطرف کردی یا روز گریه کن و شب ساکت باش تا استراحت کنیم

در بیان حالات امام ثانی حضرت امام حسن مجتبی رضی الله تعالی عنه

اسماؤه حسن است یعنی نیکو این نام را حق تعالی از نام خود که محسن است اشتقاق کرده به آنحضرت عطا نموده در روز خلقت محمدی صلعم قبل از خلقت عالم بقوم چهارده هزار سال چون کتب سماوی نامش شبر است یعنی حسن و اسم او حسن اول عترت بود چون تولد آنحضرت آورده آنحضرت را فاطمه حرب نام نهاده که چون بعد از آن او را نزد رسول خدا آورد رسول خدا فرمود که فرزند خود را چه نام کردی گفت حرب پس رسول خدا فرمود نه حسن نام کن که او نیکوست و از بعضی کتب مفهوم گردد که آنحضرت را حرب نامیده بودند

القابه تا حین تولد امام حسین آن را حسن و این را حسین نام نهاد لقب والا اول ولی یعنی دوست دوم حلیم یعنی بردبار بردارنده سنگینی سیم زکی یعنی پاکیزه از عیب چهارم سید یعنی سرکرده پنجم برگزیده ششم طیب یعنی نیکو هفتم بر یعنی نیکوئی کننده هشتم تقی یعنی پرهیز کننده نهم عالم دهم حجت یازدهم قائم یعنی برپا شونده در امر خدا و دین مصطفی دوازدهم سبط یعنی فرزند دختر سیزدهم شبر یعنی بچه چون پدرش لقب اسد الله بود و اسد رسول الله چهاردهم طور سینین یعنی محل طلوع نور حق پانزدهم اول سبطین شانزدهم اول آل عبا که در آیه مباهله ذکر او قبل از مادر و پدرش شده که ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم

شمایله سفید پوست و لبهای سرخ بار است چون برگ گل لعل صفا چون یاقوت چشمهای فراخ در غایت سیاهی و دهانه در روی مدور چون طبق لعل یا قرص ماه و محاسن سیاه بر گوش چون حلقه زده و موی مجعد و بوی معطر و ابروی مزجج و مقوس در رشته موی باریک از میان سینه تا برجی ناف کشیده و محاسنش نه بسیار انبوه و نه بسیار تنک و گوش چون ابر لقی از نقره خام و مفاصل و بندهای بدنش قوی و تنومند با این همه کشاده قامت چهار دانگ نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه همه اعضا و حرکات و سکنات خوش اندام دلکش و محبوب ترین همه خلایق در قوت و نیکوترین خلایق در صورت و اکثر اوقات بوسمه خضاب کردی

خضاب کردی و حضرت امام حسین نیز بهمین حالت و شباهت داشت در اکثر این اشکال و شمایل از رسول خدا صلعم ذکر شده و امیر المؤمنین نیز در آنها با رسول خدا مماثل و شبیه بود الا آنکه میکش بیاض حضرت امیر المؤمنین سرخ بود و از رسول خدا صلعم سیاه و امیر المؤمنین از ریش بود یعنی پیش سرش موی نداشت و گویند امام حسن از کمر بالا برسول خدا و امیر المؤمنین شباهت داشته و از کمر پایین با امیر المؤمنین و امام حسین در شکل و شمایل عکس او بود یعنی از کمر بالا با امیر المؤمنین و از کمر پایین برسول خدا صلعم شباهت داشت

کنیته ابو محمد و رسول خدا بآنحضرت کرامت فرموده بنا بر استجماع او بر همه محامد چنانچه در این خصوص گفته اند

لولم اکن ابا محمد المرتجی حامد لمن ثبت حامد یا بن الاکرمین اقل عبیدی فقصیری علی المدالات بادٍ فکیف اطیق ان احصی مزایا حضضت بهن من بین العباد لک الشرف الذی فاق البرایا وجل علی التتبع التعداد سبقت الی المفاخر والسجایا الکریمة والندی سبق الجواد وجودیک یقصر عن مداه اذا عد الندی صوت الفواد محضکم المودة غیر وان وارجو الاجر فی صدق الوداد وکم عاندت فیکم من عدو وفیکم لا اخاف من العباد

ابوه وامه پدر بزرگوارش حضرت امیر المؤمنین و والده ماجده اش فاطمه زهرا و مادر رضاعی آنحضرت ام الفضل زوجه عباس است که قبل از تولد آنحضرت بخدمت جناب رسول خدا

عرض کرد یا رسول الله در خواب دیدم که عضوی از اعضای تو در خانه من افتاده است آنحضرت
فرمود نیکو خوابی دیده زود باشد که فاطمه را فرزندی شود و تو او را شیر دهی و
بعد از چند روز چنین شد که ام الفضل آنحضرت را شیر داد و قثم بن عباس بود

اصحابه جمعی کثیر بعد از آنحضرت در اول خلافت بعزم جنگ معاویه
لشکر بر کشید در هر منزلی یکی از سرهنگان را با قدری از لشکر روانه شام نمود
و معاویه مبلغها از برای سردار فرستاد و بعضی را وعده دختر داده آن سردار با لشکر او فرار
رفته تا آنحضرت از جمله چهل هزار کس داشت چهار صد نفر ماندند لاعلاج با معاویه
صلح کرد و آن جمع نیز اکثری مرتد شدند و آنکه در خدمت آنحضرت بعد از آن زود است میکنند
این است احنف بن قیس و اصبغ بن نباته و اشعث بن برار و جابر بن عبدالله الانصاری
و جندب الهمدانی و جارود بن المنذر و جارود بن ابی بشر و حبیب بن مظاهر و حذیفه
الاسد و حارث بن الاعور و حجر بن عدی و حبة بن جوین العرنی و جابر بن
الوالبه و رشید هجری و رفاعة بن شداد و زید بن ارقم و سلیم بن قیس الهلالی
و سفیان بن ابی لیلی الهمدانی و سلیمان بن صرد الخزاعی و سوید بن غفله و طالب بن عمرو الحمیری
و ابی الاسود الدولی و عطاء بن عمرو بن حمق خزاعی و عامر بن واثله و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
و عبدالله بن عباس و عمرو بن قیس قرنی و قیس بن سعد بن عباده و کمیل بن زیاد و کیسان بن کلیب و اوط
بن یحیی

بن یحیی و مسلم بن البطین و معود مولا ابی ذر و مسیب بن عتبه و مسلم بن عقیل و هلال بن
نافع و ابو یحیی الهمدانی و ابو اسحق السبیعی صلوات اللهم صل علی
الحسن والحسین عبدیك و ولییك و ابنی رسولك و سبطی الرحمة
و سیدی شباب اهل الجنة افضل ما صلیت علی احد من
اولاد النبیین و المرسلین اللهم صل علی الحسن وصی امیر المؤمنین
السلام علیك یا ابن سید الوصیین اشهد انك یا ابن امیر المؤمنین
وابن امین الله وابن امینه عشت مظلوما و مضیت شهیدا
و انك الامام الزکی الهادی المهدی اللهم صل علیه و بلغ
روحه و جسده عنی فی هذه الساعة افضل التحیة
والسلام ولادته روز ... وقت چاشت بتولد لیلة الجمعه سیم شهر شوال
و تولد نیمه ماه رمضان بود که آنحضرت متولد شد و بقول اصح نه ماه در رحم و رسول خدا
در روز هفتم از تولدش کبشی برای عقیقه او ذبح نمود و موی سر او را تراشید و بهم وزن آن نقره
در راه خدا تصدق نمود و سنت است وزن موی کودک درهم کرده شد و عقیقه را سنت است
در روز هفتم برای طفل و تصدق وزن موی سر او در آن روز سنت شد و اکثر
از هر طفلی که زائیده شود در کار عقیقه است که عقیقه اش کشته نمانده الله نمایاند

کو تکفه نزد او برای دختر ما داده است **ساعته** ساعت چهارم از هر روز از
طلوع آفتاب تا ده ساعت حمره شرح خاص بآنحضرت دارد و خواندن این دعا در آن ساعت
مناسب و لازم است اللهم لبست بهائك في عظم قدر ربك وصفاء
نورك في انوار ضوئك فاض علما حجابك خلصت فيه اهل
الثقة بك عند وجودك وتعاليت في الائك علوا اعظمت
فيه منتك على اهل طاعتك فباهيت بهم اهل سمواتك بمنك
عليهم اللهم فبحق الحسن ابن علي عليك اسئلك وبه استغيث
عليك واقدمه بين يدي حوائجي ان تصلي على محمد وآل محمد وان
تفعل بي كذا وكذا و دعا در ساعت احتیاج بحمام تو پس در وقت بیرون کردن جامه
بگوید اللهم انزع عني ربقة النفاق وثبتني على الايمان و چون اول حمام بگوید
اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي واستعيذ بك من اذاها و چون داخل خانه
دویم بگوید اللهم اذهب عني الرجس النجس وطهر جسدي وقلبي و در خانه
سیم مکرر بگوید نعوذ بالله من النار ونسئله الجنة و چون سر را بشوید بگوید
بسم الله وبالله وعلى سنة رسول الله و چون پوشیدن جامه بگوید اللهم البسني
التقوى وجنبني الردى **سنة ولادته** بقول صحیح سال سیم از هجرت

در زمان پادشاهی

در زمان پادشاهی هرمز خسرو و بقولی زمان یزدجرد و بقولی سال دویم از هجرت بود
و روز قبل از جنگ بدر بنابر قول ثانی از دو قولی که در ماه ولادت گفته شد
یعنی ولادت در ماه رمضان بوده و بنقول جمعی است که روز وفات آن سه شنبه گفته اند
اما بنابر قول اول از ماه تولد در شعبان باشد چهل و چهار یوم قبل از جنگ بدر بود
و بر حجت بنقول بگر رسول خدا در تولد آنحضرت بقعی رسیده که در مدینه بوده و روز قبل از
جنگ بدر در مدینه تشریف نداشت **مکان ولادته** در مدینه طیبه در خانه
امیر المؤمنین کرم الله وجهه که درش از مسجد گشوده میشد چه در اوایل هجرت اکثر صحابه که خانه
در اطراف داشتند در خانه ها را از مسجد گشوده بودند بعد از آن جبرئیل نازل شده و از نزد
خدا حکم آورد که در همه خانه ها را از مسجد بسته کنند سوای در خانه رسول خدا و خانه
امیر المؤمنین و این معنی منافات ندارد با آنچه مذکور شد در عروسی فاطمه زهرا که آنحضرت را از دولتخانه
بخانه امیر المؤمنین بردند چه با وجود قرب حجره احتیاج بسواری بوده مگر آنکه گوئیم در آن وقت امیر المؤمنین
در خانه دیگر بوده یا همین خانه را در دیگر در عقب بوده که از آنجه سوار کردند یا از طریق ادب
بجهت رعایت حرمت مسجد بوده است **کراماته** شفای کور و مفلوج و جذامی است
بیک نظر کردن ۲ شفقه کردن غلام سیاه را تا زیانه آنحضرت را که از سر مرکب افتاده بود
برداشت و بآنحضرت داد ۳ ظاهر ساختن صورة رسول خدا و امیر المؤمنین و حمزه و جعفر از اطراف

زمین برای جابر و شهادت بر صدق قول او ۴ زنده کردن جمجمه کهنه جهة جمعی از شیعیان که
معجزه کرده بودند ۵ تر کردن نخل خشک از برای زبیر بن زبیر تا از خرماهای آن خوردند
۷ مرده شدن رازان گردن زنان او را مرد کردن بطلب اکفار امامت او و باز گردانیدن
ایشان بعد از توبه بحال اول ۸ و ظاهر ساختن میوه ها از شاخهای درخت ۹ ظاهر ساختن
حضرت خضر برای اثبات امامت خود و هم خبر دادن بمرد سیاه بآنکه حملی زود خواهد زاد
پسر است ۱۱ از مرد سیاه که بقصد قتل رسول خدا آمده بود از زمانه الصغر اول ۱۲ خبر اکول
گوشت می از اشیاء معاویه حفظه با دشمنی بود که تشخیص کند ۱۳ ظاهر ساختن حضرت رسول
برای شهادت بر امامت خود ۱۴ خبر بمعاویه در حضار از عدد خرماهای نخل و بدرود آوردن آن
دل یکی از شکران که گذشته آنرا در زدیده بود آنحضرت در رد عکس آن بود و شکافتن و بدون او بعد از او
۱۵ پدید آوردن دیوار میان او و میان بر بورش امام حسین در قضای حاجت در طرف
شدن آن بعد از فراغ و پدید آمدن نهر آب در جای دیوار برای وضوء ۱۶ ادم نیم شدن
دانه جواهر برای آنحضرت در پرورش در نوشتن خط **توسله** از برای دفع
مکاره و شعاع کشیدن از اعدا و رفع ظلم مناسبست و توسل جستن بآنحضرت و حضرت
امیر المؤمنین اللهم اني اسئلك بحق امير المؤمنين علي ابن ابيطالب
وابنه الحسن عليهما السلام الا انتقمت لي بهما ممن ظلمني و
غشمني

غشمني وآذاني وانظرني على ذلك وكفني بهما مؤنة كل
احد يا ارحم الراحمين **مدة عمره** مشهور چهل و هشت سال تا محقق
چهل و هفت سال و نه ماه و یکروز یا ششماه و چهار روز یا ششماه و بیست و پنج روز یا ششماه و
یکماه و نوزده روز یا شش ماه و بیست روز یا نه ماه و یا نه روز بنابر ضرب دو قول
در ماه تولد که گفته شد و چهار قول ماه وفات و از آن صورة حاصل میشود اختلاف
سال را در اینجا احتیاج نیست زیرا هر گاه تولد او در سال سیم از هجرت دانند فوت را
در چهل و نهم دانسته هر کس که تولد او در سال دوم گفته فوت را در سال پنجاهم دانسته و بعضی
دیگر گفته اند برای آنها نگه تولد را بعد از چهار سال و ششماه و نوزده روز از هجرت گفته اند و این
غلط است **نقش خاتمه** العزة لله یعنی قهر و غلبه و سلطنت مخصوص است از برای
خدای تعالی هر که این کلمه را بر نگین انگشتر خود خصوصا که از حدید باشد نقش کند برو کسی از خلق
مسلط نباشد و از ظالمان محترز باشد و بقولی نقش نگین آنحضرت المستعان بالله و بقولی
نقش نگین ابراهیم ۴ بود لا اله الا الله محمد رسول الله توکلت على الله سند است بجهت
الی الله و فوضت امری الی الله لا حول ولا قوة الا بالله و از برکت این نقش عمر از ان
ممتد میشود **دعاؤه** يا شديد القوى ويا شديد
المحال يا عزيز اذللت بعزتك جميع من خلقت صل على

محمد وآل محمد واكفني مؤونة فلان بما شئت و بجای فلان نام آن کس را
باید گفت هر که از دشمن خوف داری یا دفع او از خود خواهی خواندن این دعا بعد از فریضه صبح
با صد رکعت نماز حاجت ... خواند و بعد سجده رفتن برای دفع دشمن تاثیر عظیم دارد
مجرب است **عدد اولاده** بقولی پانزده پسر بود لا غیر و بقولی یازده پسر بود
و هشت دختر و بقولی هفت پسر بود و چهار دختر و بقولی ... هشت دختر و بقولی دوازده
پنج دختر اما محقق نبود ... اسامی اولاد ... ۱ زید بن حسن ... صاحب کمالات
بسیار بود ... امام ... شعرا قصاید بسیار در شان او گفته اند ۲ حسن بن حسن
که او را حسن مثنی گویند فاضل و کامل و متولی صدقات امیر المؤمنین کرم الله وجهه بود و همسر امام
فاطمه دختر امام حسین رضی الله تعالی عنه برای او بود و گویند در کربلا با امام حسین بود در جنگ زخم
بسیاری خورد بعد از شهادت امام ... بن خارجه او را از میان کشتگان بیرون آورد
در زخمهای او ... ۳ عمر ۴ قاسم ۵ عبدالله و این سه تن در کربلا ... شهید شدند ۶ عبدالرحمن و او نیز در خدمت عم خود امام حسین از مدینه بمکه رفت ...
حج فوت شد در منزل ابوا ۷ حسین ملقب باثرم ۸ عبدالله اصغر ۹ اسمعیل ۱۰ یعقوب ۱۱
جعفر ۱۲ طلحه مشهور بجواد ۱۳ محمد ۱۴ ابوبکر و از دختران هشت نفر بنظر آمده اند اول
ام الحسن دوم ام الحسین ۳ فاطمه کبری ۴ فاطمه صغری ۵ ام عبدالله ۶ ام سلمه ۷ رقیه
و از پسران ... ۸ ...

و از پسران برای زید و حسن عقبی ماند و این اولاد از مادران بسیار اند ... از آنحضرت
آنحضرت زنی خواستی و بعد از چند روز در ... طلقه باز دیگری را گرفتی ... امیر المؤمنین
از راه عتاب ... خواستی ... من ... تزوج ...
زوجاته ... چهارزن ... از کنیزان ... دیگر
در اوایل ... شده این است اول ام بشیر بنت ابی مسعود عقبة بن ثعلبة خزرجیه ... زید
ام الحسن و ام الحسین ۳ خوله بنت منظور فزاری مادر حسن بن حسن ۳ ام اسحق بنت طلحة بن عبیدالله
تیمی مادر حسین بن حسن ملقب باثرم و فاطمه کبری ... ام ...
۴ اسماء ملقب بجعده ... آنحضرت را ... حاکم شام ... زهر ...
و بعد از آنکه مرتکب آن فعل شنیع گشت ... با پسر رسول خدا ... فرزند
من ... پس کسی ... مرکب ... باز ... با انواع ... هلاکت رسید
ام رباب بنت امرء القیس **صلوته** ... در دفع ظلم ظالم
هر کسی ... خواهد بجا آورد بعد از آنکه غسل کرده باشد و بعد از فراغ ... آسمان کرده ...
بگوید اللهم رب محمد وآل محمد صل علی محمد وآل محمد اللهم
ان فلان بن فلان قد ظلمني ولم اجد من اصول به غيرك فا
ستوف منه ظلامتي الساعة الساعة بحق من جعلت له

عليك حقا وحقك عليهم الا فعلت ذلك يا مخوف الاحكام
يا مالك البطش يا مالك الفضل ... ظالم سرنگون گردد
علة وفاته خوردن سم ریزه الماس از دست زوجه اش جعده بنت
اشعث بن قیس مشهور باسماء ... زنی بود شوخ و ... در ...
از بسیاری زهد و عبادات آنحضرت متأذی شده و حاکم شام ... از زنان را
... آن ملعونه ... بسیار ... سالها ...
در گوشه عبادات نشسته ... اما ... بهره ...
باید مانند تو شوخ و ... در ... امام حسن ...
... تمام ...
تو ... عراق و شام ... ریزه ...
فرستاد آن ... بر آنحضرت ... آنحضرت
بروضه جد خود رفته ... بیالین آنحضرت آمد ...
در بالین آنحضرت ... ریزه ...
... دلالت بر وفات ...
بعد ... ظاهر شد

ظاهر شد و دلالت چهل روز آزار ... جگر ... پاره پاره ... مبارک
... و بعد از چهل روز وفات یافت **یوم وفاته**
روز پنجشنبه ... از روز چهلم آزار آنحضرت ... آمده در
... دعا میخواند اللهم اني احتسب نفسي
عندك فان لم اصب بمثلها پس حضرت امام حسین گفت ای برادر چرا اینقدر جزع
میکنی ... رسول خدا و علی مرتضی و مادران خود خدیجه
کبری و فاطمه زهرا ... قاسم و طاهر ... حمزه و جعفر آنحضرت در جواب
فرمود ای برادر جزع من برای آنست ... امری ... که ...
شهر وفاته چهارم ماه جمادی الاول و بقولی ... ماه ...
... ماه ... در صحن خانه ...
... آنحضرت ... عمرو بن اسحق میگوید ... آنحضرت ...
از من پرسید ... خدا ... چگونه ...
... پاره های جگر من ... بکه داری ... تو را
مسموم کرده ... فرمود ... الله ...
... **مدفنه** قبرستان بقیع ... آنحضرت ...

مانع از دفنش نزد جدّ بزرگوار خبر داده بود خواهند شد بجهت آنکه حضرت عثمان را
در اینجا دفن نکرده بودند وصیّت آنحضرت امام حسین نموده که متعرّض ایشان نگردد
بعد از آنکه آنحضرت را غسل داده تکفین کردند امام حسین بروی نماز کرد بنی هاشم جمعیت
نموده سریر مبارکش را بر دوش گرفته خواستند برای زیارت جدّش روضهٔ رسول خدا
کنند مروان حکم و سایر خویشان حضرت عثمان خبردار شده اسلحه پوشیده جمعیت نمودند
نخاان [?] بالاتفاق نزاع کنند و تیرها که بنعش مبارک آنحضرت انداختند و بعضی [?] عماری
بر استری سوار شده در کینی [?] بسته بود و دشنام میداد بنی هاشم تیار [?] شده
خواستند نزاع کنند ابن عباس با حضرت عایشه ملاقات نموده و این شعر در حق او گفته
تجمّلت تبغّلت و ان عشت تفیّلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرّفت یعنی گاهی
بر شتر سوار میشوی چون در جنگ جمل و گاهی بر استر مانند امروز و اگر باقی
بفیل سوار خواهی شد و توارث یک از هشت یک از خانهٔ رسول خدا رسید
همه را تصرف کرده نزدیک بود فتنهٔ عظیم برپا شود امام حسین بوصیت آنحضرت
عمل کرده نعش را از اینجا برگردانیده در بقیع نزد جدّه اش فاطمه بنت اسد دفن نمودند
عام وفاته سال چهل و نهم از هجرت و بقولی سال پنجاهم از هجرت
بود و امام بایشان [?] معاویه بن ابی سفیان زهر [?] عظیم از اجتماع خبر وفات آنحضرت
روی داده

روی داده انا لله [illegible] هر یکی که نسبت حضرت امام حسین مبنی بر تعزیت آنحضرت بود
بابعضی گفت و بعد از آن فرستاده و آنحضرت را از موت برادر تعزیت گفت و بعولی [?]
چهار هزار دینار در هر سال برای مدد خرج امام حسن از خراج داراب فارس مقرر کرده بود
برای حضرت امام حسین فرستاده و حاکم مدینه در آن زمان سعید بن العاص بود و اراده نماز
بر آنحضرت گذارد و لکن چون امام حسین خود بر برادر نماز گذارده بود موضع وفاته
در خانهٔ مبارک خود از زهر [?] مشغول شده بود چون سعید در مدینه در وصف آن
گفته اند و ملیک فی التراب رهین بعید الذکر مرتفع العماد ابوک ساد
الوری شرفاً و مجداً فامسی فی الملا دار الرشاد وجدک اکرم الثقلین طرّاً
فقد [?] نقصته حتی للاعادی الحسن بن فاطمة اشرق بحق اتیق المدح الجیاد
فانی [?] سودان له نقص عوارضه [?] فی الهوادی بکم نال الانام [?] خلف
وانتم یا بنی سبط الرشاد و من یک ذا مراد فی امور فانی و لاکم اقصی مراد
وما قد نالت من [?] و لکم [?] یوم البعث زادی کیفیت زیارته
روز شنبه مخصوص بحسنین است باید خود را از نزد مهمان ایشان بداند و
زیارت ایشان کند بدین نهج السلام علیک یا ابن رسول الله السلام
علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء

سیدة نساء العالمین السلام علیک یا حبیب الله السلام
علیک یا بیان حکم الله السلام علیک یا ناصر دین الله
السلام علیک ایها السید الزکی السلام علیک ایها
البر الوفی السلام علیک ایها القائم الامین السلام علیک
ایها العالم بالتنزیل السلام علیک ایها المحق الحقیق السلام
علیک ایها الشهید الصدیق السلام علیک یا ابا محمد الحسن
بن علی و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا ابا عبد الله
و علی الارواح التی حلت بفنائک و اناخت بحرمک اشهد
انک قد اقمت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف
و نهیت عن المنکر و عبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین فعلیک
السلام منی ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار انا یا مولای مولی
لک و لآل بیتک سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم مؤمن
بسرکم و جهرکم و ظاهرکم و باطنکم لعن الله اعداءکم من
الاولین و الآخرین و انا ابرء الی الله تعالی منهم یا مولای
یا ابا عبد الله الحسین هذا یوم الاثنین و هو یومکما و انا فیه
ضیفکما

ضیفکما و جارکما فاضیفانی و احسنا ضیافتی فنعم من استضیف
به انتما و انا فیه من جوارکما فانکما مأموران بالضیافة
و الاجارة و صلی الله علیکما و آلکما الطیبین فضل زیارته
زیارتش در ثواب مثل زیارت رسول الله ص و امیر المؤمنین کرم الله وجهه و امام حسین چنانکه منقولست
از رسول خدا ص فرمود یا بنی من زارنی حیا او میتا او زار اباک او زار اخاک
او زار اخاک کان حقا علی ان ازوره یوم القیمة فاخلصه من ذنوبه و در خصوص زیارت خود
فرموده من زار قبری بعد موته کمن هاجر الیّ فی حیوته فان لم تستطیعوا فابعثوا الیّ بالسلام
فانه یبلغنی مدة امامته [?] ده سال و [?] روز است [illegible]
خلافت [?] مکث آنحضرت را با جد بزرگوارش هفت سال و با پدر بزرگوارش سی سال
و بعد از پدر ده سال [illegible] مکث آنحضرت را با جد بزرگوار شش سال
و [?] شش ماه و بعد از وفات جد بزرگوار [illegible]
[illegible] چهل و [?] سال [illegible] عمر بعد از پدر ده [?] امام
خلافت او [?] یازده سال [?] چهارده روز باشد [illegible] آنحضرت
معاویه در شناختن احوال امام سیم حضرت امام
حسین رضی الله عنه اسمائه حسین است [illegible]

لفظاً و معنی و محسنات او نمونه از رسول و والد و جدش متفرع از یک اصل است
چنانکه در این باب خود فرموده خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین
فضة قد صیغت من ذهب فانا الفضة وابن الذهبین من له جدا کجدی
فی الوری او کشیخی ابن القمرین مرویست که امام حسن را اول حمزه نام کرده بودند
و امام حسین را جعفر پس رسول خدا حسن و حسین نامید و نام دیگر ایشان شبر و شبیر است
نامهای پسران هرون و بمعنی حسن و حسین است و از روایت ظاهر میگردد که امام
حسن را از اول تا ولادت امام حسین حمزه میگفتند در کتب سماوی نامش ... است
یعنی مقدم عترت سید الشهدا **القابه** شانزده لقب مختص شده ۱
سید بقول النبی ص الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة ۲ تقی ۳
بر بقیع باو تشبیه دارد ۴ رشید ۵ طیب ۶ وفی بوزن فعیل است یعنی
وفاکننده بوعده ۷ زکی ۸ مبارک یعنی با خیر و برکت ۹ تابع یعنی پیرو دین جدش
۱۰ دلیل یعنی راهنما ۱۱ سبط ۱۲ شهید ۱۳ طور سینین ۱۴ نور الخافقین یعنی
روشنی دهنده مشرق و مغرب دنیا ۱۵ ثانی سبطین ۱۶ خامس آل عبا بترتیب آیه
مباهله و بقولی خامس آل عبا بترتیب ظاهر **حجته** تتمه حدیث جابر جعفی
بقول رسول خدا اشاره بآنحضرت که فرموده هذا امام اخو امام ابو ائمة تسعة
تاسعهم

تاسعهم قائمهم و ایضاً در حق آنحضرت فرموده یا حسن و حسین شما کفتا المیزان
و فاطمه لسانه و لا تعدل الکفتان الا باللسان و لا تقوم اللسان الا بالکفتین
شما امامان و لامحاله شفاعت پس رو بامیر المؤمنین کرم الله وجهه کرده فرموده است
توفی المؤمنین اجورهم و تقسم الجنة ... و هم شیعتک و بسند معتبر از سلیم بن قیس و بسند دیگر از جابر
منقولست که امیر المؤمنین وصیت که بامام حسن شاهد گرفت بر وصیت خود امام حسین
و محمد بن الحنفیه و جمیع اولاد خود و رؤسای قوم را و وصیتنامه خود را با وصیت رسول خدا
و کتب و مصحف انبیا را بتو او داد و همه را با سلاح رسول خدا و ودایع امامت را
بامام حسن سپرد و فرمود ای فرزند من جدت رسول خدا امر کرده در حین حضور ...
تو را وصی نمایم و بتو بسپارم این اشیا را که حجت امامت و امر کرده است مرا تو را
مأمور سازم با آنکه چون وفات تو رسد برادرت حسین را وصی خود سازی و اینها را
بدو سپاری و بعد از تو او امام است و با امام حسین گفت ای فرزند تو نیز امام زین العابدین را
وصی خود کن و دست او را گرفته فرمود تو نیز محمد باقر را وصی کن سلام رسول خدا و سلام مرا
باو برسان **کنیته** ابو عبد الله و ابو الائمه و ابو المساکین زیرا که نوازش فقرا
و مساکین شیوه حمیده وی در آنحضرت چنانکه در این باب گفته اند کرموا وجاء
قبیلهم من قبلهم و بنوهم من بعدهم کرماء و هم الناس ارض فی السماحة والندی

و هم اذا عدة الکرام سماء لو انصفوا کانوا لآدم وحده سما ... و بعضی اولادهم
حوار ... در کنیه اول علما را اجماعست لیکن در ثانی و ثالث خلافست گویند در عصر
آنحضرت مسکینی بخود از شکار آنحضرت مرتضی او بنا شد و با خدم و حشم بجد جنین
حج مروه خود پای پیاده رفتی و جنیبتهای مزین مرصع در رکاب کشیده پیاده کان ...
ابوه و امه پدر بزرگوار امیر المؤمنین کرم الله وجهه و والده فاطمه زهرا
نسب انفس اشرف نسبهای خلق اولین و آخرین است چنانکه خود فرموده است
انا ابن علی الخیر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و جدی رسول الله اکرم
من مشی و نحن سراج الله فی الخلق نزهر و فاطمه امی من سلالة احمد و عمی
یدعی ذو الجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقا و فینا الهدی
والوحی والخیر یذکر و نحن ولاة الارض نسقی ولاتنا بکاس رسول الله لیس ینکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیمة یخسر **صلوته**
اللهم صل علی الحسین بن علی المظلوم شهید العبرة و طریح الغربة السلام علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین اشهد انک امین الله
وابن امینه قتلت مظلوما و مضیت شهیدا و اشهد ان الله تعالی الطالب بثارک و منجز
ما وعدک من النصر والتأیید فی هلاک عدوک و اظهار دعوتک و اشهد انک وفیت
بعهد الله

بعهد الله و جاهدت فی سبیل الله و عبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین لعن الله امة قتلتک
لعن الله امة ... علیک و ابرء الی الله ممن اکذبک و استخف بحقک و استحل دمک
بابی انت و امی یا ابا عبد الله لعن الله قاتلک و لعن الله خاذلک و لعن الله من سمع واعیتک
فلم یجبک و لم ینصرک و لعن الله من سبی نساءک انا الی الله منهم بری و ممن والاهم و مال
معهم علیه و اشهد انک والائمة من ولدک کلمة التقوی و باب الهدی والعروة الوثقی والحجة
علی اهل الدنیا و اشهد انی بکم مؤمن و بمنزلتکم موقن و لکم تابع بذات نفسی و شرایع دینی و خواتیم
عملی و منقلبی فی دنیای و آخرتی **مولده** روز شنبه و بقولی دوشنبه و بقولی روز پنجشنبه
مرویست که در روز حضرت رسول ص آنحضرت را بر دست گرفته اذان در
گوش راست و اقامه در گوش چپ وی گفت و فطرس از جمله ملائکه مغضوب درگاه الله شده
بود متبرک بآنحضرت شده بال خود سود بوی بالید خداوند او را بخشید مرویست که آنحضرت را
بر جامه از حریر بهشت پیچیده نزد رسول خدا آوردند آنحضرت قنداقه او را برداشت و فرمود
اللهم انی اعیذه بک و اولاده من الشیطان الرجیم عقیقه او چون عقیقه رسولش
محل ولادتش چون رسولش در مدینه بود **شهر ولادته** در روز سیم ماه
شعبان و بقولی پنجم از ماه مذکور در روز ... سنت متولد است و بقولی پنجم
شهر ربیع الاول و بقولی سلخ ربیع الاول ... بعد از نطفه آنحضرت شش ماه متولد ...

بسته شد گویند یک ماه بعد از ولادت برادرش امام حسن از نطفه آن حضرت بسته شد
پس فاصله میان او و برادرش شش ماه و پنج روز است و این نیز بسیار غرابت
زیرا میان هر یک از اقوالی که در خصوص ولادت آن حضرت ذکر شده و ایام
ولادت امام حسن که ذکر آن گذشت فاصله زیاده بر این قدر میشود **ساعته**
ساعت سیم از برطرف شدن شعاع تا بلند شدن روز مخصوص آن حضرت است و خواندن
ادعیه در آن ضرور است یا من تجبر فلا عین تراه و یا من تنظم فلا تکاد القلوب تکنهه
یا حسن التجاوز یا حسن العفو یا جواد و یا کریم یا من لا شبیه له شیء من خلقه یا من من علی
خلقه باولیائه اذ ارتضاهم لدینه وادب بهم عباده وجعلهم حججا علی العالمین منا منه
علی خلقه و اسئلک بحق الحسین بن علی علیهما السلام السبط التابع لمرضاتک والناصح
فی دینک والدلیل علی ذاتک اسئلک بحقه واقدمه بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد
و آل محمد و مطلب بخواهد دعا کرده در ساعت پوشیدن جامه ضرور میشود پس در حین پوشیدن
جامه بگوید اللهم اجعله ثوب یمن و برکة اللهم ارزقنی فیه شکر نعمتک و حسن عبادتک
والعمل بطاعتک الحمد لله الذی رزقنی ما استر به عورتی و اتجمل به فی الناس و [illegible] و در وقت عمامه
بر سر بگوید اللهم سومنی بسیماء الایمان و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی حبل الاسلام و لا تخلع
ربقة الایمان من عنقی و هر وقت پوشیدن چکمه و غیره بگوید اللهم صل علی محمد و آله و وطئ قدمی
فی الدنیا

فی الدنیا والآخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام **عام ولادته**
بقولی سال سیم از هجرت است و بقول اصح چهارم از هجرت در ایام دولت هرمز و بقولی
خسرو پرویز و بقولی [illegible] و بقولی در ایام پادشاهی یزدجرد پسر بهرام بود در زمان
خلافت حضرت عمر با سعادت مسلمانان را امداد داده یکباب فارس که تخت
[illegible] در یکجا بود و شهر دور او بنا کرده و باز از صولت لشکر اسلام از فارس بخراسان
گریخت **اصحابه** انس بن الحارث الکاهلی و اسعد بن حنظله اسلم بن [illegible]
[illegible] بشر بن غالب کمیل بن سعد و جابر بن عبدالله جعفر بن علی جوین بن مالک [illegible]
بن الحارث جندب بن حجیر جنده الهمدانی حبیب بن مظاهر حنظله بن الحر یزید بن ناجیه
بن ریاح حجاج بن مرزوق [illegible] بن عمر حنظله بن الاسعد رشید هجری [illegible] بن عمرو
و زید بن ارقم [illegible] عمر بن الحمق زهیر بن القین سلیم بن [illegible] بن عبدالله
شریح بن سعید جارثه بن [illegible] عامر بن مالک سلیم غلام آن حضرت سیف بن مالک
یزید بن عمر سفیان بن [illegible] سعید بن عبدالله طرماح بن عدی ظالم بن عمرو [illegible]
عامر بن بکر عباس بن علی عبدالله بن علی عبدالله ابن الحسن عون بن عبدالله عبدالله بن مسلم
عبدالله بن یقطین عبدالرحمن بن عبد ربه عمران بن کعب **کراماته** ظاهر کردن
رسول خدا [illegible] جعفر و عقیل از درجه ایمان برای جابر و فرود آوردن آب از

۲ مهر نهادن بر سنگ خاره و نقش کردن آن ۳ خبر دادن بمرد حبیب [illegible]
به انگشت [illegible] ۴ بر طرف کردن برص [illegible] نام زنی [illegible] دهن مبارک
۵ بر طرف کردن قرحه پای زنی مریض بدست گذاردن بآن ۶ ظاهر ساختن [illegible]
ملائکه ۷ پیدا کردن آب بکشیدن انگشت مبارک ۸ [illegible] خود
بام سلمه در مدینه ۹ زنده کردن زنی [illegible] برای وصیت ۱۰ [illegible] دادن
چشم [illegible] ۱۱ خبر دادن از دزدان [illegible] ۱۲ خبر دادن [illegible] خود
بکشته شدن در دست دزدان ۱۳ کشته شدن تمیم بن حصین بنفرین او [illegible]
خناق ۱۴ تلخ شدن گوشت شتر آن حضرت بر لشکر ابن سعد ۱۵ سوزانیدن [illegible]
[illegible] برق [illegible] ۱۶ [illegible] ۱۷ سیاه شدن
روی [illegible] آن حضرت را [illegible] شهادت برید ۱۸ [illegible]
[illegible] ۱۹ [illegible]
۲۰ بر طرف کردن [illegible] ۲۱ [illegible]
۲۲ ظاهر ساختن چشمه آب [illegible] آن حضرت [illegible] ۲۳ [illegible]
شیر [illegible] او ۲۴ تلاوت [illegible] قرآن [illegible] از کرامات بسیار از [illegible]
بلند شدن

و بلند شدن قراد در حین [illegible] آب **توسله** وسیله حرز حمت [illegible]
[illegible] آن حضرت از رسول خدا و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی و آن حضرت دالو [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی ابنته و ابنیها و اسئلک
بحقهم ان تعیننی علی طاعتک و رضوانک و تبلغنی بهم افضل ما بلغت احدا من اولیائک
انک جواد کریم غفور رحیم **مدة عمره** پنجاه و هفت سال [illegible] پنجاه و [illegible]
و چند ماه اما آنچه از ضرب اقوال مختلفه در ماه های ولادت حاصل کرده است احتمال است
اول پنجاه و هفت سال و پنجاه و هفت روز [illegible] پنجاه و [illegible] سال و پنج روز [illegible] پنجاه و [illegible] سال و [illegible]
[illegible] روز چهارم پنجاه و شش سال [illegible] پنجم پنجاه و [illegible] سال و پنجاه و هفت روز [illegible]
پنجاه و هفت سال و پنجاه و هفت روز ۷ پنجاه و هفت سال و [illegible] و پنج روز ۸ پنجاه و هفت سال و پنجاه
[illegible] روز و [illegible] چهار قول اول صحیح است از چهار قول [illegible] قول اول از چهار قول اول
اصح از هر قول [illegible] است و قول [illegible] از هر قول اول اصح از او است **نقش خاتمه**
ان الله بالغ امره یعنی [illegible] خدا تعالی بجا آورنده فرمان خود است و نقش [illegible] حسبی الله
[illegible] فایده عظیم دارد و بقولی نقش نگین آن حضرت نقی [illegible] لعنت [illegible]
نقش [illegible] حفظ [illegible] است [illegible] عقیق باشد و عقیق [illegible] حلال [illegible]
[illegible] عظیم دارد [illegible] عقیق زرد باشد در روی آن ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله [illegible]

نقش کننده برای توسعهٔ معیشت و دولت فایدهٔ عظیم دارد **دعائه** اللّهمّ انّی اسئلک
بکلماتک و معاقد عرشک و سکّان سمواتک و ارضک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی
فقد رهقنی من امری عسراً فاسئلک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل لی من امری یسراً و خواندن
این دعا بعد از فریضه موجب فتح و فرج و غلبه بر دشمن و رسیدن کار را و شرح صدر و تلقین آیات است
و زدودن ... رفع فاقت و نصرت در حرب و دشمنان ... **صلواته**
چهار رکعت نماز ... است که حضرت در شب جمعه غسل کرده و با جامهٔ پاک در پایین مرقد مطهّر چهار رکعت نماز
گزارد و در رکعت اوّل حمد و یازده بار سورهٔ توحید و در ثانیه یازده بار سورهٔ قدر و در رکعت ثالثه
لا اله الّا الله حقّاً حقّاً لا اله الّا الله عبودیّةً و رقّاً لا اله الّا الله
وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده سبحان
الله مالک السموات السبع و الارض و ما فیهنّ و ما بینهنّ سبحان الله
ربّ العرش العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله اجمعین و سلّم تسلیماً و سلام
علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین و در رکعت چهارم نماز یازده بار سورهٔ اخلاص و در چهارم
یازده بار اذا جاء و بعد از فراغ در سجده هزار بار شکراً ... بر تربت آن حضرت گذاشته
گوید مولای ابن رسول الله ... من تربتک باذنک اللّهم اجعله شفاءً من کل داء و اماناً
من کل خوف و غنیً من کل فقر و جمیع اخوانی المؤمنین پس تربت را به انگشت بخواند ...
هر جای پاک

هر جای پاک بنهند و لقمه‌ای ... آن ما شاء الله لا قوّة الّا بالله استغفر الله نقش ... کنند
... از هر درد ... چون خواهند از آن بخورند اوّل ببوسند و به چشمها مالند و ... خوانند
نماز دیگر چهار رکعت در رکعت اوّل بعد از حمد هفت بار حسبنا الله و نعم الوکیل و در ثانیه ما شاء الله
لا قوّة الّا بالله ان ترن انا اقلّ منک مالاً و ولداً هفت بار و در ثالثه لا اله الّا انت سبحانک
انّی کنت من الظالمین و در رابع افوّض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد هفت بار بعد از ادا
مطلب ذکر کننده مجرّب است **زوجاته** برای آن حضرت ... پنج زن نکاحی داشت
۱ شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس نام اصلی وی شاه زنان است و بعد از
اسیر شدن به مدینه آوردند حضرت عمر وی را به امیر المؤمنین و حسنین مخیّر کرد که هر یک
خواهد تزویج شود او به اعتبار فاطمه زهرا خود را در آن عرضه ندید ... با امام حسین
راضی شد با امام حسن بسبب آنکه طلاق بسیار میکرد نیز راضی نشد با امام حسین تزویج
شد ۲ ربابه بنت ابی مرّة بن عروة بن مسعود الثقفیه ۳ ربابه بنت امرء القیس بن
عدی کلبیه ۴ امّ اسحق بنت طلحة بن عبد الله التمیمیه ۵ قضاعه نام و پدرش ضبط نشد
عدد اولاده بقولی چهار پسر و دو دختر و بقولی شش پسر و سه دختر بود و قول
اصح شش پسر و چهار دختر ۱ علی اکبر که در کربلا با آن حضرت شهید شد از لیلی بنت عروه
داشت ۲ علی اوسط ملقّب به امام زین العابدین که از شاه زنان بود و بقولی

مادرش امّ ولد بود ۳ علی اصغر که در شیرخوارگی در کربلا تیر بر حلقش آمد او نیز
شهید شد مادرش معلوم نیست و بقولی ... بعبد الله بوده ۴ محمّد که احوالش معلوم نیست
۵ جعفر که مادرش قضاعه در حیات آن حضرت فوت شد ۶ عبد الله گویند که او
نیز در کربلا شهید شد ۷ سکینه و این هر دو از ربابه بنت امرء القیس بودند ۸ فاطمه
مادرش امّ اسحق بوده ۹ زینب مادرش معلوم نیست ۱۰ دیگر دختر دیگر هم معلوم نیست
علّة وفاته چون در نیمهٔ رجب سال شصتم از هجرت یزید نامه
به ولید بن عتبة بن ابی سفیان که حاکم مدینه بود نوشته که از آن حضرت برای وی بیعت بگیرد
یا سر آن حضرت را برای وی بفرستد و لیکن کار را بر آن حضرت تنگ گرفت آن حضرت که متدیّن
بود با مر خدا اراده خروج داشت و عموم اهل اسلام از ظلم یزید و عمّالش
به تنگ آمده بودند خصوصاً مردم کوفه که نامها به آن حضرت نوشتند لا علاج با اتباع
خود در شب بیست و هشتم رجب سال شصتم از هجرت روانه مکّه شد و مردم قبایل
عرب بیعت نموده قریب به چهار هزار کس جمع شدند و در مدّت چهار ماه
دوازده هزار نامه از عموم کوفه به آن حضرت رسید که در هر یک از آن نامها
چندین کس نوشته بودند ... که بعضی او را مددکاری و یزید را از خلافت
خلع نمایند و آن حضرت حسب الالتماس مسلم بن عقیل پسر عمّ خود را به کوفه فرستاد و مسلم بعد از
ورود به کوفه

ورود به کوفه بیعت مردم نامه نوشت آن حضرت را به کوفه طلب کرد و یزید چون از این مسأله بود در مکّه
آن حضرت را به حیله ... شهید کنند از آنجا حج را بدل به عمره کرده روز عرفه
از مکّه روانه کوفه شد قضا را در همان روز عموم کوفه از ... برگشتند مسلم بن عقیل را
عبید الله بن زیاد شهید کرد و بعد از رسیدن آن حضرت به حوالی کوفه از این خبر آگاهی یافته
اراده برگشتن کرده در آن صحرا قطع مسافت و در کربلا حلول اقامت انداخت اوّل عمر سعد
با لشکر گران از کوفه آمده در عرض نه روز گفتگو در میان بود ... کار بجدال انجامید
که ... با آن حضرت ... ماندند بدرجهٔ شهادت رسیدند **یوم وفاته**
روز جمعه و بقولی روز دوشنبه و اوّل اصح است و بر تقدیر وقت نماز عصر بود
و آن حضرت در حین گرما و تشنگی که آلات حرب و ضرب در عین کارزار نماز عصر را
بطریق نماز خوف با ابو ثمامه و حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین و سعد بن عبد الله
با جماعت گزارده بود از نماز بقدر دو ساعت تقریباً شهید شد و در آن روز ...
روزه ... افطار کنند زیرا که در آن وقت ... از اهل بیت برطرف شد
مرویست که بعد از شهادت آن حضرت عالم سیاه شده زلزلهٔ عظیم و باد مخوف وزید
و از آسمان صدای مهیب بر آمد و بعد از لحظه دنیا بحال خود آمد **شهر وفاته**
دهم ماه محرّم هر که در آن روز این دعا بخواند هفت بار در آن سال نمیرد بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله ملأ الميزان ومنتهى العلم ومبلغ الرضا وزنة العرش
ولا ملجأ ولا منجى من الله الا اليه سبحان الله عدد الشفع والوتر
وكلمات الله التامات برحمتك لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
وهو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير وصلى الله على خير
خلقه محمد وآله اجمعين صلوات فرستد و بگويد يا فارج كرب ذي النون
يا جامع شمل يعقوب يا كاشف ضر ايوب يا غافر ذنب داود يا
سامع دعوة موسى وهرون يا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما
صل وسلم على جميع الانبياء المرسلين واقض حاجاتي في الدنيا
والآخرة برحمتك يا ارحم الراحمين **مدفنه** زمين كربلا معروفست ازان
ارض ماريه گفتند و نام ديگرش حاير هو حاير حائل گفته بعضى حصار قبر را حاير ميدانند و بعضى از
هر طرف قبر تا بيست زرع و بقولى بيست و پنج زرع و در روايتى از هر طرف تا پنج فرسخ
در اين ميان قصر و اتمام مخيّر است هر چند اراده اقامت ده روز نكند و تسميه آن بحاير از جهت
آنست هر زمين كه متوكل در اين زمين گفته داب بسته و زراعت كنند شايد هر اثر قبر آنحضرة
را محو نمايد چون آب از هر طرف شد هر وقت آب بر اطراف آن ميرسيد حلقه
زده حيران ميماند و پيش نميرفت و در زمان حضرت نوح هم طوفان شد باز آن موضع معلق

در ميان

در موضع شريفه خانه كعبه آب نگرفت و حاير را فضل بسيار است از جمله آنكه هر كس در آنجا مدفون
گردد داخل بهشت شود و گرد و غبار آن بر چهره هر كس بنشيند جدا او بر آتش جهنم حرام شود و
شرطها و حاك آن شفاست و نماز آنجا با نماز غير آنجا امتياز بسيار دارد و مرد
بعد از شهادت آنحضرة ابن سعد بفرمود آنجا كه كشتگان بخس خود را در آنجا دفن
كرد و بدنهاى مطهر آنحضرت و اصحابش را در ميان خاك و خون گذاشت تا بعد سه روز در روز سيم
روز ديگر جمعى از قبيله بنى اسد آمده ايشان را دفن كردند و حضرت امام زين العابدين عليه السلام
آمده بر پدر بزرگوار خود نماز كرده و دفن نموده و بر روى شتران آن ملعونان بجانب شام
طلب كردند **سنة وفاته** سال شصت و يكم از هجرت بود در ايام پادشاهى
يزيد پليد عليه اللعنة قتل آنحضرة آشوب عظيم در همه عالم بهم رسيد خصوصا در ميان محبان و
شيعه و دست يزيد و ملعونان او در همه عالم ظاهر شد و هيچكس را كه اشد بجز آنان در طعن او
گرفتار شدند و داد خواه عالم دگرگون شد چنانچه خروج مختار از خونخواهى آنحضرة بجنگ درآمدند
و تمام قاتلان و معاندين قاتلان آنحضرة را با جميع همراهان و اتباع كه حاضر بودند بقتل
آوردند بمرتبه كه هر يك نفس از ايشان آن ملعونان را با خنجر زده سر بريدند و بعضى را در آتش
آتش در زير شش انداخته روشن شده خود را در ميان شعله فرو انداختند بر ايشان رحمتى نكرد
نكرد در ميان آب بيا جهنم شتافت **موضع وفاته** مكان ايشان از زمين كربلا

نزديك قبر آنحضرة هم در حين جنگ بدا از گوشش و بر طرف فرزندان قدرت و قوت
از بسيارى زخم بيتاب شده پياده در همگان بر زمين خاك نشست كفار از اطراف
آنحضرة را كالقفص من الحى تم در ميان گرفته تير و نيزه و در زدن و آنجا شمشير انداختند
در آنجا اسب سوارى آنحضرة بر گوش ميكرد هو تمام ان را دفع مينمود پس صالح
بن وهب مزنى از عقب آمده نيزه بر پهلوى آنحضرة نمود آنجناب بپهلو در افتاد و خوش سبيل
ماند پيوسته و پا كه آنحضرة رسيده بر رو در افتاد سنان بن انس ملعون سر مبارك را جدا كرد
و بقولى شمر حرام زاده سر آنحضرة را بيازده ضربت شمشير جدا كرد و آن موضع را مقتل ميناميد
و خاك شريف آن بردارند **فضل زيارته** پنجاه و هفت حديث در ثواب
زيارت آنحضرة وارد شده از جمله روايت شده از ابى عبد الله فرمود هر مؤمنى كه
هر زيارت كند حسين بن على را در عارف بحق او باشد و در روز عيد و نوشته شود
از براى او پيست حج و بيست عمره مبرور است متقبلات و بيست غزوه با پيغمبر مرسل و امام عادل
راوى گفت عرض كردم اگر چه عرفت زيارت كنم و با حضور در موقف حج آنحضرة از روى
خشم فرمود هر مؤمنى هر در روز عرفه بقبر امام حسين حاضر شود در حالتى از ازراه
غسل كرده باشد نوشته شود از براى او بعدد هر گامى حج تمام با جميع مناسك آن
بلكه با غزوه هم فرمود و در جاى ديگر فرموده هر كه آنحضرة را در روز عيد زيارت كند نوشته شود

از براى او

از براى او صد حج و صد عمره با نبى مرسل و امام عادل و هر كه در روز عرفه آنحضرة را زيارت كند
نوشته شود از براى او هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه با نبى مرسل و امام عادل حذيفه
بن منصور گويد كه حضرت صادق رضى الله عنه از من پرسيد كه چند حج كرده گفتم نوزده
حج فرمود كه اگر بيست و يك حج كعبه بكنى برابرى ميكرد با يك زيارت امام حسين رضى
و حارث بن مغيره از آنحضرة روايت كند كه چون شخصى اراده زيارت حضرت حسين نمايد
اهل كناهانش بخشيده شود و هر گامى كه برمى دارد حسنى بر ضعف كنند و بهشت بر وى واجب شود
پس ملائكه آسمان تقديس ميكنند و چون غسل كند رسول خدا با آنها ندا نمايد
اى مهمانان خدا بشارت باد شما را بهمسايگى من در بهشت و امير المؤمنين ندا كند
من ضامنم براى برآمدن حاجت شما و دفع بلاها در دنيا و عقبى پس ملائكه از طرف دست ايشان را
بگيرند تا باهل خود باز گردند **خصايصه** شئ عشر است محمد صلى الله عليه چون حسين
مصطفى و مرتضى مدد در دين حسين لا الحسينى اند در عرض يك ساعت از روز كربلا آن تشنه
يكهزار و انصد و چند كس كشته بجهنم واصل گردانيد ٢ تقدم عزت زوار او در وقوفهاى
عرفات ٣ مبادرت استجابت او با حرمين در تمام نمازها فرع ٤ مرتبه شهادت با لب تشنه
٥ قبول عبادات ٦ شفاى مرض از خاك او ٧ اجابت دعا در زير قبّه او ٨
اجر رسيدن ائمه از نسل او ٩ محسوب نشدن ايام عمر در زيارت او ١٠ هم حاضر شدن

و چهارده در روز عرفه بود و قرار او ۱۱ وجوب زیارت او ۱۲ ظاهر شدن بوی عطر از
خاک او ۱۳ تشیع تعزیه او الی آخر الزمان **مدت امامته**
مشهور یازده سال یا چهارده سال است با جدش رسول الله شش سال و کسری و
با پدرش بعد از حضرت رسول خدا سی سال و با پدرش ده سال پس لکن بنای عمر
چهل و هشت سال سنه تتمه چهارده سال میماند در ایام امامت اوست و لکن چهل و
هفت باشد یازده سال می شود اما بحسب این کتاب مدت مکث با جدش
پنج سال و شش ماه و بیست و سه روز با پدر بعد از جدش بیست و نه سال و شش ماه و بیست و دو روز
و با پدر بعد از پدر یازده سال و شش ماه و چهارده روز منظور داشته ایم مدت امامت
یازده سال و سه ماه و بیست و چهار روز خواهد بود و این مبنی بر حالات ثانی است

در معرفت حالات امام چهارم حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

علماء ما خواه از علو بعضی
تفوق در مدایح ذریت است چنانچه در این باب گفته اند لطم مدیح علی بن الحسین قرار تقصیر
علی لائق من اتقی عابده امام الهدی فاق البریة کلها بابنائه خیر الوری و جدوده
هو فوق فاق النجوم محله اقربه حتی لسان حسوده ولعماید لوس بانعت بعضها
تبعثت بخلافت التی وجوده وهل کرم طاب فرعا فی صحبت بحار العقول من نضاوه

جوده

جوده ونفس راه الله من فور قدسه فادرکت الکون حتی وجوده سمت بهم
حاکا الی مرتضی علیا تقاصرت الشهب العلی عن صعوده **القابه**
۱ سید ۲ عدل ۳ زکی ۴ امین و حبیب ۶ سجاد باعتبار کثرت نماز ۷
ذوالثفنات باعتبار پینه پیشانی از کثرت سجده ۸ سید العابدین در کتب سماویه نامش
هفت نام بهمین منوالست ۹ سید الساجدین ۱۰ ابن الخیرتین زیرا که نجابت
عرب و عجم در او جمع شده بود باعتبار پدر و مادر ۱۱ زین العابدین در اشهر و افضل القاب
اوست بدو وجه اول آنکه شیطان خود را بشکل ماری نمود و انگشت پای او را گزید
و او قطع نماز نکرد ۲ فرزندش بچاه افتاد زنان فریاد و نوحه کردند تغییر در نماز ندادند لطم
مولای زین العابدین صاحبت الی ذی ولاء انت بنت قصیده مقیم علی دین
الولاء می قط یادیک من نای الحق بعیده **حجته** تتمه روایت
جابر جعفی و حدیث لوح و حدیث [illegible] چون حکایت کربلا رسید حضرت
امام حسین آمد فاطمه نام دختر بزرگ خود را طلبیده نوشته سربمهر را که ودیعه امامت بود
بوی سپرد و وصیت چند نمود چون امام زین العابدین بعلت بطن در خیمه گرفتار
بود چون از آن خلاص یابد نوشته وصیت نامه بوی رسانند پس او بوی رسانید
وصیت را بعمل آورد و در آخر حدیث مذکور است که در آن علم اولین و آخرین

بود تا هر آنچه بنی آدم را احتیاج شود از ریزه و درشت دیار اخلاق که است تا روز قیامت و نیز فرمود
دانمه حد بود در آن لوح حتی ارش خدش هم و در روایت دیگر مذکور است که حضرت امام حسین
این نوشته و وصیت نامه را با ام سلمه سپرده در مدینه که چون حضرت امام زین العابدین
از سفر شام با اهل بیت برگشت بوی دهد و این اعلام امامت آن سرور بود و عید آنست
که از آنحضرت منتقل شد صحیفه کامله که در فصاحت و بلاغت تحت کلام خالق
و ما فوق کلام مخلوق و صحف اهل بیت علیهم السلام است و هریک از فقرات باهرات
آن حجتی است واضح و دلیلیست لایح بر حقیت امامت آنحضرت و نیز بر هر عاقلی که تامل
پوشیده نیست و چه در آن [illegible] جمال کافی [illegible] العروة الوثقی و هم معدن
التقوی و خیر جبال المنبر و محتن **کنیته** کنیت و اول آنحضرت ابوالحسن ثانی
۲ ابو محمد ۳ ابوبکر هم کنیت نیز آمده است **امه** بقولی ام ولد نامش
غزاله یا سلامه و بقول اصح شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری و نام او
جهانشاه و بقولی شاه زنان پدرش در هر [illegible] از لشکر اسلام شکست خورده با سپاهیان
گریخت و شهبانان همراه او را از بدن جدا [illegible] اولادش [illegible] پدید [illegible]
امیرالمؤمنین علی حریث بن جابر جعفی بن جی مشرق را بحکومت فرستاد دختر [illegible] بود
بدست آورده برای آنحضرت فرستاد و آنحضرت شهربانو را با امام حسین داد و دیگری را [illegible] شاه

نحوز مذ نام داشت

نحوز مذ نام داشت بمحمد ابن ابی بکر داد و ازو قاسم بهم رسید پس قاسم و ابراهیم بن محمد بن
ابی بکر با آنحضرت خاله زاده اند **اخلاقه** شبیه ترین خلایق بود بامیرالمؤمنین
علی در عبادت و سخی بود و بعض گویان در ورود ازرع بود و بزرگی سینه و شکم و تمامل
دیگر عابدترین اهل زمانه بود چه هر شب هزار تکبیر احرام گفتی و هر شب یک ختم قرآن کردی
و بجوی تلاوت نمودی که از صوت او سقایان بمشکهای پر آب بر در خانه اش ایستاده می شنیدند
دیگر صد خانوار و بقولی صد خانوار از مستحقین را ماهانه نفقه می نموده و هر شب تمامی [illegible]
هر یک را بدوش خود کشیده بایشان رسانیدی بنحوی که نداند کسی که آورنده آنها کیست
پس بعد از فوت آنحضرت [illegible] آنها قطع شد و پینه ها در شانه های او [illegible] آنحضرت دیدند
دانستند که او بوده دیگر صد خانوار دیگر را علاوه بر وظیفه داشتی و هر روز صد گوسفند در راه آنحضرت
کشته می شد دیگر [illegible] طعام کرده بمردم دادی و خود همیشه روزه دار و وقت شام [illegible]
آمده از بوی آن حرارت کرده بنان جو افطار کردی و گریه آنحضرت بعد از شهادت پدر بزرگوار
بحدی بود که [illegible] از آب دیده او روان شدی و هر طعام و شرب [illegible] از آن [illegible] بزرگوار
از آب دیده خود تر کردی و بخوردی و بر روی حصیر کهنه نشستی که [illegible] زمین [illegible] و فضایل
و خطب و کلمات آنحضرت بیرون از حد و حصر است و بقولی در شبانه روزی هزار رکعت نماز
کردی و چون پدر بزرگوارش در راه حج پیاده رفت و پیادگان را سوار نمود

مولده یوم الجمعه و بقولی یوم الخمیس و بقولی یوم الثلثاء وقت چاشت و بقولی یوم الاحد وقت ظهر در مدینه طیبه وجود آمد در زمان خلافت امیر المؤمنین علی
در ۱۵ شهر جمادی الاول و بقولی ۱۵ جمادی الثانی و بقولی ۱۱ شهر رجب المرجب و بقولی
۵ ماه شعبان المعظم و بقولی ۷ از ماه مذکور و بقولی ۸ شهر ربیع الاول و بقولی ۱۱ شهر رجب
و بقولی ۹ ماه شعبان و بقولی ۷ و بقولی ۸ شهر ربیع الاخر نقل است در حین
تولد آنحضرت نور عظیم ساطع شد و عالم را فرا گرفت اول بسجده در آمد در سجده گفت
ساعته ساعت چهارم از ارتفاع روز است تا زوال آنحضرت
و دعائه انت اللهم صفا نورک فی اتم عظمتک و علا ضیاؤک و ابهی ضوئک اسئلک
بنورک الذی نورت به السموات والارضین و قصمت به الجبابرة و احییت به الاموات
و امت به الاحیاء و جمعت به المتفرق و فرقت به المجتمع و اتممت به الکلمات و اقمت به السموات
اسئلک بحق ولیک علی بن الحسین الذی عن ذنب الی هدیة سبیلک و اقدم
بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد و آل محمد و در هر وقت برای رفتن از ... ...
اکثر را النظر نموده سوره انا انزلنا بخواند و بگوید امنت بالله وحده و کفرت بالجبت
والطاغوت و امنت بسر آل محمد و علانیتهم **اصحابه** ابراهیم بن
عبدالله و ابراهیم بن محمد الحنفیه و ابراهیم بن بشیر و ابراهیم بن جعفر المجید بن عبدالرحمن اسمعیل بن
ائمه یحیی بن عبدالله

ائمه یحیی بن عبدالله ابان بن تغلب افلح بن حمید حمید بن حمویه بکر بن عبدالله ثابت بن ابی
ابو حمزه کوفی ثویر بن فاخته جابر بن عبدالله الانصاری جهم الهلالی حسن بن محمد الحنفیه
حریم بن ابی سفیان الاسدی حکیم بن جبیب الصیرفی حبیب السجستانی حمزه بن یسار داود
بن جریر فی زید بن الحسن سعید بن مسیب سعد بن عثمان سدیر صیرفی سعید بن ابی القاسم سلام بن
صالح بن کیسان طارق بن عبدالرحمن طاوس بن کیسان عبدالله دینار عبدالله بن ذکوان
عمران بن میثم تمار عبدالرحمن القصیر فرات بن احمد قلیح بن بکر فرزدق شاعر قاسم بن محمد
بن ابی بکر کیسان بن کلیب کیکا محمد بن قیس میمون قداح عیمران بن جزیره ابو مریم اتم ابراهیم
تمه اصحاب پدر بزرگوارش عمار بن حسان عمرو بن عام عایض بن ابی المهاجر عمرو بن عبدالله
الانصاری عبدالرحمن بن عبدالله الزرجی عمار بن ابی سلامه عابس بن ابی شبیب عمرو بن عبدالله
النخعی عبدالله بن سلمان عباس بن الفضل عقبه بن سمعان عبدالله بن عبدالله الحکم فراس بن جعده
قرظه بن کعب قیس بن مسهر قاسط بن عبدالله کنانه بن عتیق ابو مخنف میثم تمار منهال بن عمرو
محمد بن علی محمد بن عبدالله جعفر محمد بن ابی سعید نهیج علام اوس بن مسلم بن عوسجه تقط بن عبدالله
بن الحجاج محمد بن عبدالله بشر بن عمرو مالک بن شریح منذر بن سلیمان ضحیع بن دقار نعیم بن
عجلان نافع بن هلال نعمان بن عمرو زید بن معقل زید بن حصین **سنة**
دیته سال سی و هشتم از هجرت و بقولی سی و هشتم و بقولی سی و هفتم و اول

اصح است بر این تقدیر در ایام خلافت امیر المؤمنین علی تقریباً دو سال قبل از وفات
آنحضرت بوده و روایت است امیر المؤمنین کام آنحضرت را بخرما برداشت و تعویذ کرد اولاد کرم
الله وجهه افضل رجل الله الحسن و الحسین و مرا لوا کام گوشتی است که خرما را بکنند تا
خوب نرم شود و با انگشت در حلق و دهن طفل کنند در کام او با انگشت سبابه بسته باشند تا بتوسط
و بحلق وی برود و این قرائت در رسانیدن نیز داده شده است **صلواته**
اللهم صل علی علی بن الحسین زین العابدین الذی استخلصته لنفسک
وطهرته من الرجس و اصطفیته و جعلته هادیا مهدیا اللهم فصل علیه افضل ما صلیت
علی احد من ذریة انبیائک حتی تبلغ به ما تقربه عینه فی الدنیا والاخره انک عزیز حکیم
کراماته بسخن آوردن حجر الاسود در دعوی محمد بن الحنفیه امامت را بر او زنده
کردن مرده در حین دعوی محمد بن الحنفیه سوم آوردن شیر از ابیت دیگر رسیدن ایران
چهارم رسیدن عبدالله ... حاج الحجر الاسود پنجم آواز تکبیر ملائکه آسمان
در نماز بجنازه او ششم کشیدن دلو از غل و زنجیر از بدن خود در قید عبدالملک مروان
هفتم طلبیدن در باد ... خود و سیر کردن رفیق او هشتم عرض کردن همه ابجد که او را کرده بود
در طلب حق را آنحضرت و کار یاری او نهم بیان ... ان امام محمد باقر در رسیدن و
بچاه عمیق و بیرون آوردن دهم خبر دادن بعمر عبد العزیز ۱۱ خبر دادن لشکر نام اوش
در دان

جلت منه ... اعبد الله ... (margin, partly illegible)

دردان هر آینه هم نوشتن نامه بعبد الملک در جواب نامه او بحجاج نهان نوشته بود
در باب سفارش او بغیر از خدا کسی خبر نبود سیزدهم خبر دادن زهری از خوابی که دیده بود
چهاردهم خبر دادن لشکر با آنچه میان او و میان حسن بن حسن گذشته بود پانزدهم گستردن
در حضور عبدالملک باریدن جواهر بجای آنحضرت تا رد اثر شد ۱۶ ادا کردن قرض ماران
بقرض دارد و پیدا شدن ۱۷ سر و امید از شکم ماهی که بجای آن نان بیکو آسیده بود
۱۸ جوجه طاوس پیدا در نماز دعا ۱۸ ثمرها حاج زهری بصورت حیوانات
تحفه نوزدهم ظاهر شدن طبقهای میوه از نو جنبان بیستم خبر دادن بر ابک ابراهیم ادوان
و نقش کردن آن ۲۱ آمدن باران بجای آنحضرت بر ... **توسله**
امیر یا جان از شر سلطان جابر و شیطان مارد و ستمگر ... سلطان بمخصر ... است
توسل حسین بحضرت بدین دعا اللهم انی اسئلک بحق ولیک علی
بن الحسین علیه السلام الا کفیتنی به مؤنة کل سلطان مرید و سلطان عنید تقوی
علی بر طشه و تنتصر علی بجنده انک حی لود کریم **مدة عمره**
پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و دو سال ... از ضرب اول بی ناله
صورت بهر سه اول پنجاه و یکسال ۲ پنجاه و شش سال ۳ پنجاه و پنجسال ۴
پنجاه و سه سال ۵ پنجاه و دو سال ۶ پنجاه و چهار سال ۷ پنجاه و سه سال ۹

آینجا ده و دو بیست سال ۹ بیست ماه و هشت سال که هر یک هشتماه و بیست و هشت روز ۲ هشتماه
و بیست و هشت روز ۳ پنجاه و دو بیست و هشت روز ۴ پنجاه و هشت روز ۵ پنجاه و پنج روز ۶ پنجاه و ۲۶ روز
۷ نه ماه و سه روز ۸ هشتماه و سه روز ۹ پنجاه و نوزده روز ۱۰ پنجاه و نوزده روز ۱۱ ده ماه
ده روز ۱۲ نه ماه و ده روز ۱۳ هشتماه و ده روز ۱۴ پنجاه و ۲۰ روز ۱۵ پنجاه و هیجده روز
۱۶ ده ماه و نه روز و از ضرب یکدیگر نه صد و هشت و دو صورت بهم رسد ؞

نقش خاتمه کلّ غمّ حسبی الله یعنی تو هر اندوهی بس است مرا خدا
و نقش الکلمه را انگشتر جهة دفع اندوه خوب است و بقولی نقش نگین آنحضرت الله ربّی بود
یعنی او بس است مرا که دهنده است مرا از بهشت و بقولی ثقتی بالله بود یعنی اعتماد من
بخدا است و بقولی ان الله بالغ امره بود یعنی بدرستیکه خدا رسانندهٔ فرمان خود
است و بقولی نقش نگین عیسی بن مریم بود و آن این است طوبی لعبد ذکر الله
لاجله و ویل لعبد نسی الله من جله **دعاؤه** یا دائم یا دیموم یا حیّ
یا قیّوم یا کاشف الغمّ یا فارج الهمّ و یا باعث الرّسل
و یا صادق الوعد صلّ علی محمّد و آل محمّد و افعل بی ما انت
اهله دعای دیگر که اسم اعظم است اللّهمّ انّی اسئلک باسمک الله
الله الله الله الله الله الّذی لا اله الّا هو ربّ العرش العظیم و حق

جاز دیدی کفی الحمد لله الّذی لم یجعلنی من الجواد المحرّم **عدد اولاده**
بقولی هفت پسر و نه دختر و بقولی دوازده پسر و چهار دختر و بقولی نزدیک هفت پسر و دیگر اولاد
نداشت و بقولی یازده پسر داشت امّا آنچه در این تتبّع شنیع قیه الم یازده پسر و یک دختر
داشت بر این ترتیب اوّل امام محمّد باقر ۲ جعفر و من بعد ذکر شود ۳ زید که بطلب خون
امام حسین خروج کرد و بعد از خروج شهید شد در کوفه بدست یوسف بن عمرو ثقفی
والی هشام بن عبد الملک و جسدش تا چهار سال بر دار بود ۴ عمر و این هر دو تن از یک مادر
بودند امّ ولد چهارم عبدالله ۵ در کمال فضل و علم و حادیث بسیار روایت کرده متّکا
ترک صدقات بود ۶ حسن ۷ حسین اکبر و این هر دو تن نیز از یک مادر بودند امّ ولد
۷ حسین اصغر ۸ عبدالله ۹ سلیمان و این سه تن نیز از یک مادر بودند امّ ولد و هم محمّد
اصغر از مادر علیحده بود امّ ولد ۱۱ علی اصغر ۱۲ خدیجه و این هر دو تن نیز از مادر علیحده بودند
۱۳ فاطمه ۱۴ عتبه ۱۵ امّ کلثوم و این سه تن نیز از مادر جدا بودند ۱۶ ملیکه و از امّ
ولد دیگر بود در حین بجای یک پسر دانسته دختر ذکر کرده قاسم و امّ الحسن و امّ الحسین و دیگر
ذکر کرده اند از فرزندان آنحضرت همین پنج اعقاب بود **ازواجه**
بقولی یک زن نکاحی داشت لا غیر و او امّ عبدالله دختر امام حسن مجتبی بود
و مادر ابی جعفر محمّد بن علی الباقر رضی الله عنه و بقولی عبدالله نیز از وی بهم رسیده

باقی فرزندان از کنیزان حاصل داشت و اسامی و عدد ایشان ضبط نشده مرویست
که زن دیگر خواسته بود با خانه در عقب در و فرو عودی که از کنیزان آمده او را با لباسهای
فاخر در صدر منزل عالی دید گفت این وضع جباره است و در دل آنکه زینش زیاد شده
و روز دیگر آنحضرت بستر و سعه بالباسهای خشن بر حصیر نشسته او را طلبیده فرمود
وضع ما این است و آنکه تو دیدی از مال آن زن و عاریه بود پس متعه آنحضرت
صلوته چهار رکعت بعد از وضوی کامل و پوشیدن بهترین لباسها
بر بام خانه یا مقام مرتفع بگذارند بدو سلام در هر رکعت اوّل حمد و قل هو الله ۱۰
بعد از فراغ دستها بجانب آسمان بلند کند و بگوید اللّهمّ انّی اسئلک
باسمائک الّتی اذا دعیت بها علی ابواب السّماء للفتح
انفتحت و اذا دعیت علی مضائق الارض للفرج انفرجت فاسئلک
باسمائک الّتی اذا دعیت بها علی القبور للنّشور انتشرت
صلّ علی محمّد و آل محمّد و اقلبنی بقضاء حاجتی فرمود هر کدام از جابری بدانسته
بای مقصود حاصل کرد و هر وقت حزن خواندش برای دفع آن مجرّبست
علّة وفاته عبد الملک مروان او را مسموم کرد و بقولی
هشام بن عبد الملک در ایام خلافت خود بعلّت آنکه در طواف حج جمعی از کثرت

[illegible]

راه نمیدادند در استلام حجر تواند نمود و بعد از سعی حجر امام زین العابدین مشغول طواف شد
هجوم از هیبت و احترام آنحضرت را راه میدادند و هشام این همه را دیده بخشم آمد و اراده
قتل آنحضرت نمود و تغافلا مردی از اهل شام از هشام پرسید که این جوان کیست که
این همه احترام او را میکنند هشام از راه تجاهل گفت نمیشناسم پس فرزدق شاعر
حاضر بود گفت من او را میشناسم و قصیده در شأن آنحضرت گفتن آغاز کرد
بعضی ابیاتش این است هذا الّذی تعرف البطحاء وطأته والبیت یعرفه والحلّ والحرم
هذا ابن خیر عباد الله کلّهم هذا التقیّ النقیّ الطاهر العلم هذا علیّ رسول الله والده
امست بنور هداه تهتدی الظلم یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
یغضی حیاء ویغضی من مهابته فلا یکلّم الّا حین یبتسم ینشقّ نور الدجی
من نور غرّته کالشمس ینجاب عن اشراقها الظلم هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله
بجدّه انبیاء الله قد ختموا پس هشام را خوش آمد و امر بحبس فرزدق کرد و در حبس هشام را
هجو کرد باین ابیات اتحبسنی بین المدینة والّتی الیها قلوب النّاس تهوی منیبها
تقلّب رأسا لم یکن رأس سیّد وعینا له حولاء باد عیوبها پس او را خلاص نموده
و حضرت امام را مسموم نموده شهید کرد **عام وفاته** یوم السبت
بقولی یوم الاثنین دوازدهم شهر محرّم الحرام و بقولی بیست و پنجم از ماه مذکور و بقولی

۲۵ از آن در سنه یکصد و نهم از هجرت و بقولی سال نود و چهارم و بقول دیگر
نود و دوم بهر تقدیر این سال را عام الفقها می نامیدند از بسیاری فوت زهاد و علما
و دانشمندان و ارکان محدثان که در این سال واقع شد در زمان خلافت هشام بن
عبدالملک که صدقات حضرت رسول و امیر المؤمنین بآنحضرت رد کرده بود

نصائحه فرمود با پنج کس مصاحبت مکن و سخن مگو و با ایشان راه مرو ۱
فاسق بدرستیکه میفروشد ترا بیک لقمه و کمتر از آن گفتند کمتر از یک لقمه چیست
فرمود طمع آن کند بلقمه را و بخواهد گرفت ۲ بخیل زیرا که قطع کند از تو چیزیکه ترا
محتاج تر کند ۳ دروغگو که بمنزله سراب است که دور میسازد از تو نزدیک را و نزدیک
میکند بتو دور را ۴ احمق که چون خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند ۵ قطع رحم
که در سه جای قرآن ملعونست و فرمود من عرف الله فلم ینفعه الرجاء تهدا
شقی ما خرج الی طاعة الله من مالک فی طاعة الله و ما ذا لیقی ما یضیع لیحد تعز الیغنی
والعز کل العز **مدة امامته** بقولی چهل و نه سال و بقولی
سی و چهار سال و بقولی سی و پنج سال و بقولی بیست و چهار سال و بقولی بیست و دو سال
دگو چه قول اول مرقومست والله بالقول اول از مدة عمر چه بنای آن از هجرت
آنحضرت در سنه یکصد و هشتم دار آنجا است حضرت امام حسین تا آنوقت که مدت امامت
آنحضرت بود

آنحضرت بود چهل و نه سال میشود بنا بر حساب قول اول از ماه وفات که هجدهم محرم باشد
ولکن بعکس از مورخین و محدثین بتقدیر عمر برای آنحضرت راضی شده اند و قول ثانی
بجانب این کتاب الیق و اوثق است از اقوال دیگر چه بنا بر آن بر اصح صور است
از یکصد و هشت و هم صورتیکه در ذیل مدت عمر ذکر شده که عبارت است از پنجاه و هشت
سال و هشتاه و هشت روز است و فوت سلطان رضی الله عنه در هجدهم ماه محرم سال
نود و پنج از هجرت که از جمله مدة مزبور یکسال و نه ماه و هفده روز با جد خود امیر المؤمنین گذرانید
بعد از وفات جد مجد خود هشت سال و ده ماه و هشت روز در خدمت پدر بزرگوار بود و بعد از
بزرگی و چهار سال و ده روز زندگی کرد که مدت خلافت وی است و از اینجا ظاهر شد
غلط جمعیکه گویند آنحضرت در وقایع کربلا در وقایع آنجا کودک بوده است

خصائصه اول لطیف صحیفه کامله است که مصحف اهل بیت است و عوده الوثقی
جای است ۲ جمعیکه نسبت عرب و عجم هر دو دارد باعتبار پدر و مادر بقول رسول الله
ان الله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس و لهذا ملقب بابن الخیرتین
۲ افتخار اولاد رسول خدا از آنحضرت است و از اولاد آدم بنی الحسین گویند و اول کسی
که گوشه نشینی و عزلت اختیار کرد او اول کسی است که کتاب کربلا بخواند
و عبادت که او از همه خلایق بیشتر کرده است والله سزاوار است که لقب آنحضرت زین العابدین چه بارید حضرت آدم

و حضرت یعقوب و حضرت یوسف حضرة امام زین العابدین **مدفنه**
در مدینه طیبه وفات یافت در خانه خود در بقیع نزد عم بزرگوار خود مدفون گشت
و مکان آن بسیار شریف است و از جمله بقاع متبرکه است هر کس در آنجا مدفون شود
بجانب بهشت شود شرط ایمان صحیح چنانکه در حدیث معتبر وارد شده
الجوار و البقیع یحشر ان باطرافهما ... الجنة و چون قبرستان در مکه
یعنی ... در قیامت گوشه آن بگیرند و مانند پلاس بگسترانند در بهشت

یوم زیارته روز سه شنبه از جمله ایام هفته منسوب بآنحضرت و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق رضی الله عنهم است هر که از دور باید خواند و همان است دعا
و الختتن و زیارت ایشان کردن بدین نهج السلام علیک یا تراجمة وحی الله السلام
علیکم یا ائمة الهدی السلام علیکم یا اعلام التقی السلام علیکم یا اولاد رسول الله انا عارف
بحقکم مستبصر بشأنکم معاد لاعدائکم موال لاولیائکم بابی انتم و امی صلوات الله علیکم اللهم انی
اتولی آخرهم کما تولیت به اولهم و ابرء من کل ولیجة دونهم و کفرت بالجبت و الطاغوت
و اللات و العزی صلوات الله علیکم یا موالی و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا سید العابدین
و سلالة الوصیین السلام علیک یا باقر علم النبیین السلام علیک یا صادق مصدق
فی القول و الفعل یا موالی هذا یومکم و هو یوم الثلاثاء و انا فیه ضیف لکم و مستجیر بکم فاضیفونی
و اجیرونی

امام پنجم حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه

و اجیرونی بمنزلتکم عند الله و بمنزلته عندکم و عند آل بیتکم الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی
اعدائکم اجمعین **فضل زیارته** قال الرضا رضی الله عنه ان
لکل امام عهدا فی عنق اولیائهم و شیعتهم و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء
زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا لما رغبوا فیه کان
ائمتهم شفعاءهم یوم القیامة و قال الصادق من زارنا امامنا مفترضا طاعته و صلی
اربع رکعات کتب الله له حجة مبرورة و قال علیه السلام من زار واحدا منا کمن زار
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **حرزه** بسم الله استغنیت و بسم الله اعتصمت
و اعتصمت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب فاعذنی اللهم من کل طارق
طرق فی لیل غسق او صبح برق من کید کائد و حسد حاسد زجرتهم بقل هو الله احد السورة
و بالاسم المکنون المتردد بین الکاف و النون و بالاسم الجامع المکنون الذی یکون
منه الکون جعلت ان یکون الدرع من کل ما نظرت العیون و جعلنا من بین ایدیهم سدا
و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا

در شناختن احوال امام پنجم حضرة امام محمد باقر
اسماؤه محمد است مبنی از ارباب تفقه جهت بالو و مکثر آن بالقصد لفظ احمد
از ابهت هر چون مکفان حالی خود است باین کشنه چنانکه محمد است بر انه آنحضرت

حمد کرده شده تر از همه کس باشد چون خلائق ستایش خدا کنند آنحضرت حمد تر از همه باشد
یعنی حمد کننده تر از همه چه او در کتب التوریة گوید است و این اسم را فضیلت بسیار است
مروی است که در قیامت حق تعالی عز شانه هر گناه هر کس را که نامش محمد باشد بسبب
داخل بهشت کند برای کرامت این نام و نام دیگرش در کتب سماوی حامد است یعنی
وارث علوم اولین و آخرین **القابه** اشرف لقب دال او اول
باقر العلوم یعنی شکافنده علم ها چه باقر از بقر بکسر کاف بمعنی شکم کافت
۲ شاهر العلوم یعنی بیرون آورنده علمها از گنجه خفا و مشهور کننده آن ۳ ذاکر ۴ شاکر
۵ هادی ۶ صابر ۷ جامع ۸ ... همه این القاب دلالت بر کثرت علم و کمال
آنحضرت دارد و بهترین القاب لقب اول است در هر کس هم ملقب باین اسم باشد
خالی از فضل و کرامت نیست بجای این لفظ شریف و مؤید این است حدیث
لا اسماء تنزل من السماء و نظم یا باقر العلم لاهل التقی وخیر من لبی بالجبال امام حق
دقاق فی فضله العالم من بادٍ ومن حاضر کم لی ادیح فیهم شایع وهذه تحقیق بالباقر
حجته تتمه حدیث جابر در رسول خدا ص یاد کرده بود امام پنجم خود را ادراک
دیگر این است در خوابی مفتی پس سلام من بوی برسان و محمد بن مسلم یک روایت کند
از او که جابر بن عبدالله نشسته بودیم ناگاه علی بن الحسین آمد و فرزندش باقر ص با او بود

پس برابر خو

پس برابر خود باقر فرزند او را دید پیرغم خود جابر را بترس پس امام محمد باقر پیش آمده روبروی
جابر را برسید و جابر در آن وقت نابینا بود گفت کیست این طفل امام زین العابدین
فرمود فرزند من محمد باقر است پس جابر آنحضرت را بر سینه خود ضم کرد و گفت یا محمد محمد رسول خدا ترا
السلام در روایتی شکم آنحضرت را ببوسید و شکم خود را بر شکم وی مالید و گفت نزد رسول خدا
بودم هنگامی که حسین بن علی بر دامن آنحضرت نشسته بود و با وی بازی میکرد پس فرمود یا جابر
فرزندی از این کودک بهم رسد مسمی بعلی بن الحسین و از او فرزندی بهم رسد مسمی بمحمد بن علی او علم را
بشکافد شکافتنی پس تو او را خواهی دید یا جابر پس سلام من بوی برسان و بعد از ملاقات
او چندان زنده نخواهی ماند که پس بعد از چند روز وفات کرد مروی است در آن الله ازل
علی نبیه کتابا مختوما باثنی عشر خاتما و امران یدفعه الی امیر المؤمنین و امران یفض اول
خاتم فیه ویعمل بما تحته ثم یدفعه الی الحسن ویامره ان یفض الخاتم الثانی ویعمل بما تحته ثم
یدفعه الی الحسین ویامره ان یفض الخاتم الثالث ویعمل بما تحته ثم یدفعه الحسین عند وفاته الی
علی ابن الحسین ویامره بمثل ذلک ویدفعه علی ابن الحسین الی ابنه وهکذا الی الاخر الائمة
کنیته ابو جعفر و پس از ظاهر بعضی خبار معلوم میگردد که قبل از ولادت
امام جعفر صادق رضی الله عنه از آنحضرت بهم رسد آنحضرت مکنی باین کنیه بوده است در طفولیت
و بعد هم چنین است حدود روز ۷ طفل را نام میگذارند اگر پسر باشد مکنی باید خلدان

و اگر دختر باشد باسم فلان دار آنحضرت منقولست در آن الکنی اولادنا فی صغرهم
مخافة النبز ان یلحق بهم یعنی ما طفلان خود را در کودکی مکنی بکنیه میکردیم از خوف آنکه
مبادا نامهای زشت نامیده شوند **صلواته** اللهم صل علی
محمد بن علی باقر علم الاولین والآخرین وامام الهدی وقائد
اهل التقی والمنتجب من عبادک اللهم وکما جعلته علما
لعبادک ومنارا لبلادک ومستودعا لحکمتک ومترجما
لوحیک وامرت بطاعته وحذرت عن معصیته فصل
علیه یا رب افضل ما صلیت علی احد من ذریة
انبیائک واصفیائک ورسلک وامنائک یا رب
العالمین **کراماته** زنده کردن دراز گوش زنده کردن خود مردی
در حین کفن کردن بعد از غسل ۳ ظاهر ساختن مردی از بنی الائمه برای فرزندانش بعد از وفات
تا حال وی را به بینند و بپرسند ما لش در کجا است ۴ روشن گردانیدن ابلیس را باز
بحال خود بر گردانیدن لباس خویش ۵ سبز گردانیدن نخل خشک بعد از دیر ماندن آن ۶
دراز کردن دست خود بسوی انگور و بیرون آوردن در فصل غیر انگور ۷ فرو آوردن ...
قیمتی از ابر ۸ شکافتن سقف خانه از برای جابر جعفی و ظاهر ساختن نور از ملکوت

الکمال

آسمان ۹ خبر دادن بکسی که از آمدن بخروش دلون درباره زر بکار شده مراتق فی
بخروش خواهد گفت برای استباح مال امام جعفر صادق ۱۱ ظاهر ساختن عمامه و درع
و عصا و سلاح حضرت رسول ۱۲ از زیر زمین ۱۳ انگشتری خود را برای اهل خراسان ۱۴
لخن آوردن سنگ جارا برای شهادت بر امامت او ۱۴ طلبیدن درخت از زمین را
شکافته پیش آمده و شهادت داده ۱۵ سخن گفتن با چنج حوض مار از روی ۱۶ پیدا کردن
چشمه زلال در راه کعبه بشارت گذشت ۱۷ بزیر طلبیدن شاخ نخل تا دست بمره آن
رسیده ۱۸ آوردن نخل خرما بحرکت در خبر دادن او بذهاب ملک بنی امیه و غلبه بنی عباس
چهار سال قبل از وقوع آن ۱۹ خبر دادن با آنکه عمر بن عبد العزیز چهار سال دیگر مانده
۲۰ خبر از اهل مدینه بقتل و غارت نافع بن ازرق در سال آینده ۲۱ خبر از بعضی دیگر
قیام بن دراج و حیات که خبر از بعضی از آنچه در دلایت و خیر شده بود و چهار کرامات دیگر
خبار از مغیبات و بهم محققینه **والدته** ام عبد الله دختر امام حسن مجتبی بقول
جمهور عامه باسم عبده و نام اصلی وی فاطمه بوده و بقول ضعیف ام فروه بنت قاسم بن محمد
بن ابی بکر بوده است و بقول اصح مادرش اسمای بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است پس امام
محمد باقر رضی الله عنه اول کسی است که جمع شد در وی نسل امام حسین با امامت و کمال حسب
در قبیله بنی تمیم قبیله حضرت ابی بکر است و بنی هاشم قبیله مذکور و هم جلی و جهار جه داند

چه بنقل صحیح ثابت شده که جداد ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین همه [illegible] بوده اند

مولده

روز جمعه و بقولی روز سه شنبه و بقولی روز دوشنبه در مدینه طیبه در خانه علی بن الحسین متولد شد آنحضرت را بعد از تولد نه [illegible] بزرگوارش گفتند آن را که در گوش اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ [illegible] و او را محمد نام کرد و [illegible] فرزندی از خدا حاجت کند اگر مذکر باشد محمد نام کنند و اگر مؤنث باشد فاطمه نام نهند دیگر خواهند بعد از هفت روز دیگر هر نامی خواهند بگذارند

ساعته

ساعت پنجم از اول روز است تا بقدر چهار رکعت از نماز ظهر مخصوص آنحضرت و دعای اینست اللهم رب الضیاء والعظمة والنور والکبریاء تجبرت بقطعة بهائک ومننت علی عبادک برأفتک ورحمتک ورد اللهم علی موجود رضاک [illegible] اللهم علی محمد [illegible] اللهم [illegible] علی محمد وآل محمد [illegible] و [illegible] در ساعت [illegible] قبل از [illegible] در آن بگوید اللهم انی اسئلک [illegible] بالسلامة [illegible] والقوة علی طاعتک [illegible] علی عبادتک والتحرز من معصیتک و بعد از فراغ بگوید الحمد لله الذی [illegible] و اللهم علینا و [illegible] الحمد لله الذی [illegible] و چون [illegible]

بگوید الحمد لله

بگوید الحمد لله رب العالمین اللهم اجعلها نعمة مشکورة [illegible] بگوید الحمد لله منزل الماء من السماء [illegible] الله خیر الاسماء و بعد از [illegible] بگوید الحمد لله الذی سقانیه ماء عذبا ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی [illegible] اللهم بارک فی [illegible]

شهر ولادته

در اول رجب و بقولی ۲۲ از ماه مذکور و بقولی ۳ از ماه صفر [illegible] نام [illegible] فرزند [illegible] از تولد [illegible] در همان ماه ضرور است [illegible] نام [illegible] دلالت بر عبودیت خدا کند و بعد از آن نام انبیا چنانکه از آنحضرت مرویست [illegible] الاسماء [illegible] بالعبودیت و اسماء انبیا و از حضرت رسول خدا مرویست [illegible] فلم یسم احدهم باسمی فقد جفانی و ایضا مرویست [illegible] اسم محمد [illegible] القدس [illegible]

سنة ولادته

سال [illegible] و بقولی [illegible] از هجرت در ایام سلطنت معاویه بود و بقولی یزید بن معاویه [illegible] بود [illegible] چنانکه نام محمد و علی [illegible] و اهل بیت آنحضرت دلالت بر [illegible] پس از حقوق فرزند بر والدین است [illegible] نام [illegible] فرزند [illegible] و بدترین نامها نام حارث و حکیم و خالد و مالک است [illegible] حارث و مالک و خالد [illegible]

ان النبی [illegible] حکیم و خالد و مالک

اخلاقه

گندم گون [illegible] و در بدن [illegible] و ریش [illegible] و موی سیاه و ابروی پیوسته و چشمهای [illegible] و دماغ کشیده و [illegible] و چهره مبارکش [illegible] و [illegible] روغن مالیده و [illegible] چون رسول خدا [illegible] چون خندیدی [illegible] خوشاب [illegible] [illegible] قهقهه نزدیدی و چون [illegible] اللهم [illegible] و اکثر اوقات از خوف الهی گریستی و صدا [illegible] بلند گوی [illegible] خلایق بودی در [illegible] و املاک [illegible] و غلامان [illegible] املاک رفته کارکردی [illegible] غلامان [illegible] و آنچه [illegible] صرف راه خدا نمودی [illegible] مردم بودی [illegible] علمش [illegible] چون قطره [illegible] دریا بودی و چون [illegible] چشمهای علم و حکمت از [illegible] [illegible] خلافة [illegible] [illegible] المدیح [illegible] فی ذلک [illegible] فضلهم [illegible] الاول [illegible] الاخر [illegible] علم [illegible] کانت قریش علیهم [illegible] ابن بنت النبی [illegible]

بخوم

بخوم [illegible] للمدرکین [illegible] علی [illegible]

توسله

توفیق [illegible] علم [illegible] محقق است [illegible] آنحضرت [illegible] اللهم انی اسئلک بحق ولیک محمد الباقر [illegible] ان ترزقنی علما [illegible] [illegible] المقربین [illegible] الدین آمین یا رب العالمین

مدة عمره

پنجاه [illegible] سال و بقولی [illegible] سال و بقولی [illegible] سال [illegible] سال اختلاف [illegible] از اقوال مختلفه در سال ولادت و وفات [illegible] سال و [illegible] [illegible] و چهار ماه و [illegible] روز [illegible] سال [illegible] و در سال [illegible] سال [illegible] سال [illegible] و قول [illegible] ضعیفست

نقش خاتمه

انگشتری آنحضرت عقیق بود نقش آن [illegible] من [illegible] و بقولی العزة لله و بقولی ان الله بالغ امره بود [illegible] کلمات در نگین [illegible] و [illegible] نقش نگین آنحضرت چنین بود [illegible] و [illegible] الحسن و الحسین [illegible] کلمات [illegible] موجب خلاصی از عقوبات دنیا و آخرت است [illegible] از آنحضرت مرویست

نقش خاتمه آیه من کتاب الله غفر الله له در اینست نقش خاتم ابو القاسم در کتب ذکر
دعاؤه اللهم ان کان عندک رضوان وود فاغفر لی ولمن تبعنی
من اخوانی وشیعتی وطیب ما فی صلبی یا ارحم الراحمین دعای دیگر برای زراعت بکیر قبضه
از تخم و بخواند این آیه یکباری پس رو بقبله کرده افرایتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون
پس بگوید بل الله الزارع الا فلاح و بگوید لا فلاح پس بگوید تخم را و بگوید اللهم صل علی محمد
وآل محمد واجعله مبارکا وارزقنا فیه السلامة والحفظ پس همان تخم را در دست داری
بپاش آنچه از او کاشتن داری انشاء الله نمو میکند بسیار و بلا آفت میباشد و نو آمدن باران
بکوچپن ... صلواته دو رکعت است بدین نهج که ظرف پاکیزه با زعفران
و اندک مشک در دسته باشد سوره مبارکه حمد و آیة الکرسی و انا انزلناه و سوره یس و سوره
واقعه و سوره حشر و سوره تبارک و قل هو الله احد و معوذتین و بعد از آن بشویند آن را
با آب زمزم و آب باران یا آب پاک و آب مزبور را در ظرف پاکیزه کذارند و ده مثقال
از لبان و ده مثقال از شکر و ده مثقال از عسل در آن آب داخل کنند و شب در زیر آسمان کذارند
و ظرفی از حدید بر سر آن نهند و در سحر جامه پاکیزه در پوشند و کلاه غسل که باشند
بجا آورده وضوی کامل ساخته و بوی خوش بکار برند و دو رکعت نماز کذارند آیه
هر چه بخوانند در هر رکعت بعد از حمد سوره اخلاص را پنجاه بار بخوانند در رکوع
و سجود و قومه

و سجود و قومه آن را درست بجا آورند و بعد از فراغ آب مزبور را بنوشند از برای قوة
حافظه مجرب است نماز دیگر آن یکصد رکعت است و آن را در شب نیمه شعبان
بکذارند در هر رکعت ده بار سوره توحید بخوانند و بعد از آنکه این نماز را بکنند تا نمرده‌اند
نزول نخواهد او را بهشت یعنی بهشت ببینند عدد اولاده بقولی هفت
پسر و دو دختر و بقولی شش دختر و اصح پنج پسر و دو دختر است بدین موجب ۱ آنحضرت امام جعفر
صادق ۲ عبدالله و این هر دو از یک مادر بودند ۳ ابراهیم ۴ عبیدالله و این هر دو نیز از یک مادر بودند
۵ علی ۶ زینب و اینها نیز از یک مادر ام ولد اند ۷ ام سلمه مادرش معلوم نیست
و آنحضرت در حق اولاد خود فرموده اند نظم نحن علی الحوض رواده نذود ونسعد وراده
فما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا
ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیامة میعاده زوجاته
سوای کنیزان خمسه دو زن در نکاح داشت ۱ ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
امام جعفر صادق رضی الله عنه و عبدالله از وی بهم رسیدند و از بنی ظاهر شد ضعف قول جمعی
ام فروه را جده مادری امام محمد باقر دانسته کفته اند که ام عبدالله مادر آنحضرت دختر ام
فروه بوده است لکن چنین نبوده باشد زیرا که ام فروه زوجه امام حسن مجتبی نبوده بلکه ام عبدالله
مادر امام محمد باقر دختر آنحضرت است چنانکه در حالات والده آنحضرت کفته شده

ام حکیم بنت اسید بن المغیرة الثقفیة مادر ابراهیم و عبیدالله و از کنیزان یکی لیلی نام مادر علی
و زینب احتجاجه سخنهای آنحضرت چون پدر و عم و جد اولادش
در الزام خصم بسیار است از جمله آنکه زهری روایت کرده که هشام بن عبدالملک
در مسجد الحرام آنحضرت را دید و سلام علیکم بخواند و آنحضرت فرستاده پرسید خلایق
در قیامت چه خواهند خورد تا از حساب فارغ شوند فرمود در زمین در زیر پای
محشر قرص نان سفید خواهد بود و در آن نهرهای آب جاری باشد پس مردم از آن
اکل و شرب نمایند تا از حساب فارغ شوند این سخن بر هشام مستبعد آمده که کمان
خواست که آنحضرت را در این باب عاجز کرداند کو بار دیگر پیغام فرستاد که آیا اهل جهنم
چگونه میل بخوراک میکنند کانه قوله تعالی افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله و حال
آنکه اهل آتش ان بیشتر از اهل عرصات است پس هشام و عمرو بن عبید از آنحضرت پرسیدند
از قول خدا او لم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما
چه معنی داره فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل المطر والارض رتقا لا تخرج النبات
پس عمرو عاجز آمد کفت ... غضب خدا چگونه است در قرآن ومن یحلل علیه
غضبی فقد هوی چه معنی داره فرمود غضب الله عقابه یا عمرو ومن ظن ان الله یغیره شیء
فقد کفر علة وفاته سم بخورد ابراهیم بن ولید ولید مدینه در آن
طعام

طعام بخورد آنحضرت و آنحضرت بدان سبب از زهر ... و بعد از چند روز
رحلت فرمود و بقولی هشام بن عبدالملک آنحضرت را مسموم کرد منقول است که
آنحضرت همیشه با حزن و تضرع در دل شب حضور داشت در ایام آزار خود این کلمات تکرار
میفرمود امرتنی فلم آتمر ونهیتنی فلم انزجر ها انا ذا عبدک بین یدیک ولا اعتذر
وفاته روز الاثنین ۷ شهر ذی حجة الحرام و بقولی ربیع الاول و بقولی ربیع الثانی
در مدینه طیبه در خانه خود وفات یافت مرویست که آنحضرت پیراهنی را که در حیات خود
میپوشید وصیت که بود او را با آن کفن نمایند تکفین کنند و لکن چه برخی از فضلا
نکرده دانسته اند تکفین میت را بجامه که در حضور حق استیق دار لکن مجملت ... آنحضرت را
منتشی و جامه خود در آن حالت بسیار که مزینی باشد بر کفن تازه از حسین پیراهن
رسول خدا صلعم در کفن فاطمه بنت اسد کرده و سبب آن بود پرسیده نخواهند شد او را در قیامت
و اینها داله است چون میت جان بدر آرد و به نقل نماید او را مرحوم چنانکه در اینجا نماز میکرد
تا جان دهد باشد نصایحه فرموده هیچ جایی بهتر از آنکه به اشتی قع
و شکم نیست از حرام و هیچ چیز نزد خدا دوست داشته تر نیست از سوال از وی و بهترین
خیرات نیکی کردنست و هیچ خیری زود تر نیست از بدی کردن و بدترین عیبهای
آدم آنست که در عیب مردم بینا و در عیب خود کور باشد و امر کند مردم را بچیزی که خود نکند

و نهی کند مردم را از چیزی که خود کف آن نماید و آزار کند هم‌نشینان خود را سبحان و
کارهای بی‌فایده و عبدالله دلیله گوید که آن حضرت را پرسیدم آیا یکی از شما خائن هست
دست در جیب رفیق خود کند و آنچه خواهد بردارد گفتند نه فرمود پس برادر نیستید آنچه گمان
میکنید و از ایشان فرمود سلاح اللئام قبیح الکلام و هم فرمود یا جابر دنیا چیست مگر کسی
را از ثوبی یا جامه‌ای بپوشی و باز نیابی ... صاحب بائی ... اهل ایمان مطمئن نباشند
و یک لحظه از کمین مکر ایمن نشوند و ایشان را از ذکر خدا چیزهایی که از فتنه دنیا میشنوند
دور میکند ایشان را از نور خدا آنچه میبینند بچشم خود از زینت دنیا و اهل تقوی قلیل المونة
کثیر المعونه ... کنند ترا در فراش تو و عنایت کنند ترا چون یاد کنی ... تا ... مراقب
اند و قطع دوستی خود کنند برای دوستی خدا و وحشت از دنیا و از برای طاعت از زور و کار تو دنیا را
بمنزله یک منزلی فرض کن که از سفر فرود آمده باشی یا مالی که در خواب بینی چون بیدار شوی
چیزی نیست **سَنَةُ فَوْتِهِ** سال یکصد و چهاردهم از هجرت و قول
یکصد و شانزدهم و قول یکصد و هفدهم هم از هجرت بهر تقدیر از اتمام پنجاه و هفت سالگی بود
چنانچه در کشف الغمه روایت کرده که آن حضرت در وقت وفات پنجاه و هفت سال ... بود در حیات علی
بن ابی طالب و له ثمان و خمسین سنة و قتل الحسین و له ثمان و خمسین سنة و مات ... الحسین
و له ثمان و خمسین سنة و انا الیوم ابن ثمان و خمسین سنة و این مؤید قول اول از ... است
... است

... در مدت عمر گفته شد بعضی اقوال که در مدت عمر سید الساجدین و امام حسین رضی الله عنهما
گفته اند با آنچه در عمر امیر المؤمنین گفته اند موافق نیست **مَدْفَنُهُ**
در قبرستان البقیع در جایی که پدر بزرگوارش و عم نامدارش مدفون اند در قبه عباس
بن عبد المطلب و منقول است که آن حضرت را بهمان قبری که پدرش مدفون بود گذارده اند
نه در قبر علیحده و این اندک مستبعد است که موهم نبش است و نبش در قبور مجوز نیست
مگر آنکه گوییم حکم ائمه هدی مستثنی است یا آنکه نبش نشده باشد بلکه قدری از برای او از آن
حفره که کنده باشند یا نبش بعد از تقیه مجوز باشد **اَصْحَابُهُ** چهار صد
و چهل و نه نفر اند و از مشاهیر ایشان ابو الصلاح کنانی و ابراهیم بن حسان کوفی و ابراهیم بن
جمیل و ابراهیم جابر جعفی و ایوب بن ... و ابان بن تغلب و اسلم بن ایمن و ابراهیم بن اسماعیل بن عامر
و بشیر بن عبد الله و بکر بن حبیب و تمیم بن زیاد و ثابت بن هرمز و ثابت بن دینار الملقب
با ابو حمزه ثمالی و ثوید بن ابی فاخته و جابر بن عبد الله الانصاری و جراح المدائنی و حسین بن زیاد
صیقل و حبیب بن ابی ثابت و حمران بن اعین و حمزه الطیار و حمزه بن حمران و حفص بن عامر
داود بن ابی هند و زهیر و ربیع بن جمیع و رزین بن الابرار و زید بن علی و ابو عبیده و زراره
بن اعین الشیبانی و سدیر بن حکیم صیرفی و صالح بن عقبه و جریر بیاع الهروی و طلحه بن زید و
طریف بن ناصح و عبد الله بن عطا و عبید الله بن بکر و عبد الرحیم القصیر و عبد الحمید الفواخی

و علقمه بن محمد حضرمی و علی بن رباط و عمرو بن امیر المؤمنین و ابو هریره و عمرو فرات
بن حنیف و فضل بن یسار و لیث بن البختری الملقب با ابو بصیر و محمد بن مسلم و محمد بن قیس
و ابو بکر الحضرمی و مسروق بن جریر و میمون بن القداح و محمد بن سلیمان و سعد بن
صدقه و ابو الحسن الاشعری و نهال بن حمزه و یوسف بن الحارث الملقب با ابو بصیر
حِرْزُهُ اللهم یا نور السموات والارض جمیعاً یا من خضع لعزه کل جبار
و ذل لهیبته اهل الاقطار و حمد و کفه جمیع الابرار خاضعین خاشعین لا یا رب العالمین
حجبت عنی حزون خیار الهواء و شرخ السمع من السماء و خلال النازل والدیار والمهیبین الاجر
والبارزین فی الافق الاقطار حجبتکم و حجبکم من شر الجن والانس والشیاطین باسماء الملک الجبار
العظیم القهار خالق کل شیء معید الاقدر که الابصار الآیه لا ملجأ لکم من جواعق القران المبین
و عظیم بهاء رب العالمین لا ملجأ لارادکم و لا منفعة لها ربکم من رکبة التشیط و نزاع المحیط
و اجلس التخرط فرائکم محروس طالکم منحوس و شر فحوزکم منکوس فاستبدوا جاثماً و تمزقوا اشتاتاً
و کونوا بسماء الله هواتاً والله المطلب الیه ترجع الامور و هو حکیم العالمین **مُدَّتُهُ**
خِلَافَتُهُ نوزده سال و ده ماه و ۲۵ یوم گفته اند لما ۳ از ضرب آوردند ...
در سال فوت ... والده اش در صورت حمل کرد ۲ سیزده سال و ده ماه و ۲۵ روز
یا نوزده روز یا دوازده روز ۲ نوزده سال و ده ماه و ۲۵ روز یا ۱۹ روز یا ۱۲ روز
۳ ...

۳ ... و یکسال و ده ماه و ۲۵ روز یا نوزده روز یا ۱۲ روز ۴ ۲۲ سال با کرهای
مذکوره ۵ ۳۴ سال با کرهای مذکوره ۶ ۲۴ سال با کرهای مذکوره ۸ ... سال
و ده ماه و ۲۵ روز ۹ ۶ سال با کرهای مذکوره ۱۰ ... سال با کرها

در شناختن احوال امام ششم حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه

اِسْمُهُ جعفر است و دلالت میکند بر کثرت فتوحات و علوم غریب ... زیرا که
جعفر نهر جاری کثیر النفع را جعفر گویند و جمیع آن صفات است و جعفر نام نهری است در
بهشت پس وجه مناسبت آنکه علوم اهل بیت نبوت از آنچه باعث ترویج مذهب اثنی عشر
گردیده از آن حضرت فیضان نموده و نیز در حصر حصری بکمالات محامدین دیگر تا افاده نمود
بمثل نهر التمار والصنوف النهر العظیم یعنی الطالع علم ابو حنیفه و غیره مرید بودند و در یک روزه
جوی کوچک را می کنند و نهر بزرگ صادق است عبارت از آن حضرت میگذارند
اَلْقَابُهُ ۱ صادق یعنی راستگو سیزده ۲ مصدق یعنی باور دارنده
ضروریات دین که جمیع دال ها را در داشته در آنچه گوید ۳ محقق یعنی بجای آرنده
و همین معنی است از آن در کتب سماوی نام وی بوده ۴ کاشف الحقایق
یعنی ظاهر کننده حقیقت اشیاء ۵ راحم یعنی رقیق القلب و ترحم کننده بر بیچارگان

و فخر نمی دانستند تا ظاهر آمد جابر نفی جبر کننده و در بلیات چنانچه خود فرموده اند
ما اهل بیت صبوریم و تلخیهای صبر را میکشیم از برای شیرینی ثمرهٔ آن و صبر در خلق در آنست
حجته ابو الصلاح الکنانی روایت کند که امام محمد باقر نظر کرد بسوی فرزند خود
جعفر در حالتیکه او راه میرفت فرمود این پسر از جملهٔ کسانیست که حق تعالی در وصف او فرموده
است و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
و سدیر صیرفی گوید شنیدم از امام محمد باقر رضی الله عنه که از سعادت مرد یکی آنست که
شباهت خود را در خلق و شمایل اطوار فرزند خود ببیند بدرستیکه من اخلاق و شمایل
خود را در فرزند خود ابی عبدالله می بینم و بچندین سند معتبر دیگر منقولست که امام محمد باقر
درباره آنحضرت فرموده که هذا خیر البریة و جابر بن یزید جعفی روایت کند که از ابی جعفر پرسیدند
از قائم آل محمد گفت پس آنحضرت دست بر پشت امام جعفر صادق گذاشت و فرمود
هذا والله قائم آل محمد عنبسه گوید که بعد از فوت ابی جعفر این سخن را بصادق رسانیدم
فرمود که جابر بسند صحیح روایت کند آیا میدانید که هر امامی قائم است بعد از امام ماضی
و در روایت عبدالله علا مذکور است که چون هنگام وفات باقر رضی الله عنه رسید
جمیع اهل بیت را بشهادت بر وصیت خود حاضر کرد بفرزند خود وصیت نمود که او را در کفن نماید
در بردیکه در آن نماز میگذارد و بلند کند قبر او را چهار انگشت و عقد کفن را بگشاید
ابنه را

و شهود را مرخص نمود امام جعفر گفت ای پدر مطلب از استشهاد بر شهید چه بود فرمود اردت
ان یکون لک الحجة **کنیته** ابو عبدالله است چون آنحضرت را
پسری بود بدین نام و بابای او چون بیاری قبیل کنند و مقدور بود او را عبدالله افطح
گفتند و بعد از فوت آنحضرت دعوی امامت کرد اما بجائی نرسید و مذهب افطحیه باو
منسوب است و ابو اسمعیل نیز او را پسری داشت در نهایت جمال و کمال صوری و معنوی
چه مردم گمان میکردند که امامت باو برسد در حیات پدر فوت شد و آنحضرت بکرات او را
در نظر مستان میبردند سه مرتبه تابوت او را بر زمین گذارده روی او را گشود که همه ببینند
که مرده است و گمان نکنند که غایب شد باز جماعت اسمعیلیه او را امام دانسته اند و بعد از
وی نواده پسرش را امام میدانند **تحیاته** اللهم صل علی جعفر بن محمد
الصادق خازن العلم الداعی الیک بالحق النور المبین اللهم کما جعلته معدن کلامک
و وحیک و خازن علمک و لسان توحیدک و ولی امرک و مستحفظ دینک فصل علیه
افضل ما صلیت علی احد من اصفیائک و حججک انک حمید مجید **صحابه**
چهار هزار و چهارصد و چند نفر بودند از مشاهیر ایشان جعفر بن عفان المزنی و ادم بن صبیح
و ابو الصباح الکنانی و ابو ایوب الخراز و اسمعیل بن مسلم الشکونی و یحیی بن ... بیاع
اللؤلؤ و ابان بن تغلب و ابان بن عثمان و اسلم القواس و اسمعیل بن عباد و ... بن

عوص و ابو حاتم الاشعث و بکار بن ابی بکر الحضرمی و بحر السقای الکوفی و بدر بن مصعب و
بسطام بن شاپور و بهلول بن محمد و ثابت بن دینار الثمالی با ابو حمزه ثمالی و جابر بن
یزید الجعفی و حسن صیقل و حماد بن عیسی الجهنی و حفص بن غیاث و حمزة بن حمران بن
اعین و حنان بن سدیر و حریز بن عبدالله و حکم بن مسکین الکوفی و دینار بن عمرو
بن ادریس و درست بن منصور و روح بن رباب النشکری و زرارة بن عبدالله و زید
الشحام و زیاد بن عیسی المکنی با ابو عبیدة الحذاء و زکریا بن آدم القمی و زکریا بن القندی
و سعد الاسکاف و سعدان بن و... و سلام بن المستنیر و سنان والد عبدالله بن
سنان و سماعة بن مهران و سیف بن عمیره و سدیر صیرفی و شعیب بن ... البرقعی
و شهاب بن عبد ربه و صفوان بن مهران الجمال و ضریس بن عبدالملک و طلحة بن زید و
عبدالله بکیر و عبدالله بن میمون القداح و ابن عبدالعزیز الالامی و علی بن عامر الخفاف
و علی بن رباب الطحان و علاء بن سیابه و عمرو بن حنظله و عثمان بن سعید الدستری
و عقبة بن صالح و عیص بن القاسم و غذافر بن عیسی علیان و رباط و ابو الازهر شاعر
و فضل بن یسار و کعب بن الارکو و لیث بن عبدالرحمن مکنی با ابی بصیر **نسبته**
پدر بزرگوارش امام محمد باقر و مادرش قریبه ام المکناة با ام فروه بنت قاسم بن محمد
بن ابی بکر و از اینجا ظاهر شد قول جمعی که ام فروه را با در عبدالله والده امام محمد باقر
دانند

دانسته چه در حضرت ام فروه جدّه مادری امام محمد باقر خواهر بوده نزد جدّ او و ممکن با
هو میت او برای امام جعفر صادق نمیباشد و مادر ام فروه نیز اسماء بنت عبدالرحمن
بن ابی بکر است لهذا حضرت صادق فرموده ولقد ولدنی ابوبکر مرتین یعنی ابوبکر مرا
دو بار زاییده در آنکه ام فروه مادر آنحضرت از طرف پدر بابو بکر میرسد و از طرف مادر بعبدالرحمن
و عبدالرحمن ابو بکر بن **مولده** یوم الاحد و بقولی یوم الاثنین هفدهم شهر
ربیع الاول در شریف عظیم البرکه و از جملهٔ اعیاد اربعه است و روزه آن را فضل بسیار
و با روزه یکسال برابر است متولد شد در مدینه طیبه در زمان خلافت عبدالملک بن
مروان سنه ثلث و ثمانین من الهجرة النبویة و بقول اصح در سال هشتاد از هجرت
آن امام الحجة میکشد باعتبار حضرت **ساعته** ساعت هشتم از اجزای
روز است تا فایده ظهر است تا وقت نماز ظهر مخصوص بآنحضرت هو عباس ابن ... یا من
لطف عن ادراک الاوهام یا من کبر عن وجه النظر یا من تعالی عن الصفات کلها
یا من جل عن معانی اللطف و لطف عن معانی اللطف و لطف عن معانی الکلام اسألک بنور
وجهک و ضیاء کبریائک و اسألک بحق عظمتک الصافیة من نورک و اسألک بحق
جعفر بن محمد علیک و اقدمه بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد و آل محمد و مقصد را ذکر کند
هو نرعت خواب قیلوله است هرچند این خواب و خواب شب خواندن دوازده بوده

ضرورت اوّل اعوذ بعزة الله ۲ اعوذ بقدرة الله ۳ اعوذ بجلال الله ۴ اعوذ بجمال الله
۵ اعوذ بسلطان الله ۶ اعوذ بجبروت الله ۷ اعوذ بکلمات الله ۸ اعوذ بدفع الله ۹
واعوذ بجمع الله ۱۰ واعوذ بملک الله ۱۱ واعوذ بوجه الله ۱۲ واعوذ برسول الله صلی الله علیه و
آله من شر ما خلق وذرء وبرء ومن شر الهامة والسامة ومن شر فسقة العرب والعجم و
من شر کل دابة فی اللیل والنهار انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وچون
بیدار شود بگوید الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور الحمد لله الذی رد علی روحی لاعبده
وحمده واذکره **شمایله** در اکثر احوال گفته اند چون پدر عالی مقدار
خود بود الا آنکه اندک باریکتر و بلندتر و سفید پوست و سرخ رو و ابروهای پیوسته و
خال سیاه بر گونه راست و گردن بلند چون صراحی از نور و محاسن بسیار انبوه و
دهن بسیار تنگ و دندانهای درشت سفید و میان هر دو دندان پیش گشاده و بنحوی که پیش از
فوت کف مبارک کرده بود لیکن دندانهای مبارکش میان دو ماهش اندک
برآمده که داشته و الّا نشان ذکاوت و علم و نجابت است **اخلاقه**
از همه خلایق داناتر و حلیم تر و نزد آمدن بلایات از همه کس صبر بیشتر و از بخت‌های جاهلان
ارجاشدی و با ملایمت و وقار با ایشان معامله کاهی ردّ جهل جاهلان نمودی
و با برادران دینی مواسات و آنچه بهتر و خوبتر در خانه وی بهم رسیدی در راه خدا دادی
و اکثر چیزی

و اگر چیزی ممکن نشدی بار التسلی نمودی و اکثر در تسلی دلوان بدین ابیات مبادرت
نمودی فلا تجزع فان اعسرت یوماً فقد ایسرت فی زمن طویل فلا تیأس فان
الیأس کفر لعل الله یغنی عن قلیل فلا تظنن بربک سوء ظن فان الله اولی بالجمیل
کراماته لیکن دلوان دعا برزنی تا بزنش هرچه خواند و زنده شده
۲ زنده کردن محمد بن الحنفیه برای شهادت بر امامت ۳ در راه مکه زوجه شخصی را که در
دل آتش مرده بود ۴ زنده کردن و خبر به شصت سال زنده کی او ۵ زنده کردن احمد بن ابی
بود از بالا آوردن آب از چاه بی دلو و ریسمان و صحبت آهو شدن ۱۶ اخبار الحی بالسیاه
هند از مقاربت کردن آن کنیز را ابری کرد فرستاده بود و بیخ آوردن کوسپندی ۱
او کوسپند بود برای شهادت و تلک شدن بر آن شخص با گنده هلاک ۱۷ استخلاص عبدالله
بن عباس از حبس به یک دعا ۱۸ خبر دادن به داود بن کثیر از گرفتار شدن بشتی دختری
و خانه او رفتن و از حرف مطلبی میان صندوق بر بالا شدن و قفل کردن دختر صندوق را
دادن یکهزار درهم و خلاص شدن ۱۹ خبر از خروج زید بن علی ۲۰ اخبار بابن جهاد
از ماجرای او و محمد بن اشعث و جعفر بن یقی ۲۱ اخبار متکلم خراسان الفضل شیعیر بیت سال در
خلوت با کنیزی که بود ۲۲ اخبار ابی حمزه ثمالی از ساعت روز فوت او ۲۳ و اول
طلب یحیان بن سدیر نجی پیغمبر در خواب با داود بود ۲۴ یخن آوردن گوشت و دیده

برگاه که مردار است ۲۴ اخبار به حربان بنده و نشان روزی برای امام آورده بهر
۲۵ آوردن سبد انگور در یخ بود بپای از ابر ۲۶ بر طرف کردن داء سفید از چشم ابی بصیر
نام بگذاردن انگشت مکتوب ۲۷ زنده کردن جیار جمیع الطرق حضرت ابراهیم از کوه
کوه ۲۸ بر طرف آوردن کرسفید از شبان خلق شیخ باد که بود ۲۹ رو باییدن مو
از سر حجر به همه ضلاع بهد **توسله** در حق جانش بر دو طرف طاعات
دعاوات و لوی سنن و قربات و کتب محرمات مرتبط است بر توسل حسین
بحضرت بدین طریق اللهم انی اسئلک بحق ولیک الصادق
جعفر بن محمد المحقق الا اعنتنی به علی طاعتک ورضوانک
وبلغتنی به ما یرضیک عنی انک فعال لما ترید
مدة عمره مشهور شصت و پنج سال است بروایتی شصت و پنج سال است
و در حین فوت جدش پانزده سال و در فوت پدرش سی و چهار سال نیز بعد از پدر بود
و بروایت اوّل در فوت جدش دوازده سال و در فوت پدرش سی و یکسال بود اما
از روی تحقیق از ضرب اقوال مختلف در سال و ماه تولد چهار صورت محتمل است اوّل
شصت و چهار سال و هشت ماه و ۱۸ روز ۲ شصت و چهار سال و ۴ ماه و ۱۸ روز ۳
شصت و سه سال و ۲ ماه و ۱۸ روز ۴ شصت و سه سال و ۴ ماه و ۱۸ روز
صورت اوّل

صورت اوّل صحیح **نقش خاتمه** انت ثقتی فاعصمنی من
خلقک یعنی تویی اعتماد من ای پروردگار من پس نگاهدار مرا از شر خلق خود
و بقولی الله ولیّ عصمتی من خلقه و نقش هر یک از این کلمات بر نگین خصوصاً که
عقیق باشد موجب محافظت بودن از بدیهاست و بقولی النقش نگینش الله ولیّ
الغنی بود از برای تو انگری مؤثر است و بقولی الله خالق کل شیء و بقولی ثقتی
فی شر خلقک بود **دعاؤه** یا دیان غیر متوان یا ارحم الراحمین
اجعل لشیعتی من النار وقاء ولهم عندک رضی فاغفر ذنوبهم ویسر امورهم واقض دیونهم
واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک وبینهم یوم لا یخاف القیم ولا تاخذه سنة
اجعل لهم من کل هم وغم فرجاً ومخرجاً دعای دیگر رقعه تحضی از برای مطلبی نویسی در
اوّل رقعه با قلم بمداد نویس بسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعد الصابرین المخرج مما یکرهون
والرزق من حیث لا یحتسب وجعلنا الله وایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
احتجاجه در حکایت منکری فرمود علما غابر و مزبور و نکت
فی القلوب و نقر فی الاسماع وعندنا الجفر الاحمر والجفر الابیض ومصحف فاطمه وان عندنا
الجامعة فیها جمیع ما یحتاج الناس الیه یعنی نفهما اهل بیت است علم غابر و مزبور و
سایر آنچه مذکور شد پرسیدند از معنی آنها فرمود اما غابر علم با خبر است از آنچه خواهد شد

دانا امر موز علم بحریست که واقع شده از اول دهر تا حال و اما نکت در دلها پس الهام است
و اما نقر در اسماع حدیث ملائکه است که ما ایشان کلام ایشان را می شنویم و شخص ایشان را
نمی بینیم اما جفر احمر پس آن ظرفیست که سلاح رسول خدا صلعم در آن مضبوط است و هرگز نزد
هر کس از ما باشد امامت با مخصوص است و بیرون نمی آید هرگز تا قیام قائم اهل بیت و اما
جفر ابیض پس آن ظرفیست که توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و سایر کتب و
صحف سماویه در آن مضبوط است و اما مصحف نوشته ایست که در آن غیبت است از اخبار خبری
که حادث میشود از ما جرهای آن کسیکه پادشاهی خواهند کرد تا قیام قائم و اما جامعه
پس آن کتابیست که طولش هفتاد ذراع است با املای رسول الله صلعم و بخط علی ابن ابیطالب و
در آن نوشته شده تمامی آنچه مردم را بکار آید حتی یکتازیانه و نیم تازیانه در امور حد و
تعزیر **علّةُ وفاتِه** سمی بود که منصور خلیفه بوی داده بود
در میان مجلس در طعام و بقولی انگور را گویند چند دفعه او را مسموم کرد شفا یافت دفعه آخر
در دل اثر رسیده وفات یافت عمر بن یزید گوید در آزار او پیش وارد حضرت
او شدم دیدم که آزارش شدید است ترسیدم که وفات یابد در دل گفتم کاش
معلوم کنم که امام بعد از او کیست پس بعلم اعجاز فرمود لیس علی من وجعی هذا باس شفا یافت
و بعد از چند روز باز مسموم شد زخم تکیه کرده بود روی بدیوار و ششش اطراف دار بود

فرمود پای را

فرمود پای مرا بقبله کن گفتم خواستم از امام بعد از او بپرسم فرمود اکنون جواب میگویم
خواهی دانست **وفاتُه** یوم الاحد و بقولی یوم الاثنین ۲۵ ماه
شوال و بقولی دوم ماه رجب سنه ثمان واربعین ومأة من الهجرة النبویة در مدینه
طیبه زمان حکومت منصور خلیفه کنیتش ابوجعفر و ابوالدوانیق باعتبار اکثر دادنهای نخود
طلا در طعام کرده بمردم میداد در آن روز در باب تجهیز و نماز بر آنحضرت عبدالله افطح با حضرت
کاظم رضی الله عنه منازعه نموده جمعی کثیر از شیعیان متحیر گشته و بنا بر تعارضات قطاعی گویند بوده
میل بمذهب ابی حنیفه و غیره نمایند جز حضرت کاظم که امامت چنانچه نص فرموده بود رسیده
مردم آن کسان با ایشان آن بزرگوار بمهر رسیده و نماز بر پدر بزرگوار خود گذارد و جمعی
برقرار ماندند **صلوتُه** چندین نوع نماز از آنحضرت مشهور است اما انکه
که اگر را ابدان احتیاج میشود نماز جنازه است بدین کیفیت که هر کس را از ایشان حاجتی باشد
یا پیشش رقعه بنویسد در هر یک از آنها خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانه و اسم خود
و مادر خود را قید نماید و در سه رقعه بنویسد افعل و در سه رقعه دیگر لا تفعل و همه را در تحت مصلای
خود بگذارد و دو رکعت نماز گذارد و بعد صورت را خواهد پس سجده رود و صد مرتبه در سجده بگوید
استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة پس راست بنشیند و بگوید اللهم خر لی واختر لی فی جمیع امری
فی یسر منک و عافیة پس دست در رقعه زند و در میان یکدیگر مخلوط نمود یکان یکان

تا شش رقعه بیرون آورد و بخواند که اگر همه افعل باشد البته آن کار را بکند و اگر بعضی
فعل باشد و بعضی لا تفعل باشد دو را ترتیب بیرون آورد و یا از آن را بیرون
نیاورد و آن پنج را که بیرون آورده است از روی استعداد خود با کثر آن عمل نماید یعنی اگر
فعل زیاد باشد خوب است و اگر لا تفعل زیاد باشد بد در رقعه ها را بیرون آوردن آن ضرورت نیست
مدفنُه در قبر پدر و جد خود در بقیع مدینه و در وصف زیارت آن گوید
نظم یا راکبا نحو المدینة جسرة   عذافرة تطوی بها کل سبسب   اذا ما عاهدت الله عالم جعفر
العقد لولا الله وابن المهذب   الا یا ولی الله وابن ولیه   اتوب الی الرحمن ثم تائبی
الیک من الذنب کنت مرتکب   جاهز فیه دانیا بکل مسرب   فان ولی الله والقائم
تطلع بعفی نحوه و تطربی مرویست که آنحضرت را در دو جامه سرخ که در یکی از آنها احرام
میبست تکفین شده بعمامه علی ابن الحسین رضی الله عنه و بروایتی که بچهل دینار خریده شده بود
نصایحُه فرموده ملاک شش طایفه شش خصلت الامراء بالجور و العرب بالعصبیة
والدهاقین بالکبر و التجار بالخیانة و اهل الرستاق بالجهل و العلماء بالحسد و منع الجود
و فرموده من سعی در کار دشمن مکنید که مبادا کار او از جای دیگر ساخته شود و از من ممنون نباشد
و فرموده من اکرمک فاکرمه و من استخف بک فاکرم نفسک منه صلة الارحام منسأة
فی الاعمار و حسن الجوار عمارة الدیار و صدقة السر مثریة للمال و فرموده من صدق لسانه

زکی عمله

زکی عمله و من حسن عمله زید فی رزقه و فرموده هر چه تبت بخشش باکه ظلم تو کند عطا بکسی
که ترا محروم کرده باشد صله بکسی که قطع تو نماید **عددُ اولادِه**
بقولی بغیر از هفت پسر فرزندی نداشت اما بقول اصح اولاد وی ده نفر هفت پسر
و سه دختر اول اسمعیل که قدری از حال وی گفته شده و منسوب بوینه جماعت اسمعیلیه
که طایفه اند یکی او را زنده میگویند یکی بفوت او قائلند و پسر او را بعد از او امام میدانند و
بعد از محمد اولاد او را تا آخر الزمان ۲ عبدالله افطح گویند جمعی از مردم از صادق بر دعوی امامت
وی گردیده اند آن بوده چون از راه امتحان از وی پرسیدند که زکوة یکصد درهم چند میشود گفت دو درهم
و نیم گفتش تا بجا رسید که صد درهم زکوة نداشت زیرا که نصاب اول از زکوة نقره دویست درهم است
دیگر از آن منقولست ۳ امام موسی کاظم ع ۴ اسحق که از اهل فضل و صلاح و ورع بوده
با مامت برادرش موسی قایل بود ۵ محمد که شجاع بوده و همیشه یک روز روزه و یک روز افطار میکرد و را
زیدیه داشت در الزام دانستن خروج بسیف و هر وقت یکی قیام نماید در کار او گشته می شد خروج
شدی و دیگر که خروج کرد و جارودیه بوی تابع شدند پس مامون عیسی بن جلود را با لشکری
بجنگ وی فرستاد و او را شکست داده گرفته بنزد مامون آوردند مامون بوی اکرام نمود
و در خراسان با مامون بود ۶ عباس که از فضلا بود ۷ علی که ...
۸ ام فروه ۹ فاطمه و دختر دیگر معلوم نیست **ازواجُه** ...

و زنان نکاحی چهار داشت آ فاطمه دختر حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بود
مادر اسمعیل و عبدالله و ام فروه و دیگران دیگر خواسته بود از او فرزندی معلوم نشد و نام زنان دیگر
او بنظر نرسیده اما از زنان خاصه یازده نفر داشت از اکثر ایشان فرزند بهم رسانید
و نام ایشان نیز مضبوط نیست سوای حمیده بربریه مادر امام موسی کاظم که در ذیل آینده
مذکور می شود **خصایصه** اثبات مذهب بحضرت جعفر بجهت کثرت سعی در
ترویج آن ۲ اشتهار بصدقه ۳ بهترین اوصاف و همه مدایح در تحت آن لفظ
مناقب الصادق مشهورة نبعتها الصادق عن صادق جری علی العهد کما بانه
کما جری فی الجبلة السابق وفاق اهل الارض فی عصره و هو علی حاله فائق
و کل ذی فضل بافضاله و فضله معترف ناطق له مکان فی العلی شامخ و طود مجده
صاعد و امق مروجه النزالی فرعها سام علی اوج النهی شاهق کانما طلعته ما بدا
للناظر به القمر الشارق یرزقه بذل الندی و الهدی و هو لما یسعون زایره
شاد لهاله و سمح للعطا و هی له دهر لها عاشق **حرزه** یا من
اذا استعذته بر اعاذنی و اذا استجرته عند الشداید جارنی و اذا استغثت به عند النوایب
اغاثنی و اذا استنصرته علی عدوی نصرنی و اعاننی اللهم الملک المفزع و انت الثقة
فانح عنی من ارادنی یا من نجی نوحا من القوم الظالمین یا من نجی لوطا من القوم الفاسقین
یا من نجی محمدا

یا من نجی محمدا من القوم الکافرین نجنی من عدائی باسمائک یا رحمن یا رحیم لا سبیل لهم علی
من تعوذ بالقرآن و استجار بالرحمن الرحمن علی العرش استوی ان بطش ربک لشدید
انه هو یبدئ و یعید و هو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید و ان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و بقولی حرز آن حضرت حرز رسول خدا بوده
و آن این است و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه الآیة اللهم یا وارث الحجب
من جلالک و جمالک و یا طارق العرش من بهاء کمالک و بما قدرتهم من عزتک
و بما تحیط به قدرتک من ملکوت سلطانک یا من لا راد لامره و لا معقب لحکمه اضرب بینی
و بین اعدائی بسترک الذی لا تمزقه عواصف الریاح و لا تقطعه بوارق الصفاح و لا تنفذ فیه
عوامل الرماح و حل یا شدید البطش بینی و بین من یرمینی بحوائجه و فرج عنی کل هم و غم یا فارج
هم یعقوب فرج عنی یا کاشف ضر ایوب اکشف ضری و غلب لی من عادانی یا غالبا غیر مغلوب
رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا بالذین
هم اعلی عدوهم فاصبحوا ظاهرین **یوم زیارته** روز شنبه است و
زیارتش قبل گذشت اما زیارت او و سایر ائمه را در همه روز و هر جا توان کرد بعد از غسل و پوشیدن
جامه پاکیزه در صحرا چهار رکعت نماز و رو بقبله کرده بگوید السلام علیک ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی
و السیدة الکبری و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد الکرام و الامناء المنتجبون جئت

انقطاعا الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف فقلبی لکم مسلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدینه فمعکم
معکم لا مع عدوکم و انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم لا انکر لله قدرة و لا ازعم الا ما شاء الله
سبحان الله ذی الملک و الملکوت یسبح لله باسمائه جمیع خلقه و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
مدة خلافته بیست و هشت سال تقریبا و بقولی بیست و چهار سال نیز مشهور
اما از اختلاف اقوال که در تاریخ فوت آن حضرت و تاریخ فوت والد ماجدش واقع شده
بحساب سال و ماه مدت خلافت او شش صورت دیگر حاصل میشود اول بیست و سه سال و نه ماه و دوازده روز
۲ بیست و سه سال و ۶ ماه و ۱۰ روز ۳ بیست و سه سال و ۹ ماه و ۲۲ روز ۴ بیست و سه سال و ۶ ماه
و ۱۰ روز ۵ بیست و نه سال و ۶ ماه و ۲ روز و قول اول از جمله اقوال اصح است

در شناختن احوال امام هفتم حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

اسم او موسی نام کلیم و چون این نام بزبان قبطی است در اینکه چون حضرت
کلیم را مادرش تا بید از خوف فرعون و لشکر اوش [illegible] حامله گشتن که بود اگر
فرزندشان پسر باشد بکشند و آن حضرت را بمیان صندوق چوبی که [illegible] بود در آن
تابوت سکینه شد و اکنون در نزد حضرت صاحب الدعوات گذارده در رود نیل انداخت
پس روانه شد در نهریکه بخانه فرعون میرفت آب آن را در میان بیشه ها [illegible] ایشان میگردانید
نزد فرعون

نزد فرعون و آسیه زوجه اش آن تابوت را در میان آب و درخت یافتند و در قبطی آب را
مو و درخت را شا گویند لهذا مسمی بموسی شد **صلواته** اللهم صل علی
الامین المؤتمن موسی بن جعفر البر الوفی الطاهر الزکی النور المبین المجتهد المحتسب الصابر علی الاذی
فیک اللهم و حامل علم آبائه ما استودع فی سرک و نهیک و حمل علی المحجة و کابد اهل العزة
و الشدة فیما کان یلقی من جهال قومه رب فصل علیه افضل و اکمل ما صلیت علی احد ممن
اطاعک و نصح لعبادک انک غفور رحیم **حجته** نص روایت جابر [illegible] از خدا
بعض پدرش صادق در امامت او بسیار است از جمله روایت ابی علی از جابر
گفت که رفتم بخدمت صادق رفتم او را در سجاده دیدم که نماز میکرد و طفلی در طرف
راست او بود بیک طرف گفتم برای او که این طفل از تو کیست باشد گفت یا عبد الرحمن امام بعد از من
این پسرم موسی است و اشاره بآن طفل کرد [illegible] علی بن ابی حمزه گفت یا ابا عبدالله رضی الله عنه عرض
کردم بعد از تو بکه اقتدا کنم گفت بگو پسرم [illegible] بعد پسر او و دیگر روایت یعقوب سراج
که گفت داخل شدم با ابی عبدالله در حالیکه آن حضرت بر سر گهواره موسی رضی الله عنه ایستاده بود و امام
موسی طفل بود در گهواره پس حضرت ابی عبدالله مدتی نزدیک با فرزند خود در گهواره سرگوشی کرد
چون گوش او فارغ شد نزد او رفتم پس حضرت ابا عبدالله گفت نزدیک مولای خود رو
و باو سلام کن پس نزد گهواره رفتم و باو سلام کردم پس بزبان فصیح جواب سلام او را گفت

دختر خود داری یعقوب که نزد وی نام دختر خواهد در شب گذشته نهاده تغییر ده زیرا که نام وی
نامی است که خدا دشمن میدارد پس رقم و نام او را تغییر دادم و سلیمان بن خالد گوید روزی
حضرت صادق در طلب امام موسی را حاضر کرد و گفت علیکم بابنی فهو والله صاحبکم بعدی و عبدالله
پسر او گفت ای پدر من چون [illegible] موسی را پیش از من [illegible] فقلت انه من نفسی
انت ابنی **القابه** کاظم یعنی فرو برنده خشم چه آنحضرت از دست
دشمنان کشید آنچه کشید و ایشان را نفرین نکرد تا آنکه در ایام حبس که در کمین در آمدند
دار آنحضرت یک کلمه بخشم [illegible] نشنیدند و ابن نام او در کتب سماوی یکی است
یعنی بهترین مردمان ۲ ثقه باعتبار صدق کلام ۳ عالم ۴ عبد صالح ۵ صابر ۶
امین ۷ صابر سبب آنکه هر کس با آنحضرت بدی کردی آنحضرت او را زر دادی و بهره از
زندگی برد ۸ زین المجتهدین ۹ باب الحوائج زیرا که هر کس را احتیاج شدی بآنحضرت
توسل [illegible] رسیدی خواه بسؤال خواه بی سؤال لقب مبارک آنحضرت میان خلف و مخالف
مشهور است اما هفت لقب دیگر در میان محبان مرموز و مخالفان را از آن اطلاع نبود
کنیته اول ابوالحسن و گاه او را بدین کنیت نامیده شده
دیگر ۲ ابوالحسن باعتبار فرزند رشیدش حضرت امام رضا رضی الله عنه [illegible] است
۳ ابو[illegible] فرزند دیگر اوست چنانچه در ذیل اولاد ذکر شود ۴ ابو ابراهیم گویند

فرزند

فرزند بزرگتر آنحضرت بوده مشهور است به چراغ [illegible] در شیراز مدفون است [illegible] اوایل فوت آنحضرت
دعوی خلافت و امامت داشت [illegible] بعد از آنکه حضرت امام رضا دلالت امامت خود
بروی ظاهر کرد [illegible] از آن دعوی [illegible] کرده در سلک سلطان در آمد از جمله بزرگان دین است
ساعته ساعت هشتم از فارغ شدن نماز ظهر است تا چهار رکعت از نماز
عصر مخصوص بآنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مولده روز یکشنبه [illegible] ماه صفر المظفر در سال یکصد و [illegible] از هجرت

[illegible] یکصد و بیست و هفتم و بقولی یکصد و بیست و نهم از هجرت در ایام سلطنت ابراهیم الولید که
از جمله ملوک بنی العباس بود اول روز متولد شد [illegible] مادرش مشغول ذکر خدا بود
[illegible]
خدا را سجده کرد و کلمتین گفت و اقرار بامامت آبای خود بر زبان راند و بقولی [illegible]
بگهواره [illegible] سلام کرد و تولدش [illegible]
مکه و مدینه [illegible] **عقیقته** گوسفندی بود
[illegible] سالم از همه عیوب [illegible] چشم سیاه [illegible]
عقیقه [illegible] سنت است [illegible]
ربع و در روایت دیگر ثلث [illegible] بهر کس خواهد تصدق
بالتکلف نباید که پدر و مادر از آن بخورند [illegible] اعضای اطفال
[illegible] رسول خدا [illegible] عبدالله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] والصادق رضی الله عنه [illegible]
قال [illegible] **کراماته**
زنده کردن [illegible] زنده کردن شیری که بر پرده مصور بود [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible]

بایعقوب

بایعقوب [illegible] ۴ [illegible] ۵ [illegible]
[illegible] ۶ [illegible] بن عبدالله [illegible] ۷
[illegible] بن [illegible] ۸ [illegible]
[illegible] از فوت حضرت امام جعفر [illegible] ۹ [illegible]
[illegible] ۱۰ [illegible]
[illegible] ۱۱ [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] ۱۳ [illegible]
۱۴ [illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible] ۱۶ [illegible]
[illegible] ۱۷ [illegible] ۱۸ [illegible]
[illegible] ۱۹ [illegible] ۲۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]
دعاء عقیقته بسم الله و بالله اللهم عقیقة عن فلان [illegible]
[illegible] آل محمد علیهم السلام و در روایت دیگر از حضرت صادق [illegible]

والحمد لله والله اکبر ایماناً بالله وثناءً علی رسول الله صلی الله علیه وآله الخطبة لامره واشکر از رقه
والمعرفة الفضلة علینا اهل البیت واکثر مولوده ذکر باشد که اللهم انک وهست ثنا ذکر گو ذات
علم بما ذهبت و ممکنت باعطیت اکثر صنعا قنعة بما علمتک و شکرت بکنت بکنت ودو لک
صلوات الله علیه وآله وخبا عن الشیطان الرجیم لک سبحان الله لا شریک لک والحمد لله
رب العالمین اللهم الحما الجمد هو مما بدمه وعظما لیلة بشیر البره وجلده بکلیده اللهم حلیها وقا
لفلان بن فلان **اخلاقه** بلند قامت ضعیف ترکیب و شد اکثر الله یعنی
بسیار گندم گون بود و مابین دندانها گشاده و بین الکتفین گشاده و اکثر اوقات سلسله از
صوف بر بالای جامه پوشیده و نعلین در پا و پیاده در سفر رفتی و از مردم بهای
خلت جثار گوی و تازه روی بودی و بخیرترین مردم بودی و کم روزی بود که بخشش نکند و کم از
هزار دینار و ده هزار دینار رکسی نداد و قبل از سلام سلام دادی و قبل از سؤال عطا بخشش نمودی
واخلاق حمیده آنحضرت بسیار است **اصحابه** زیاده از آن است که در این مختصر
واز ایشان ابراهیم بن عثمان و ابن عبد الحمید و ابن ابی البلاد و ابن مهزم و ابن محمد
الجندری و ابن سماک و کبیر بن ابی العلاء و احمد بن حسن و ابن محمد و ابن جابر و احمد بن محمد
داود بن زید و ابن جارب السامانی و ابن زیاد بن یزید و ابن الفضل و ابن حسین و ابن
الحرب و ابن محمد بن ابی النصر البزنطی و اسحق بن محمد و ابن عمار بن حرب و ابن محمد بن عمر
الاجزه

الاجزه **نسبه** پدر بزرگوارش جعفر بن محمد و مادرش جاریه بود از جواری
ولایت بربر که او را حمیده بربریه میگفتند و بقولی از مردم اندلس و نامش فاطمه و کنیتش ام احمد
و اول قسم است زیرا که بود جمال و کمال و حضرت امام جعفر صادق او را اینسیه
با امام موسی و حضرت خواهر بود و بابت وصایای چند بود که منصور خلیفه عبدالله پسر خود و محمد
بن سلیمان را اینسیه از مصلحت حیثیه در آن وصیت داخل نموده بود و این نیز از کرامات
آنحضرت است زیرا که خلیفه بعد از فوت آنحضرت فرمود که وصیت بمولی منتها که با شد
در اکون زنند و چون دید او را اینسیه داخل کرده غضبش تسکین یافت **توسله**
شفای امراض و بیماری هر نوع از امراض ظاهری و باطنی و سلامت ابدان منوط است
بر توسل جستن بآنحضرت بدین نهج اللهم انی اسئلک بحق ولیک موسی بن جعفر الا عافیتنی
فی جمیع جوارحی ما ظهر منها وما بطن و دفعت عنی جمیع الالام والاسقام یا جواد یا کریم یا ارحم
الراحمین و چون مرض شدید باشد خصوصاً در ایام ظهور آنحضرت را در زیر بالش
خواب از روز تصدق و استشفا از آنحضرت کنید که البته شفا یابد خصوصاً درد چشم و درد اعضا
مجرب است **نقش خاتمه** حسبی الله یعنی بس است مرا خدا و بقولی
اللهم انت ثقتی که بود و بقول العزة لله بود یعنی غلبه و قدرت در حقیقت محض از آن
خدای را حمد کرده شده است و بقول الکلمات بود که من الله علی خدا یعنی بود

از غضب و سخط الهی بر حذر و بقول انگشتر آنحضرت بعینه انگشتر حضرت امام حسن بود و بقولی
نقش داشت **دعائه** آنحضرت را ادعیه بسیار است و لیکن در این
نسخه دعائیه مداومت مینمود یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و یا فالق الحب و یا باری
النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و یا دایم الثبات و مخرج النبات افعل بی ما انت اهله
فانک اهل التقوی و اهل المغفرة اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب
و دیگر هر دعا که میگفت عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک و دعای دیگر نور در زیر بالا
اللهم جعلها علینا رحمة و علی الکافرین عذابا و صلی الله علی محمد و آل **عدد اولاده**
بیست و یک پسر و نوزده دختر حضرت اولیا امام رضا ۲ ابراهیم را در حالت شجاعت و کرم بود و در ایام
خلافت مأمون از جانب زید بن علی از او اشرار بیعت گرفته او را با لشکر عظیم از کوفه
بیمن فرستاد که بیمن را فتح و تسخیر نماید چنانچه در حکایت ملوک ۳ عباس ۴ قاسم این چهار از کنیز بود ند ۵
احمد ۶ جعفر ۷ اسمعیل ۸ هارون و حسن را از کنیز دیگر بود ۹ احمد با کرم و جلالت قدر و علم بود
از همه ممتاز داشتند در شب جمع چندین بار طواف بر نجات دهنده هزار بنده آزاد نمود
عمر خود او کرد و آنحضرت او را بسیار دوست میداشت و باغستانی را در مدینه داشت که ترا نام
هزار دینار خریده بود بعد که دو پیش از فوت و بقولی شاه و چراغ است ۱۰ محمد ۱۱ حمزه
این شش نیز از یک ام ولد بودند ۱۲ عبدالله ۱۳ اسحق ۱۴ عبیدالله ۱۵ زید ۱۶ حسن
۱۷ فضل

۱۷ فضل ۱۸ سلیمان اینها نیز از مادران مختلف بودند دختران اول فاطمه کبری ۲ فاطمه
صغری ۳ رقیه ۴ حکیمه ۵ ام ابیها ۶ رقیه صغری ۷ کلثوم ۸ ام جعفر ۹ لبابه ۱۰ زینب
۱۱ خدیجه ۱۲ علیه ۱۳ آمنه ۱۴ حسنیه ۱۵ بریهه ۱۶ عایشه ۱۷ ام سلمه ۱۸
میمونه ۱۹ ام کلثوم صغری جمیع اولاد در ایشان دانسته عقب نام هم ذکر کرده اند
و بقول ابن ابی الخشاب سی و هفت پسر و دختر علی و زید و عقیل و هارون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل
و عبیدالله و جعفر و عمر و احمد و یحیی و اسحق و عباس و حمزه و عبدالرحمن و قاسم و جعفر صغری و دختران خدیجه
ام فروه و اسماء و علیه و فاطمه و ام کلثوم و آمنه و زینب صغری و ام القاسم و حکیمه و اسماء صغری و محموده
و امامه و میمونه **ازواجه** زن نکاحی نداشت بلکه اولاد از کنیزان بودند
و نام ایشان معلوم نیست و همین بعضی نجیب نداند چه اهل پدر است ایشان کنیز
نظم مدح او وقف علی الکاظم فما عدل العادل والاثم ومن کوسی اوکا یاثره ادکیا
وعلی القائم امام حق یقتضی عدله لو سلم الحکم الی الحاکم فاض له العدل و بدل الذی
و کلف من عادته الظالم بثمن للسائل مستبشرا فدیه من مستبشر باسم ما بحر عن
بلاغة الناظم والناظم قد استوا من رضا التقی کمالات وست حلقه ان تم
من ذا یجاریهم اذا افتخروا المعتلی والی فاطم ومن ینادیهم اذا عددوا خیرت الدنیا
ابوالقاسم متی عبدالله من مرسل کما انی من قبله خاتم **متدعموه**

پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال و بقولی شصت و پنج سال بیست سال با پدر بود
و سی و پنج سال بعد از پدر و بقول ثانی سی و پنج سال بعد از پدر بود چنانچه اقوال مختلفه در امامت
شریف ذکر شده در حجب الطالب

صلواته

چون شدید روی داد از نمازهای معروفه هر قدر خواهی بجا آور پس بسجده بچسب تو و سه بار بگو یا قوة کل
ضعیف و یا مذل کل جبار قد وحقک بلغ المجهود منی ففرج عنی سه طرف روی
راست بر زمین گذار و سه مرتبه بگو یا مذل کل جبار قد وحقک بلغ المجهود منی پس طرف
چپ روی بر زمین گذار و دیگر سه مرتبه یا مذل کل جبار یا معز کل ذلیل قد وحقک اعیا صبری
ففرج عنی پس پیشانی بر زمین گذار و دیگر سه مرتبه بگو اشهد ان کل معبود من دون عرشک الی
قرار ارضک باطل الا وجهک یعلم کربی ففرج عنی پس بنشین بگیه راست بگو اللهم انت الحی
القیوم العلی العظیم الخالق البارئ المحیی الممیت المبدئ البدیع لک الکرم ولک الحمد ولک المن
ولک الجود وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن
له کفوا احد کذا لک الله ربی سه مرتبه صل علی محمد و آل محمد الطاهرین و افعل بی کذا نماز دیگر از
حاجات بس چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بدار و در شب جمعه بین العشائین دوازده رکعت نماز
گذار و در هر رکعت بعد از حمد الحمد یا سوره اخلاص و بعد از اتمام هر چهار رکعت در سجده بگو
یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت و هی رمیم اسئلک
باسمک

باسمک العظیم الاعظم ان تصلی علی محمد و آل محمد عبدک و رسولک و اهل بیته الطاهرین و
ان تعجل الفرج حتی اله [illegible]

وقت وفاته

روز جمعه پنجم
و بقولی پانزدهم ماه رجب و بقولی ۶ و بقولی ۲۴ و بقولی ۲۵ ماه رجب از علما روز
مبعث و بعضی در لیله مبعث نیز در آن روز است پس کسانی که مردی است آنحضرت
از عبادت فارغ شده در سجده شکر بود که از برای قدس ندای یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش هوش رسید کنان جلوه مع تن در زندان سرانجام بدن او
رسیده آواز انا لله و انا الیه راجعون برکشیده روح مقدس بلکه هوش پرواز نمود

سنة وفاته

سال یکصد و هشتاد و هشتم از هجرت و
اصح یکصد و هشتاد و سیم از هجرت در ایام خلافت هرون الرشید که از سلاطین خلفای بنی
عباس بود و پدرش محمد ملقب به مهدی و جای بود که بجهت ظاهر نماز بر جنازه آنحضرت گذارد و اما بعضی
حضرت امام رضا علیه السلام از مدینه آمده بعینه او بروی نماز گذارده و اول بجهان برد که
گذارده محاورت مدینه که در زمان سپاسی از موالیان آوازه کشیده بعضی جلادی در حق شده
در حق خود [illegible] اند و چند چون اهل [illegible] خود را بجهان شهرت داده چون [illegible]

علة وفاته

دلیله شده شد چون در سال بسیار داد و چند
در حق سایر قصد قاتل اول نمودی و رجوع میکردند یحیی بن سهل بر او زیاد آنحضرت را از او

بخلیفه عرض کرد که آنحضرت میخواهد خروج کند پس هرون از خوف بیمی در ایام محاصره
از غرفه آنحضرت را در محملی که محکم بر جای استوار کرده روانه بصره نمود و محملی دیگر هم خالی
دیگر هم روانه بغداد نمود در حکم نمود که آنحضرت را بکدام یک از این دو طرف برده اند
آنحضرت مدت یکسال در بصره در حبس عیسی بن جعفر بود دید آنحضرت در حبس کسی را نفرین
میکند دیگر از حبس که بار دیگر هرون الرشید آنحضرت را گرفته در بغداد به سندی بن شاهک سپرد
و او آنحضرت را مدت چهار سال یا هشت سال محبوس داشت و آنحضرت شب و روز خود را صرف
عبادت میکرد چندین دفعه خواست آنحضرت را در حبس شهید کنند از هجوم عام در ترس
دی از رسیده تا به خرما الدعوه هرون الرشید زهری سریع الاثر نمود به شاهک فرستاده داخل طعام
یا در حلوای خرما نموده بخورد آنحضرت داده علیل شد بعد از سه روز وفات نمود و بقولی در ایام
سجده بسیار در کوشش بخشید و بعد از وفات جمعی از معتبرین را آورده جسد آنحضرت را به ایشان
نمودند از جراحتی و قتل در بدن نمودند و مجدد گفتند که آنحضرت باجل خود مرده

موضع وفاته

خانه سندی بن شاهک در خارج بغداد
کنیزی را با مال و دستیاران آنرا امر میکردند که آنحضرت را در خانه حبس نموده و هر شب
و روزه بعد از نصف شب از دخول ثبت عبادت مینمود تا طلوع آفتاب و بعد از آن بسجده
شکر که تا وقت زوال در سجده بودی و از سجده بر خواسته نماز ظهر و دعا و نماز ظهر بجا آورده
تلاوت

تلاوت قرآن میکردی تا نزدیک غروب و بعد از عشا و بین افطار مینمود و بعد از آن باز جمیع مینمود
بگوش جمع کرده بود روزی هرون الرشید بنام آن خانه آمده دید پاره پاره که
بر زمین بجا و در آن پرسید کفت موسی بن جعفر است که سجده و فته

مدفنه

معتبر است در زمینی که بود او را آن را مقابر قریش گویند در آن وقت معروف باب التبن
بوده است مرویست که خلیفه امر کرد که نعش آنحضرت را از روی حقارت و اهانت تمام
با جامهای کهنه بر نعش گذارند و چهار جاکر بر دوش گرفته در کوچه و بازار آواز دهند
که این شخص مرده است کسی تشییع جنازه او بکند چون قدری راه بدین نهج رفتند جمعی از
محبین بر طاقت نشده اسلحه جنگ پوشیدند و در بحبه نعش مقدس را گرفته با احترام تمام بر
گذارده در پیش بر دالان هر شخصی بزرگوار وفات یافته خلایق تشییع جنازه وی نمود
برده در آن موضع دفن کرده

احتجابه

احتجبت علی الحی الذی لا یموت
تحصنت بذی العزة والعظمة والجبروت واستعنت بذی الکبریاء والملکوت مولای
استسلمت الیک فلا تسلمنی وتوکلت علیک فلا تخذلنی ولجأت الی ظلک البسیط
فلا تطرحنی انت المطلب والیک المهرب تعلم ما اخفی وما اعلن وتعلم خائنة الاعین و
ما تخفی الصدور فامسک اللهم عنی ابدی الظالمین من الجن والانس اجمعین واشفنی و
عافنی یا ارحم الراحمین حرز از برای اسیر است و بقولی حرز آنحضرت حرز امام حسن مجتبی است

كه يا من جعل بين البحرين حاجزا وبرزخا وحجرا محجورا يا ذا القوة والسلطان يا علي
المكان كيف أخاف وأنت أملي وكيف أضام وعليك متكلي فغطني من أعدائك
بسترك وفرج عني من جبرك واظهرني على أعدائي بأمرك وأيدني بنصرك
إليك الملجأ ونحوك الملتجأ فاجعل لي من أمري فرجا ومخرجا يا كافي أهل الحرم من أصحاب
الفيل والمرسل عليهم طيرا أبابيل ترميهم بحجارة من سجيل ارم من عاداني بالتنكيل اللهم
إني أسألك الشفاء من كل داء والنصر على الأعداء والتوفيق لما تحب وترضى يا إله من
في السماوات والأرض وما بينهما وما تحت الثرى بك أستشفي وبك أستعين وعليك
أتوكل فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم **احتجاجه** هرون الرشيد با وى گفت كه
از چه راه خود را برسول الله اقرب از ما ميدانيد فرمود در زمانى كه رسول خدا دختر ترا
بخواهد ميدهى و من نخواهم داد لو اما رسول خدا را جائز است كه بخرد حرم تو كه
در وحجره تو رهد و مركش ده باشد گفت نه فرمود بدين جهة دختر بخانه من نتواند شد
گفت آرى زنها بر او حرام شده است فرمود از اين جهة خود را اقرب از شما ميدانيم
ديگر گفت چرا تجويز ميكنيد كه شما را ابن رسول الله خطاب كنند و شما از فرزندان علي بن
ابي طالبيد فرمود حق تعالى عيسى را از ذريه انبيا شمرده است از طرف مادر و حسنين را
پسران رسول خدا خوانده است از طرف مادر در قولش ندع ابنائنا وابنائكم
در ايام مباهله

در آيه مباهله **مدة خلافته** مشهور است كه بيست و پنج سال و دو ماه
و كسرى است اما بعضى از جهال گفته اند در مدت عمر گفته شده منطبق ميكردد بايد
در زمان آنحضرت با پدرش بيست و پنج سال گفته شده است كه نمايد چه
عمر آنحضرت بعد از پدر بيست و پنج سال آن حساب است يا كم و آنچه و عمر را از تجديد سال و ماه
وفات او و وقت پدر محقق شده است كه حضرت بچهار قسم بيده سال و نه ماه يا بيست ماه
و ٢٩ روز يا ٨ ماه و ١٠ روز يا ١١ ماه و ٢٩ روز يا ١١ ماه و ١١ روز يا ١١ ماه
و ١٠ روز است پس يكسال با كسرهاى مذكوره نوزده سال است زياد كم است و چهار سال
بى زياد و كم است **در شناختن احوال امام هشتم
حضرت امام رضا رضي الله تعالى عنه
اسمه** علي است نام مباركش چون نام جد بزرگوارش مشتق از اسما
الهى است و وقتى معنى آن در ذكر اسماء حسنى مذكور شده و اين نام مقدس دلالت
بر علو شأن و امتياز از همگنان ميدارد چنانچه در تفسير ان عدة الشهور عند الله اثنى عشر شهرا
مذكور است مراد از شهور در الله كه نام دوازده امام عليهم السلام است و مراد از منها اربعة
حرم چهار امام است كه نام ايشان علي است اول علي بن ابي طالب ٢ علي بن الحسين
٣ علي بن موسى الرضا ٤ علي النقي و اين دليل صريح است فضيلت چهار بر بقيه ديگر

تحياته اللهم صل على علي بن موسى الرضا الذي ارتضيته و رضيت به
من شئت من خلقك اللهم وكما جعلته حجة على خلقك وقائما بأمرك وناصرا
لدينك وشاهدا على عبادك وكما نصح لهم في السر والعلانية ودعا إلى سبيلك
بالحكمة والموعظة الحسنة فصل عليه أفضل ما صليت على أحد من أوليائك وخيرتك
من خلقك إنك جواد كريم **حجته** تتمه حديث جابر و علي بن
يقطين كه گفت نزد كاظم بودم كه علي بن موسى آمد پس آنحضرت فرمود يا علي بن يقطين هذا
علي سيد ولدي اما اني قد نحلته كنيتي در روايت نعيم القابوسي است كه گفت از كاظم شنيدم
كه اين ابني علي اكبر ولدي و احبهم الي و هو ينظر معي في الجفر ولم ينظر الا فيه نبي او وصي نبي و حديث
داود رقي كه گفت يا ابا ابراهيم عرض كردم كه پير شده ام امام بعد از تو كيست اشاره كرد
بسوى علي بن موسى الرضا و فرمود هذا صاحبكم من بعدي حديث يزيد بن سليط كه گفت
كاظم بعضى فرمايش فرمود كه خبر ميدهم ترا يقين امامت بر پسر من ... آنكه امام القائم
فرزند خود را دلالت و ليكن امامت امريست با خدا است او را بعلي ولدي من فرا گرفته
و رسول خدا صحيح خبر او را اين داده و بحكايت را وصيت ميكند بكه خبر از رسول خدا
و جدم علي مرتضى در داقعه ديدم رسول خدا را با آنحضرت بود انگشترى و شمشيرى
و كتاب و عمامه پس گفتم اينها چيست يا رسول الله فرمود اما العمامة فسلطان الله
و اما السيف

و اما السيف فعز الله فاما الكتاب فنور الله و اما العصا فقوة الله پس رسول خدا گفت
امر خلافت از تو منتقل بديگرى خواهد شد پس گفتم او كيست و كدام است پس فرمود
انچه ديدي تا امير المؤمنين حاضر شد اشاره كرد بسوى امير المؤمنين علي پس گفت او از من است و من
از ويم والله مع المحسنين پس كاظم فرمود يزيد اينها امانتى است نزد تو خبر مكن
مگر عاقلى يا بنده با عارفى را و احاديث مطول ديگر بسيار است **القابه**
القاب مشهور است ١ رضي و اين هر دو دلالت صريح دارند بر خشنودى او از الطاف
الهى و خشنودى خدا از وى اما خبر آنحضرت خشنودى خويش از خدا و در روايت آمده
او را نيز مرتبه رضى بلند ترين مرتبه تقوى و ايمان و خلاص است اما خبر او خشنودى خدا
كه بعد از و رضوان من الله اكبر فرموده كويند بلند ترين وجه تسميه او بدين نام كه موافق
و مخالف از وى راضى بودند ٢ صابر ٤ وفى يعنى صبر كننده در بلاها و وفا كننده بعهد در راين
عجم ملقب بقبله هفتم است زيرا كه محل استقبال در ايشان روى زمين هفت مكان است
مكه و مدينه و كوفه و كربلا و مشهد ... بر قرين و در بغداد است و سر من راى و مشهد مقدس
هور كه سماويه ملقب بهمرايه است يعنى در ماندن از وطن **كنيته**
ابو الحسن ثالث است نه جمع امير المؤمنين على كرم الله وجهه را ابو الحسن مطلق گويند و امام

ابو الحسن اوّل و امام موسی کاظم ع را ابو الحسن ثانی اما آنکه جمیع کنیت مر امیر المؤمنین
و امام زین العابدین را منظور نداشته اند چون امام موسی کاظم و حضرت
امام رضا هر دو در یکعصر و هر دو مکنّی بابو الحسن بوده اند حضرت کاظم را ابو الحسن ماضی
و ابو الحسن اوّل و امام رضا را ابو الحسن ثانی گویند و این کنیت را حضرت کاظم
باو داده چنانچه علی بن یقطین گوید که حضرت در حبس بمن نوشت ان فلاناً ستّة ولدی
وقد نحلته کنیتی **کرامات** اوّل آمدن باران بدعای آنحضرت
۲ خبر دادن بآنکه هر یک از ارباب کدام دولتست ۳ سکه طلا از سنگ خارا ظاهر
گردانیدن ۴ بالیدن چوب برای علی بن اسباط ۵ خبر دادن عبد الله بن مغیره از دعای که
در مکه کرده بود ۶ خبر دادن بریّان بن صلت آنچه در دل داشت از طلب جامه و درهم
۷ نوشتن جواب مسئله احمد بن محمد بن ابی نصر در خاطر گذرانیده بود در ولایت دیگر
۸ خبر فوت سعید بن سعد از سه روز قبل از فوت او باو دادن ۹ خبر از شفا یافتن
جعفر و وفات پدرش اسحق قبل از وی ۱۰ خبر دادن بآنکه عبد الله هرون بن محمد هرون را
میکشت ۱۱ آنکه آن مردی را قوّه نطق نداشت و فرمودن بر او علت او
در خواب بعد از دیدن وی را اجر دادن بآنکه در خواب دیده بود ۱۲ خبر دادن بآنکه شخصی

چند روز دیگر و الی مرتبه دوّم اکثر کرد چنان شد ۱۳ خبر دادن علی بن دینار در مرو از جامه
که در کوفه در میان بار گذارده بود و فراموش کرده ۱۴ مسئله نوشته بود جواب آن را
قبل از رسیدن مسئله بآنحضرت در خراسان ۱۵ ناپدید شدن در مجلس مأمون و پدید
ظاهر شدن ۱۶ هر قدر که از خوردن و ... برای کتابت لعل از سؤال قبر بزرگ خاک
۱۷ ظاهر ساختن آنکه در قبرستان در عوض راه خراسان و سوختن آن ۱۸
حمل بر نحو گوسفند برای شیران رفتن و سالم بر آمدن از میان ایشان ۱۹ پیدا کردن
چهل و هشت هزار دینار زر سرخ از تحت خاکی که در زیر دست داده کیسه بود که قرض دار
شد ۲۰ دادن چند هزار بیمار را بیک نظر شفا دادن ۲۱ رسیده زنده در طاق نقش خوابیده
ارشاد بر لو رش با تهرا و آن حضرت اظهار فوت او نمود و غیر اینها **لقبه**
مادرش کنیزی بود سمات نجمه و بقولی اسمش ام البنین و بقولی نام وی اروی بود و لقبش
شقرا و بقولی اسمش کلیمه بود بهر تقدیر از قوم نوبه و در یکبار روبا ملاحت و جمال در زهد
در عبادت و بقولی نام وی سکن النوبیه بود و بقولی از خیرات زنان آن عصر بوده در حق
کوتیه نامش تکتم بود چنانچه در حق او گفته اند الا انّ خیر الناس نفساً و والداً
و رهطاً و اجداداً علیّ المعظّم اتتنا به للعلم و الحلم ثامناً اماماً یؤدّی حجة الله تکتم
مرویست که چون حمیده مادر امام موسی وی را بخرید رسول خدا صلعم را بخواب دید که او را

تا مورد رحمت حق گردد او را بامام موسی بخشید و چون او امام رضا از وی بظهور آمد او را
طاهره نامید **مولده** روز پنجشنبه و بقولی یوم الخمیس
الذی رفع فیه ادریس و لعن فیه ابلیس و بقولی روز جمعه بهر تقدیر ۱۱ شهر ذی القعده
و بقولی ذیحجه و بقولی ۱۵ شهر ذیقعده و بقولی از ذیحجه سنه ثمان و اربعون و مائة
من الهجرة النبویه و بقولی سنه ثلث و خمسون و مائة در عهد خلافت منصور خلیفه
بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق به پنجسال در مدینه مشرّفه منوّره متولد گردید و
حین تولّد خوارق عادات از آنحضرت بظهور رسید از جمله آنکه روی بقبله خدا را سجده
کرد و شهادتین گفت و اقرار بامامت آبای کرام خود و شهادت بر امامت خود گفت و او را
دلو **ساعته** ساعت هشتم هشت چهار رکعت از نافله عصر است تا فراغ
از نماز عصر مخصوص آنحضرتست دعای این است یا خیر مدعوّ یا خیر من اعطی یا خیر من سئل
یا من ضاء باسمه ضوء النهار و اظلم به ظلم اللیل و سال باسمه وابل السیل و رزق اولیائه
کل خیر یا من علا السموات نوره و الارض ضوءه و الشرق و الغرب رحمته یا واسع الجود
اسئلک بحق علی بن موسی الرضا و اقدّمه بین یدی حوائجی ان تصلّی علی محمد و آل محمد
پس طلب دیگر کن و هم تلاوت قرآن سنتست و هم حین بوسیدن مصحف
بگوید اللهم انی اشهد ان هذا کتابک انزل من عندک علی رسولک محمد بن عبد الله

و کلامک الناطق علی لسان نبیک صلواتک علیه و آله جعلته هادیاً منک الی
خلقک و حبلاً متصلاً فیما بینک و بین عبادک و بعد از فراغ از تلاوت بگو
اللهم انی قد قرأت ما قضیت من کتابک الذی انزلته علی نبیک الصادق
فلک الحمد ربنا اللهم اجعلنی ممن یحلّ حلاله و یحرّم حرامه و یؤمن بمحکمه و متشابهه و اجعل
لی انساً فی قبری و انساً فی حشری و اجعلنی ممن ترقیه بکل آیة قرأتها فی اعلی علیین آمین
رب العالمین و بعد از تلاوت خیر های بسیار داده و در کتب دعا مسطور است اگر کسی خواهد رجوع کند
نصایحه در مدح قناعت جمع کننده آبرو و عزیز کننده قدرست و
دور کننده لومی است از زیاده طلبی و از بند که اهل دنیا و سلوک نمیکند سلوک
قناعت مگر دو کس یکی متقلّلی که اراده اجرت داشته باشد و دیگری بزرگی که احتراز
از لئیمان نماید و هم آنحضرت شکوه کرد از آنحضرت با این نظم مبادرت نمود
اعذر اخاک علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه و اصبر علی بهت السفیه و للزمان علی
خطوبه و دع الجواب تفضّلاً و کل الظلوم علی حسیبه و ایضاً از آنحضرت است
نعیب زماننا و العیب فینا و ما لزماننا عیب سوانا نعیب زماننا و العیب فینا
و لو نطق الزمان بنا هجانا و لیس الذئب یأکل لحم ذئب و یأکل بعضنا بعضاً
عیاناً **اخلاقه** در شمایل چون امیر المؤمنین و سید الله

از این چهار کوکب پنج ماه تحت حوت ثابت در دلو و پنج ماه طی شط در کوی حوت
دیگر و تمثیلات شده از عادات او همه از قرآن بوی و هر سه روز یک ختم
قرآن کوی و در کوی هر روز تو رسم میتوانم کرد ولیکن نوبه آیه رحمت و عرض با تمام میکنیم
و نجس هیچکس را براق قطع نوبتوی هو نکو جدی پای خود سه دراز بخوی آب دهن بلند جنی
و ملازم راد کشنام بدلوی و با خدمه و غلامان طی م خورد وی و اقل رسید بجی را
از طعام جدا کوی و بر حمار سوار شدی و بر حصیر نشستی و شبهای تار صدقه دلوی
همیشه روزه روزه داشتی هو در خانه لباس کهنه پوشیدی هو از طعام گوم زلف کوی
و تلافی نیکی گوم ضعاف کوی

اصحابه زیاده از دویست نفر اند

از جمله احمد بن محمد بن ابی النصر البزنطی و محمد بن یعقوب و ابن عبد السلام و ابن فضل
و ابراهیم بن ابی محمود و ابن صالح و ابن سلام و ابن موسی و ابن ابی الجلاد و ابن هاشم
و خرم بن مطر و اسمعیل بن جلبد و ابن عباد و ابن مهران و ابن سعد الاحوص و ابن یمام
و افلح بن یزید و یونس بن یقطین و یحیی بن موسی و ایوب بن نوح و بکر بن صالح
و بلخ بن نوح و جعفر بن قیس الخطیب و ابن عیسی و ابن بشر و حماد بن عثمان و حسن بن سهل
المعروف بذی الرئاستین و ابو قصیر و زکریا بستین و ابن علی بن فضال و ابن علی الیقطینی
و ابن علی الجواز المعروف بالوشاء و حسن القلیسی و حسن بن علی بن یقطین و ابن جهم و ابن محبوب
و ابن نجر

و ابن شعیب الحداد و حسین بن سعید الاهوازی و ابن علی بن یقطین و ابن رئاب و حمزة
بن بزیع و حمدان بن ابراهیم و خلف بن سلمه و داود بن النعمان و ابن علی بن یعقوب و ریان
بن الصلت و زکریا بن عبد الصمد و زکریا بن آدم و ابن آدم و سهل بن الیسع و سعد بن
سعد الاحوص و سلیمان و داود الخفاف و سندی الربیع و شعیب بن حماد و صفوان بن یحیی و
ریاح [illegible] و کیل الحضرة و صدقه الجرابی و عبد الله بن جندب و عبد الحمید بن سعید و
عبد العزیز بن مهتدی و عبد الجبار بن مالک الحناط و ابن محمد بن الحسینی و عمر و ابن
بن محمد الزعفرانی و علی بن مهزیار الاهوازی و ابن مسیب الهمدانی و ابن الفضل الواسطی
و ابن سیف بن عمیره و عباس بن محمد الزراق و ابن موسی النجاشی و عبد الله الصالح بن الصلت

و غیر اینها الی اخره **توسله** سلطان در شعر و بحر و در سبیل الوطن
و خلاصی از سختی غربت و اندوه آن مفرط است توسل جستن بحضرة بدین دعا
اللهم انی اسئلک بحق ولیک الرضا علی بن موسی الرضا الا سلمتنی به فی جمیع
اسفاری فی البراری والبحار والجبال والقفار والاودیة والغیاض من جمیع ما اخافه
انک رؤف رحیم **احتجاجه** مکالمات با ارباب ملل و طوائف از علماء
و متکلمین بسیار است و قصه بن سهل رشید و ابن خلاف محمد بن هارون بن جعفر و خدا
عالم از آنست بهیده اخبار لغفه کند ولیعده مفهوم ساب نوقضه کهف پس از

و اگذاشته است و نحو حکیم از آنست بهیده را پس از راه گذارد و نصرانی زنا کرد
با زنان و شیمه چون دیده حد او قتل است مسلمان شد علما فتوی دادند اسلام
بر طرف کننده همه گناهان است مامون در خشم شد پس از حضرة مامون در کوه
بفرما او را کشته و مان او ایمان باسر است و قبل نیست کما قال سبحانه فلما
رأوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده **نقش خاتمه** ما شاء الله
لا قوة الا بالله بود نقش این کلمه بر نگین خصوصاً کو یمنی زرد باشد برای توانگری
بسیار سعیدی است تخصیص لکم در زیر آن محمد و علی کنده باشد و بقولی نقش نگین حضرة
حسبی الله حافظی بود و نقش بکلمه حرز حفظ در جنگ و امان از دشمن نفع عظیم دارد
و بقولی الله ربی و انا عبده و بقولی انا الله و لی بود و جمعی از ماه رمضان رئیس جدید
این کلمات را کی هو بدانی الا الله الا الله بالله نقش کند برای هر علت با نخست

دعاؤه اللهم اعطنی الهدی و ثبتنی علیه و احشرنی علیه آمنا امن من لا خوف
علیه و لا حزن و لا جزع انک اهل التقوی و اهل المغفرة مروی است در هر کاری که با مور
خیر شغل مینمود اللهم سلم و تمم میفرمود چون در کار خیر شغل باشید معذور بان
نشوید و دیگری را بگوید چه بسیار از کارهای خیر بسیاره [illegible] بسیار دیگر میکند
پس حسن عاقبت آن را باید از خدا باید خواست **حسن ۸**

استسلمت یا مولای لک و اسلمت نفسی الیک و توکلت علیک فی امری
وانا عبدک ابن عبدک فاجعلنی اللهم فی سترک عن شرار خلقک
واعصمنی من کل سوء واذی بمنک واکفنی شر کل ذی شر بقدرتک اللهم
من کادنی واراد بی فانی ادرء بک فی نحره واستعیذ بک علیه واستعینه منه بحولک
وقوتک فخذ عنی ابصار الناظرین اذ کنت جاراً لی لا اله الا انت یا ارحم الراحمین
و یا رب العالمین اسئلک کفایة الاذی والعافیة والشفاء والنصر علی الاعداء والتوفیق لما تحب
وترضی یا رب العالمین یا جبار السموات والارضین یا رب محمد وآله الطیبین الطاهرین صلواتک
علیهم اجمعین و بقولی حرز الحضرة حرز امام حسین است و آن این است یا من شأنه الکفایة
و سرادقه الرعایة یا من هو الغایة والنهایة یا صارف السوء والسوایة اصرف عنی اذیة العالمین
من الجن والانس اجمعین بالاشباح النورانیة وبالاسماء السریانیة وبالاقلام والکلمات العبرانیة
و بما نزل فی الالواح من یقین الایضاح اللهم فی حرزک و حرزک وفی عیاذک وفی ستر ک
وفی خوفک وفی کهفک من شر کل شیطان مارد وعدو راصد ولئیم معاند وضد کنود ومن شر
کل حاسد بسم الله استغنیت و بالله کفیت و علی الله توکلت و الیه استعدت علی کل ظالم ظلم و غاشم غشم
وطارق طرق وزاجر زجر فالله خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین **مدت عمره**
مشهور پنجاه و پنج سال و بقولی پنجاه و یک سال و بقولی چهل و نه سال و چند ماه و بیست و چهار سال و دو ماه

با پدر و تتمه بعد از پدر آنچه از ضرب اقوال مختلفه بحساب چهار جوره بهم میرسد یکی پنجاه و
و سه سال پنجاه و دو سال چهل و هفت سال چهل و هشت سال هر یک با کسر [illegible]
آنچه معلوم است هر ماه و چهارده روز نه ماه و ۱۳ روز سه ماه و ۲۰ روز
۱۰ ماه و ۹ روز [illegible] ماه و ۱۸ روز سه ماه و ۱۵ روز نه ماه و ۱۴ روز نه ماه و ۱۳ روز
۵ ماه و ۲۰ روز ۹ ماه و ۹ روز ۹ ماه و ۱۸ روز [illegible] ماه و ۱۵ روز دار [illegible]
با هشت جهت و شش صورت بهم میرسد **مُدّةُ اِمامَتِهُ**
بیست یک سال و پنجاه و کسری و بقولی بیست سال آنها از تجدید تاریخ فوت پدرش
چند جمال میرسد بدو نوع [illegible] و چهار سال [illegible] سه سال یا نوزده سال یا هیجده سال
هر یک با کسری هر ماه یا [illegible] ماه و ۱۷ روز یا ۱۸ روز یا ۱۹ روز یا ۹ روز
بیست سال یا [illegible] سال یا ۱۸ سال یا ۱۷ سال هر یک با کسر [illegible] ۱۰ ماه
و ۲۵ روز یا ۲۴ روز یا ۶ روز یا ۵ روز اول امامتش خلافت هارون بود
پس محمد امین خلیفه و ولیعهد از سه سال و ۲۰ روز خلع شد و عم [illegible] ابراهیم مهدی
مشهور بابن شکله ۱۴ روز بار محمد امین یک سال و ۷ ماه خلافت کرد و مامون الرشید
خلیفه شد **عِلّةُ وَفاتِه** زهر بود مامون الرشید [illegible]
باریکه بدان آلوده که [illegible] انگور کشید و با آنحضرت [illegible] انگور خورد
خوشه

خوشهٔ مسموم را بدست گرفته گفت خوب انگوریست آنحضرت فرمود خوب انگور است
در ما را بسوی بهشت میخورد مامون از آن طرف خوشه و آنحضرت از طرف دیگر خوردند
پس آنحضرت [illegible] دانه خورد [illegible] دانهٔ آن مسموم بود [illegible] گرفته
روانهٔ منزل شد مامون گفت کجا میروی فرمود بجائیکه تو فرستادی و بقولی سم را بآب انار
داخل کرده بود و برداشت کشف الغمه [illegible] از خدمهٔ خود [illegible] حق خود را
بگیرد [illegible] بعد از آن [illegible] تا حال که در میان [illegible]
و [illegible] آنحضرت رفت [illegible] آیا [illegible] میل [illegible] فرمود مامون [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] آنحضرت داد
بعد از [illegible] روز آنحضرت وفات کرد و گویند سبب آن بود چون آنحضرت را ولیعهد کرد
بنام [illegible] آنحضرت [illegible] مامون [illegible] گفتند پدران تو [illegible] جماعت
[illegible] آن را قوی مکنی [illegible] آنحضرت [illegible]
دار [illegible] خوف خروج [illegible] روزی در خلوت [illegible] لوازم آن [illegible]
امام رضی الله عنه را [illegible] کرده [illegible] شد **تاریخ وفاتِه** یوم [illegible] و بقول اصح یوم الجمعه ۲۴ ماه [illegible] رمضان و بقولی در
۲۳ ماه مذکور و آن نیز از جمله [illegible] امیر المؤمنین

بنابر قول اصح وفات امیر المؤمنین را در [illegible] گفته اند چه آنحضرت در تمام [illegible]
با آنحضرت [illegible] و بقولی در ۱۷ ماه صفر و بقولی در سلخ صفر وفات یافته در [illegible]
در سنهٔ [illegible] در ایام مملکت مامون الرشید [illegible] پای تخت خود
در مرو [illegible] قرار داده بود [illegible] در طوس بود **موضعُ**
وَفاتِه خانه در شهر طوس [illegible] آنحضرت چون از مجلس مامون برآمد [illegible]
ردای خود پوشیده [illegible] خادم را [illegible] در [illegible]
دیگر [illegible] رسید امام محمد تقی رضی الله عنه [illegible] از مدینه [illegible] آمده و
داخل شده و آنحضرت [illegible] او را در بر گرفت [illegible] گفت دیدم
[illegible] آنحضرت بود امام محمد تقی [illegible] دیدم [illegible] در میان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] پس امام محمد تقی [illegible] دیدم
کفن و تابوت در مخزن خانه [illegible] او را غسل داده بر تابوت [illegible] نماز [illegible]
مَدفَنُهُ [illegible] طوس [illegible] بود در [illegible]
آن [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خدا آن را [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]

پس این نان را خورد [illegible] تا ماهیان بخورند ماهی عظیم پیدا شود و همهٔ ماهیان را
بخورد پس [illegible] تا ماهی [illegible] خشک شود مرا دفن کنید [illegible]
[illegible] در حضور مامون پس چون مامون [illegible] گریبان چاک [illegible]
داخل شدند با نوحه و زاری [illegible] آنحضرت [illegible] در آن [illegible]
پس امر [illegible] آنحضرت فرموده بود [illegible] دیده بود [illegible]
گفت [illegible] در حیات [illegible] عجایب [illegible]
عجایب [illegible] این عجایب [illegible] بنی العباس [illegible]
[illegible] این ماهیان [illegible] ماهی عظیم [illegible] بنی العباس را تمام [illegible]
[illegible] کرد [illegible] مامون گفت [illegible] پس با [illegible] گفت آن دعا را
[illegible] امام محمد تقی از مدینه آمده [illegible]
[illegible] مامون [illegible] آنحضرت را [illegible]
[illegible] آنحضرت فرموده بود [illegible]
عَدَدُ اولادِه بقولی آنحضرت [illegible] یک پسر امام محمد تقی
است و بقولی سه پسر داشت و بقولی [illegible] پسر اما بقول اصح پنج پسر داشت و یک دختر
[illegible] محمد [illegible] حسن [illegible] جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه [illegible]

ایشان برای امام محمد تقی معلوم نیست و القاب معلوم نیست و ازینکه مادر ندیا از جهات
مختلفه در بارهٔ ایشان گفته اند کرموا مولدا وطابوا اصولا هو که محمداً وطابوا
هم هداة الوری وهم لاء اکرم الناس اصولا شرفا وکرم نفوسا ان عترت عدد سنه وعقبها
او ده سنه بدو نهایا عمی ان اول نیح دوم قدس الله ذکر اسم القدسیة

زوجاته در زمان که حجی داشت یک مدخوله امام دبش نیح
معلوم نشده و دیگری غیر مدخوله ام حبیبه دختر مامون بوده مامون پس ازانکه آنحضرت را
ولیعهد نمود آن دختر را نیز بدو عقد کرد تصرف نداده بود شنیده خویشان او از
بنی العباس بدین سبب ازوی برگشته در بغداد مخولعه دیگری را بخلافت نصب کردند
رسیده آنحضرت را مسموم نموده و آن دختر همچنان باکره بماند و آنحضرت را کنیزان بسیاری
بسیار بوده همچنین از ایشان نام معلوم نیست برای مادر امام محمد تقی در جدول آنچه
ذکر خواهد شد ان شاء الله

فضل زیارته حالیا بسیار در ثواب
زیارت آنحضرت ولادت است مقام کجالس للاولاد احمله منقولست از امیر المومنین که او هو باشند
که شهید شود مردی از اولاد من در خراسان بزهر از روی ظلم و هم نام من است و نام
پدرش نام پسر عمران هر کس زیارت کند او را در محل غربت بیامرزد حق تعالی گناهان
گذشته و آینده او را اگر چه برابر باشد عدد ستارهای آسمان و قطرات باران و برگ
درختان

درختان و حضرت صادق فرموده که شهید خواهد شد نوادهٔ من در زمین خراسان
در شهری که آنرا طوس گویند هر که او را زیارت کند در حالتیکه عارف باشد بحق او دست
او را بگیرم در قیامت و داخل بهشت کنم ازین پرسیدند که عرفان حق او چیست فرمود
تعلم انه امام مفترض الطاعة غریب شهید من زاره عارفا بحقه اعطاه الله اجر
سبعین شهیدا و رسول خدا فرموده است ستدفن بضعة منی بخراسان ما زارها مکروب الا
نفس الله کربه ولا مذنب الا غفر الله ذنبه و از حضرت صادق در جای دیگر سبعین الف
شهید نیز مذکور است مرویست که امام محمد تقی عرض کرده که زیارت قبر امام حسین افضل است
یا زیارت قبر پدر شما امام رضا پس آنحضرت مکث کرده باز بعد فرمود زیارت پدرم افضل
است چه زوار حضرت حسین بسیارند و از پدرم اندک و در روایت دیگر فرمود
ان عاجل الله برفر کبر الناس و ابی لا یزوره الا الخواص من المحبین و در حدیث دیگر
با هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه برابر است

فضل مشهده در امالی
از آنحضرت منقول است که فرموده بدرستیکه در خراسان بقعه ایست که در اندک
زمان بعد ازین محل آمد و شد ملائکه خواهد شد پس فوجی از ملائکه از آسمان آیند و از
آسمان بالا روند تا نفخ صور رسید بر رسیدند که آن بقعه کدام است یابن رسول الله فرمود
هی بارض طوس والله روضة من ریاض الجنة و در عیون از ابو جعفر مرویست که فرمود

ان بین جبلی طوس قبضة قبضت من الجنة من دخلها کان آمنا یوم القیامة من النار
یعنی در میان دو کوه طوس زمینی است که گرفته و برداشته شده است از بهشت
هر که بآنجا داخل شود از عذاب آتش ایمن است

صلواته
دو رکعت قبت رو دادن مهمی زنگ در آسمان بعد از غسل و پوشیدن پاکترین
جامهای خویش در هر رکعت بعد از حمد سورهٔ اخلاص پانزده بار و بعد از فراغ
بسجده رفته و بگوید اللهم ان کل معبود من لدن عرشک الی قرار ارضک
فهو باطل سواک فانک انت الله الحق المبین و صباح شنبه گذارد و بعد از حصول مطلب نماز
شکر ضرور است دو رکعت در رکعت اول توحید و در ثانیه جحد و در هر یک از رکوع
و سجدتین رکعت اولی الحمد لله شکرا شکرا و بعد از رکوع و سجدتین رکعت ثانیه
الحمد لله الذی استجاب دعائی واعطانی مسئلتی

در شناختن احوالات امام نهم حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

اسمه محمد لفظش نمونه ترکیب نبی لوم است چه انسان در رحم بشکل مکتوب این اسم باشد
بعینه بعد از وجود آمدن بشکل این اسم است بکوفی با تفصیل بدین نهج محمد
لهذا گفته اند هر کس را محمد نام کنند اسم را با مسمی جسد است مرطب تر نام
بهم میرسد

بهم میرسد نظم محمد کش قیام جوان نام در رخت بمیش حلقه طوق کمر باخت
تواند شد زیر حالش آگاه خرد با جمله دانش حدش به چه پا از آن است از خلل
دانش بردن برو دانش شد پایش چه نام است که در دیوان هستی
برو بگرفته نامی پیش دستی زبانم چون زدی حرفی بر آید دل و جانم زلذت بر آید
چو نام این است نام آور چه باشد نکوتر بعد از هر چه باشد

تحیته
اللهم صل علی محمد بن علی بن موسی علم التقی ونور الهدی ومعدن الوفاء وفرع الازکیاء
وخلیفة الاوصیاء وامینک علی وحیک اللهم وکما هدیت به من الضلالة واستنقذت
به من الحیرة وارشدت به من اهتدی وزکیت به من تزکی فصل علیه افضل ما صلیت
علی احد من اولیائک وبقیة اصفیائک انک عزیز حکیم

حجته
ترجمهٔ حدیث جابر و حدیث معمر بن خلاد گفت از حضرت امام رضا شنیدم که در
بارهٔ فرزند خود فرمود هذا ابو جعفر قد اجلسته مجلسی وصیرته مکانی و فرمود انا اهل بیت
یتوارث صغارنا عن اکابرنا القذة بالقذة یعنی لفظ بلفظ و ابن قیاما واسطی گوید
قبل از تولد امام محمد تقی بحدیث امام رضا رفتم و گفتم آیا میتواند بود که در یک عصر دو امام
باشد فرمود نمیتواند شد مگر آنکه یکی ناطق و دیگری صامت باشد پس گفتم تو امام
ناطقی امام صامت کدام است فرمود هنوز باشد از صلب من پدید آید شخصی که ثابت

گرداند خدا با دحق را و اهل حق را و باطل گرداند باطل و اهل باطل را پس بود از آیات
امام محمد تقی متولد شد از حسن بن جهم مرویست که گفت در نزد امام رضا نشسته بودم آنحضرت
فرزند خود امام محمد تقی را طلبیده در دامن من خوابانید و فرمود پیراهن او را بردار و نظر
کن بر کتف او پس دیدم بر یکی از کتفهای او شبیه بنقش نگینی مهری داخل در گوشت
پس آنحضرت فرمود شبیه باین مهر بر کتف پدرم بهمین موضع بود صفوان بن یحیی گوید
بخدمت امام رضا عرض کردم اگر خدا نخواسته ترا اجری شود که را امام دانیم اشاره
کرد بامام محمد تقی و فرمود این امام است گفتم سن شریف او باین است حضرت فرمود عیسی بن مریم
حجت بود بر مردم و سه ساله بود **القابه** پنج لقب داشت اول
تقی و مشهورترین القاب اوست مأخوذ از تقوی و پرهیزکاری و بهترین صفتها مختص
داشته است بهر کس متصف باین صفت باشد بهترین همه صفات در قرآن است
تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا ۲ جواد یعنی صاحب جود و بخشش است
تحقیق معانی آن در مبحث اسمای حسنی در نزد اسم جواد ذکر میشود ۳ مرتضی یعنی
انتخاب کرده شده از میان خلق ۴ منتجب و آن نیز بهمین معنی است ۵ قانع چه آنحضرت
باندک چیزی قناعت کرده و آنچه داشت در راه خدا انفاق کرد بود گفت سیمای ثانی
لقب داده زیرا که کم عمر و بسیار علم **کناه** ابوجعفر ابوالقضی یا باعتبار آنکه
آنحضرت را

آنحضرت را فرزندی شده باشد فضل نام لهذا زوجه آنحضرت را دختر ام الفضل گویند
یا بسبب بسیاری تفضل بمعنی جود است چنانچه در این باب گفته اند نظم جاد بالمنی بن جاد
علی الاداء مولای الجواد تضرب یداه بالجدوی فتغنی عن الانواء فی السنة الجماد
فواصله بالنعمة غزارا عهدان الزمن شیخ لعوار و القدم فی الوفا اقدار لکثیر
و یجری فی المدی اجری بحجه بهم اید جلن علی سماج و فیهات طعن علی سداد
من القوم الذین قد طوی تفیضهم الحقائق و الاعادی یا مولای دعوت ذی ولاء
الکیم تمنی و کلم بنادی تقدم حبکم ذخرا و کنزا یعود الیه یوم المعاد **کراماته**
روشن شدن خانه تاریک از نور روی او در وقت ولادت ۲ عورت خود را
بدست گرفتن در وقت تولد چنانچه در این شب ۳ گهواره در اطراف خود
گردانیدن و کلمه بر زبان راندن ۴ زنده کردن گاو کشته برای پیره زالی
۵ جواب دادن یحیی بن اکثم و سایر فضلا در صورت ۶ بلیغ در آوردن عرض خود
برای شهادت بر امامت خود ۷ رسیدن جوی از شام بکوفه و مدینه و از آنجا
بشام در طی الارض ۸ بار آوردن درخت کنار خشکیده ۹ فوت یحیی بن عمران
دریای قید جز دادن ۱۰ نوشتن در سر مهر کردن و بابراهیم بن محمد سپردن
۱۱ شفا دادن درد از زبان زنی بعد شنیدن بر آن از زردی جامه ۱۲ اظهار

شکافتن پدر حسن بن علی بعد از فوت او در جواب پسر خود دادن از ماهی ۱۲
دفن کرده بود ۱۳ بلرزه در آوردن غرفه معتصم خلیفه برای دفع دردی که
بر آنحضرت بسته بود و ساکن کردن بوار او بتوبه ایشان ۱۴ در گهواره شفا
دادن چشم محمد بن میمون ۱۵ نامه امام رضا را از خراسان بمدینه آورده بود
و نامه را در گهواره از وی گرفته خوانده و جواب گفت ۱۵ آمدن در رستی لشکره
ام الفضل در شب بر آنحضرت آمده و او را پاره پاره کرد و فردا آنحضرت را سالم دیدن
۱۶ اسه طلا نمودن ۱۷ مثقال از خاک ظاهر ساختن برای اسمعیل بن عباس
هاشمی ۱۷ اظهار ساختن چهار هزار درهم ۱۸ سطر به برد که امام رضا رضی الله عنه
داشت و چندی از آن مطلع نبود از زیر سجاده ۱۸ اخبار نمودن از ماهی خورد
که از میان قطرات باران بیان مشت خود کرده بود **نسبه**
پدرش حضرت امام رضا مادرش ام ولد مسمی بخیزران و بقولی رسانه و بقولی
ناشش جریان و بقولی دره بود و بقولی سبیکه نوبیه و بقولی سکینه مرسیه بفتح سین
و فتح کاف و سکون یا و فتح نون بهر تقدیر از مردم نوبه حوالی حبشه بود از خویشان
جاریه قبطیه که نجاشی بتحفه برسول خدا فرستاده بود و مرد لشکر امام موسی کاظم
بود طیب زید بن سلیط بوی سلام رسیده بود در ضمن اخبار نبویه مدح او
امام محمد تقی

امام محمد تقی داده شده چنانکه رسول خدا فرموده یا ابن خیر الاماء ابن النوبیة الطیبة
الفم المنتجبة الرحم **مولده** لیلة الجمعة و بقولی روز جمعه دهم ماه رجب المرجب
و بقولی ۱۵ یا ۱۹ ماه رمضان و بقولی ۱۲ آن و قول اول اصح است سنه خمس و
تسعین و مائة در مدینه مشرفه در ایام پادشاهی مأمون ... ... کنیزک رسیده
روضه خود بهر رسیده ... بازی کرده بود ... ... و از دیگر داد و را
کلفت که در میان داخل مجلس کرد و او لا علاج ... که چون بار دیگر بازی
که در رسیده که او را التکلیف ... کنیزک در نهایت زشتی بود و یا بکی وقت
دعا ... در حالت حیض بود ... نطفه مأمون بسته شد در همان وقت
ساعته ... ... از فراغ نماز است تا انقضای ربع از روز
محض است بآنحضرت دعای آن اینست یا من دعاه المضطرون فاجابهم
و التجاء الیه الخائفون فامنهم و عبده الطائعون فشکرهم و شکره المؤمنون فحباهم
و اطاعوه فعصمهم و سئلوه فاعطاهم و نسوا النعمة فلم یخل شکره من جلواهم
و امتن علیهم فلم یجعل اسمه مبتغا عندهم اسئلک بحق محمد بن علی علیهما السلام
حجتک البالغة و نعمتک السابغة و محجتک الواضحة و اقدمه بین یدی حوائج
تصلی علی محمد و آل محمد پس طلب حوائج کند دعا ... در این ساعت بعد از آن

وسه رعت اوّل روز معامله جهت میمنت میتوان حین خریدن متاع بگویند
الله اکبر الله اکبر اللهم انی اشتریته التمس فیه من خیرک فاجعل فیه خیراً اللهم
انی اشتریته التمس فیه من خیرک فاجعل فیه خیراً اللهم انی اشتریته التمس فیه رزقک
فاجعل فیه رزقاً و در متاع بنویس اثر برکته لنا انه نفع عظیم یا پاره در متاع کاسد
بنویس و بخوان قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء تا آخر دو آیه کاسد برد
تا آخر [illegible] مجربات **شمایله** ترکیبی در نهایت کمال
در کمال و ابروهای مقوس پیوسته باریک و رویی چون گل محمدی سرخ و سفید
و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده باریک چون نون و القلم [illegible]
و دندانهای ریزه سفید چون دُرّ خوشاب و انگشتهای باریک [illegible]
رسا و کشیده و میان کتفین گشاده و کمر باریک و سینه و شکم هموار و خطی
از موهای رعنا از میان پستانها تا بنزدیک ناف آمده و محاسن سیاه
و موی [illegible] در هم پیچیده و گردن بلند و قامت متوسط مایل ببلندی و بند
پیوندها قوی و در یکی از کتفین نقش مهر امامت بگوشت [illegible] بود
اخلاقه با وجود صغر سن در کمال تمکین و آرام دل
و خضوع در همه جا بوده هرگز خنده قهقهه از وی دیده نشده ملازم و خدمه
تحولو

بوده و دشنام نداده و بالجمله چنین شدی نکردی و شغل بازیچه نکردی روزی مامون
بالحکمت سیاه از راه گذشتی جمعی از طفلان شغل بازی بودند آنحضرت در گوشه
ایستاده و در امرای بازی طلب نموده در جواب فرمود ما للعب خلقنا بل خلقنا
للجد لامر عظیم مامون از استماع این سخن حکمت آمیز الطفل بالصغار تعجب
نموده از موفقیت احوال و پرسید چرا از طنطنه پادشاهی بس نکرد تحیی فرمود
جایی نبوده از تو بگریزم **اصحابه** یحیی بن ابراهیم و ابراهیم
بن محمد الهمدانی و ابن الداود الیعقوبی و ابن مهرویه و ابن شبیب و ابن مهزیار
و احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و ابن محمد بن عیسی و ابن محمد بن عبدالله و ابن محمد
بن خالد و ابن حماد و ابن یحیی و ابن یونس القمی و ایوب بن نوح و ابن حسکم بن
بشار المروزی و ابن داود بن محمد الهاشمی و حسن و حسین پسران سعید الاهوازی
و حسین بن اسلم و ابن اسد و ابن بشار و زکریا بن نوح و ابن علی القمی
و ابن عباس بن جریش و ابن عون و حسین بن محمد القمی و خلف البصری و داود بن
قاسم و ابن مهزیار و زکریا بن آدم القمی و زهیر بن زیاد و سعد بن سعد و شاذان
بن جبرئیل و صفوان بن یحیی البجلی و صباح بن ابی حماد و ابن محمد الهمدانی و عبدالله
محمد و ابن الصلت و علی بن محمد بن مهزیار الاهوازی و ابن عبدالله و ابن [illegible]

و ابن حدید و ابن الحکیم و ابی الحکم و ابن میسر و ابن النضر و ابن یحیی بلال و ابن محمد العلادی
و ابن حبان الواسطی و عبدالرحمن بن ابی نجران و عبدالله بن محمد الرازی و عبدالعظیم بن
عبدالله و عبد الجبار بن المبارک النهاوندی و عباس بن عمرو و قاسم بن اسباط
و ابن ابراهیم ابن عبد ربه و ابن اسمعیل و ابن حمزه و ابن یحیی القمی و ابن ابی [illegible]
و ابن النضیر و محمد بن الحسن التمیمی و موسی بن قاسم و ابن داود المنقری و ابن عمرو بن ربیع
و مصدق بن صدقه و یزدک بن عبدالله **توسله** یافتن گنج قناعت
و رسیدن نعمتهای پی در پی و توانگری و بخشش بر مرتبت و توسل جستن بآنحضرت
بدین دعا اللهم انی اسئلک بحق ولیک محمد بن علی الا جدت به علی من فضلک
و تفضلت به علی من وسعک و وسعت علی من رزقک و اغنیتنی عمن سواک
و جعلت حاجتی الیک انک لما تشاء قدیر و [illegible] از هر نماز بجهة لوای دین مجربست
احتجابه انی لی عظم و اکبر من المخلوقین نار الله الموصده فی عمد ممدده
مکیده [illegible] کید الحسده بالاقسام باللوح المحفوظ بالحجاب المعروف بعرش
ربنا العظیم احتجبت و استترت و اعتصمت و تحصنت بالم و کهیعص و طس و طسم و حم و طس
و حم و حمعسق و ق والقرآن المجید وانه لقسم لو تعلمون عظیم و الله الولی و نعم الوکیل
نوشتن و نگاهداشتن در بازوی خویش و خواندنش برای دفع کید و مکر و حسد دشمنان در هم شکست
نافعت

نعمت **نقش خاتمه** حسبی الله حافظی بود بر نگین نقره و بقولی از عقیق
سرخ و این بجهت کفایت مهمات و دفع اعادی مجربست و بقولی الشکر لله دوام النعم بود
و نقش این کلمه بر نگین برای وفور نعمت و توسعه معیشت نفع عظیم دارد یعنی شکر مایه
فزونی است چنانچه نعمتهای خدا آخر شدن ندارد و بقولی نقش نگین آنحضرت المهیمن عضدی بود
و این نیز برای قوت یافتن بر همه چیز نافع است و از برخی کارها چنان ظاهر گردد که آن نگین
آنحضرت از یاقوت سرخ بود و قسم زرد و یاقوت را خواص بسیار است و سرخش
برای دفع فقر و عسرت مجربست **دعاؤه** یا من لا شبیه له و لا مثال انت
الله لا اله الا انت و لا خالق الا انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک
و فی المغفرة رضاک دعای دیگر از برای هر مطلب موجب اجابتست الهی لا رب لی سواک فادعوه
و لا اله لی غیرک فارجوه انت الرب و انا العبد و العبد یخطی و الرب یعفو فالکاس دعوتی
لک صادقه و یقینی لک صادق خالصاً فاغثنی غیاث المستغیثین دعای دیگر
بنای خانه اللهم ادحر عنی و عن اهلی و ولدی مردة الشیطان و بارک لی فیه [illegible]
کلماته من وثق بالله اراه السرور و من توکل علی الله کفاه الامور
و التوکل علی الله حصن لا یتحصن فیه الا مؤمن امین و المتوکل علی الله نجاه من کل سوء و حرز
من کل عدو و الدین عز و العلم کنز و الصمت نور و غایة الزهد الورع و لا هدم للدین [illegible]

شدّ البدع ولا افراط الرّجل شدّ الطّمع وبالرّاعی تصلح الرّعیة وبالدّعاء تصرف البلیّة
ومن رکب مرکب الصّبر اهتدی الی مضمار النّصر ومن عاب اعیب ومن شتم اجیب ومن
غرس اشجار التّقی اجتنی ثمار المنی و دیگر فرموده همه عقل و حماقت در آدمی در منازعه اند
تا بمجده سالگی پس در کدام غالب شود در او هر یک از آنها بیشتر باشد و فرمود
چهار کار در صحبت بر صحتی است در بیمار کننده و فرمود توبه را چهار رکن است
اوّل پشیمانی در دل ۲ استغفار بزبان ۳ عمل بجوارح ۴ عزم جزم که دیگر عود نکند
و فرمود فساد الاخلاق بمعاشرة السّفهاء وصلاح الاخلاق بمراقبة العلماء و فرمود هر کس
باکسی در غیر رضای خدا ارلوری کند آن کس را خدا بر او مسلّط کند و فرمود من جار بک
فقد اعطاک اکثر ممّا اخذ منک و فرمود العفاف زینة الفقر والشّکر زینة الغنی
والصّبر زینة البلاء والتّواضع زینة الحسب والفصاحة زینة الکلام والعدل زینة الایمان
والسّکینة زینة العبادة والحفظ زینة الرّوایة وحسن الادب زینة العقل وکثرة
البکاء زینة الخوف وترک ما لا یعنی زینة الورع **عدد اولاده**
بقولی ده پسر داشت و پنج دختر و بقول صحیح دو پسر بود و دو دختر پسران یکی علیّ بن محمّد
ملقّب بنقی و او امام دهم است و دیگری موسی و از دختران یکی فاطمه و دیگری امامه است
در وصف آن کفته اند نظم یا لیت لو عاینت فضل الکلّم تیقّنت انّ الرّزق
بید الرّحمن

فی الارض واسع اذا خفقت بالبذل ارواح جودکم حیاة الهندی واستمع ربّا المطالع
و دیگر فرموده اند بدور طالع جبال خوارق غیوث سرایع سیول در افخ سیوف قواطع
ازواجه سوای کنیز یک زن نکاحی داشت که آن امّ الفضل یا امّ عیسی
دختر مأمون است چه مأمون بعد از یکسال از شهادت امام رضا از خراسان ببغداد آمده
آنحضرت را از مدینه طلب کرده نو خواهر زاده ویرا بآنحضرت داده روانه نمود مدّتی چند
آنحضرت زن دیگر خواسته بود از اولاد عمّار یاسر در کمال ملاحت و زیبائی
چون کنیز او را آوردند امّ الفضل حسن و را دید بر او رشک برد و همان شب نزد مأمون رفته
شکوه کرد و گفت آنحضرت ترا و جدّ ترا ناسزا میگوید مأمون از شراب مست حیث لا شعور
شمشیر برداشته آنحضرت را پاره پاره کرد و خوابید چون بهوش آمد پشیمان شد کس فرستاد آنحضرت را
سالم دید خدا را شکر کرد **صلواته** چهار رکعت است بدو سلام
هر چه بخواهی این جور است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره فلق ده بار و در ثانیه بعد از
حمد سوره ناس ده بار و در هر یک از سوره حمد و آیة الکرسی و آمن الرّسول تا آخر سوره بخوانند و بعد از سلام
در رکعت اوّل ده بار بگویند سبحان الله الابد الابد سبحان الله
الواحد الاحد سبحان الله الفرد الصّمد سبحان الله الّذی
رفع السّماء بغیر عمد المتفرّد بالصّاحبة ولا ولد و در رکعت اوّل

از دو رکعت ثانی بعد از حمد سوره الهیکم التّکاثر سه مرتبه و در ثانیه فاتحه و سوره قدر
سه مرتبه و سوره اذا زلزلت الارض زلزالها سه مرتبه و چون فارغ شود سجده کند
و در سجود ده بار بگوید اللّهمّ انّی اسئلک التّیسیر فی کلّ عسیر فانّ تیسیر العسیر علیک یسیر
پس سر از سجده برداشته ده بار این آیه را بخواند فلله الحمد ربّ السّموات وربّ الارض
وهو العزیز الحکیم جهة توسعه رزق و انواع فتوح و رفع فقر این نماز سریع الاثر و مجرّب
آزموده است **وفاته** روز شنبه اوّل شهر ذیقعدة الحرام و بقولی آخر آن
و بقولی ده یا ششم شهر ذیحجّه و بقولی آخر آن در سنه عشرین و مائتین در بغداد در سال دوم
بعد از فوت مأمون الرّشید چنانکه خود گفته در حیات خود فرموده الفرج بعد مأتین
بثلثین شهراً و در کشف الغمّه مذکور است در اوایل همان سال که معتصم عبّاسی آنحضرت را
با عیال از مدینه حضار ببغداد نمود و دو خود را خدا داشت تا بعد از مدّت یکسال آنحضرت
وفات یافت در روز چهارشنبه در جوار جدّ خود رکن کرد **علّة وفاته**
گویند معتصم عبّاسی زهر در طعام آنحضرت خورانید و اصحّ آنست که امّ الفضل زوجه اش بحکم
معتصم زهر شدید بر تمامی آلوده نمود در حال مقارب بآنحضرت داد چون آنحضرت دکمّل را
برخود گرفت بدن مبارکش ورم کرد و در که زرد رنگ شد تا بعد از چند روز بان
علّت وفات یافت در آن از آن آنحضرت نفرین بامّ الفضل کرد و فرمود الهی زخمی
دردی

در فرجش بهم رسد و درمان پذیر نباشد و کوشت بدنت خوراک سگان کردد بعد از
وفات آنحضرت زخمی در فرجش بهم رسید و از خانه معتصم بیرونش کردند در سر راه ها گدائی
میکرد آخر سگان محلّه او را خوردند **استخارته** برای استخاره
این دعا میخواند اللّهمّ انّ خیرتک فیما استخیرک بنیل الرّغائب وتجزل المواهب وتغنم المطالب
وتطیب المکاسب وتهدی الی احمد المذاهب وتسوق الی احمد العواقب وتقی مخوف النّوائب
اللّهمّ انّی استخیرک فیما عزم رأیی علیه وقادنی عقلی الیه فسهّل اللّهمّ منه ما توعّر وتیسّر منه
ما تعسّر واکفنی فیه اللّهمّ وادفع کلّ مهمّ واجعل یا ربّ عواقبه غنماً ومخوفه سلماً وبعده قرباً
وجدبه خصباً وارسل اللّهمّ اجابتی وانجح طلبتی واقض حاجتی واقطع عنّی عوائقها وامنع
عنّی بوائقها واعطنی اللّهمّ لواء الظّفر بالخیرة فیما استخیرک ووفور المغنم فیما دعوتک وعوائد
الافضال فیما رجوتک واقرنها اللّهمّ بالنّجاح وحصّها بالصّلاح وارنی اسباب الخیرة فیه
واضحة واعلام غنمها لائحة واشدد خناق تعسّرها وانعش صریع تیسّرها وبیّن اللّهمّ ملتبسها واطلق
ولمن اتبعها حتّی یکون خیره مقبلاً بالغنم مزیلة للعزم حاضرة النّفع باقیة الصّنع انّک ملیّ
بالمزید مبتدئ بالجود وصلّی علی محمّد المحمود وآله الطّاهرین بدانکه هر یک از استخاره قرآن و تسبیح را
اقسام بسیار است چه در باب قرآن و قصّه ها از اوّل ای بری تفأل کننده معلوم است و هر لوح
صفحه است یا هر جائی اوّل سطر آن و در باب تسبیح نیز چند قبضه من تسبیح آن یکلوم

در آنچه بیان قرض است باید شمرد یا مابین القرضتین پس دلالت است از کلام الله بطریق ابن طاوس سورت نحو جلاله شمرده نحو

مدة عمره

بر مهور [illegible] در ۲ ماه و ۱۵ روز یا ۱۸ روز یا ۶ ماه و ۲۳ روز اما از روی تحقیق ۲۴ سال و کسری است

از آن کسر عبارت از ۳ ماه و ۲۴ یوم یا ۴ ماه و ۲۰ یوم یا چهار ماه و ۲۵ یوم یا یکماه و ۱۳ یوم یا ۲ ماه و ۱۸ یوم یا یکماه و نیم یا ۲ ماه و نیم یا ۲ ماه و ۲۰ یوم

یا یکماه و ۱۱ روز یا ۲ ماه و ۱۱ یوم یا ۲ ماه و ۱۰ یوم بوده باشد بنا بر اختلاف اقوال درباره تولد و ماه وفات در ضرب اقوال مختلفه در یکدیگر ۱۲ صورت حاصل گردد پس از جمله تقریباً ۹ سال با پدر بود و تتمه بعد از پدر

مدة امامته

۱۷ سال یا ۱۸ سال و ۱۱ ماه و ۵ روز اما از تخمین اقوال در وفات او و وفات پدر بزرگوارش گفته شد یا یکدیگر مدت امامتش ۱۶ سال و کسری یا ۱۸ سال و کسری میشود آن کسر عبارت از یکماه و ۲ روز یا ۱۷ روز یا ۸ ماه و ۱۳ روز یا ۲ ماه و ۲ روز یا ۱۷ روز یا ۹ ماه و ۳ روز یا ۲ ماه و ۱۱ روز یا ۱۲ روز یا ۹ ماه و ۲ روز یا ۹ ماه و ۱۸ روز هر یک از این حالات با هر یک از ۱۲ احتمال در مدت عمر گفته شد نتیجه نحو فراخوان گردد آن کسر بر ۷ سال یا ۸ سال رسیده که او باید بوده واقع خواهد شد

احتجاجه

در مجلس عروسی خود با تمام علما و امرا نزد مأمون خلیفه یحیی بن اکثم را که اعلم علما و قاضی بغداد بود بر مسئله [illegible] و مسئله او عاجز گردانید چنانچه در کتاب احتجاج مذکور است و ایضاً یحیی بن اکثم گفت با ابن رسول الله چه میفرمائی درباب حدیثی مشهوری که جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که از ابوبکر بپرس از من خدای او هم راضی است یا نه پس آنحضرت فرمود ما منکر فضل حضرت ابوبکر نیستیم اما خدای را از آنک گوئی با آدمی نو نکر است چگونه اینمعنی برو او ظاهر نباشد تا حضرت ابوبکر از وی راضی است یا راضی نیست پس یحیی گفت چه میفرمائی درباب حدیثی که درباب ابوبکر و عمر گفته است که انهما سید کهول اهل الجنة فرمود در اهل بهشت پیر نباشد ایشان سید پیران اهل بهشت باشند این حدیث از جناب جد بزرگوارم نیست بلکه آنحضرت درباره حسنین فرموده الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة باز یحیی گفت رسول خدا درباب حضرت عمر فرموده که من پیغمبر نبودم البته عمر پیغمبر بود فرمود که حضرت پیغمبر ما اخبار از خلقت حضرت آدم پیغمبر بود و بعد از پیغمبران حاضر نباشد پس این حدیث در حق ایشان رد و منکر است [illegible] بود هر گاه از من حق [illegible] یا پیغمبر را کسی که خبر است که دارد از علما رسیده بود و یا کسی که حدیث است [illegible] پس آنحضرت فرمود هر سال که [illegible] او در هر دو [illegible]

هشتاد دینار فرمود بر او زکوه که در قرآن هشتاد دینار خوانده است

حرز

دعائیست مشهور بنام امام محمد تقی باید بر ورق آهن بنویسند تا لوله بسازند و آن لوله را بعد از نقش بسیله دعای یا مهور [illegible] بنات تا آخر نقش کنند و دعای مزبور پیچیده در لوله گذارند و بر بازوی راست بندند و قتیکه [illegible] در غربت باشند و هر حاجتی داشتن باید اول چهار رکعت نماز کنند و در هر رکعت بعد از فاتحه هر یک از آیة الکرسی و شهد الله و سوره والشمس والليل و توحید هفت بار بخوانند و این را بندند از همه بلیات محفوظ باشند و [illegible] از جن و انس [illegible] در امان باشند حالی ایند [illegible] چنانکه بآنحضرت رسید

مدفنه

در قم [illegible] نموده بود وفات بعد آنحضرت را [illegible] در اول [illegible] روان [illegible] در نماز و [illegible] و [illegible] در [illegible] قم [illegible] امام [illegible] هر [illegible] و در [illegible] این کرامات [illegible] نموده [illegible]

نموده نقش نفیس را بکوآمد

در شناختن احوال امام دهم حضرت امام علی النقی رضی الله عنه

اسمه

علی است و دلالت صریح بر ارتفاع شأن و تکرم مکان آنحضرت کند چه این لفظ صیغه بمعنی فاعل است یعنی از علو خواه در مراتب صوری و خواه در مراتب معنوی مانند جد بزرگوارش لهذا در کتب متقدمین تمام و به لطف است یعنی امام نظم صفات علی الخیر من قیقی [illegible] صفات جلال [illegible] [illegible] فاضت [illegible]

القابه

آنحضرت را ده لقب است نقی یعنی پاک طینت است ۲ حلیب ۳ امین ۴ هادی ۵ ناصح ۶ فتاح ۷ مرتضی ۸ فقیه ۹ عالم ۱۰ متوکل و این لقب آنحضرت مخفی بود آنحضرت سعی داشت در خفای این لقب میفرمود در مستان او صحبت [illegible] و در مجمعها این لقب را گویند در جمع [illegible] خلیفه نیز ملقب بمتوکل بود و در استماع این لقب خیال اذیت آنحضرت داشت اما مشهورترین القاب آنحضرت اول است گاهی آنحضرت ملقب بعسکری [illegible] خلیفه [illegible]

و ایشان را عسکریین گویند **حُجّته** تتمه حدیث جابر و حدیث
اسمعیل بن مهران که چون در مرتبه ثانیه معتصم خلیفه امام محمد تقی را بمدینه احضار نمود
گفتم فدای تو گردم بعد از تو امر خلافت بکیست فرمود الامر بعدی الی ابنی علی
دیگر حدیث خیرانی است که حضرت امام محمد تقی نوبتی پیغام فرستاد در حالت
وقت رحلت من رسیده است و امامت بعد از من متعلق بفرزندم علی است
و از برای اوست بر ذمه خلایق از حقوق امام هر چه که از برای من بود بعد از پدرم
و احمد بن عیسی این پیغام را از پس در شنیده و بدیگران گفت هر گاه فوت شد از آنچه شنیده
مضمون این پیغام را در رقعه نوشتند سر بمهر نموده و بکسی سپردند و در وقت وفات
امام محمد تقی قریب چهار صد نفر از وجوه و بزرگان در خانه آنحضرت حاضر شدند و در حضور امر
امامت گفتگو داشتند آنکس که در این سخن منکر بود و خلاف عظیم بهم رسیده نزدیک بود
مر آنها باطل روند پس آن رقعه را آورده مهر از عنوان آن گشاده شد و بر آنچه
امام محمد تقی در باب امامت آنحضرت فرموده بود واقف شدند و هنوز نقش را
بر ندانسته بودند همه قوم اجماع بامامت امام علی النقی رضی الله عنه نموده و بکلمه حق
قایل گردیده دیگر روایت احمد بن ابی خالد است در باب وصیت امام محمد تقی
بسوی امام علی النقی وارد شده در کتاب کافی **کنیته**
ابو الحسن

ابو الحسن الرابع بقولی ابو الحسن الثالث بتفصیلی که در ذکر دلالات امام رضا رضی الله عنه
گفته شده و این کنیت باعتبار آنست که امام حسن عسکری فرزند اوست یا
باعتبار آنکه در فضیلت ثالث ائمه خداست و بامهدی نیز ... چه زاده طبع آنحضرت
همه نیکیست چنانچه در ... گفته اند ... بهم اید جبلین علی سماح ... طبعین
علی سدلو بهم عرف الوری سبل الهدی بهم دلوا الانام علی الرشاد
و مما کانت الحکما قالت لسان المرء من خدم الفؤاد فکیف یجوز عن وصف
وقلب رایح بهواک غادی **تحیاته** اللهم صل علی علی بن محمد
وصی الاوصیاء و امام الاتقیاء و خلف ائمة الذین علی کل الخلایق حجتهم الله اسم
کما جعلته نورا یستضیء به المؤمنون فبشر بالجزیل من ثوابک و انذر بالالیم من عقابک
و حذر بأسک و ذکر بآیاتک و احل حلالک و حرم حرامک و بین شرائعک
و فرائضک و حض علی عبادتک و امر بطاعتک و نهی عن معصیتک فصل علیه
افضل ما صلیت علی احد من اولیائک و ذریة انبیائک یا اله العالمین
کراماته زنده کردن غلامان متوکل که متوکل ایشان را خلق
امر بقتل آنحضرت کرده بود یا آورده ایشان از قتل آنحضرت پشیمان شده بودند و ظاهر
چشمه آب در بیابان برای ابو الحسن بن هرثمه در دو بیابان سبزه در کنار آن و ... و رفتن آب ...

که آنحضرت دیده از رفتن آن ... کس ... پیش فرستاد درخت و آب را ندید و ... را در هوا
آنچه دیده ... سه مشتی ریگ از برای ابو هاشم زر سرخ کردن صله طلا بقدر چهار صد دینار
برای ... ظاهر ساختن زبان ابو هاشم را بهفتاد لغت غیر عربیه گویا کردن بطرف کردن
متوکل و خوش بیک نفرین بعد از سه روز میراندن جوانی که در مجلس خلیفه آنحضرت را
دق کرده بود بیک نفرین مردی دیگر در مجلس طعام آنحضرت را خفیف کرده بود آنحضرت فرمود
طعام بخور تا خبر فوت عزیز ترا بشنوی هنوز طعام میخورد که خبر رسید مادرش از بام
افتاده مرده است نمودن بهشت و حوران و غلمان و نهرها بصالح بن سعید از خانه
صعالیک ... اختیار شدن ... بزرگان خلیفه در تعظیم او بعد از آنکه شرط کرده بودند
احترامش نکنند ظاهر ساختن ده نفر از غیب ... متوکل او را ... تشیع ...
جواد داده بود از کوه زر اندازد و انداختن ایشان ... جواب را ... دلول ...
آنحضرت را در رسیدن بمدینه طیبه قدرت دلول ابو هاشم ... روز ... الارض
از بغداد ... [illegible] ... شفا دادن مردی ...
داخل شدن بسیاران گرسنه **مولده** یوم ... و بقولی ... و بقولی
یوم الثلثاء ... ماه رجب و بقولی پنجم از آن و بقولی سیزدهم از ماه مذکور و بقولی ... از ماه
ذیحجه و بقولی ۲۷ از آن و بقولی نصف شهر جمادی الآخر سنه اربع عشر و مایتین
من الهجرة

من الهجرة النبویه و بقول اصح اثنی عشر و مایتین در زمان سلطنت مأمون الرشید بموضع صریا
که مکانیست در مدینه منوره متولد شد و ظاهر ساختن خوارق عادات در حین تولد
نسبه پدرش امام محمد تقی مادرش کنیزکی بود سوسن نام بقول اصح و بقولی دره
مغربیه بود ... حیره ... و بقولی ... بود ...
در کشف الغمه آورده ... [illegible] ...
صوری و معنوی و قابلیت و صلاح همه روزه ...
ساعته ... از ابتدای ربع آخر روز است تا یک ساعت ...
مانده مخصوص بآنحضرت و خواندن این دعا در آن وقت ضروری است یا من علا فتعظم یا من
تسلط فتجبر و تجبر فتسلط یا من عز فتکبر ... یا من مد الظل علی خلقه یا من امتن علی
عباده بالمعروف ... علی بن محمد
... [illegible] ...
حضر ... سوار شدن ...
سواری کنند بگویند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و الله اکبر و چون ...
نشیند بگویند الحمد لله الذی هدانا للاسلام و من علینا بمحمد سبحان الذی سخر لنا هذا
و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و الحمد لله رب العالمین اللهم انت ... علی الظهر

دلهای مستمعان علی الدوام و چون مرکب سرکشی کند در گوشش این آیه بگو افغیر دین الله یبغون
الآیه و خواندن بیت حضرت خضر ضرورت است مُفضّضاً علیکم ما قصدتم من الشیء تحج
سکنتم فی حصون الادب حیث اتجهتم یا عدیکم سلامة فی عنکم الرحمن من کل حادث و چون
نزول سیهی بگو اللهم انی اسئلک خیرها و اعوذ بک من شرها و چون برون رود بگو السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته **اخلاقه** در نهایت
جلالت و وقار و کرم و عطا بود و از کثرت حیا و شرم در روی کس کم نگریستی و آرام
در مطلب میکرد و بلند سخن نمی‌گفت و میل بالذائذ نداشت اما از راه جلالت و حشمت هیبت
او در صدور می‌نشستند و از دیدن حرکات بد رو بخشم می‌آمد منقول است که
روزی خلیفه مقرر کرده خوانین و امرا در جلو او پیاده روند در نظرش تخفیف آنحضرت
بود پس آنحضرت با امرا قطع رفتن نمود چون بمنزل رسیدند خلیفه از او عذرخواهی کرد
آنحضرت فرمود ناقه صالح تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب
پس خلیفه بعد از سه روز بمرد **شمائله** مربوط القامه و بسیار خوب
و روی سرخ و سفید و گونه‌های اندک برآمده و چشم‌های فراخ و ابروهای گشاده
و دندانهای درشت و چهره‌اش مانند ماه بود هر که آن بدیدی بر رخ مبارکش نگریستی غمها از دلش زدودی
و محبوب القلوب بود چنانچه بیت هر چند دشمن بوی برخوردی ملتفت بوی شدی و بوسته
لب مبارکش

لب مبارکش در تبسم بود و ذکر خدا بودی و در راه رفتن گامها را کوچک گذاردی
پیاده رفتن آنحضرت دشوار بودی و اگر در راه رفتن بدن مبارکش عرق کردی
احتجاجه در جواب بعضی از منکران فرمودی که اسم اعظم هفتاد
و سه حرف است و نزد آصف بن برخیا یک حرف بود و وزیر سلیمان بود و از
اسم اعظم که یک حرف بود از آن حرف شکافته شد زمین از ما بین او و ملک شهر
سبا و تخت بلقیس را از یک پاره سنگ مهر و طول و عرض از اتصاف هر یک
چهل روزه راه بود از آنجا در نزد خود حاضر ساخت بیک طرفة العین و آن حرف با هفتاد و دو حرف
دیگر نزد ما اهل بیت می‌باشد و یک حرف دیگر مخصوص ذات خداست جواب این جدی لعلیم
نزد یحیی بن اکثم از آنحضرت پرسید از معنی سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله که هفت دریا
کدام است و کلمات خدا چیست فرمود عین الکبریت و عین الیمن و عین البرهوت
و عین الطبریه و حمه ماسبذان و حمه افریقیه و عین باحوران و نحن الکلمات التی
لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی بالعقل پرسید که خدا مرئی می‌شود یا نه فرمود لا یجوز
الرؤیة ما لم یکن بین الرائی و المرئی هواء لا ینفذه البصر و الله تعالی منزه عن الاشیاء
فثبت انه لا یجوز الرؤیة بالابصار لان الاسباب لا بد من اتصالها بالمسببات
و در جواب حریز فرمود لا یکن علامه حرف را بازار زینت اعوذ باالله شد و هم بغوا

اشیای چند که بیادرد خوانده بهیچ خریداری نیست پس غلام اشیاء مذکوره را بیاورد
و اوراق او را زجر کرد بسیار قبیح است و در جواب مقتضی فرمود که خدا اختیار امور
بلند کان بنده است سببی که او ولید بن عقبه و عبد الله بن سعد پیغمبر باشند زیرا
قریش ایشان را اختیار کنند **توسله** است برای حقوق خوان
از مؤمنین و مؤمنات و نوافل و رد مظالم و تبعات عباد و نیل مطلب با توسل
بر تو سل جستن آنحضرت باید اللهم انی اسئلک بحق ولیک علی بن محمد الا
عنیتنی به علاتا دیته فرضک و لیس اخوانی المؤمنین و المؤمنات و سهل
ذلک لی واقرنه بالخیر و اعنی علی طاعتک لفضلک یا ارحم الراحمین و در دعای
بفضلک یا رحیم **مدة عمره** چهل و دو سال و بقولی چهل و یکسال و عمر
و بقولی چهل سال بچند روز کم لکن این قول او فق است با آنچه گفته اند مدت
مکث آنحضرت با پدرش شش سال و پنج ماه بود و مدت خلافتش بعد از پدر بزرگوار سی و سه سال
و ۷ ماه بچند روز کم و مجموع چهل سال بچند روز کم لکن از ضرب شش از اقوال که در ماه
ولادت گفته شد در سه قول که در ماه وفات گفته شد و اسقاط مکررها و ضرب
حاصل ضرب در وجوه مختلفه سال ولادت و وفات بیاه و پنج صورت باهم
در ایجک می‌رسد با آن مذکور و ذکر جمله ایشان کمی نیست **نقش خاتمه**
الله الملک

الله الملک بدستور نگین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقش بکلمه بر فیروزج که در روی دیگرش
الملک لله الواحد القهار باشد امان است از درندگان و ظفر است در جنگها
و بقولی المهیمن قبل الانقضاء بقولی حفظ العهود من اخلاق المعبود نقش بکلمه بر نگین جهت
وفای بوعده و رسیدن بشدها نفع عظیم دارد خصوصاً که نگین عقیق باشد بجهت خلاصی
از دست ظالم و حبس عجیب است بروایت که یکی از مخدوم الملازم خلیفه بحبس مبرد شد
حضرت امام جعفر صادق انگشتر عقیق سرخ از برای او فرستاد بعد از آن بوی و لقد یافت بخت کرد
نجات یافت **دعاؤه** یا نور یا برهان یا مبین یا منیر یا رب اکفنی شر
الشرور و آفات الدهور و اسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور و بنور رخی دعای مذکور حرز
اوست و دعای این است یا عدتی عند العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کهفی و السند
یا واحد یا احد یا من هو الله احد اسئلک بحق من خلقته من خلقک و لم تجعل فی خلقک
منهم احداً ان تصلی علی جماعتهم و تفعل بی کذا و کذا و طلب حاجت کند **اصحابه**
احمد بن اسمعیل بن حمزه و ابن محمد و ابن الحسین و ابن الخضیب و ابن العقد و ابن هلال و ابن
عبد الله الرازی و ابن ابراهیم بن اسحق و ابن عقبه و ابن ادریس و ابن عزبار و ابن محمد بن
فارسی و ابن عبیده و ایوب بن نوح و اسحق بن اسمعیل بن نوبخت و ابو طالب الا نباری
و بشیر بن بشار و جعفر بن محمد و ابن هشام و ابن محمد بن یونس الاحول و حسن بن محمد

بن ابی نجران وابن راشد وابن الولید وحسین بن سعید الاهوازی وابن ظریف وابن ابی البصری وابن مالک القمی وابن اشعث وحفص المروزی وابن محمد بن حجر وحمزة بن موسی علی بن سلیمان وخاتم القزوینی وحمدان بن سلیمان وخیران الخادم وخیران بن اسحاق الزاکانی وجلیل بن هاشم وداود بن القاسم وزکریا بن آدم وزید وداود الجرجانی وریان بن الصلت ورجاء الخزاعی وسلیمان بن داود المروزی وابن حضرم وسری بن سلامة وشاهویه بن عبدالله وصالح بن محمد وعلی بن مهزیار وابن یحیی الدهقان وابن ریس السیدابادی وعبدالعظیم بن عبدالله وعبدالرحمن ومحمد بن طیفور وعبدالصمد بن محمد وعبدوس بن ابراهیم وعروة النخاس وعثمان بن سعید وفضل بن شاذان النیشابوری وابن کثیر وفتح بن یزید الجرجانی وفارس بن حاتم القزوینی وقاسم الصیقل وقاسم الشعرانی ومحمد بن الفرج وابن رجاء وابن عبدالله القطان وابن حرکة الجمال وابن دربان وابن یزیع ومصقلة بن اسحاق ومنصور بن عباس وموسی بن داود ومعویة الحکم والنضر بن محمد ویعقوب بن زید الکاتب وابن منوچهر وابو الحسین بن حصین وابو عبدالله الجاودی وابو طاهر بن حمزة بن الیسع الاشعری

زیارته روز چهارشنبه مخصوص باو وبسه امام دیگر است بدین ترتیب
السلام علیکم یا اولیاء الله السلام علیکم یا حجج الله السلام علیکم یا انوار الله فی ظلمات الارض صلوات الله علیکم وعلی آل بیتکم الطیبین الطاهرین بابی انتم وامی لقد عبدتم الله مخلصین

وجاهدتم

وجاهدتم فی الله حق جهاده حتی اتیکم الیقین فلعن الله اعدائکم من الجن والانس اجمعین وانا ابرأ الی الله والیکم منهم یا مولای یا ابا ابراهیم یا ابا الحسن علی بن موسی یا مولای یا ابا جعفر محمد بن علی یا مولای یا ابا الحسن علی بن محمد انا مولی لکم مؤمن بسرکم وجهرکم متضیف بکم فی یومکم هذا وهو یوم الاربعاء ومستجیر بکم فاضیفونی واجیرونی بآل بیتکم الطیبین الطاهرین

صلواته در طلب فرزند دو رکعت نماز کند و سجده رود و ده بار استغفر الله بگوید و بعد از آن با زوجه اش مقاربت نماید و در حین مقاربت این دعا بخواند اللهم ارزقنی ولدا الا سمیته باسم نبیک ۴ البته فرزند صالح نیکو بهم رسد و در روز هفتم از تولدش در عقیقه گوسفند که ذبح کند بگوید یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللهم منک ولک بسم الله والله اکبر اللهم تقبل عن فلان بن فلان و نام مولود را بگوید

نصایحه فرمود هر کس از خدا بترسد همه کس از وی بترسد و هر کس طاعت خدا کند همه کس اطاعت وی کند و نیز فرمود من اطاع الخالق لم یبال بسخط المخلوق ومن اسخط الخالق فلیقن ان یحل به الخالق سخط المخلوق وان الخالق لا یوصف الا بما وصف به نفسه چگونه توان وصف نمود خدایرا که عاجزند همه حواس ظاهره و باطنه از دریافت ذات او و عاجزند اوهام و خطرات از ادراک او و عاجزند دیدها از احاطه باو و همچنین چگونه توان وصف کرد

محمد صلعم را که نسبت وصف او وصف حال آنکه حق تعالی مقرون ساخته نام او را بنام خود و شریک گردانیده است او را با عطای خود و جنب گردانیده است طاعت او را بطاعت خود و واجب کرده است اجر هر کس که طاعت او کند و هر کس عصیان او کند معذب خواهد بود در طبقات آتش و همچنین چگونه وصف توان کرد جمعی را که حق عز وعلا طاعت ایشان را با طاعت رسول خود مقرون گردانیده است در قول خود اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و ایشان را اهل امانت و اهل ذکر نامیده و فرموده است ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

علة وفاته در زمان متوکل شکی داشته خوارج و محبین و مخلصین نزد آنحضرت بودند و عبدالله بن محمد را که از طرف متوکل در مدینه حاکم بود او را فرمود که دیگر بدی آنحضرت میداشت و ساخت نامه بآنحضرت نوشته اظهار محبت نموده آنحضرت را از مدینه طلب کرد با یحیی بن هرثمه بسر من رای آنحضرت خانه و اسباب ترتیب نموده در ظاهر حرمت نموده در باطن در صدد دفع آنحضرت گردیده او را مسموم کرده و بقولی معتز بالله او را زهر چشانید

وفاته یوم الاثنین ۲۶ شهر جمادی الآخر و بقولی سوم ماه رجب و بقولی سه از ماه مذکور و بقولی

پنجم از آن

پنجم از آن و بقولی ۱۲ از آن در سنه اربع وخمسین ومأتین در زمان خلافت متوکل و بقول اصح در زمان خلافت معتز بالله در سر من رای وفات یافت و در حین فوت او قریب بدویست نفر از دوستان در تشییع جنازه آنحضرت حاضر بودند

عدد اولاده بقولی ۵ پسر و یک دختر عایشه نام داشت و بقول اصح پسران وی چهار نفر اول امام حسن عسکری که احوالش در جدول آتیه تفصیل یافته ۲ حسین که در تقدس و تنزه ممتاز از همگنان و تابع برادر بزرگ خود و قایل بامامت او بود ۳ محمد که احوالش معلوم نیست ۴ جعفر ملقب بکذاب که ادعای ارث حضرت و بنا طلبی فاسق بود و اکثر عمر خود را با ساز و طنبور و سایر نامشروعات بسر برده اما در ظاهر بامامت امام حسن عسکری قایل بود و بعد از فوت آنحضرت دعوی امامت کرد و گروهی را بجبر تکلیف میکرد بامامت او قایل شوند و نمیشدند و خواست بر جنازه امام حسن عسکری نماز کند تا مردم بدانند که بعد از آنحضرت امامت منتقل باو گشته است حضرت صاحب الامر ۴ که در سن شش سالگی بود از عقب در آمده گریبان او را گرفته پس کشید و خود بر نعش پدر نماز کرد پس جعفر بخلیفه عصر نوشته استدعا نمود که خلیفه امر کند جای برادرش را بگیرد و امامت را براه اندازد پس خلیفه در جواب گفت که امامت امری است که خدا بهر کس میخواهد میدهد پدر و برادرت امام واقعی بودند ما هر چند خواستیم ایشانرا برطرف کنیم نتوانستیم اگر تو نیز از جانب خدا امام هستی چنان خواهد بود والا چه لازم است ما او را قایل کنیم

ازواجه آنحضرت را از زنان کنیزی سیح بود که نام او حدیثه ثقه اراده
کرد و توقف در یکی بود و اکثر اوقات در بغداد و مدتها در مدینه حلقه او را
حضار که به سر من رای و بروایت کشف الغمه ده سال و چند ماه بسر من رای در زندان
داشت و بعوض ایام خود یک کنیز خاص تصرف که بود او اولاد مذکوره را از ازواج برشمرد
و نام و نشان آنها در جدول آید ذکر شده **مدفنه** خانه سکنی وی
در سر من رای بود که خلیفه آنحضرت ترتیب داده بود و آنحضرت با فرزندان در آنجا مدت
گرد و در آنجا بسر برده مشغول عبادت و کتابت قرآن بود و همگان شریف است و مزار و ملاد
در همگان ثواب عظیم اند و در این باب گفته اند دار که ابحجه قد هبت علی التقی و الشرف الاطهر
فقل سلام الله و فقت علی ذاک الجناب المرصع الاخضر من جنة الخلد ثری ارضها
دماؤها من نهر الکوثر حتی بها نقشان منورقه غضنها طیبه المکرمان ما بها
فطول التعریض او قصر غضا علاء حمرا سدقه ثمانها رفا رسا بر **اجابه**
واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا وجعلنا علی قلوبهم
اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه
لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون علیک یا مولای توکلت و الیک حسبی
والیه من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا تبارک الله
دا بحیر

ومهدی و بحق یعقوب رب الارباب و مالک الملوک و جبار الجبابره و مالک الدنیا و الاخرة
رب ارسل الی رحمته یا حلیم و البسنی عافیتک و ارزقنی فی حلقتی من نورک و حسانی من عدوک
واحفظنی فی لیلی و نهاری بحفظک قل من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم
معرضون حسبی الله کل غم و معینا و معافیا فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
و هو رب العرش العظیم بتجربه مشهور بود و مختفی شدن از نظر درندگان و دزدان
و دشمنان و ایمن بودن از شر سلاطین و شیاطین و مروقیات هفتم اهم مکتیات و او
دعاهات خواندن و نوشتن و نگاه داشتن فایده عظیم دارد و نافع است انشاء الله تعالی
خلافته مشهور تر درست سال و ۶ ماه و ۲۷ روز است و بقولی
تجر و ۳ سال و ۷ ماه است بچند روز کم و این قول موافق است با آنچه گفته اند مدت مکث
آنحضرت با پدرش ۶ سال و ۵ ماه بوده است هرگاه بنابر مدت عمر را بر چهل سال گذارم
اما بجهت تحقیق از ضرب اقوال مختلفه در دو سال و کسر است پانزده صورت ۶ ماه
و ۲ روز یا ۶۲ روز یا ۲۷ روز یا ۳۰ روز ۷ ماه و ۶ روز یا سه یا ۳ روز یا ۵ روز
یا ۱ روز یا ۱۳ روز یا ۲۶ روز ۲ ماه ۵ تمام بدون کسر ۸ ماه و ۶ روز یا ۱۳ روز
یا ۵ روز و قول حمیری الایام ... ۲۰۱ سال ... **حکام**
زمانه در اعلام الوری آورده مراد ایام امامت آنحضرت بقیه

امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه

ایام پادشاهی معتصم بود بعد از فوت معتصم مملکت ملقب شد به الواثق بالله
مدت پنج سال و ۷ ماه بعد از چهارده سال ایام پادشاهی متوکل بود نام وی جعفر
و بعد از وی پسرش ملقب به منتصر بود ۶ ماه پادشاهی کرد و بعد از وی مستعین نواده معتصم
مسمی با احمد بن محمد بن معتصم بود سه سال و ۹ ماه حکومت کرد و بعد از وی پسر
متوکل ملقب بود معتز بالله ۸ سال و ۶ ماه پادشاهی کرد و در آخر سلطنت او آنحضرت
وفات یافت

در شناختن احوال امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه

اسمه ... نام داد عبدالله ... حسن
بنهج در بیان حالات امام حسن مجتبی گفته شد لهذا در کتب مسمی ... الناس ...
امام حد و در این باب گفته اند یا راکب السری علی حسره قد عزت ... اوجه
عج لسامراء دالیم ثری ارض الامام الحسن العسکری عج علی من ...
وجهه حال علی المشتری علی الامام الطاهر المجتبی علی الکریم الطیب العنصر علی امام
عدل حکامه ... المنکر ... تحیة اذکی من العنبر
تمم جده المجتبی ابن خیار الله فی الاعصار **القابه**
اول ذکیه ۲ خالص ۳ سراج ۴ ۴ دی ۵ عسکری ... منسوب ...
مشهورترین

مشهورترین القاب آنحضرت است و سبب ملقب شدن آنحضرت بدین لقب آنکه چون خلیفه
خوف از آنحضرت داشت مبادا خروج کند خواست عرض لشکر خود را با آنحضرت
نماید روزی خلیفه سوار شده همراه آن لشکر بصحرا رفت تلی عظیم در صحرا بود
به لشکر گفت هر نفری یک من خاک از آن تل بکوارشد تلقدر لشکر بود
آن تل بر طرف شد در جای آن تل کوه عظیم بهم رسید پس آنحضرت از میان
هم گشت خود چندان لشکر بوی نمود که میان زمین و آسمان پر گشت **حجته**
احادیث در باب امامت او بسیار است از جمله چند روایت مشهور ذکر میشود در
از آنها ذکر شده و اشاره با آنکه پدر بزرگوارش بخلافت و امامت او حکم نموده اند
او در ذکر شرح لفظ ملفوظ در نیامد از آنجمله روایت یحیی بن سلمان القندی و روایت عبدالله
نوفلی و روایت عبدالله بن محمد الاصبهانی و روایت علی بن جعفر و روایت احمد بن محمد
بن عبدالله بن مروان و روایت علی بن مهزیار و روایت علی بن عمرو العطار و روایت
محمد بن یحیی و روایت ابی الهاشم الجعفری و روایت جابر جعفری و روایت حسین الافطح و روایت
ابی بکر الفهقی و روایت شاهویه بن عبدالله و روایت داود بن القاسم الجعفری و جمعی از
بنی هاشم در روز وفات امام علی النقی رضی الله تعالی عنه حضر جعفر زیاده بر یکصد و نه

از اولاد عبد المطلب و از اولاد عباس در ترتیب در طرف آنحضرت نشسته بودند و از سادات و عموم
ناگاه ابو محمد حسن عسکری نزد پدر خود آمد با گریبان چاک شده و طرف راست پدر ایستاد
ما در آنجا نشسته بودیم پس امام علی النقی با وی گفت ای فرزند خدا را شکر کن در ازاء که خدا
امامت را بتو داد پس آنحضرت فرمود الحمد لله رب العالمین و ایاه اسئل تمام نعمته و انا لله و انا
الیه راجعون **کنیته** ابو محمد ابو القاسم باعتبار فرزند عزیزش محمد مهدی
و لقبش قائم است و همان خلف بزرگوار اوست چنانچه در کشف الغمه کمال الدین
محمد بن طلحه آورده هو الخلف الصالح لابی محمد الحسن شرّفه من رتبه ان جعل محمد المهدی من کنیته
و خرج من صلبه و جعله معدودا من حزبه و حسبه من ذلک منقبة و کفاه و لم یطل
فی الدنیا ایام مقامه و مثوبه و لا امتد ایامه حسبه فیها لیظهر آثاره و عزایاه
نسبه پدرش امام علی النقی مادرش جاریه بود سلیل در نهایت ثواب
و عبادت و زهد و عفت و تقوی مسماة بسمانه و مکناة بام الحسن و بقولی نامش حدیثه
بضم حا و فتح دال مهملتین و ثاء مثلثه و بقولی نامش حدیث بدون تا و بقولی نامش سوسن بود
و بقولی ریحانه و بقولی مسماة بجزیره بوده است گویند در ولادت خود پادشاه زاده
بوده است **نقش خاتمه** ابو محمد ... از وی این صلوات در صلوات
حضرت اول

حضرت رسول صلعم تا صلوات حضرت صاحب الامر همگیان از آنحضرت روایت کرده
گفته اند حضرت امام حسن عسکری هر یکی از صلوات چهارده معصوم را از ابتدا
صلوات بر پیغمبر صلعم بر من املا میفرمود و چون بانتهاء صلوات امام علی النقی رسید
ساکت شد گفتم یا بن رسول الله چرا صلوات خود املا نمیکنی فرمود اگر خیال نمود
در دین خللات دلواری آن کنیک و جب است هر آینه درست میداشتم که تو شرف خود
مختم در باره خود ساکت باشم لیکن چون امر دین است بنویس آنچه را که در صلوات
خود میگویم و آن اینست اللهم صل علی الحسن بن علی بن محمد البر التقی الصادق الوفی النور
المضیء خازن علمک و المذکر بتوحیدک و ولی امرک و خلف الائمة الدین الهداة
الراشدین و الحجة علی اهل الدنیا و صل علیه یا رب افضل ما صلیت علی احد من
اصفیائک و حججک و اولاد رسلک یا رب العالمین **مولده** روز دوشنبه
و بقولی روز جمعه ۴ ماه ربیع الثانی و بقولی ۸ یا ۱۰ از آن یا ۱۰ از ماه رمضان در سنه
احدی و ثلثین و مایتین و بقول اصح اثنین و ثلثین و مایتین در مدینه طیبه در زمان
المعتمد علی الله و بقول اصح در زمان الواثق بالله و بقول جمعی ام ولد را در سنه خمس و
خمسین و مایتین دهند و این بی اصل است زیرا که وفات پدر بزرگوارش باتفاق کل

مورخین سنه اربع و خمسین و مایتین است پس لازم آید که آنحضرت یکسال بعد از فوت
پدر متولد شده پدر را ندیده باشد و تمامی عمر ائمه اثنی عشر باشد و حال آنکه
اکثر ائمه عمر را با پدر گذرانیده چنانچه ذکر شده **توقیعه** شخصی با آنحضرت
نوشت که اختلاف در میان فرق اسلام است و دلیل بما بنما جواب نوشت
دلیل بعد تلاوت نفع مکند کقوله تعالی ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون کسی نیز
از حضرت محمد مصطفی صلعم دلیل بنا در در پس اولاد کفار سحر گفته اند و هدی الله
من اهتدی غیر ان الله ولیه لیکن الهیا اکثر من الناس هلک ان الله عز و جل
یاذن لنا و یکلم و یمنع فضعت و الراحیان لا یظهر حق ما بعث البنین شخصی با آنحضرت
نوشت که والدین مراد عا کن و مادرش غالیه بود در جواب نوشت رحم الله والدک
بصیغه مفرد و یکی پدرش غیر مومن بود و مادرش مومنه التماس دعا کرد در جواب نوشت
رحم الله والدتک **ساعته** ساعت یازدهم قبل از زردی آفتاب
اختصاص بآنحضرت دارد و دعایش این است یا الله یا الله یا اله الیت و یا آخر بلا آخریة و یا باقیا
بلا نهایة و یا عزیزا بلا انقطاع لعزته یا متسلطا بلا ضعف من سلطانه و یا کریما بدوام نعمته
و یا جبارا و معز اولیائه یا خبیرا بعلمه و یا علیما بقدرته و یا قدیرا بذاته اسئلک بحق
الحسن

الحسن بن علی و اقدمه بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد و آل محمد پس حاجت بخواهد
و کسیرا که از مکر امرا و سلاطین راه دارند غالبا نصیحت ایشان روند در وقت خوف که
در اول روز بدیدن ایشان میروند پس در حین رفتن هفت نوبت بگوید خیرک بین
یدیک و شرک تحت قدمیک و بالله استعین علیک اللهم اکفنیه بما شئت فانه
لا قوة الا بک که در نظر او معزز و عظیم خواهند بود و چون بمجلس حاکم نشیند بعد از قرار
بسیار بگویند الله الله ربی لا اشرک به شیئا و نجی الله الذین اتقوا بمفازتهم لا یمسهم السوء
و لا هم یحزنون و دکار از غضب وی ایمن باشی در برابری بگوی توکلت بالله الحی القیوم
تحصنت بلا اله الا الله العلی العظیم و بگو که حیص و انگشتان راست را عقد کن و بگو
حمعسق و انگشتان چپ را عقد کن در برابر او باز کن که هیچ ضرر بتو نرساند و چون بعیادت
بیماری روی هفت بار بگو اسئل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک مجرب است
شمائله گندم گون و متوسط القامه نه بسیار فربه و نه بسیار ضعیف جمیل الوجه
با چهره تازه و همه اعضا باندازه و ابروهای سیاه مقوس و چشمهای فراخ و بینی
کشاده و گونه سرخ و خال سیاهی برگونه راست بود و دندانها درشت و سفید و لب
و دهان نازک و شیرین و گردن بلند و سینه پهن و بازوی مشکین گشاده و گوشت
ران ها بسیار و با هیبت و جلالت **اخلاقه** در نهایت بخشش و حیا

و تمکین و فضل و عفاف و حیات نفس و زهد و عبادات پیوسته لاغر بجود در ایشان … پیدا
و خلق نیکو بخوبیکه در نحو دوست و دشمن یکی برکوه شده و هرگز هیچکس از وی رنجیده بود
و نقوه هر جدی در رعایت جلالت و عظم مجلس رفیع و قول جمیل و سخن او تمیز و صوب و
نحیّ … حروف کلامش برده می‌شود جواب شخص را نیز اسباب برده جواب صحیحی

کرامات

اوّل مهر نهادن بر سنگ و نقش گرفتن بآن
و نوشتن جواب نامه حسین بن ظریف را در خصوص دو مسئله نوشته بود قبل از رسیدن
نامه فرستادن صد دینار از برای ابی هاشم پیش از آنکه از آنحضرت سؤال کند
جواب سؤال ابی هاشم قبل از تکلف … کردن شصت دینار به حمزة بن محمد در طرف …
آن … خروج میکرد خبر دادن ابی القاسم بن ابراهیم بانکه پدر … الخیرش در کوهستان
پیدا آوردن … بزرگ نصارا در دست گرفته بود در دعای باران
مستجاب میشد خبر دادن ابی هاشم از زندان فرستادن شصت دینار طلا از برای
ابی هاشم قبل از رسیدن رقعه او در طلب زر بآنحضرت نوشته بود زین کردن و سوار شدن
استر مستعین بالله را از … کسی طاقت … رفتن و آرام شدن آن در دست
وی اندر … آنحضرت را ایمان شیران گرسنه خوابیدن شیران نزد
وی نگاهداشت نمودن … محمد بن عبدالله در پهلوی راست خواتم … دو آنحضرت انگشت
بر کف چپ

بر کف چپ و دست چپ بر کف راست او گذارده تا پایش کشیده و من بعد
در پهلوی راست خویش بودن و آنحضرت در حضور … خاتمی و زبان این
در قضای حاجت دارم و اورا در حضور … و رفتن کنار … آن و نه کرامات
دیگر است و اخبار از غیبات

توسّله

رسیدن کارهای دینی
دنیوی و … در همه اوقات میتوان گفت …
بر حضرت بار طریق اللهم انی اسئلک بحق ولیک الحسن بن علی الا اعنتنی
به علی … رضائک و … منقلبی برحمتک یا ارحم الراحمین
دار … برای دفع دشمن و نفرین جماعت … توسّل بآنحضرت باید جست

مدّة عمره

… بیست و هشت سال یا … سال و ۲ ماه
و ۲۰ روز یا … سال است ۲۳ سال و چند ماه در ایام پدر … بعد از
پدر بود و … صورت دیگر اوّل بیست و هشت سال و ۱۱ ماه
۲ … سال و ۱۱ ماه ۳ … ۲۷ سال و ۱۱ ماه و ۱۱ روز ۲۶ سال با
کسرهای مذکوره در صورت دیگر ۲۷ سال و ۵ ماه و ۱۲ روز یا ۲۸ روز
صورت دیگر ۲۶ سال با آن کسرها بیست و هشت سال و ۵ ماه و ۱۲ روز یا
۲۸ روز در صورت دیگر ۲۶ سال با آن کسرها ۲۷ … سال و ۵ ماه و ۱۲ روز

یا ۲۳ روز یا ۲۷ روز یا ۲۸ روز ۶ صورت دیگر ۲۶ سال و چهار صورت دیگر

نقش خاتمه

انّ الله شهید و بقولی الغنی بود یعنی … بی نیاز است و بقولی انا لله شهید و بقولی الحسن بن علی و گویند عقیق کنده بود
و مطلق عقیق را ثواب عظیم است برای وسعت رزق و امان از خوف
اجابت دعا و در روایت آمده عقیق اول سنگی است که … اقرار
… رسول خدا … امیرالمؤمنین و … فاطمه ۴ هر رکعت نماز که با
انگشتر عقیق برابر است با هزار رکعت و … اهل بیت را …
کردند اول عقیق و یاقوت … یاقوت …
توانگری … یاقوت … فقر نبود

دعاؤه

یا عزیز العز فی عزه یا اعزّ عزیز العزة فی عزه اعزنی بعزتک و ایدنی بنصرک و ابعد
عنی همزات الشیاطین وادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک
یا واحد یا احد یا فرد یا صمد … بسم الله الرحمن الرحیم …
هر … اسم اعظم …
بزرگوار …

اصحابه

یکصد نفر اند و از مشاهیر ایشان احمد بن اسحق اشعری و ابن محمد
الحصینی

الحصینی و ابن ابراهیم و ابن عبدالله و ابن حماد المحمودی و ابن حسن بن علی بن فضال
و ابن ابراهیم المراغی و ابن ادریس المعلم و یحیی بن … النیشابوری و ابراهیم بن عبیده و ابن محمد
بن فارس و جعفر بن ابراهیم الصیقل و ابن ابراهیم بن نوح و جابر بن یزید الفارسی
و حسین بن … المروزی و ابن الحسن بن ابان و حسن بن جعفر … و ابن …
و … المالکی و حمدان بن سلیمان النیشابوری و حفص بن عمرو العمری و حمزة بن محمد و داود
بن قاسم الجعفری و ابن عبدالله الاشعری و سعید بن ربیع و سهل بن زیاد و سعد بن عبدالله
القمی و شاهویه بن عبدالله الجلاب و صالح بن حماد و علی بن جعفر و ابن محمد الصیرفی
و ابن بلال و ابن شجاع و ابن زیان و ابن … و ابن … القمی و ابن محمد الطیالسی
و عمر بن سوید العمری و عمران بن سالم و عبدوس العطار و عروة الوکیل و عثمان بن سعید
و دیگر … فضل بن شاذان و قاسم بن هاشم اللؤلؤی و محمد بن احمد بن
مطهر و ابن علی … و ابن علی الیقطین و ابن الحسن بن شمون و ابن علی الرازی
و هارون بن موسی و یعقوب بن منقوش و ابن اسحق المدینی الی آخره

ازواجه

آنحضرت را از زن نکاحی هیچ نبوده نه عقد دایم و نه عقد منقطع و از کنیزان خاص
یک کنیز داشته است و آن نرجس بانو والده حضرت مهدی ۴ را احوال آن
بزرگوار در ذیل … حضرت امام حسن عسکری

در خواب دیده ابتلا بیتاب شده خود را باسیران ضم کرده و از عشق آنحضرت ضعیف و رنجور
دالکه بغداد شد امام علی النقی رضی الله عنه بکرامات لشکر او را به بشر بن
سلیمان داده او را آورد بآنحضرت داد **اولاده** بود ولد آنحضرت
بقول آنحضرت است که حضرت صاحب الامر در ذیل آیه ذکر شود دیگر جعفر کذاب
نام ایشان او دیده شده و بقول اصح منحصر است که حضرت صاحب الزمان
از نرجس خاتون [illegible] رسیده و بس و همین فخر مر آنحضرت را بس است که خاتم ائمه
معصومین و رواج دهنده ملت خاتم النبیین از نسل او است پس کو ادراک آنحضرت را
این عطیه عظمی و موهبت کبری **صلواته** چهار رکعت بدو سلام
بطریق نماز جعفر طیار از جمله قرعه زدن بقرآن مجید نماز جعفر طیار چنانست
در هر رکعت بعد از حمد پانزده مرتبه تسبیح اربعه و در هر یک از رکوع و سر برداشتن
از رکوع و سجدتین تسبیح اربعه را ده بار بگوید و بعد از آن دعا بخواند سبحان
من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم
به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل
شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة
والکرم سبحان ذی العزة والفضل سبحان ذی القدرة
والطول

والطول اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک الاعظم
وکلماتک التامات التی تمت صدقا وعدلا ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تفعل بی
کذا وکذا پس مصحف را بدست گیرد و فرج آل محمد را در دل بگذراند پس بگوید اللهم ان کان
فی قضائک وقدرک ان تفرج عن ولیک وحجتک فی غیبته هذا فاخرج لنا من
کتابک آیة نستدل بها علی ذلک پس قرآن را بگشاید و از عقب ورق هفتم ده سطر بشمارد
و در سطر یازدهم نظر نماید حاجت او ظاهر گردد **علة وفاته**
در ایام کهف در زمان خلافت معتمد بالله خلیفه بقول صحیح و بقولی در زمان معتز بالله
و این غلط است و بقولی معتصم و در آنکه معتمد زهر در طعام حضرت نهاده و از آزار آن
درد دل بهم رسیده [illegible] بعد از مسموم شدن آنحضرت خلیفه از کرده خود نادم
و پشیمان شد جمعی از علما و اطبا بر آنحضرت موکل ساخته مقرر کرده بود که هر روز
از خانه آنحضرت حرکت نکنند تا معالجه آنحضرت نمایند و هر روز مرض زیاده می آمد
فایده نکرد و بعد از ده روز وفات نمود **وقت وفاته**
یوم الجمعه و بقولی یوم الاحد و بقولی یوم الاربعا بهر تقدیر در غره ماه ربیع الاول
و بقول اصح در ۸ ماه مذکور در سنه ستین و مائتین از هجرت در بلده سر من
رای در زمان خلافت المعتمد علی الله عباسی [illegible] در عهد معتز بالله وفات

که این غلط است زیرا که معتز بالله چهار سال قبل از آنحضرت فوت شده بود
حجابه اللهم انی اشهد بحقیقة ایمانی وعقد عزمات یقینی وخالص
صریح توحیدی وخفی سطوات سری وشعری ولحمی ودمی وصمیم قلبی وجوارحی ولبی بانک
انت الله لا اله الا انت مالک الملک وجبار الجبابرة وملک الدنیا والآخرة
تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج
المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب فاعزنی بعزک واقهر قاهری ومن اراد بی
سوءا بسطوتک وخبانی فی عدائی فی سترک صم بکم عمی فهم لا یرجعون وجعلنا من بین ایدیهم سدا
ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون بعزة الله احتجبنا وباسماء الله [illegible] طردنا وعلی الله توکلنا
وهو حسبنا ونعم الوکیل لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی
محمد النبی وآله الطیبین الطاهرین ونعم الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر وما النصر الا من [illegible] علی الله وقد هدانا
سبلنا ولنصبرن علی ما آذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون این دعا حجاب آنحضرت بود
حکام زمانه در کتاب اعلام الوری آورده اند که در اوایل امامت
آنحضرت بقیه ملک معتز بالله بود چند ماهی و بعد از آن خلافت منتقل شد بمهتدی
مدت یازده ماه و ۲۸ روز پس احمد [illegible] معتمد علی الله ابن جعفر المتوکل بادشاهی
یافت

یافت و سلطنت او بیست سال و یازده ماه کشید و بعد از مضی پنج سال از ملک او ابو محمد
و آن خداوند وفات یافت [illegible] قول صادق [illegible] ما منا الا مقتول او شهید
مدفنه در کشف الغمه آورده اند چون خبر وفات آنحضرت در سر من
رای فاش شد تمام شهر از صغیر و کبیر [illegible] فریاد و فغان کرده شد و گویی قیامت بر پا شد
و بازارها بسته شد و تمام بنی هاشم و بنی عباس و قراء و کتاب و قضاة و معدلون
سوار شدند و مردم بر جنازه آنحضرت جمعیت کردند و از صبح تا شام [illegible] محروم بود
سلطان ابوعیسی پسر متوکل را امر کرد بر نماز کردن بر جنازه او ابوعیسی در حین نماز تمامی
عدول دار القضاء را آورده روی آنحضرت را گشوده بایشان نمود تا [illegible] او را در پهلوی
پدر بزرگوارش دفن کردند **احتجاجه** [illegible] رسیدند
[illegible] الغنی من الجوع لیحنوا علی الفقیر [illegible] رسیدند امام [illegible] روایت میکند
هاروت و ماروت [illegible] ملائکه [illegible] زاهد [illegible]
[illegible] عاشق شدند [illegible]
در عشق او و حق تعالی زهره را مسخ نموده بصورت ستاره [illegible] بآسمان برد و هاروت و ماروت
را در چاه بابل معذب نموده [illegible] معاذ الله انبیاء و حضرات ملائکه معصومند و از کفر و قبایح
محفوظ و خداوند در حق ایشان فرموده لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون [illegible]

دین عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره
یعملون الی قوله وهم من خشیته مشفقون در هر باب ملائکه چون انبیا و ائمه اند چگونه
انبیا و ائمه معصوم … قتل نفس و … زنا کنند پس گفتند این شیطان مگر ملک نبود فرمود
چگونه ملک تواند بود و حال آنکه خدا در حق او فرموده که کان من الجن ففسق عن امر
ربه و در جای دیگر فرموده است خلقته من قبل من نار السموم گفتند پس شنیدیم که خدا
محبت علماء آل … را بر چندین … از ملائکه عرض کرد قبول نکردند و هم را الصورت
… مسخ کرد فرمود معاذ الله انکار بر امامت حضرت … کفر است و …
چنان انبیا کفر … **یوم زیارته** روز جمعه … مخصوص آنحضرت
خود را باید … آنحضرت دانستن در زیارت او گفتن بدین نهج السلام علیک یا ولی الله و حاضر … صفته
السلام علیک یا حجة الله و خالصته السلام علیک یا امام المؤمنین السلام علیک یا وارث
المرسلین و حجة الله رب العالمین صلی الله علیک و علی آل بیتک الطیبین الطاهرین یا
مولای یا ابا القاسم الحسن بن علی … و آل بیتک … یوم …
… بیتک … بحق آل بیتک الطیبین الطاهرین **مدة**
امامته … سال و … ماه … سال و … ماه
و ۳ روز … حضرت … آنحضرت …

عال

عال … ۹ ماه و ۵ روز یا ۱۲ روز و ۴ سال و ۳ ماه و ۸ روز یا ۵ روز یا ۶ روز
بحضرت دیگر ۶ سال و ۲ ماه و ۱۸ روز یا ۲۰ روز یا ۲۶ روز یا ۲۸ روز
یا ۲۹ روز و قول جمهور ایام امامت را ۲ سال دانسته اند غلط و تولد در سنه
ثمان و خمسین و مائتین است و ابطال آن در ذیل ولادت ذکر شده

در شناختن احوال امام دوازدهم حضرت صاحب الامر رضی الله تعالی عنه

اسمه محمد است میم اولش اشاره باین دو میم و حاءش اشاره به …
… میم … یعنی بانگ … میم اول ملک
… میم ثانی مجد … دین اسلام است … میم اول … و محبت …
مغفرت … باشد … دین … یوم القیامه …
این چهار … است … موسی و مسیح … کرده اند از میم ملک …
این چه اسم است … نوح … را … حکم و حشمت …
… نام … ابراهیم … سلیمان …
… داده … لوط … قوم …
حضرت داود … علم … از …

القابه حجة الله یعنی غلبه و سلطنت خدای بر خلایق چه این امر
بر سلطنت آنحضرت بظهور خواهد رسید ۲ صاحب الزمان یعنی فرمانفرمای
این عصر ۳ مهدی یعنی هدایت یافته براه راست ۴ … یعنی راهنماینده مردم
بدین حق ۵ قایم یعنی بر پا شونده در فرمان حق مرویست که آنحضرت همیشه در …
منتظر … اشاره ظهور نماید ۶ منتظر یعنی … برده شده
… خلایق … تا خلف … یعنی …
… خاتم الائمه … ملقب …
یعنی غایب شونده **حجته** قول رسول خدا … در باره آنحضرت
… خلیفه ثم یخرج المهدی من ولدی … صلی الله …
یعنی حکومت کند از اولاد من … پس بیرون آید از جمله اولاد من مهدی
… اصلاح … یعنی آن …
ظهور خواهد کرد … اسباب خروج را برای او … حدیث …
… اولاد … حدیث روایت ابن عباس حدیث نبوی
… حدیث حذیفه که آنحضرت … نماند
از دنیا مگر یک روز … خدا تعالی آن روز را … اولاد من

امانت

از نسل من باشد پس سلمان گفت یا رسول الله از کدام فرزند تو بهر آنحضرت دست مبارک
بر دوش امام حسین زد و فرمود ازین فرزند من دیگر حدیث ابن عباس که در خبر آن
… مهدی از اولاد من پر کند روی زمین را از عدل هم چنانکه پر شده باشد
از ظلم و جور و عیسی بن مریم نزول کند و با آنحضرت نماز گذارد و برسد سلطنت او
بشرق و غرب عالم … باشد …
چهل حدیث … دیگر نیز دلالت است **کنیته** ابو عبدالله و ابو القاسم
و این کنیت حضرت رسول است … آنحضرت … و جمع کرده اند میان اسم
شریف حضرت محمدی و این کنیت مخصوص کسی است … باشد
چنانکه رسول خاتم انبیا است حضرت مهدی نیز خاتم اوصیا است … نام و کنیت
آنحضرت را در مجلس گفتن حرام است چه … شنیدن آن …
… پیغمبر آخر الزمان غایب … خواهد شد … از خصایص آنحضرت
… **نسبته** … آنحضرت جاریه … صیقل نام یا مریم یا حکیمه
و بقول اصح نرجس خاتون است بنت قیصر روم و بقولی دختر یشوعا بن قیصر
از نسل شمعون حواری عیسی ع ملیکه که قیصر اراده تزویج او به برادرزاده خود
داشت … عقد مجلس ایشان … رسول خدا و فاطمه زهرا در خواب

ملیکه آمده او را سلمان کفته و با امام حسن عسکری عقد بسته و امام را بوی بخشید و او را
از شوق آنحضرت خود را میان اسیران انداخته برده فروش او را به بغداد آورده
امام علی النقی بشیر بن سلیمان را با دیت و چند اشرفی از سر من رای به بغداد
فرستاده او را خریده با امام حسن عسکری داد و عوض راه نام خود را نرجس نهاد
تحیاته اللهم صل علی ولیک وابن اولیائک الذین فرضت
طاعتهم واوجبت حقهم واذهبت عنهم الرجس وطهرتهم تطهیرا اللهم انصره وانتصر
به لدینک وانصر به اولیائک واولیائه وشیعته وانصاره واجعلنا منهم اللهم اعذه من شر
کل باغ وطاغ ومن شر جمیع خلقک واحفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه و
عن شماله واحرسه وامنعه من ان یوصل الیه بسوء واحفظ فیه رسولک وآل رسولک و
اظهر به العدل وایده بالنصر وانصر ناصریه واخذل خاذلیه واقصم به جبابرة الکفر واقتل به الکفار
والمنافقین وجمیع الملحدین حیث کانوا من مشارق الارض ومغاربها برها وبحرها واملأ
به الارض عدلا واظهر به دین نبیک علیه وآله السلام واجعلنی اللهم من انصاره واعوانه
واتباعه وشیعته وارنی فی آل محمد ما یأملون وفی عدوهم ما یحذرون اله الحق آمین و تحیت
هر یک از معصومین را در روز مخصوص باید و یا ساعت مخصوص باید ختم در ساعت آخر
باشد و خواندن دعای فرج ده بار در آن لازم و ده بار این تهلیل لا اله
الا الله

الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر ده بار بعد از آن بگوید استعیذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین واعوذ بک
رب ان یحضرون **یوم ولادته** روز جمعه و بقول اصح شب جمعه بود
عمه امام علی النقی روایت کند که در آن شب آنحضرت مرا طلبید بافطار فرمود امراه
نرجس باش که حجت خدا در این شب ظاهر میشود من ماندم اثر حمل نبود تا نزدیک
صبح من و نرجس مشغول نماز تهجد بودیم ناگاه نرجس مانند بیدار لرزیدن گرفت من او را
بسینه خود ضم کرده سوره توحید و انا انزلناه و آیة الکرسی بروی خواندم و در شکم او آنحضرت
میخواند ناگاه نوری ظاهر شد دیدم آنحضرت بر وجه آمد و سجده رفت و بعد از آن
شهادتین و آیه اول سوره قصص را تلاوت کرد و اسامی جد و امام حسن عسکری را از زبان
راند **شهر ولادته** بقولی ۱۳ شعبان و بقولی ۱۵ آن و بقول اصح
شب ۱۵ این ماه مذکور بود و لیلة البرات و از جمله لیالی است که احیا و غسل و زیارت
حضرت امام حسین و چهار رکعت نماز در آن لازم است و در هر رکعت بعد از حمد
صد بار توحید و بعد از فراغ این دعا بخواند اللهم انی الیک فقیر و من عذابک خائف
و بک مستجیر اللهم لا تبدل اسمی ولا تغیر جسمی ولا تجهد بلائی ولا تشمت بی اعدائی اعوذ بعفوک من
عقابک واعوذ بک جل ثناؤک انت کما اثنیت علی نفسک وفوق ما یقول القائلون

در حجت الله الطاهر ابی القاسم محمد که دو بقولی ولادتش در رجب ۲۳ ماه ۵ رمضان
ساعته زردی آفتاب است تا غروب و مخصوص آنحضرت و دعاش این است
یا من توحد بنفسه عن خلقه یا من غنی عن خلقه بصنعه یا من عرف نفسه خلقه بلطفه
یا من سلک باهل طاعته مرضاته یا من اعان اهل محبته علی شکره یا من من علیهم بدینه و
لطف لهم بنائله اسئلک بحق الخلف الصالح والمنتقم [?] به واقدمه بین یدی
حوائجی ان تصلی علی محمد و آل محمد و طلب حاجت کرده بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد اولی الامر
الذین امرت بطاعتهم و اولی الارحام الذین امرت بعرفان حقهم و اهل البیت الذین
اذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهیرا اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی
کذا و کذا و در این ساعت از بازار و مسکرات چون داخل خانه شوند بسم الله و بالله بگویند
سلام بر اهل خانه کنند و اگر کسی نباشد بگوید السلام علی محمد بن عبد الله و الائمة الهادین
و علی عباد الله الصالحین و دعای ختم روز در این ساعت لازم است یا من ختم النبوة بمحمد
صلی الله علیه و آله اختم لی یومی هذا بخیر و شهری بخیر و سنتی بخیر و عمری بخیر یا مقلب القلوب والابصار
ثبت قلبی علی دینک و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک
انت الوهاب و اجرنی من النار برحمتک و ان کنت فی ام الکتاب شقیا فاجعلنی سعیدا
و عندک ام الکتاب و چون نظر بر چراغ کند بگوید اللهم اجعل لی نورا امشی به فی الناس ولا تحرمنی
نورک

نورک یوم القاک وهب لنا نورا انک لا اله الا انت **عام ولادته**
سنه ثلث و خمسین و مائتین و جمعی دیگر در خلافت المعتمد علی الله گفته و
بقول اصح سنه خمس و خمسین و مائتین در آخر خلافت المهتدی بالله و گویند در
سنه خمس و خمسین و مائتین در ایام خلافت متوکل بود و این غلط است
زیرا که متوکل نه سال یا هشت سال قبل از تولد آنحضرت فوت شده بلکه
در دو خلیفه عباسیه باید در بلده سر من رای که امام حسن عسکری و
خلیفه عباسی حضر کرده بود و قول بصیرت تولد را در سنه شصت و دویست و
مائتین دانسته ضعیف است زیرا او ایامه در غیبت مذکور شد لازم آید
غیبت ۶ سال یا ۳ سال قبل از تولد باشد **غیبته**
روز یکشنبه و بقولی روز جمعه غایب گردید از خوف اعادی در ۱۰ ماه شعبان
سنه اثنین و ستین و مائتین و بقولی خمس و ستین و مائتین ایام خلافت
معتمد در خانه خویش و از پدرش آنحضرت غایب گردید در سر من رای
در سرداب از آنجا نه چندین پایه بزیر میرود و آن موضعی است که آنحضرت
دیدار اش اکثر در آنجا از شب اثر از خوف دیوانیان مشغول بعبادت و فضل بسیار
آن موضع دارد کنون زیارت آنحضرت و دیدار اش در آنجا لازم است پس در حین

علیت ۶ ساله یا ۷ ساله یا ۹ ساله بوده است تقریباً چند ماه و چند روز
بنابر اختلاف اقوال **کراماته** بر دو نوع است
آنچه از آنکه بعد از غیبت بظهور رسیده و آن حد و حصر ندارد و بعضی کرامات که
قبل از غیبت ایشان از وی ظاهر گردیده اعطسه کردن در حین تولد و
دعا خواندن و بار دیگر طوطیت برگشتن و ظاهر شدن نوری
عظیم در وقت تولد آنحضرت که تمامی آفاق را روشن کرد و ظاهر شدن
ملائکه بصورت مرغان سفید و بر دوش خود از آنحضرت بمالیدند و خبر دادن
احمد بن اسحق بعد کیسه‌های دنانیر فرستادن بهر قسم از برای امام حسن عسکری
فرستاده بعد جدا کردن درهم حلال و حرام آن را از یکدیگر و خبر دادن
بآنکه هر کدام از کدام محل بهم رسیده اند و جواب دادن مسائل عظیمه را از پدر
بزرگوار ایشان پرسیده بعد و آنحضرت نوبی رجوع فرموده در سن دو سه
سالگی بعد و خبر دادن بقتل بن زیاد حمیری با آنکه در سال ... سالم از عمر خود
خواهد مرد و چنان شد و خبر دادن القاسم بن علاء در خطی مکتوب که هفت روز
بعد از رسیدن مکتوب بیمار خواهد شد و چنین که هفت روز دیده‌هایش بینا
خواهد شد و چنان شد و خبر دادن محمد بن روح از امانت ۴ و جهاز آل ریگه
از اهل دینور

از اهل دینور در کیسه سربمهر که بخدمت آنحضرت فرستاده بود از آنچه در کیسه است و غیر کرامات
دیگر از امور مختلفه **توسله** فرزندی یافتن و ظفر بر اعداء در روز جنگ
و غزوه و ادای قرض و دفع دلمنون فرجات موقوف است بر توسل جستن
بآنحضرت بدین اسلوب اللهم انی اسئلک بحق ولیک و حجتک صاحب الزمان
الا اعنتنی به علی جمیع امری و کفیتنی به مؤنة کل مؤذ و طاغ و باغ و اعنتنی به فقد بلغ
مجهودی و کفیتنی به کل عدو و هم و غم و دین و ولدی و جمیع اهلی و عیالی و اخوانی و من
یعنینی امره و خاصتی آمین یا رب العالمین **مدة عمره** از حین ولادت
مرحوم السادات آنحضرت تا حین تحریر حالات مذکوره در تألیف این کتاب
که در ۱۵ شهر شعبان سنه یکهزار و یکصد و ۱۲۶ است هشتصد و شصت و هشت سال
بنا بر قول اول از سنه تولد که در حالات سال ولادت مذکور شده و هشتصد و
هشتصد و هفتاد سال است بنا بر قول ثانی ازان و هشتصد و هشتاد و یک است بنا
بر قول ثالث ازان هرگاه تولد لیلة الجمعه باشد و کلا در سنه ۱۳ و یا ۱۴ باشد
در روز باکره رجب خواهد بود بنا بر حالات تولد در ۲۳ رمضان جمعه روز کم است
نقش خاتمه انا حجة الله و خاصته انا حجة الله و خالصه و ایمان مهر
حکومت تمامی روی زمین کند حجة الله در رضوانه علی الامام الحجة القائم

علی امام حکمه نافذه اوامر الو حکم فی العالم خلیفة الله علی خلقه و خزانه الحق من اطلام
المظهر الارض و محیی الوری العلوی الطاهر الفاطمی ناصر دین الله و کهف الوری
محیی الوری خیر الوری و صاحب الدولة تحیه ممتحن فی زمن الهاشم من خاتم
حتی تواری به حبیبه لقلت من فرط لو انی شاهدته مقبلا فی محفل نادی عشر قائم
لقلت من فرط سروری به اهلا و سهلا بک من قائم **دعاؤه**
یا نور النور یا مدبر الامور یا باعث من فی القبور صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی و لشیعتی من الضیق
فرجا و اوسع لنا المنهج و اطلق لنا من عندک ما یفرج و افعل بنا ما انت اهله دعای که
در حین تولد عطسه کرده از او خوانده الحمد لله رب العالمین صلی الله علی محمد
و آله الطاهرین زعم الظلمة ان حجة الله داحضة من غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر و بدیت
عبد الله عطسه آنحضرت بار دیگر که زاده دعای مذکور را خواند
توقیعه در جواب عریضه محمد بن عثمان نوشته بود من سمانی
فی مجلس الناس فعلیه لعنة الله و در جواب اینکه علماء از هنگام ظهور آنحضرت سؤال کرده بود
کذب الوقاتون و در جواب سؤال اسحق بن یعقوب اما ما سألت عنه من امر
المنکرین من اهل بیتنا و بنی عمنا من انکر فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح و اما سبیل عمی
جعفر فسبیل اخوة یوسف و اما الفقاع فشربه حرام و اما ظهور الفرج فانه الی الله تعالی
و اما قول

و اما قول من زعم ان الحسین ع لم یقتل فکفر و تکذیب و ضلال و اما الحوادث الواقعة
فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و اما محمد بن عثمان العمری
رضی الله عنه فانه ثقتی و کتابه کتابی و اما محمد بن علی بن مهزیار فسیصلح الله قلبه و یزیل عنه
شکه و اما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب و طهر و ثمن المغنیة حرام و اما محمد بن شاذان
بن نعیم فهو رجل من شیعتنا و اما محمد بن ابی زینب الاجدع فملعون و اصحابه ملعونون فلا
تجالسوا اهل مقالته فانی منهم بریء و آبائی منهم براء فمن استحل منها شیئا فاکله فانما یاکل النیران و اما
الخمس فقد ابیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حل الی وقت ظهور امرنا لتطیب ولادتهم و اما علة ما وقع
من الغیبة فان الله یقول لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم انه لم یکن احد
من آبائی الا و قد وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه و انی اخرج حین اخرج و لا بیعة لاحد من الطواغیت
فی عنقی و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبها السحاب و انی لامان لاهل الارض
کما ان النجوم امان لاهل السماء **اصحابه** سیصد و سیزده نفرند در حین خروج در
در مکه معظمه نزد آنحضرت حاضر شوند و از آنجمله رجال الغیب اند عدد ایشان
بدلا و نقبا چهل نفرند و در هفته تمام روی زمین را طی میکنند و هر روز
اطراف لشکر را طی کنند و در جمعه نزد آنحضرت حاضر شوند و ۲۷ نفر از بزرگان هر قوم
از برای همشیت زنده میشوند یا پانزده نفر از قوم موسی الذین یهدون بالحق

دربه لیدلون بعضی از اصحاب کهف و بعضی نفر دیگر یکی یوشع و حمی مؤمن [illegible] و سلمان
فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد بود و مالک اشتر و [illegible] و دالانصار **صلواته**
شب نوزدهم خواندن ظرف پاکیزه پر آب کن و سر آن را با پارچه پاکیزه بپوشان
و نزد بالین خود بگذار و بخواب و چون در آخر شب بیدار شوی سه جرعه بنوش و باقی
آن وضو بساز و روی بقبله اذان و اقامه بگو و دو رکعت نماز کن در هر رکعت هر قدر
از قرآن ممکن شود بعد از حمد خواندن یا غیاث المستغیثین در رکوع و سجود [illegible]
بیست و پنج بار بگو و در رکعت ثانی نیز بدین منهج پانصد بار بگو و بعد از آن دست [illegible]
بگو من العبد الذلیل الی المولی الجلیل و مطلب خود را ذکر کن و استغاثه کن **آیات ظهوره**
آخر خروج سفیانی ۲ اختلاف بنی عباس در ملک ۳ کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر
در آخر ماه بخلاف عادات ۴ فرو رفتن بعضی از ولایات بزمین ۵ ایستادن
آفتاب از وقت زوال تا وقت عصر و قتل نفس ذکیه در کوفه ۶ پیدا شدن رایات
سیاه از خراسان ۷ [illegible] کشته شدن [illegible] میان رکن و مقام ۸
ویران شدن دیوار مسجد کوفه ۹ خروج یمانی و ظهور مغربی در مصر و مالک شدن
شامات ۱۰ طلوع ستاره [illegible] چون ماه در مشرق و کج شدن آن بمرتبه
[illegible] ۱۱ پیدا شدن سرخی و پراکنده شدن در کنار آسمان ۱۲
پیدا شدن

پیدا شدن آتش در هوا در سه روز یا هفت روز ۱۳ زیارت عرب بر ائمه طاهرین
۱۴ خراب شدن شام ۱۵ آمدن خیل مغرب بجزیره عرب ۱۶ آمدن قحط
فرات بکوچهای کوفه ظاهر شدن [illegible] نفر از اولاد ابوطالب بدعوی
ظاهر شدن شصت نفر کذاب بدعوی نبوت و آمدن باران سیاه و زلزله
[illegible] مردم بسیار بزمین فرو روند و مرگ بسیار و نقص در [illegible] و قتل
دیگر نفخ در [illegible] و مسخ شدن بعضی بصورت خوک و بوزینه و غلبه بندگان با آقایان
ظاهر شدن صورتی در چشمه آفتاب سر و سینه اش نمایان باشد زنده شدن
جمعی مردگان آمدن بیست و یک باران در ماه جمادی الآخر و ده روز از رجب
طلوع آفتاب از مغرب خروج دجال [illegible] **شمائله** متشکل بشکل
رسول خدا [illegible] و خطی از موی سبز برنگ زمرد از جبهه [illegible]
تا ناف کشیده [illegible] و در صفت [illegible] المهدی طاوس اهل الجنة والوانه
[illegible] الکوکب الدری لونه لون عربی و جسمه جسم اسرائیلی
علی خده الایمن خال کانه کوکب دری و در خبر دیگر گوید المهدی منا
اجلی الجبین اقنی الانف و فی خده خال کانه کوکب دری [illegible]
علیه عباءتان قطرانیتان کانه من رجال بنی اسرائیل و دیگر گوید فرق [illegible]

اهل الجنة [illegible] عائشه و در حدیث دیگر گوید و علی راسه ملک ینادی
هذا المهدی خلیفة الله فاتبعوه **ازواجه و اولاده** [illegible]
از [illegible] نام و نشان او معلوم نیست و از فرزندانش [illegible]
همچنین عدد اولاد آنحضرت و مکان ایشان مفهوم نیست محتمل است اولاد بسیار
از او در اطراف عالم منتشر شده باشد چه آنحضرت [illegible] ربع
مسکون را سیاحت [illegible] فرزندان بهم رسیده باشد
لیکن [illegible] در این [illegible] جایز نیست [illegible] هزار [illegible]
قابل سواری از آنحضرت بهم رسد وفات یابد و فوت بعد از ظهور او
مذکوره بعنوان ثبات از حضرت [illegible] ملیحه نام [illegible] رسول خدا [illegible]
کود **حجابه** اللهم احجبنی عن عیون اعدائی و اجمع بینی و بین اولیائی
و انجز لی ما وعدتنی و احفظنی فی غیبتی الی ان تاذن لی فی ظهوری و احی بی ما درس من فروضک
و سننک و عجل فرجی و سهل مخرجی و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و افتح لی فتحا مبینا و اهدنی
صراطا مستقیما و قنی شر جمیع ما احاذره من الظالمین و احجبنی عن اعین الباغضین الناصبین العداوة
لاهل بیت نبیک و لا یصل منهم الی احد بسوء فاذا اذنت لظهوری فایدنی بجنودک
و اجعل من یتبعنی لنصرة دینک مؤیدین و فی سبیلک مجاهدین و علی من ارادنی
و ارادهم

و ارادهم بسوء منصورین و وفقنی لاقامة حدودک و انصرنی علی من تعدی محدودک
و انصر الحق و ازهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و اورد علی من شیعتی و انصاری
من تقر بهم العین و یشتد بهم الازر و اجعلهم فی حرزک و امنک [illegible] و حفظک
[illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین خواندن دعا مذکور [illegible] غلبه بر دشمن
دیگر [illegible] خواندن حجاب [illegible] از روز از روز
هفته [illegible] آن معصوم [illegible] ضرور [illegible] آفات و خلاصی از عادی
جن [illegible] **وکلاؤه** در ایام غیبت آنحضرت جمعی از دوستان
و مخلصان آنحضرت [illegible] ایشان [illegible] جواب می آوردند
از آنجمله حسین بن روح و [illegible] ابو محمد بن عثمان [illegible] عمرو [illegible]
حاجز و بلالی و عطار و عبدالله [illegible] محمد بن ابراهیم بن مهزیار الاهوازی و
محمد بن اسحق القمی و محمد بن صالح الهمدانی و ابو جعفر محمد بن عبدالله [illegible] و قاسم بن
علاء الاذربایجانی و محمد بن شاذان النیشابوری **سفراؤه**
جمعی در غیبت آنحضرت را دیده و بوی چیزی نوشته اند بسیارند از جمله محمد بن
همام و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم بن حلیس و ابو عبدالله الجندی [illegible]
و ابی عبدالله بن روح [illegible] و اسحق الکاتب و صاحب البصره [illegible]

وحسن بن هرون الدینوری وابن بابویه [illegible] الاصبهانی وحسن بن نصر قمی وحسن بن یعقوب
وقاسم بن نوکی وعلی بن محمد ومحمد بن محمد ومرداس القزوینی ومحمد بن [illegible] الفارسی وابن اخی [illegible]
وابو ثابت بن مردی وفضل بن زید الیمنی وابن الاعجمی والشمشاطی [illegible] وصاحب الکوفی
المصری وابو رجاء [illegible] وابو محمد بن الوجید

یوم زیارتیه

بآن حضرت دالله وظهور آن حضرت نزد در هر روز است خود را باید مهمان او دانستن و در زیارت او
گویان و بر طریق السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا عین الله فی خلقه
السلام علیک یا نور الله الذی یهتدی به المهتدون ویفرج به عن المؤمنین السلام علیک
ایها المهذب الخائف السلام علیک ایها الولی الناصح السلام علیک یا سفینة النجاة
السلام علیک یا عین الحیوة صلی الله علیک وعلی آل بیتک الطیبین الطاهرین
السلام علیک عجل الله لک ما وعدک من النصر وظهور الامر السلام علیک
یا مولای یا صاحب الزمان انا مولاک عارف باولاک واخراک اتقرب الی الله بک
وبآل بیتک وانتظر ظهورک وظهور الحق علی یدیک واسئل الله ان یصلی علی محمد وآل محمد
وان یجعلنی من المنتظرین لک والتابعین والناصرین لک علی اعدائک والمستشهدین
بین یدیک فی جملة اولیائک یا مولای یا صاحب الزمان صلوات الله علیک وعلی
آل بیتک هذا یوم الجمعة وهو یومک المتوقع فیه ظهورک والفرج فیه للمؤمنین علی یدیک
وقتل الکافرین

وقد [illegible] وانا یا مولای فیه ضیفک وجارک وانت یا مولای کریم من اولاد
الکرام ومأمور بالاجارة فاضفنی واجرنی صلوات الله علیک وعلی آبائک الطاهرین
والحمد لله رب العالمین ان [illegible] حیث ما توجهت رکابک وحیث ما کنت من السلام

بشارته

وقت خروج در مسجد الحرام بمنبر برآید و [illegible] جبرئیل با سیصد و سیزده کس
بیعت کنند و کوفه را بگشایند و چون لشکرش به ده هزار رسد بمدینه آید و [illegible] از
قریش را گردن زنند و قصرهای کوفه را خراب و [illegible] آن را [illegible] و جور را برطرف
و راه‌ها را امن و برکات زمین را ظاهر و هر حقی را بر اهلش رد و بحکم داود و محمد حکم
و چهار مسجد از کوفه خراب گردند و مساجد کوفه را وسیع و در زمان او حرکت آسمان کم
و روزها دراز و قاریان قرآن بسیار و قرآن [illegible] ظاهر شود و [illegible] اشعار بمردم دهند
و عمرها دراز و قوت [illegible] بودن

خصایصه

قائم آل محمد بودن
غیبت صغری و کبری بحدیکه اقرار بر وجود او نداشته باشد مگر مؤمن ممتحن طول عمر [illegible]
دستوری [illegible] جسم مبارکش از بسیاری عمر [illegible] در حین خروج جوان
چهل ساله باشد فتح تمامی زمین بدست وی و ترویج دین محمدی بنحوی که دین دیگر نباشد
اقتدای پیغمبران باو در نماز چون عیسی و خضر و الیاس و اصحاب کهف و غیرهم و حکم [illegible]

میان مردم بعلم باطن و بیرون آمدن گنجهای زمین برای او و جمع شدن اسم و کنیت
رسول خدا در وی و همه انبیاء و [illegible] در رجعت مردم با حضرت [illegible]
خاتمیت ائمه و منتهی شدن ایام خلافت المهتدی بالله

در ادعیه و آداب نماز از فرایض و سنن

[illegible] تشهد چیست بگو التحیات را تشهد گویند این است
التحیات لله والصلوة والطیبات السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله بعد از این
صلوات بخواند سنت است اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید
مجید دعای بعد از تشهد اللهم اغفر لی ولوالدی ولاستاذی
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
الاحیاء منهم والاموات انک مجیب الدعوات
ورافع

ورافع الدرجات برحمتک یا ارحم الراحمین
دعای قنوت کدام است بگو اللهم انا نستعینک ونستغفرک
ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر
ونشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللهم
ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد
ونرجوا رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکفار
ملحق نماز صبح چهار رکعت دو سنت دو فرض نیتش این است نیت کنم
بخوانم دو رکعت سنت نماز بامداد سنت رسول خدا رو آورده‌ام بقبله خالصاً
مخلصاً لله تعالی الله اکبر نیت کنم بخوانم دو رکعت فرض نماز بامداد فرض
خدای تعالی رو آورده‌ام بقبله خالصاً مخلصاً لله تعالی الله اکبر نماز ظهر ده رکعت
چهار سنت چهار فرض دو نفل نیتش این است نیت کنم بخوانم چهار رکعت
سنت نماز پیشین سنت رسول خدا رو آورده‌ام بقبله خالصاً مخلصاً لله تعالی
الله اکبر نیت کنم بخوانم چهار رکعت فرض نماز پیشین فرض خدای تعالی رو آورده‌ام
بقبله خالصاً مخلصاً لله تعالی الله اکبر نیت کنم بخوانم دو رکعت سنت نماز پیشین
سنت رسول خدا رو آورده‌ام بقبله خالصاً مخلصاً لله تعالی الله اکبر نماز عصر چهار رکعت فرض

نماز شام پنج رکعت سه فرض دو سنت نماز خفتن نه رکعت چهار فرض دو سنت
سه وتر نیت کردم که بخوانم سه رکعت وتر روا آوردم بقبله خالصا مخلصا لله تعالی
الله اکبر و بعد از سه رکعت وتر دعای قنوت را بخوانند بدانکه بر هر مومن و مومنه
لازم است که شش کلمه دینی خود را بدانند و مومن به خود را طرح حیات و تعلیم بدهند
و شش کلمه دینی این است اول کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
دویم کلمه شهادت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله سیم کلمه تمجید سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم چهارم کلمه توحید لا اله الا الله
وحده لا شریک له الملک وله الحمد یحیی ویمیت
وهو علی کل شیء قدیر پنجم کلمه رد کفر اللهم انی اعوذ
بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم به واستغفرک
لما لا اعلم به تبت عنه وتبرأت عن الکفر والمعاصی
اقول اشهد ان لا اله الا الله لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ششم کلمه استغفار اللهم انت ربی
لا اله

لا اله الا الله انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی
عهدک ووعدک ما استطعت واعوذ بک من شر
ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت ایمان مفصل
آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر
والقدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت
ایمان مجمل آمنت بالله کما هو باسمائه وصفاته وقبلت
جمیع احکامه اگر پرسند نماز بامداد از که مانده است بگو حضرت آدم ع چون
از بهشت بزمین رسید چون صبح دمید شکرانه دو رکعت نماز خواند خدای تعالی قبول کرد و بر
امت محمد ص فرض شد اگر پرسند نماز پیشین از که مانده است بگو از حضرت
ابراهیم ع واقعه چنان شده قربان داد او را خدای تعالی قبول کرد از آتش نمرود
نجات داد او شکرانه وی چهار رکعت نماز گزارد خداوند قبول فرمود بر امت محمد ص
فرض گردانید اگر پرسند نماز عصر از که مانده است بگو چون حضرت یونس ع را
ماهی بلعید در ظلمات گرفتار شد دلتنگ بود چون خدای تعالی او را نجات داد
شکرانه وی چهار رکعت نماز گزارد حق تعالی قبول فرموده بر این امت فرض شد
اگر پرسند نماز شام از که مانده است بگو که از حضرت عیسی ع [illegible] خدا

و ثلاث ثلاثه گفتند حضرت دلتنگ شد حق تعالی کافران را بقهر و غضب خود
گرفتار گردانید شکرانه وی سه رکعت نماز گزارد خداوند قبول کرده بر امت محمد ص
فرض گردانید اگر پرسند نماز خفتن از که مانده است بگو حضرت موسی ع در بیابان
میرفت صفورا زوجه ایشان را درد وضع حمل گرفت هوا تاریک و برف
و باران میریخت از هیچ جا آتش پیدا نشد اما در نظر حضرت موسی ع از جانب کوه
آتش نمودار شد ولیکن آن تجلیات الهی بود بالای کوه طور برای شعله آتش
حضرت موسی ع رفت در آن شب او را پیغمبری کرامت فرمود چهار رکعت نماز
از برای شکرانه خواند بر این امت فرض شد اگر پرسند نماز وتر از که مانده است
بگو از حضرت محمد مصطفی ص واقعه چنان بود حضرت در معراج که بمقام
قاب قوسین او ادنی رسیدند مر خدای را ثنا گفت و سجده شکر نمود بعد از آنکه
رخصت کرده بمقام جبرئیل آمد جبرئیل استقبال نموده بصورت خوب حضرت را آورد
التماس نموده یا رسول الله چه میشود یک رکعت نماز در صومعه من گزاری تا در میان ملائکه
فخر نموده مقام من از مقام دیگران برتر است حضرت اکرم ص در مقام من نماز
گزارده پیغمبر بمقام جبرئیل یک رکعت نماز گزارد که حضرت را الهام رسید که یک رکعت نماز
در شب نیت [illegible] یک رکعت دیگر نمود بعد الهام آمد یا محمد ص یک رکعت دیگر نیز
بخوان رسول اکرم یک رکعت دیگر بخواند فرشته فریاد کرده یا رسول الله این دعا بخوان آن
ابارکی

پیامبر دعای قنوت تعلیم نمود رسول خدا بخواند از این سبب قنوت در وتر
واجب شد و در این سه قول است بعضی فرض گفته اند بعضی واجب دانسته اند
بعضی سنت گفته اند قول صحیح آنکه واجب است اگر پرسند اگر کسی دعای
قنوت نداند و نتواند خواند چه کند بگو روا بود ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار بگوید و اگر این را نیز نتواند سه بار گوید یا رب
یا رب یا رب هرگاه کسی پرسد در هر نماز بانگ نماز یعنی اذان و اقامت در نماز
جنازه چرا بانگ نماز اذان و اقامت نیست بگو در وقتیکه فرزند متولد میشود در گوش
راست اذان و در گوش چپ اقامت میگویند چون بمیرد با اذان و اقامه اداء اول
گفته شده گفتن میکنند دیگر آنکه اذان و اقامت در نماز میشود و رکوع و سجود داشته باشد
با وقت معین اینها آن نیست بدانکه جواب عطسه از جمله فرایض است اگر کسی
عطسه کند الحمد لله بگوید شما در جواب وی یرحمک الله گوئید اگر پرسند در طعام
چند چیز فرض است بگو پنج چیز فرض و پنج چیز سنت و پنج چیز [illegible] و پنج چیز
مکروه اما پنج چیز فرض لقمه حلال خوردن و هر که طعام حرام خورد تا چهل روز طاعت او را
خدای تعالی قبول نکند و دعای او مستجاب نشود دوم بداند نعمتها را خدا داده است [illegible]
سیم آنکه هر چه باید خورسند باشد چهارم بقوت آن طعام عبادت کند و عصیان نکند
پنجم شکر آن نعمت گزارد اما آن پنج که سنت است چون شروع بطعام خوردن

بنماید بسم الله الرحمن الرحیم بگوید چون از طعام خوردن فارغ شود الحمد لله رب العالمین بگوید پیش از طعام خوردن
دست بشوید و آنحضرت فرموده هر که پیش از طعام خوردن دست بشوید توانگر گردد و درویشی از او
بعد از طعام دست بشوید دیوانه نشود بگذارد نشسته طعام بخورد اما بتکیه مکروه است آداب ترک
طعام خوردن ۱ ... ۲ از پیش خود خوردن اما اگر میوه خورد از هر جا خواهد بخورد روا است ۳
اگر نان ریزه طعام خورد آنحضرت فرموده برکت در میان طعام است ۴ چشم خود را به
دهان و لقمه همراه نکند ۵ طعام بر ان نیندازد اما آنچه کراهت دارد ۱
طعام را بو کردن ۲ در طعام دمیدن ۳ طعام را عیب کردن مثل شور و بی نمک و بد مزه [illegible]
۵ تنها طعام خوردن نیت خوردن نیت روزه کردن این است نویت ان اصوم
غداً من شهر رمضان فریضة و چون خواهد افطار نماید بگوید اللهم لک صمت و بک
امنت هر که این دعا را بعد از هر فریضه نماز سه مرتبه بگوید حق تعالی حرام گرداند تن او را بر آتش
جهنم اینست اللهم انی اسئلک الجنة و اعوذ بک من النار اگر مسلمانی گوید السلام علیک
بقول علما جواب لازم نیاید اگر گوید السلام علیکم جواب باید گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته
اگر پرسند ابتدا سلام کردن سنت است و جواب سلام فرض پس فضل فرض بیشتر است
از فضیلت سنت جواب بگو ابتدا سلام کردن اگرچه سنت است لیکن سلام گوینده ابتدا سلام
کرده باین سبب فرض آمد و سلام کننده را فضیلت نماینده اجر خیر شد اگر پرسند سلام کردن
چند ثواب دارد جواب بگو صد ثواب نود و نه سلام کننده را و یکی جواب علیک گوینده را

اگر پرسند

اگر پرسند سلام دادن سنت است جواب سلام چرا فرض باشد بگو که خدای تعالی
در شب معراج بحضرت رسالت پناه گفت تحیات [illegible] سلام [illegible] باید سلام کردن
جواب گفتن فرض باشد جواب بگو خدای تعالی بآنحضرت سلام گفت [illegible]
نیز بلکه برسبیل الهام و نوازش [illegible] طریقه سنت شد و سنت سلام [illegible]
هر که کوچکتر بر بزرگتر سلام گوید و [illegible] سواره بر پیاده و [illegible]
و خواجه بغلام و پدر به پسر و پیاده مر کنیزک را سلام کند اگر پرسند تو را امام [illegible]
کیست بگو من امام شما [illegible] من قرآن است یا امام من امامان [illegible]
اگر گوید با تو جدا میکنیم تو بگو [illegible] بگو شما یان [illegible] بقرآن خدا اقتدا کنیم
یا بگو بحضرت اگر پرسند نماز ما و تو درست [illegible] نماز تو بگو درست می شود
و نماز من [illegible] اگر پرسند نماز میگذاری یا نماز خود بگو [illegible]
[illegible] شما یان امامت میکنم [illegible] این چهار مسئله را [illegible] یا نمازش
درست باشد بگو از تو سؤال کنند فرض [illegible] میکنند کدام
بگو [illegible] اگر پرسند چهار فریضه کدام است بگو این است [illegible]
تا جهت عدل [illegible] اندر ان روز نماز هفت [illegible] اسلام [illegible] نماز
[illegible] چهار چهار [illegible]
بعد از ان [illegible] از حضرت [illegible] الدین [illegible]
در میان سنت و فریضه نماز [illegible] این رباعی را [illegible]
بر آید [illegible] سبحان الله [illegible]
سبحان الله [illegible] سبحان الله [illegible]

در ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون
و بلدان و بعضی از ولایات عجایب آن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای صانع جهان و درود [illegible] خاتم انبیاء و مرسلین
[illegible] حکماء دقیقه شناس و فضلاء خرده شناس [illegible] اتفاق دارند [illegible] زمین از کره
در بحر عظیم [illegible] آن را [illegible] عالم [illegible]
[illegible] از این نصف [illegible] در جانب جنوب افتاده [illegible]
پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد آنرا ربع مسکون خوانند در ربع مسکون [illegible] خط
استوا است و خط استوا [illegible] حکما [illegible] معدل النهار [illegible] از مشرق به مغرب [illegible]
[illegible] در این خط [illegible]
[illegible] بهار [illegible] تابستان [illegible] زمستان [illegible]
صحاری و بلدان [illegible] حکما [illegible]
[illegible] جهان [illegible] خط استوا [illegible]
بلاد چین [illegible] جزایر [illegible]
جزیره [illegible] جزیره [illegible] جزایر [illegible] بلاد [illegible]

بلاد

[illegible] بلاد [illegible] مشرق گذرد تا بحر [illegible] ربع مسکون [illegible] از خط استوا است
تا [illegible] معموره عالم را هفت بخش کرده اند هر بخشی را اقلیم خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد
و عرض اقلیم اول [illegible] خط استوا است [illegible] دریای عظیم
و عرض اقلیم [illegible] از سایر اقالیم [illegible] بسیار اما اقلیم
اول زحل [illegible] و عامه اهل این اقلیم [illegible] باشند و حد اول ان [illegible] خط
استوا [illegible] ساعت [illegible] دوازده ساعت [illegible] اقلیم [illegible]
[illegible] روز درازتر آن سیزده ساعت رسد و [illegible] اقلیم اول [illegible]
[illegible] و این اقلیم از [illegible] مشرق [illegible] جزیره [illegible] بلاد
چین [illegible] بلاد [illegible] عمان
و وسط بلاد [illegible] بلاد نوبه و وسط [illegible] جزایر [illegible]
و جنوبی [illegible] محیط [illegible] بلاد [illegible] اقلیم [illegible]
[illegible] بلاد نوبه [illegible] نیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و مملکتی بزرگ مشتمل است بر بلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارت چنانکه
اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین مرطوب باشند و شب بیرون آیند زکریا بن محمد بن محمود
قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و لیوا از غرب
اقسام متاع ها از خانها بیرون نشسته بنهند و آن زر را بجهت آورند و متاع ایشان
همانجا در وطن ایشان زر است و لباس اهالی ایشان پوست حیوانات است و اکثر
پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در آن زمین بسیار است و بازرگانان تعجب در آن
فراوان نمک بمواطن ایشان روند و چوب صنوبر و خشت برنج و مهره آبگینه و شیشه
و ظرفها از آبگینه و مس همراه برند و لیوا از جمله بازرگانان طبل زنند و همه در
موضع معین جا جدا بنهند و اهالی آنجا از آواز طبل بر آمده کنار توقف نمایند و بر
برسر متاع ایشان رفته در برابر هر متاعی چندی از آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح
بازرگانان در آنجا رفته و بهای متاع خود را دیده که اگر راضی شوند زر را بردارند
و متاع را بگذارند و الا نقد صاحب را از پیش آن بر نهند و باز طبل زده برگردند و شب
نوبت دیگر مردم بیایند و چیزی دیگر اضافه نمایند تا وقتیکه بازرگان راضی شوند و علی الدوام
کار و معامله سکنان بلاد السودان بدین طریقه باشد بلاد الزنج شمالی آن بمصالح مملکت یمن است
و جنوبی آن بیابانهای ناسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج

الو

اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت هوای آن دیار و اسود اللون بلاد زنج اندکی
باشد و خانهای ایشان را استخوان ماهی پوشند و در عجایب البلدان مسطور است که
زنگیان با جمال محاربه نمایند هر که در معرکه کشته شود بردارند و گوشت او بخورند و در آن دیار زر
بسیار بود و زرافه و فیل و چیزهای عجیب باشد و ایشان را صیادان جانوران مشغول نمایند و در آن
سرزمین درختیست که اگر آن را در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و
زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان او را ببرند و گوشت او را بخورند و در زیر ... اهالی
آن فیل بمرتبه رسد که دندان آن از پانصد من تا صد من باشد چنانکه تا پانصد من برسد
آورده است در جنوبی سرزمین زنگ کوهیست بحر محیط از عجایب که تمامی زمین آن شوره زار باشد
و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانکه کار عامه ایشان
گردد و تحقیق نمک بود و کار از نمک بلاد السودان ... پادشاه ایشان زنگی
باشد و اهالی زنج در آن ولایت ... خضر ... عجایب البلدان
مسطور است که شخصی از خضر حکایت کرده ... خوشه گندمی ... دانه گندم
آن بود ... در عهد ... از عرش گذشته بود ...
حال آن گندم ... سلاطین ... عدل سلاطین ...
بزرگی ... از آن ... خضر ... است ...

محنث گویند مرباط شهریست در میان حضرموت و عمان و مردم آنجا بعدم غیرت و حمیت
اتصاف دارند چنانکه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش آیند
و شوهران مانع نیایند صنعا شهریست میان آن و صنعا ده روزه راهست و بانی این
بلده سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار جاری و
اشجار میوه دار چنانکه حق عز اسمه در شان آن نازل کرده است لقد کان لسبا فی مسکنهم
آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفور و بعقیده صاحب
عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد صنعا دار الملک بلاد یمن است
و بخوبی هوا و لطافت هوا اتصاف دارد چنانکه هر بیماری را که در آنجا نقل کنند باندک زمانی
صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یک هفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعا بن ازال بن عبیر بن عابر است
و در هر دو ... و از عجایب صنعا قصر غمدان است بعضی برآنند که آن را ضحاک بنا کرده اند و یک
رکن آن را از سنگ زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز ساخته است و در عجایب البلدان مذکور است که
غمدان بمقدار ارتفاع داشته که در وقت طلوع آفتاب سایه آن بسه میل میرسید و سقف آن
خانه را از یک پاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان آن صورت شیری
که چون باد بر آنها وزیدی از آن تمثالها آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان
رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد و بعضی از اهل کتاب با وی گفتند

ارکیه

که بر کتابه آن قصر این کلمه مکتوبست اسلم غمدان ... هر که ... خراب کند ... از
کاتبان ... خراب کننده غمدان البته ... خواهد ... رسید ... است ... از ...
آن بنا در کنار عثمان ... آن قصر را ویران کرد ... اندک
زمانی کشته شد ... نظر در آورده ... از گندم ... علاف
... متعدد ... جهره داخل مواضع یمن است ... در جنب است ... حرام ایمان
چندان آب بیرون آید ... حوضها را پر ... بود ... از گذشتن آن شهر آب ... منقطع
یابد و سال دیگر ... حال ... باشد چین مملکت طویل و عریض است مشتمل بر انهار خوشگوار
و اشجار ... و ... اقلیم اول ... و چهارم از آن مملکت است و اهالی
ولایت چین بحسن صورت اتصاف دارند ... اکثر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند
و ... ایشان ... نمایند ... تماشای ... در میان ایشان ...
در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرای چین غدیریست ... کبریت ...
... جمع آمده ... در آن ... و ... طرف آن باشند ... چندان
میل بیرون ... در آن زمین ... آب ...
چندان ... بقدر ... باران ... بگذارند تا ... غدیر بیرون آید
از ... کوهی ... آن غدیر ... اندازند ... گوشت ... گوش ...

هر سالی بعضی از مردم را نقره صادر شود باران بارد و قحط و غلا پدید آید و هر گاه که آن [illegible]
دجاج بسیار است و از آنجا مشک نیز در صحرای چین پدید آید گویند در دیه [illegible] ازان حیوان
گیرند بوی برداشته شود و چون نافه را از موضع بجای دیگر نقل کنند بوی با دهد [illegible]
گویند در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ زیرین آن متحرک است و سنگ اعلی ساکن
و از زیر سنگ آرد بیرون آید الاقلیم الثانی این اقلیم
[illegible] ابتدای این اقلیم از شرق [illegible]
پس بر وسط بلاد چین [illegible] پس بر شمال بلاد هند و بلاد سند [illegible] بر وسط بلاد
کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و در وسط بلاد [illegible] گذرد
و [illegible] بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد [illegible] و بر [illegible] ریگستان و جنوب [illegible] و وسط بلاد
[illegible] گذرد و [illegible] ساحل بحر [illegible] و بعضی از عجایب [illegible] اقلیم دوم این است
[illegible] مکه معظمه عمارت آن بلده شریفه است [illegible] خانه [illegible]
خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است [illegible] ام القری [illegible]
[illegible] و مکه را ام القری نیز گویند [illegible] اندلس [illegible]
باشد لاجرم آن بلده را ام القری [illegible] از اهل اسلام طوایف خلایق مختلفه
المذاهب [illegible] از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است [illegible]

[illegible]

[illegible] حج البیت من استطاع الیه سبیلا [illegible] بر جمیع فرق [illegible] واجب است
و حجر الاسود [illegible] از جمله مناسک حج است در یکی از ارکان [illegible] موضوع است
و مقام ابراهیم [illegible] و فیه آیات بینات مقام ابراهیم [illegible] تعظیم و تکریم [illegible]
[illegible] در عجایب البلدان از عبدالله بن عباس [illegible] خبر [illegible] از زمین
که حجر الاسود و مقام ابراهیم [illegible] از جواهر بهشت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] مقام [illegible] از حرم [illegible]
پدید شده و از خواص آن [illegible] متبرک [illegible]
و از جمله [illegible] روایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما [illegible]
[illegible] از ان [illegible] سر آن کوه [illegible]
[illegible] باشد و کوه صفا و مروه و آن صفا و مروه من شعائر الله [illegible]
از جمله [illegible] در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه الصلوة و السلام روایت [illegible]
[illegible] در حرم [illegible]
و حضرت [illegible] آن بلده [illegible] خوانده [illegible] در آن بلده [illegible]
البلدان [illegible] بوی خوش [illegible]
[illegible] بعضی از بلاد

[illegible] از آن جمله [illegible] اقلیم اول و دوم و سوم و اندکی از آن [illegible] اقلیم چهارم
[illegible] آن بلدان مختلف شده و اکثر [illegible] و از عجایب [illegible]
و در هند حیوانات غریبه [illegible] و معادن جواهر نفیسه بسیار پدید شود [illegible]
[illegible] در بعضی بلاد هند [illegible]
درختی [illegible] میوه [illegible]
خورده [illegible] اندر [illegible]
[illegible] چون [illegible]
اصلی [illegible] پرواز [illegible] عجایب
الاخبار آورده است [illegible] بلاد هند [illegible]
[illegible] در آن موضع [illegible] در عجایب
[illegible] آن جانوران [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] ان
و از جمله حیوانات غریبه آن [illegible] تنبول است [illegible]
بلاد [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیاری [illegible] هند و [illegible] تنبول [illegible]
[illegible] پیچیده [illegible] بسیاری [illegible]
در دهان [illegible] تنبول [illegible]
[illegible]
[illegible] محکم کند [illegible]
[illegible] در این باب شارح [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] قول نبی [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] خوش [illegible] خوردن [illegible]
خوردن [illegible] محکم کند [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] خوش [illegible]
[illegible] علیه السلام
[illegible] در بعضی از [illegible] هند [illegible]
[illegible] هندوستان آن [illegible]

اطراف و جوانب خلق جمیع می‌آیند و در آنجا منجنیق زنند و شخصی در رعایت چستی و چالاکی که در آن
مجمع حاضر گردد و بت پرستان [illegible] و چون مست و مسرور عشق رقص کنان بت را
سجده می‌کند اتفاقا دست در آن زنجیر زده لقلقه کرده [illegible] نشسته دست بر هم زنند
و از بیم سنگ [illegible] همراه [illegible] یکی [illegible] او را [illegible] بر پس حقه
می‌افکند و باز [illegible] خبر [illegible] همه مردم می‌شوند [illegible] از آن [illegible] دست بر سلسله زده
پایان می‌آید و مانند [illegible] و اکرام [illegible] گذشته پیش صنم [illegible] و از وی
احوال مردم [illegible] واقع می‌شود از صلح و جنگ و غیره [illegible] واقع خواب می‌گوید
بعد بکار خود می‌آید [illegible] خوش [illegible] دیگر [illegible] بلند باسلام
داخل بلاد هند است و در آن بلده بتی است بر یک [illegible] از شنوات
[illegible] هر سال [illegible] از هر [illegible] علامت [illegible] در [illegible]
هر سال [illegible] از آن بت صادر [illegible] در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد [illegible]
بلده [illegible] در [illegible] هند [illegible] در آن منارهٔ
گنج [illegible] کرده و بر سر [illegible] از سنگ [illegible] در آن خم [illegible] از طلا مرصع [illegible]
سر [illegible] بر طرف آید و [illegible] مردم شهر شوند و
جمع آمده [illegible] یابند. کلبه ایضا از جمله بلاد هند است [illegible]

در آن بلده

در آن بلده عمودیست از مس [illegible] در آن صورت [illegible] اند و [illegible] آن [illegible]
هر سال [illegible] عاشورا آن [illegible] بالا [illegible] خود [illegible] خیمه [illegible] آن خیمه را
[illegible] باشد [illegible] آن عمود چندان [illegible] که
کالیکوت بندریست در هندوستان مثل هرموز و متوطنان آنجا کافرند اما جمعی از
اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و دو مسجد جامع ساخته‌اند [illegible]
آن بقاع جمع آیند و [illegible] نماز جمعه قیام نمایند و [illegible] عدالت و امنیت به مرتبه‌ایست که
در [illegible] دار [illegible] از دریا در آن بلده مال بسیار آورند و در ساحل دریا [illegible]
بازار [illegible] آن [illegible]
[illegible] که هیچ یک [illegible] تعرض [illegible]
اند [illegible] باجر و ملاح [illegible] آن را
[illegible] کالیکوت [illegible] یک خنجری [illegible]
کالیکوت برهنه اند [illegible] لنگوته‌ای از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست
چون قطرهٔ آب و در دست دیگر [illegible] کالیکوتیان [illegible]
[illegible] خواهر [illegible] قائم مقام [illegible]
اقربا [illegible]

در ذکر عجایب بلدهٔ بیجانگر که از معظم بلاد هند بوده

[illegible] هیچ کار [illegible] مگر کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه
[illegible] معلوم [illegible] کسی گاوی کشته یا گوشت آن را خورده در ساعت آن کس را کشتند و
[illegible] آن گاو [illegible] عزیز دارند [illegible] چنین [illegible] مولانا کمال
الدین عبدالرزاق [illegible] بت [illegible]
[illegible] کالیکوت [illegible] بت [illegible] دارند [illegible]
روی [illegible] زبان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کرده اند از [illegible] خوش [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] چون [illegible]
[illegible] در آن محل [illegible] باز [illegible]
[illegible] بیجانگر [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] بلده [illegible] هفت حصار [illegible]
در [illegible] گرد [illegible] حصار اول [illegible]
[illegible] گرد [illegible] اند [illegible]
[illegible] آن هفت حصار [illegible] فاخره [illegible]
[illegible] حصار اول [illegible]

از یک مناره

از یک مناره [illegible] حصار [illegible] در [illegible]
[illegible] حصار [illegible] باغ [illegible] علامه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] باغ [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] حصار [illegible] میانه [illegible]
[illegible] حصار اول [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] قصر [illegible]
چهار بازار [illegible] در آن بلده [illegible]
[illegible] بیجانگر [illegible] گل [illegible]
[illegible] همچنان [illegible] در آن بلده
[illegible] بازار [illegible]
[illegible] قصر [illegible] خانه [illegible]
[illegible] جواهر [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] بیجانگر [illegible]

با تمام رنگ بقلم همین رسیده و این علامت قلیل الوقوع باشد جزم کرده که جنس سفیدی را
سیاه کنند و او را در لقمه مهره زنند چنانکه قابلیت تحریر پیدا کند و یک رنگ زرهی را
در آینه بار بسایند و دسته قلمی بر آن بر تراشند و بدان غالب نوشتن کنند و از آن سنگ رنگ
سفید بر جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار بماند و قرعهای دیگر هم بدین نگار این باشد
و میان جهت ستون بر گور خواجه برانند آنرا تایک خوانند من حیث الاعلال الی الانفراد
بر سکلید نشسته و ولاة جوابها رانده در پایان لحظه باشند و هر کرا مهمی باشد
بمیان ایشان در آمده تحقیق کرده از بند و در بین باره بار بر پای ایستند و حاجت خود را
بعرض تایک رسانند و او بر وجه مقتضای عدالت حکم کند و [illegible] هیچ آفریده را مجال
دخل نباشد و چون تایک از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند
دار دو طرف [illegible] چنان بازان [illegible] کشند و از آن [illegible] تا [illegible] هفت جا جا
در میان نشسته اند و چون تایک [illegible] ملازمت [illegible] در [illegible] از ملازمش باز
ایستند چنانکه از دریچه [illegible] در آید و تمامت [illegible] را عرض [illegible] بیرون
آید در راست [illegible] کاغذ [illegible] بیکبار
در [illegible] شود و [illegible] خرج شود [illegible]
پرتا خوانند [illegible] را ده تنگه [illegible] قلم مانند از آن [illegible] نوع [illegible] باشد و [illegible] یک [illegible]
از نقره

از نقره ای سازند و نار کوبند و اوراق تیرات بر آن [illegible] بیکبار ارس باشد و آنرا جل خوانند
و قاعده مملکت چنانست که از تمامی بلاد [illegible] و اقرار [illegible] هر کرا از دیوان چیزی
دهند در خزانه نویسند و [illegible] در هر چهار ماه یکبار [illegible] خوانند و دیگر
هیچ آفریده را [illegible] حواله ننمایند لاجرم معموری ولایت بیکران [illegible] شرح توان کرد
و خزانه را [illegible] باشد و در زمین [illegible] خوضها از طلا [illegible] ملامال
تمام خواص و عوام [illegible] بازار [illegible] و کهنه [illegible] آنجا [illegible]
کنند و [illegible] از [illegible] کاست و [illegible] در [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از قضا [illegible]
این [illegible] باشند و [illegible] ساز [illegible]
[illegible] خرابات [illegible] از صد [illegible]
[illegible] هر دو طرف آن بازار [illegible] صفه [illegible]
[illegible] هر روز [illegible] خانها را [illegible]
[illegible] آن [illegible] نشینند و [illegible]
بر پای [illegible] هر که خواهد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خرابات [illegible] نمایند [illegible]

عبدالرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک بلاغت گذار گردانیده که چون حضرت خاقان سعید
[illegible] رسالت بلاد ختا فرستاد در محرم سنه سبع و عشرین [illegible] بمقصد رسیدند و [illegible]
[illegible] روزی [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] ستون [illegible]
[illegible] خلق [illegible] ایستاده [illegible] جامهای فاخره پوشیده
[illegible] قبای اطلس [illegible]
[illegible] اندام [illegible] بلندی [illegible]
[illegible] هنوز موی [illegible]
چون [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
پادشاه [illegible] قلم
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آن [illegible] قلم [illegible]
بخشید

بخشید [illegible] قاعده چنان است [illegible] ایلچی را طعام دهند [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
ایلچی باشد [illegible]
[illegible]
داشت [illegible] تمامی مملکت [illegible] جا [illegible]
[illegible] سلاطین
[illegible] بماند
و آنرا [illegible] شرح این [illegible] چهار [illegible]
سرداران [illegible]
[illegible] تختها [illegible]
ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم [illegible]
بلاد [illegible]
[illegible] طبقه [illegible] طبقه [illegible]
[illegible]
چنان [illegible]

دلبران چون ماه نشسته باشند و هر یک سبوئی مشتمل بر نه طاق چنانچه خانه‌ها باشد و ساز زنند و هر بیان
این چهار پیکر در چهار طاق تماشا کنند و سبع باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشید رخسار
در آن میدان تماشا کنند و رقص کنند و بازیگران لعبهای غریب و عجیب بکار آورند و پیل را
بر سر چراغ پایه رقص کنند و هر صبح مطربان ساز زنند خیلی از آنجا [illegible] الهند [illegible] آن جرگاه
منکلور بندریست در سرحدی [illegible] بتخانه ایست مربع [illegible] الاقلیم
ده گز در ده گز [illegible] ارتفاع مجموع جدار آن مجسم از زر به صورت چهار حقه [illegible]
و در برابر در است بتی به صورت آدمی تمام قد از طلا ساخته اند و چشمها یاقوت احمر در [illegible] نهاد
[illegible] در غایت دقت و نهایت صنعت که گویا کسی [illegible] و امثال این [illegible] در ممالک هند بسیار
است و عجایب و غرایب آن [illegible] از حیز تعداد بیرون [illegible] عند الله الملک [illegible] الاقلیم
الثالث [illegible] و ابتدای اقلیم سیم از حد
مشرق از بلاد چین [illegible] بلاد یاجوج و ماجوج [illegible] بلاد ترک
و در وسط بلاد کابل بگذرد پس [illegible] و در وسط بلدان کرمان و سجستان و در وسط کرمان
بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر [illegible] شام بگذرد پس بلاد
مصر و اسکندریه و در وسط [illegible] بلدان قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم [illegible]
و بعضی از بلاد [illegible] این اقلیم [illegible] مذکور می شود [illegible] ممالک [illegible]

هر آن بلده [illegible] ستونی [illegible] آن با حجار و اجرام مشهوره ... است [illegible]
از طلوع آفتاب آب از آن ستونها ترشح کند و در سایر روزها جلد آن آب [illegible] باشد
اسکندریه از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومی است و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد
دیگر از آن ابواب را باب [illegible] گویند و دیگر را باب السدره و سیم را باب البحر و دروازه چهارم
[illegible] در روز جمعه حرارت هوای اسکندریه غالب باشد و آتش از ... بر [illegible]
از عجایب آنکه گرد در اسکندریه آب را ذخیره کنند و در سالی که ... متغیر نگردد و ... اسکندریه
حصاریست در غایت بلندی و [illegible] بلیناس حکیم [illegible] میلی ... از کاسل
ارتفاع و آینه [illegible] در آن میل نشانده و آن [illegible] چنان بود که هر کشتی [illegible] از
قسطنطنیه [illegible] دریای فرنگ در میان اسکندریه و آن بلده [illegible] کرده [illegible]
آینه پدید آمدی و این آینه تا زمان عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] متوهم [illegible] الامر [illegible] اسکندر
[illegible] اسکندریه [illegible] در لباس اهل تقوی [illegible] و چون [illegible]
اعتقادی [illegible] آوازه در انداخت که اسکندر در زیر این آینه گنجی عظیم [illegible]
[illegible] و [illegible] طمع آن گنج آن آینه را از [illegible]
شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آینه را [illegible] آن حقیقت [illegible]

در عجایب البلدان مسطور است [illegible] مناره اسکندریه از آبگینه بود و صورت [illegible]
در غایت [illegible] کمان [illegible] آب نهاده بودند [illegible] آن مناره از بنیاد که [illegible] ارتفاع
آن مناره چهارصد و پنجاه گز بود [illegible] عند الله الوهاب مصر از جمله عظیم بلاد
قدیمه است و [illegible] عمارت [illegible] در میان [illegible] [illegible]
[illegible] معموری [illegible] کثرت باغات [illegible] مرتبه [illegible]
فرعون شده [illegible] بحر [illegible] الاهار [illegible] و [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] از مصر [illegible] شهرت [illegible]
[illegible] و [illegible] و آن [illegible] القاهره [illegible] و [illegible]
سلطنت [illegible] قاهره [illegible] آن بلده ارتفاع [illegible]
عمارت [illegible] قاهره [illegible] عمارات [illegible]
چهار طبقه [illegible] [illegible] دیار مصر
[illegible] بسیار [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] تدریج بزرگ [illegible] و [illegible]
[illegible] حوضی [illegible] و از آن حوض [illegible]
[illegible] آن [illegible]

و آب حوض را بیرون ریزند آب روان نگردد دیگر آنکه در تاریخ [illegible] مسطور است که در حدود
مصر [illegible] عجب [illegible] روانست و هر روز [illegible] طلسم [illegible] از رخام [illegible]
در غایت [illegible] و چون راه [illegible] شده که [illegible] روان از [illegible]
[illegible] سیاهی آن [illegible] است [illegible]
ابوالهول خوانند دیگر از جمله عجایب الابنیه [illegible] هرمان مصر است و آن
عمارت از گنبدهای [illegible] ساخته اند در [illegible] روایت بعضی از مورخان
[illegible] آن کنند [illegible] درج [illegible] و [illegible]
آن [illegible] از بزرگترین عمارات اهل عالم [illegible] هرمان [illegible]
در مصر [illegible] در آن گنبدها [illegible] و از جمله سه گنبد بزرگست و از آن سه گنبد یکی
[illegible] گنبد بزرگتر را [illegible] هرمان گویند و هر یک از آن هرمان چهارصد گز در چهارصد
و ارتفاع آن نیز همین مقدار است و آن [illegible] گنبد [illegible] صد گز است در عجایب البلدان
مسطور است [illegible] از [illegible] هرمان [illegible]
و سلطان [illegible] از [illegible] [illegible]
آن گنبد [illegible] کنده اند [illegible] و آن [illegible] چنانچه از دور [illegible] بیننده
در نماید [illegible] آن دیوار را [illegible] اند

تا حقیقت است در جزیرهٔ فسطاط و در صحرای صعید مصر بناهاست از جمله که کوه کان در سنگی نهاده اند
از کنعانیان و طور و حوش و مرموت اینها را از رگ نهای سطبر کفن کرده اند و بوده
بران مالیده پاره پاره و پوسیده شده گویند در نوبتی کفن جاری را از آن جوهرکان باز
کهنه حیلا تغییر بدنش راه یافته بود و اثر خار رست و پای آن بقیه باقی بود و بعضی گفته اند
که مومیای مصری از آن جوهرکان حاصل شود و آن بهترین مومیاها باشد عین الشمس
شهریست در حدود مصر و بقولی تختگاه فرعون بوده است و درختی که روغن بلسان
از آن حاصل شود در آنجا باشد و در عین الشمس تماثیل چند است که دیوان در زمان سلیمان
ساخته اند از جمله مناره ایست از سنگ رخام سرخ و نقطه های سیاه دارد و ارتفاع آن
از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت آدمی است از مس و بر یمین و یسار آن دو صورت دیگر
متناسب از خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب میریخت [illegible] آن آب را آسیار جاری سبزه
روید حلب از شهرهای بلاد شام است و وجه تسمیه اش بزعم بعضی آنکه ابراهیم
خلیل الله ع در ایام جمعه گوسفندان خود را آنجا میدوشیده و شیر آنرا بر فقرا قسمت میکرده
و گویند در آن بلده چاهیست و حوالی [illegible] اگر ذلک [illegible] از گذشتن چهل روز
از آن چاه بیاشامد شفا یابد حمص در آن بلده هیچ فرزند از مار و کژدم
ضرر نیابد و اگر جامه را در آب حمص شویند و بپوشند مار و کژدم را بیرون کنند و در هر جا باشند
کژدم

کردم تفرّج نمودم و بعضی از نسخ بنظر رسیده و العهده علی الراوی و در یکی از مساجد حمص
تمثالی است [illegible] بشکل [illegible] بصورت کردم چون پارهٔ گل
بر آن صورت نهند و آن را [illegible] برگردن کرده [illegible] دمشق دار الملک بلاد
شام است و بحکم ارم بن سام بن نوح ع در آنجا باغی ساخت و باغ ارم که
در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعضی از ارم شداد بن عاد
بتقلید بهشت در آن زمین بنا کرده و بقول بعضی از اهل تفسیر آیت
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از این موضع است پس از آن تا خراب
شد [illegible] و جماعت پیرو ابراهیم خلیل است ع دمشق را احداث نمود و اسکندر
رومی تجدید آن عمارت نموده [illegible] بحرارت [illegible] آتش از اطراف
می آید که در سایه [illegible] بهشت و غوطهٔ دمشق مملو از جویهای
عالیست آن [illegible] و ابلهٔ بصره و صغد سمرقند
است در لطافت و نزهت چون غوطه باشد [illegible] در ایام [illegible]
در دمشق عمارت عالیه [illegible] ولید بن عبدالملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع
آن بلده [illegible] است که جامع بنی امیه و در عالم بقعه [illegible]
عادت سعی و اهتمام بجای آورد چنانچه گویند خراج [illegible] ممالک شام را در [illegible]

صرف کرد و [illegible] از انهار [illegible] ماهی و مایهای
مصروف [illegible] انطاکیه شهریست بزرگ نزدیک بدیار روم
[illegible] بنیه و عمارت [illegible] آن بلده دختر روم
بن لیغی بن سام بن نوح ع بوده و بر سور انطاکیه سه صد و شصت برج است و [illegible]
محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری متعین بوده اند و از [illegible]
در درون انطاکیه اصلا [illegible]
بیرون کوهی [illegible] در آن بلده [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
دیگر و محلّ توطّن انبیای بنی اسرائیل بوده و آن بلده را بنا کرده داود است علیه السلام و سلیمان ع
مسجد اقصی را سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن شهر [illegible]
عظیم الشان [illegible] بیت المقدس و مسجد اقصی در مجلد اول [illegible]
کتاب [illegible] مسجد اقصی [illegible]
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه
الصلوة [illegible] از آن بقعه تبرک [illegible] مسجد
اقصی

اقصی عصای موسی [illegible] هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست او را
گفتندی بر آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بصدق مقرون داشتی اصلا
متضرر نشدی والا صاعقه ظاهر گشته آن مدّعی کذاب را بسوختی شیراز از جمله
دار الملک سلاطین سرافراز و محلّ توطّن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن
بلده شریفه را در سنه اربع و سبعین محمد بن قاسم بن عقیل الثقفی بنا کرده
و شیراز از وسعت ساحت و تکلّف ابنیه و عمارت [illegible] و بازار آن
اطعمه لذیذ و الوان [illegible] برنج بریان و آش نارنج دیلمی و در زمان عضد الدوله
دیلمی از ازدحام خلایق در آن بلده بمرتبه رسید که لشکر را جای نشستن نماند بنا
بر آن عضد الدوله نزدیک شیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام [illegible]
خسرو [illegible] شهر سوق الامیر [illegible] شیراز از عمارات
عمده [illegible] آن کاریزها قنات رکن آباد است
رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در
تعریف آن آب [illegible] این بیت از جمله نظم
شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است
ز ارتفاع خیر [illegible] مساجد و خوانق و مدارس بسیار است و مسجد عتیق آن بنای عمرو بن لیث

صفا است از جمله آنست که در کوه آن بقعه هرگز از روی جاهلیت و نیت و قصد کشته
الله اکبر در قریب بلده شیراز در جهت شهرت است صحت آن خبر بر السنه و افواه
اهل سفر مذکور از عجایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است در طرف جنوبی
ولایت فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسب حکیم آنجاست در زیر آن
قبر آهن پاره ها ریخته اند و هر کس که پاره آهن از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا
بیرون نتواند رفت مگر آنوقتی که آن آهن پاره را بجای خود نهد و هر جانب بعضی
سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا بمیرد و در زمان
سلطان محمود غازان شیخ جمال ابصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی
آن قبر میگذشت بعضی از نوکران او را گفتند مناسب نیست که از راه بگردانیم و یا پیاده
شده از قبر جاماسب بگذریم التفات بآن سخن نکرد و گفت هذا من خرافات العجم
و همچنان سواره بگذشت و همان سال بحکم درست از حکومت باز داشته فوت
گشت اصطخر از بلاد قدیمه فارس است و شهریست که دار الملک سلیمان علیه السلام
در طرق آیه کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت چاشت در بعلبک شام بودی و شام
در اصطخر مودی و آتشکده در فرود مردان آن از جمله علامات ولادت حضرت رسالت
است و در آن بلده بوده است و در خارج شهر ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف
کوهی

کوهی از کوه است با ظاهر است هیکلی عظیم ساخته اند و پیوسته باران آن هیکل میوزد و باران
میکوید و سلیمان علیه السلام بارها در میان آن هیکل حبس کرده است والعلم عند الله تعالی
ابرقوه از شهرهای بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک بیان انتظام
یافته و از عجایب آنکه در درون بلده ابرقوه باران نبارد مگر اندکی و هر بیرون شهر
بدستور بسیار ببارد قطار قطار در فیضان باشد و منتهی بسبب دعای حضرت ابراهیم است ع
اقلیم الرابع این اقلیم چهارم تعلق دارد و دیگر معموره عالم و مسکن اشرف اولاد
آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و لیکن در
خلق و لطف طبع و نظر ... متوسطند و ابتدای اقلیم چهارم از مشرق از اقصای بلاد
چین بود پس بر اراضی تبت و جرجرد و ختا و جبال کشمیر و بلغر و بدخشان و جنوب بلاد
یاجوج و ماجوج بگذرد پس بر وسط بلاد کلف و شمال بلاد هند و دیگر بلدان خلخ
و بهار کرمان و فارس و خوزستان بگذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق و حد شمال
ربیعه و شمال بلاد شام بگذرد و در اثنای بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال
بلاد مصر و اسکندریه و بلاد بار یقی بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی گردد
و بعضی از مواضع عربیه آن اقلیم بر سبیل خان بالیق دار الملک مملکت ختا است
بقیعت صفا و لطافت است و بعد از آن ... حج قراجیک در جزو اول
چ

در تعریف بلده خانبالیق و اخبار در زمان پای تخت مملکت ختا بود

از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلاقاآن بن تولیخان است و نهری
بزرگ و رسی که عرض در میان شهر جریان دارد و نوعی بکنار آن نهر جاده است
و از دار الملک تا چین منتهی میشود و تمامی آن شارع را از هر دو جانب رسته های سنگ فرش
کرده اند و از هر دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانکه مسافران در سایه طی مسافت
مینمایند و هیچ فرد از لشکریان و غیره زیاده را زهره و یارا نیست که شاخی از آن
درختان بشکنند یا پیشی برگ آن را نشاند و هر دو طرف آن راه قرای معمور و منزلها و خانها
و دکاکین بسیار است و بعضی از غرایب احوال و اطوار اهالی خانبالیق در این جا
نوشته میشود مرقوم کلک لطیف نگار میگردد حکایت در مطلع سعدین مسطور است
که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان
مثل شادی خواجه و کوکچه را برسالت ختای نامزد فرمود و میرزا بایسنقر سلطان احمد
و خواجه غیاث الدین نقاش را از ملازمان خود تعیین فرمود و خواجه غیاث الدین را حکم شد که از روز
توجه تا باز آید آنچه مشاهده نماید بی زیاده و نقصان در قلم آورد چنانچه از روزنامه خواجه
غیاث الدین چنین بر می آید که ... ایلچیان ... از دار السلطنه هرات نهم ذیقعده
سنه مذکوره از بلده فاخره هرات عازم ختای گشته بیست و دوم محرم الحرام سنه
ثلاث

و پادشاه ختا در آن ایام دایمنک خان نام داشته

ثلاث و عشرین و ثمانمائه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش
و امیرشاه ملک و شاه بدخشان با ایشان پیوستند و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفته
بیست و دوم جمادی الاولی بکنار بلده ... بشهر ابرام در آمدند و با آنکه فصل سرطان بود
در آن بیابان آب ... یخ بسته بود و اگر چه ... باران ... می بارید
لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی الاخر بشهر طرفان رسیدند
و اکثر مردم آن بلده بت پرست بودند و بتخانه بزرگ ساخته بودند و یکی از صفه های آن بت الصنم
بتی بزرگ نهاده ... و در آن صورت ... است ... ماه رجب از آنجا کوچ کرده
روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و هم ... بعضی از نویسندگان ختای بایشان رسیده اسامی
ایلچیان و عدد مردم ایشان را ضبط کردند و دیگر ... شادی خواجه و رفقای او ...
در شهر قامل توقف نمودند ... و در آن بلده سیدی فخرالدین نام مسجدی عالی و عمارت تکلف
در نهایت ... بود و در برابر آن بقعه جدیده او بتخانه بزرگ ساخته شده از اطراف و جوانب
آن بتان ... کوچک ... بصورت ... نهاده و در دهلیز تصویرات ... بود
با یکدیگر در جمله ... جوانی ... بر پای ... در ... چهار ... در قامل
... از قامل روان شده ... مرحله نموده ...
در آن بیابان ... گاو ... ختای ...

ازو بیت سوار از آن گذشتند روبرو ده مذکور که از شاهرخ کنار بیت القصه ایلچیان در چهاردهم
شعبان به موضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهری از شهرهای ختاییست ده روزه راه
بیابان بود اتفاق جمعی از ختاییان به موجب فرمان به استقبال آمده بودند در آن صحرا ساچی خواهد
در قیقان ... نهادند و سکو در مرغزاری نزدیک آب ... صفه عالی ساخته سایبانها
زده خوانها و شیره ها و چندین ... نهاده از ... گوشت غاز و مرغ ... و انواع
میوه های خشک و تر در طبقهای چینی ترتیب کرده و ایلچیان را بر سر آن خوان نشانده
بر سر خوانها از ... داده و چون از طعام ... فارغ شدند انواع ... آش
خلق و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از ... داده و ... نسخه کردند ...
از ایلچیان چند عدد ... ایشان را نسخه کنند ... و گفتند هر کس که دروغ گوید او را
در پیش پادشاه اعتبار نماند ... ایلچیان ... در سلک ...
... که خدمتگاری ایشان ... بسته ... الحاصل جمعی از حاکم ... آورد
طویله عظیم ترتیب ساخته ایلچیان را به ... ختاییان ... معهود
مربع فرود آمده ... که هیچ ... میان ایشان ... باشد
که از چهار دروازه ... چهار طرف آن مربع ... میان ...
برگ ... دکانها ... ایشان ... خیمه ...

ختایی

ختایی بر ... وضع کرده بود و همه ... بسته و تالاری از چوب و سایبانها
بر سر خیمه چنانکه ... ختای ... و در آن خیمه ... چندین ... نهاده
بودند ... ایلچیان ... بنشستند و امرای ختای از طرف
قرار گرفتند و پیش ایشان ... در غایت ... نهاده ... ایلچیان و امرا
هر یک ... از غاز و مرغ و گوشت ... و میوه های خشک و تر ... ختایی
خوانهای چوب ... از کاغذ و از ... ساخته ... بسیار ... بود
یک ... بود ... بر سر ... نهاده بودند ... چینی
صراحیهای خرد ... بعضی نقره و بعضی چینی ... بود ... کرده
مطربان ... ساز ایستاده ... و ... بعضی
پاره ... در آورده ... ماننده ... کرده و ...
در ... کشیده بازیها کردند و از ... تا چهار دروازه ...
... ایستاده بودند ... و بعضی ...
... ایستاده بودند ... از خوردن طعام ... ترتیب کرده ...
حاکم ... کاسه ... خلیفه بازی ... هر کس ...
... از آن ... همه ... اعضای ... جمن ... و ... آن

اکثر ... صور جانوران ترتیب کرده بودند ... چنانکه ... روی
... آنها ... در ... ختاییان ... بعضی از ... گلهای
طبقهای پر فندق و عناب و ... و ... و لیمو و ... که پرورده و
خربزه و هندوانه بریده ... نهاده بودند و چون ... کاسه ... از آن
... آوردی ... هر ... بودی ... بر ... از ...
صورت ... در غایت ... در اندرون آن ...
لکلک ... القصه آن روز از صباح تا رواح ... و ... و فرح ...
گذرانیدند ... شعبان ... بیابان در آمدند و قطع ... کردند تا ...
و ... قلعه ایست در غایت ... در میان جبال ... و ... پیش ...
ایلچیان ... شهر ... آن ...
... تا ... ختاییان ... الاغ
... به ... سکجو ... خدمتگاری ...
... همه ... و ... در ...
... جامه ... فرمان ... و ... ایلچیان را به ... سکجو ... در غایت

عظمت

عظمت و ... مستحکم بر گرداگرد آن کشیده ... متساوی الاضلاع
... بازارهای ... عرض ... بازاری ... باشد ... آب زده و
جاروب ... اکثر خانه های آن بلده چوب ... آب ... گوشت گوسفند
خوک ... هر بازار چهار ... بسیار است ... چهار ...
طاقها از چوب بسته اند در کمال ... و کنگره ها ... کرده ... از چوب
... ختایی در آن ... سکجو ... مرضع ... اند و چهار
دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده ... از میان شهر ... دروازه ... بسیار است
... بازارها ... و کثرت ... راه ... دروازه ...
در ... بنا کرده اند ... شهر ... ختا ... در وسعت قریب ده جریب
و تمامی صحن آن از ... تخته ... کشیده ... در آن ... آن
... ایستاده اند ... خان بالیق ... باو ...
... همه ... اطراف ... یک ... دور ...
... خانه ... آن ... کرده ...
... نشسته ... و ... کرده ...
... هر ... گرد ... کنند ...

نهالی را پیشپاره کرده چنان کنند و علاء الدین عباس با شتهای تر شیر بر سر استادگان باشند
سر را عالی که دو دو بند از تکش سا نه روز از فرو خفتن نیران حاله را از دار الملک تا آنجا که هیچ
راه باشد رسید چنانکه معلوم کنند و در عقب این صورت یکی دو تو مکتوب مبنی از شرح واقعه
بدست یکدیگر داده بدرگاه میرسانند و یکی دو تو عبارت از فانوسهای چند در دکانی معلق
ساکن کرده اند و ما مرزند که اگر مکتوب یا خبری بدیشان رسد فی الحال یکی ازیشان
تا آن قصبه یا بدیگر باشد متصلا بر جانب ایشان میرسد و از یکی دو تو تا یکی دو تو دیگر ده فرسنگ
و هر شانزده مرحله یکجا نشیند علی بیت و هر روز نوبت ده کس لازم آن قرغول باشد اما جمعی مقیم نشسته
یکی دو تو بهمان کار اقامت در زند و خانها حفر زراعت کنند و از نکتو با قنجو بلده دیگر است و دراز
نه یام بود و انکجر کلانتر در چنان بر حد است درین شهر حکومت باید و هر یامی صد
نجاه اسب و از کوش و قرب شصت عرابه جهت ایلچیان می آورند و در آن اسبان محافظت میکنند
مروند یا قود و متصدیان دراز کوش را الوقو گویند و عرابه کش را چیقو و این طبقه بسیار
باشند در لیمان ها ی عرابه روش کرده اوت مقصد کشند و هر عرابه در عهده ده از دو
کس است و هر چند در راه باشند که در ها باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند بهم
پیران خوش محاوره سیمین بدن مرواریدهای در تمامی ختای در کوش کشیده در ها ا سر
گره زده و در سپیده ایشان ایلچیان آماده میدارند بازین و لجام و تازیانه باشد تا جوانان

نقل

بتعجب یکدیگر پیش پیش اسبان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و هر یامی جهت
ایلچیان گوسفند و غاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز و سرکه پرورده بقول دیگر
آماده و مهیا باشد و هر شهر ایلچیان را طوی دهند و هر طوی را دیوانخانه ایشان را
دراون گویند مرتب بود و هر دراون اول پیش کورکه رو بدان تختگاه پادشاه تختی
نهند و کهبه آویزند و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و بندی زرکش زیر پای او از حشمه
تختگاه یک جا کرده و ایلچیان بربالای آن نمد قرار گیرند و سر بر زمین نهند
صف زده بلباس سلامان و در صف ایستاده و آن شخص در پهلوی تخت
ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت تا ایشان سر بر زمین نهند و ایلچیان را
تکلیف کنند تا سه بار بتعظیم قیام نمایند آنگاه هر کس بر سر خود رود و در قمجو بتخانه در نظر
ایلچیان در آمد یا نصد گز در یا نصد گز و میان آن بتی خفته در طول قامت پنجاه گز
و درازی قدمش نه گز و در کله آن بیست و یک گز و بر کتفان و بر بالای سر وی بتان
بر آورده هر یک بطول گزی بر دست بر دوش و سر نهاده بتان در نظر آید درکشیده بر
جانب تحرک پوشیده چنانکه گمان می شود مگر زنده اند و بر دیوار صورتهای خوب
دیگر کار نظیر آورده و بیرون آن بتخانه عمارت بود مانند بر بستن کاروانسرا
برپای زربفت کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته و

شهرخانه دیگر ساخته بودند اهل اسلام از آن جرح فلک میخواندند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا
پانزده طبقه و هر طبقه منظرها ساخته تبوش ختائی و غرفه ها و ایوانها بوده و ساخته بود در گوشه
منظرها انواع صور غریبه نظیر آورده از جمله تختی ساخته بود با پادشاهی بر آن نشسته
و از چپ و راست آن خادمان و غلامان و حرمان ایستاده و در زیر آن کوشک
صور دیوان پدیدار بود و آن از بیرون گرفته بود و در آن کوشک بیست گز بود از انفاش
در اندرون از چوب تراشیده اما آن را چنان مذهب کرده بود که پنداشتی مجسم از طلا است
و در تحت آن قصر سردابه بود و میله ای از آن سردابه تا بالای کوشک تعبیه کرده بودند و یک
سر میل را بر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه در آن کوشک در اسجات محکم ساخته چنانکه
باندک حرکتی در آن میل از درون تمامی آن کوشک عظیم در حرکت آمدی چه کوشش نمودی
در آنجه ایلچیان را باید ختای گرداندند درین شهر از ایشان ستاندند مگر امیر زاده بهادر آن
صلاح الدین شریان که آن اسبها بدرگاه رسید القصه ایلچیان هر چند سعی ایشان باین
نوع برفتند دارد و خان حکم و کلانتران یام درازدیاد طوی مبالغه و اهتمام
مینمودند ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم ماه شوال در آب
قرا موران اتفاق نزول افتاد و آن آب بزرگی چون رود جیحون است و بیست و سه کشتی
جسری بر آن بسته اند و آن کشتی ها را بزنجیری در سطری برابر ان آهنی باشد محکم ساخته
و آن بسته

و آن سلسله از هر طرف ده گز چیزی گذشته بود و در هر طرف آب میلی آهنین هر یک
بستبری میان شخصی در زمین محکم کرده اند و زنجیرها را بستوار ساخته کشتیها بر قلابهای
برنگ در زنجیرها محکم و در چهار بالای آن کشتیها تخته ها افکنده و لاجرم
ایلچیان را بی تعبی از آن بگذشتند و آن طرف آب شهری بود در غایت صحت
شتمل بر عمارات پر زینت و در آن بلده ایلچیان را زیاده از بلدان دیگر طوی دادند و
اکثر بتخانه برنگ بود چنانکه از سرحد ختای تا اینجا مثل آن موضعی ایلچیان در نیامده بود
آن شهر سه خرابات بود و در هر یک دختران جمیل نشسته در سیاه اخبار اسواق در آن
بلده بغایت آیین بجز آن اشتهار یافته القصه چون ایلچیان از آن شهر روان شدند از آب چند
رود دیگر عبور نموده در بیست و هشتم ذی القعده سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه ببلده صدین فو در
نزول نمودند و آن شهر بغایت منتظم بود و محیطی سرحلی بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی چسیم
از صفحه زرین و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و بر همه اعضای او صورتها بود در کف
هر دستی بیمانه چشمی و آن بت را هزار دست گویند و از هر صنایع ختائیان است در آن
بت در عمارت بدیع رفیع بر کرسیهای سنگ در کمال غرابت تراشیده اند و در عوض دو جانب
منظرها بر کهواره در بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقه نخستین از کعب بت گذشته و دوم
برانوی او رسیده و دیگری از زانوی او تجاوز کرده و بر بقیاس تا سر ضم و بر آن عمارت را

نموتس در آورده اند و چنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی در شب بوده آن حیران میماند
و مجموع طبقات این عمارت از درون و بیرون توان گردید و چنانکه از اسفل تا تحت
فهم میکرد و این بت ایستاده شخص در قد شش [illegible] هر یک بده گز [illegible]
بود و بتغه ریخته منصوب است و میگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمینا در آن بتخانه صرف شده
و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بود از برنج و از گچ و از رنگ آمیزی که بعضی در کوه‌ها و دیگر جاها
در آن کشیده و صورت بیابان و جنیان و جوگیان را آن تصویر نموده و در حلقه نشسته اند
و حقه‌ها و تکیه و سر در بلنگ دارند و [illegible] و بر جدار آن بتخانه صور [illegible]
در کمال حذاقت و مهارت بجای آورده و درین شهر نیز چرخ فلکی بود [illegible] و تکلف از چرخ
شهر قمچو و ایلچیان [illegible] خورده و حرکت کرده و صبح هشتم ذیحجه سنه مذکوره بدروازهٔ
خانبالیق رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانکه طول هر دیواری یک فرسنگ
بود و چون در سور شهر معمور استادان بنا کار میکردند دروازه بسیار بسته بودند [illegible]
ایلچیان بکنار خندق رسیدند از دروازهٔ خانبالیق را گشوده بودند ایلچیان را از برج که
بعمارت آن اشتغال داشتند بشهر داخل کردند و بر در کریاس که آن دایمنک خان
پادشاه بود فرود آوردند و بر در بارگاه بمقدار هفتصد قدم سنگ تراشیده فرش انداخته بودند
و خرکشان بپایه از آن فرش گذشته بهر طرف راه پنج پیل ایستاده دیدند خرطوم ها

راه

بر راه داشته ایلچیان بدرشت تمام از میان آن پیلان گذشتند تا بفضای درگاه پادشاه
رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش
کوشک دایمنک خان کرسی بنظر در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای
آن کرسی ستونهای [illegible] منصوب کرده و بر بالای آن طنبی ترتیب داده
شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب بوده و دروازهٔ میان
از دو دروازه بزرگتر و این میانه خاص پادشاه است و از طرفین خلایق آمد و شد میکنند
و در زیر کوشک پشت دروازه کوه کوس و ناقوس نهاده و [illegible] و چند کس منتظر ایستاده
پادشاه که قدم بر تخت نهد قریب صد هزار آدمی [illegible] روز بارگاه
جمع گشته دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند [illegible] درون
و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد جنگ ایستاده بودند
در اطراف و جوانب فضای گرد پیش خانه ها و صفه ها و ستونها در غایت عظمت ساخته
اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون [illegible] طلوع نمود [illegible] در بالا
کوشک [illegible] پادشاه میکشیدند [illegible] و ناقوس فرو کوفتند و
آن سه دروازه گشاده و مجموع مردم [illegible] راه [illegible]
پادشاه [illegible] بوده باشند و چون ایلچیان از آن دروازه ها در آمدند فضای

وسیع دیدند دلکش تر از فضای اول و کوشکی در غایت عظمت مشاهده کردند و [illegible]
تختی آورده نهادند و آن سریر سلطنت بود در اطلس زردوزی کرده و در آن سیمرغ و اژدر
و دیگر صور نقش نموده و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست [illegible]
صف کشیده ایستادند اول امرای تومان و بعد از آن امرای هزاره و صده ترتیب و هر یک
از اجناس تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض [illegible] چهاریک و چشم
بر آن تخته دوخته بطرف دیگر هیچ نمی نگریستند و در عقب امرا افزون از سه تومان
[illegible] جبه پوشان و نیزه داران [illegible] شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده
در غایت سکونت ایستادند و مجموع چنان خاموش بودند که گویا نفس نمی زدند و بعد از ساعتی
پادشاه از حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند تا پادشاه
بالا رفته بر آن صندلی نشست میانه بالا محاسن نه بزرگ و نه خورد [illegible]
سیصد موی از میان محاسن چنان دراز [illegible] سه چهار حلقه زده بود و از چپ و راست
تخت دو دختر [illegible] ایستادند موی [illegible] زده و عارض و گردن
گشاده و در گوشها مرواریدهای آبدار [illegible] کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه
پادشاه هر چه گوید تسلیمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی تغیر یابد
کرده آن [illegible] بیرون فرستند تا دیوانیان بر آن بموجب عمل نمایند القصه بعد از آن [illegible]

پادشاه

پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را مانند [illegible] پیش کشیدند و پادشاه [illegible]
مجرمان بر رسیدند ایشان هفتصد کس بودند بعضی [illegible] بر گردن در تخته [illegible]
[illegible] ایشان از [illegible] تخته بیرون آمده و هر کس را [illegible] موکل بود [illegible]
گرفته منتظر آنکه پادشاه چه حکم کند دایمنک خان طایفه ایشان را بزندان فرستاده
زمره را حکم قتل داده بود در جمیع ممالک ختای [illegible] حاکم [illegible] کشتن کسی
[illegible] هر کس [illegible] آن را بر تخته پاره نوشته [illegible]
[illegible] خانبالیق فرستند [illegible]
[illegible] تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا [illegible]
در آن روز [illegible] ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیک تخت بردند [illegible]
[illegible] از امرا [illegible] صحیفه را مشتمل احوال ایلچیان بود خواند
مضمون نوشته آنکه ایلچیان [illegible] بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده
اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا [illegible] زمین عبودیت بنهند
و بنظر [illegible] و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان
دایمنک خان بود و از دوازده دیوان [illegible] یکی تعلق باو داشت [illegible]
از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند [illegible]

خود را خم کنند و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهند ایلچیان هم یکبار سر فرود آوردند
اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه نامه حضرت شاهرخی و میرزا بایسنقر و سایر
شاهزادگان و امرا ایران را در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند بدست خواص
دایمینگ خان ایلچیان بر دو دست بلند کردند و قاعده اهل ختا آنست هر چه
متعلق بپادشاه گیرد آن را در حریر زرد پیچند و مولانا یوسف [illegible] آن کتابت را
از ایشان ستاند و بخواجه سرائی تسلیم نمود او در پیش تخت پادشاه ایستاده بود
و خواجه سرا از دست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را گشاده ملاحظه کرده
باز بخواجه [illegible] سپرد آنگاه دایمینگ خان از تخت فرود آمده بر صندلی نشست
و سه هزار جامه آوردند هزار دگله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و
قرابتان تقسیم نموده از طایفه خلعت پوشانیدند و از جمله ایلچیان [illegible] را
نزدیک صندلی که بر نهم حضرت و خواجه و کوچک نوکران میرزا شاهرخ و سلطان
احمد و غیاث الدین نقاش از قبل بایسنقر و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش و اردوان خاجی
شاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و بجماعت برانو درآمده
دایمینگ خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسیده و بعد از آن استفسار نمود
قراقوسف ایلچی فرستاده و مال ارسال نماید گفتند آری و ایلچیان را دیده
فرستاده او

او فرستاده او آمده بود و پیشکش بهقاف آورده دیگر رسیده اند در آن ولایت نرخ
غله گران است یا ارزان نعمت آنجاست یا فراوان جواب گفتند نعمت و غله
از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت پادشاه چون دل پادشاه با ایزد تعالی راست است
منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی داشته است دیگر گفت در خاطر چنانست که
ایلچی پیش قراقوسف فرستیم تا از ولایت او اسبان آورد زیرا که آنجا اسبان خوب میباشد
دیگر رسیده که راه ایمن است ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده
بفراغبال آینده و شد می نمایند پادشاه گفت آنرا دانسته ام که شما از راه دور آمده اید
برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانده بفضای اول گفتند و پیش هر کس یک سفره
نهاده در یک صندلی آن متضمن بود و چون از طعام خوردن فارغ گشتند جوکی ها آن
پیامخانه بردند و در آنجا بهر خانه کیتی بتکلف و استرو باش اطلس و کمخاب و کوتکله و چند
منقل و آتشدان و دیگ و چراغ و حصیر های زرکش [illegible] بود و از همین بسیاران [illegible]
دیگر نیز بود و هر یک از فرستادگان را از مطبخ خانه مقرر ساختند هر یک دو گاو و دو قاش
دو شتر [illegible] که هر روز ده کس را یک گوسفند و یک تاره [illegible] آرد لوزان
شیخ و یک کاسه [illegible] برنج دو کوزه [illegible] بر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز
و نمک [illegible] یک طبق نقل و چند [illegible] تعیین نموده بود صباح

ایام ذیحجه مذکوره متقارن آمده ایلچیان را جهت برخیزید و سوار شوید هر روز پادشاه
طوی میکند و ایشان بر حسب اشارت بقدیم رسیده چون بدرگاه رسیدند از دحام
خلایق را اندازه نبود و امرا ایشان را از فضای اول در حرم درگاه
پادشاه است که در نهاده بر پاس ستیم در آوردند صحن یک دو حوش امرا ایلچیان
بدایع از سنگ تراشیده و در پیش آن طبقی در هشت گز طول و در درون آن سه تختی
بعظمت نهاده بودند از قامت جوی بلندتر و در سه طرف آن نردبانها نهاده
بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرای یک پای آن تخت ایستاده
مقوی بر دهان بسته بودند تا آن کوشش و تختی کوچک بر زبر آن تخت [illegible]
صندلی آن کرسی بسیار و پایه های غرابت که زر داشت از یمین و یسار آن تخت
مانند عود و بوریا اسباب مرتب و مجموع از چوب [illegible] مولانا قاضی ایلچیان گفت
هشت سال است که این تخت را ساخته اند و از آن خبری نبوده و از چپ و راست تخت
صاحب حجوب ایستاده بودند مشعل و مکلل و کوتک شیخ طبقی که در بر یک نهاده بودند
در پیش آن شخصی بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او اهل سار صف کشیده
پیش تخت هفت جرخ [illegible] زرد بود و بیرون طبقی قریب دو هزار
سلاح دار ایستاده بودند و یک پیش حرمسرای پادشاه و دیگر [illegible]
ایلچی

ایلچی از آن در او بخته بود و سرهای طناب را خواجه سرا بر دست داشتند و میان
آن طناب را بر دو جانب تعبیه کرده بودند چون سر طناب را کشیدندی آن پرده
در هم پیچیده شدی و بار دیگر القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از اندرون
بیرون آمده و سازندگان بیکبار غازیدن ساز ها کردند و چون بر تخت قرار گرفت
همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در پرده کرده از تقاح پرده بسته بودند مانند
شامیانه از اطلس زرد و چهار ارژدر را با هم در جمله بودند آن را بسیم زده و پس از نشستن
دایمینگ خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش کشیدند تا پنج نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه پیش او
بفضای اول بودند و در پیش سفره ای طعام آماده بود نشانیدند و ختاییان هر کس از طعام
کنند در پیش او سفره نهند و از آن فرودتر او سفره دار از آن ما زیر آن یک سفره
و آن روز هزار سفره بلکه بیشتر پیش مردم آماده بودند و پیش پادشاه نیز یک
چتر بالای آن در محوطه از اطلس زرد بود رنگ کرده بودند چون آش خوردند مطربان
و مغنیان بیکبار غاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند و آن عجب جرخ زنان همراه
که در حقه رنگ آمیز مانند تا نوبت تخت داده از آن روز در هر سفره از اصناف اطعمه
و اشربه بسیار حاضر بود هر لحظه خوانسالاران آش ها و گوشت های تازه و غاز و مرغ می آوردند
در پیش مردم می نهادند و در آن روز دختران دلبران جهان [illegible] مجلس بسیار

بوضعی تیغینی در حجره بلیغ [illegible] داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده
مثل فاخته و قمری و فراخ و زاغ و غیره و کلنگ بودند در زیرها طعام و میوه ازانکه کرده
میریختند از کجیلی میدیدند و کسی بر متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا نماز
پیشین تهدلو یافته بود از آن خلایق با جارت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنجاه و
در خان بالیق بماندند هر روز علوفه در روز اول مقرر کرده بودند بی تنقیص بایشان
میرسید و چند نوبت در آن مدت طویهای بزرگ کرده و نوع انس میدیدند و هفتم
محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی [illegible] نزد ایلچیان فرستاده
پیغام داد که فردا ساعت نو سال [illegible] چارده [illegible] بود در می آید و قولیت [illegible] چنانکه
سفید بپوشید زیرا که در سنه ما در ماتم سفید پوشیدند شب است [illegible] تقاد
آمده ایلچیان را باز روی نو بود و آن عمارت عالی بود [illegible] ده سال از آن
کار کرده بودند با تمام رسیده بود و آن شب خلایق در درگاه [illegible] چندان
فانوس و شمع و مشعل افروخته بودند که عالم آن شب روز روشن مینمود از جلال ختای خاص
و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیره [illegible] صد هزار کس در آن درگاه جمع آمده بودند و از
در بارگاه تا انتهای آن عمارت هزار و هشتصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه
از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود و آن خشتها از خاک چینی پخته شده

هر از روز

و از فرزند دایمنک خان [illegible] طوی داده [illegible] النهار [illegible]
داشت و بهانه منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد
تا بهانه دایمنک خان بدستور معهود کشت چراغ نفرمود و رسم چراغ در
اندیار برین موجب است که در درون کریاس پادشاه کوهی سازند از چوب درودگری
آنچوب را شاخ برگ پوشند و صد هزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند
و موشکها بر اطراف آن بندند [illegible] که چون چراغ را بر افروزند [illegible]
ریسمانها دویده بهر چراغ رسد روشن سازد و بیک لحظه از پایان کوه تا بالا
بر افروزد و این شب چراغها هفت شبانروز باشد و در آن لیالی [illegible] کالای
در تومانات چراغ بسیار روشن کنند و پادشاه در آن هفت روز [illegible]
بخشند که بسیار کنند و باج داران دیوان و بندیان را آزاد کنند و در روز دهم صفر
صباحی تنقاول آمده و ایلچیان را برده بر در کریاس اول نشستند و خلایق [illegible]
زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمده بودند و کوتک اول تختی [illegible] نهاده
[illegible] و بعد از جماع [illegible] پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق
زانو زده سر بر زمین نهادند و گاه تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب کردند
و کس در بالای آن تخت بجایده حکمی را از دایمنک خان صدور یافته بود [illegible]

منقلت گشته و کس بپوشند و یکی بآواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند
اما چون بزبان ختایی بود ایلچیان فهم نکردند مضمونش را از مردم زبان دان چنان
معلوم شد که در دهم این ماه از شب چراغ پادشاه [illegible] و در رسم شب چراغ
دیگر رسیده بندیان و گناهکاران و باج داران و دیوان [illegible] دارند
جرایم ایشانرا بخشیدیم [illegible] و تا سه سال باید که از ایلچی
هیچ چیز نخواهند بعد از خواندن این نشان چیزی بر سر یرلیغ داشتند و چون زردی گرفته
حلقه بر آن تعبیه کرده و طنابهای ابریشمین زرد در آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند
و چون بپایان آن [illegible] آمد خلایق و مجموع خوانندگان و سازندگان با سازها
همراه آن از فضای در کوتک بیرون آمدند و حکم را آوردند [illegible] ایلچیان
[illegible] یرلیغ داران [illegible] رسانند و در غره ربیع الاول
پادشاه به شنقار بخشیدن [illegible] ایلچیان را طلبیده شنقار یکی [illegible]
اسب خوب کرده است پس سه شنقار بامیرزا الغ بیک و سلطان شاه رخ
نام داشت عنایت کرد و [illegible] چند امیرزاده [illegible] بخواجه
میرزا [illegible] فرمود و باید تا دقت [illegible] این جانوران [illegible] نگاه
دارند و در [illegible] دهم ربیع الاول پادشاه بشکار رفت و در غره ربیع الاخر باز گشته

ایلچیان

ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در باغی [illegible] از مولانا یوسف قاضی شنیدند
[illegible] حضرت خاقان سعید پادشاه را [illegible] و از [illegible] غضب بروی [illegible]
حکم کرده است که ایلچیان را [illegible] بشهرهای شرق ختای برند لاجرم خراسانیان [illegible]
محزون شدند و روی باردوی پادشاه آورده [illegible] منزلی [illegible] پادشاه [illegible]
فرود آمده بود رسیدند [illegible] دیدند بر کوه [illegible] کشیده پانصد قدم در پانصد قدم
چهار قدم عرض بود [illegible] ارتفاع داشت [illegible] آنرا نشسته بودند و در آن محوطه
دو دروازه نشاندند و چون خاک دیوار را از اساس بر کنده بودند خندقی عمیق در گرد
آن حصار پدید آمده بود و در میان محوطه دو خرگه مربع [illegible] بلندی هر یکی [illegible]
گز و چهار ستون [illegible] راست کرده بودند [illegible] آن خیمه ها و سایبانها از اطلس زرد [illegible]
[illegible] کرده و چون ایلچیان رسیدند و مقداری پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف
بایشان گفت پیاده شوید و درین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود
پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید [illegible] را در [illegible]
ایستاده دیدند سخن [illegible] ایلچیان در میان داشتند و مولانا یوسف باتفاق [illegible]
مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخن ایشان مقبول خاطر
[illegible] و تعرض [illegible] پادشاه [illegible] و سلاطین ایشان را

ازان جمله اوزون تیمور نیز بسر پادشاه بصیحت جرلیغها در السیع جمله شنیده آتش خشم را
باب حلم فرو نشاند و مرا از ان بکفت میرور و تهیج تو ایلچیان آمده گفت
که خود جلبی بر تنها غریبان رحم کرده باشد دکنه نا کرده شمار اجشیده انگاه
دایمنک خان سوار شد بر اسپ سیاه بلند چهار دست و پا سفید امیر زاده الغ بیک
فرستاده بود و جبای زرد زربفت بران انداخته دو مهتر جاجی از چپ و راست
ره کار میکشیدند و پادشاه دران روز قبای زرد زربفت پوشیده بود و
محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مدرج ساخته و نهفته و محفه خورد برگرفته
و دختران آنگی کشیده پر شانه گرفته از عقب می آوردند و یک محفه بزرگ را
هفتاد کس بر دوش گرفته میکشیدند و یک تیر پرتاب راه از همین دست
سوار بسیار بر پای می آمدند و هیچ آفریده یک قدم پیش و پس نمی نهاد و از
هر صف سواران یک صف دیگر برابری میکشیدند بود و چون پادشاه
کوتک بایلچیان رسید ایشان سر بر زمین نهادند و دایمنک خان ایشان را
گفت سوار شوید و ایشان پای در رکاب آورده در موکب پادشاهی
روان شدند و پادشاه شادی خواجه را گفت که آن طلبیده رسیده بگاه است
گفت اکنون گفته و بیلاک داده همه جانوران سلاطین میکند بایزید باید

خوب باشند با سبب مزید محبت کرد و حال آنکه اسپی اسپ آورده از غایت بیری
مراد در صید کاه انداخت و بخت من درد بسیار کرد شادی خواجه مرد و حسین است
از این اسپ یادگار حضرت خاقان امیر تیمور گورکان است و جنابت شاهرخی
ملاحظه و تعظیم ننموده این استان کرده آن اسپ را سال نمود و این عذر در حق
پادشاه پادشاه شادی خواجه را تحسین فرمود بود از ان شنقاری طلب کرده گلنگ
سپید و شنقار بر او انداخت شنقار نیک زده کلنگ را بازگرفت و خندید
زیر پای پادشاه نهادند تا فرمود آمد و خندید دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد
و سلطان شاه را یک شنقار داده شادی خواجه را غایت نکرد و ایشان از خشنوده روی
بدار الملک نهادند و چون بیک گالی آمدند مردم بسیار بیرون آمده بودند و زبان جهانی
او را دعا میکردند و پادشاه مجمعی است و ایستاده تا بقصر سلطنت رسید در رابع ربیع الآخر
بار تنقاول آمده ایلچیان را پیش خواند و گفت امر زر پادشاه یاران را اشاره کنید
یعنی پایتابها خاص خوش میکردانند و چون ایلچیان بپای تخت رسیدند دیدند پادشاه
نشسته است و پشته ها در پیش او نهاده اند و چون دایمنک خان ایلچیان را در تنها اشاره
کرد با سرها را بیک طرف کرد و آن را ایشان سرها و شنیدار در پیش ایلچی
نهاد و از آنجمله در سرها شادی خواجه ده بالش نقره بود و نیکی اطلس و هفتاد بارچه قلعی

و طرقو و دلو و ساد کیکی و پنجار از جامه و جبه خاتون لو یکت جمیع مذکوره نامزد کرده
و سلطان احمد و کوکجه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس و طرقو
و دلو و ساد کیکی و هر یک را از بیست کس با خویشی نیز چهار حلقه بود و هر کدام را
از هزار چاد و خواجه غیاث الدین و ارزان تاج الدین بدخشی را هر یک هفت
بالش نقره و شانزده اطلس و طرقو و دلو و ساد کیکی و قلعی و هزار چاد و جبه هر یک از
ایلچیان میرزا الغ بیک و سلطان شاه بخشی ملک نام داشتند هشت بالش نقره و
نیکی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قطعه قلعی و طرقو و دلو ساد کیکی بود از آنجمله
[illegible] چوبه تیر و بیست و پنج کیمر بسته اهلوی ختایی و پنجهزار چاد
ولغدو جبه خاتونان ایشان نیز جامه‌ها نامزد کرده ایلچیان اشیاء مذکوره را تصرف
نموده بیامخانه باز گشتند متعارف آنکه که از جانب مرحمه پادشاه و حویس شد و جبه
گرامی تامه را قطعه حلقه بود و در نه آنجمله شهرت یافت و جبه نمود و روز دیگر
مهیه را مد فن برند نخی مختلف ایشان رسیده و از شرق آسمانی در قصر پادشاه امور خداوند
افتاد و بارگاهی امر در طول سی گز و عرض سی گز و مثل بیست و اندهای زرنگار تمام
بر خودش و آتش از آنجا بکسی که نجفت گز دورتر بود رسیده و حرم سرای پادشاه
نیز جراق یافت و قریب بیست و پنجاه خانه بر عقب آن نیز خاکستر کرده و دانسته

و دران اوقات اخبار محلی مدفن ختائیان [illegible]

تا نماز روز دیگر هر چند جهد نمودند آتش فرو ننشست و پادشاه و امرا اسرت باین شدند چه آن روز
از روزهای نیکی دین ایشان بود و بکار و دنیا شمرده خشنود بود از ان پادشاه بتخانه
رفته تضرع بسیار نمود و گفت خدای تعالی بر من خشم فرموده جنگاه را آنچه
و با کسی من کاری بد نکرده ام و پدر و مادر را بینا زرده و ظلمی از من در وجود نیامده است و از این
غصه بیمار گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن
کرده آورده اند در ختای جبه مدفن خواتین بر نظر کوهی تعیین است و چون بگذارد این
مردمان کوه نگویند در راه نهند و اسپان خاصه ایشان را در آن کوه رها کنند تا بر خود چرا
نمایند و هر کس متعرض آن اسپان نشود و ایشان بر دارد و بر نگیرد و بسیار
از دختران و خواجه سرایان از علوفه و تخفه بکه بر نهاده و آنجا ساکن بوده و تا آن زمان
قوت ایشان نیز همانجا فرستند و القصه چون پادشاه بیمار بود ایلچیان جانب
در صف جمادی الاولی از خان لیتی بیرون آمدند و جمیع امرا و جهان با ایشان ...
بر رسم و وقت رفتن بهر شهر و قصبه رسیدند ایشان از طوی و لغو و حوامی نهاد
دعا و تسلیم نمودند تا در دهم ماه رجب به شهر سکو رسیدند و در حکم هو و لوانان سکوه چه
وقت رفتن از ایلچیان گرفته بدفتر کرده بودند زیاده و کم نمانده ایشان را رسانیدند و وران
ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم از شیراز و اصفهان مترجه خانبالیق شده بود خواجه و

دهقان [illegible] خورند و [illegible] این [illegible] بار آن [illegible] در تکو ماندند
و نصف محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمائه از تکو روان شده و منزلات و بیابانها طی نموده [illegible]
جمادی الاولی [illegible] رسیدند و از آنجا ایلچیان میرزا الغ بیک راه [illegible] گرفته
سایر ایلچیان از طرف خراسان روان شدند و از آب آمویه گذشته غره رمضان به بلخ رسیدند
و از اینجا بصوب [illegible] خرامیده در [illegible] ماه [illegible] سعادت
یافتند و احوال [illegible] طمغاج از جمله بلاد ترکستان [illegible]
آن [illegible] است [illegible]
[illegible] در آن بلده دو چشمه است یکی شیرین [illegible] این
دو چشمه در یکدیگر [illegible] چنانچه [illegible] از آن [illegible]
[illegible] کشمیر چنانچه شرف الفضلا مولانا
شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه مرقوم [illegible] اند کشمیر ولایتی است در
[illegible] اقلیم چهارم [illegible] جمیع جهات محفوف [illegible] بلند
کوه [illegible] و بعضی دیگر از بلاد هند [illegible] و کوه شمالی از طرف ختلان
[illegible] خراسان و جبل غزنین [illegible]
[illegible]
تا جانب غزنه

تا جانب غزنین [illegible] و جانب جنوب [illegible] حد شمالی [illegible]
[illegible] همواره [illegible] ده هزار قریه معموره است [illegible]
[illegible] مرغزارهای [illegible] خلایق [illegible]
آن ولایت [illegible] کوهستان [illegible] قریه [illegible] است [illegible]
کشمیر [illegible] لطف [illegible]
[illegible] بعضی از شعرا [illegible] این رباعی [illegible]
رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی [illegible] آن [illegible] کشمیر توئی آن [illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
آن ولایت [illegible] شهری [illegible]
آن بلده [illegible] و عجب آنکه [illegible]
[illegible] اهالی کشمیر [illegible]
[illegible]
آب [illegible] و آن [illegible]

[illegible] در حدود [illegible] بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع
دلگشا [illegible] چهار دیوار [illegible] آن فضای وسیع [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
اندیشه [illegible] یاران [illegible] آن راه [illegible]
تمام آن ولایت [illegible] طریقت [illegible] از طرف خراسان و آن [illegible]
چنانچه [illegible] از آن راه [illegible]
خبری [illegible]
[illegible]
[illegible] منزل [illegible]
دار السلطنت [illegible]
دار السرور [illegible] هرات [illegible] در صفت بنای این بلده
بهشت [illegible] آن خطهٔ فردوس [illegible]
ادوال مختلفه [illegible] لاجرم کلک سخن [illegible]
در آن باب وارد شده [illegible]
روایت [illegible] انا مدینة العلم و علی بابها علیه الصلاة [illegible]
بنی نوقی

بنی نوقی [illegible] در خراسان شهری [illegible] آن را هرات خوانند و خضر و الیاس [illegible]
آن بلده را بنا کرده اند و از [illegible] اقدس الهی [illegible] آن بلده برکت خواسته اند
از شیخ ابوالمظفر محمد [illegible] منقولست که گفت روزی بر باره هرات نشسته بودم و
احوال گذشته از روی عتبار تامل میکردم ناگاه خضر ع بر من ظاهر گشت و پرسید
در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار [illegible] گفت ای محمد [illegible] این بلده [illegible]
عظیم بود و باز دیدم [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام [illegible]
هرات [illegible] چنانچه هر سفینه [illegible] غرق شدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پادشاه کشورگشا گذشته معتمدان پیشتر از آن اسکندر در تعمیر هرات مشغول گشته در آن اثنا
از خوابگاه او کبوتری بپرواز درآمد مضمون کلمه جهان مطاع جاری ساخته در جمع نموده از آن [illegible]
بتعمیر شهری فرمان دهی و مجموع اتباع طریق اتفاق سلوک نمودند باید قدری از
خاک آن جا پیش من فرستی تا از احوال مردمان آن سرزمین استدلال نمایم
اسکندر توبره خاک نزد ارسطو فرستاد آن حکیم فرمود تا آن خاک را در خانه [illegible] افشاندند
[illegible] بر فرش گستردند اعیان روم را طلبداشت و بر آن فرش نشانده [illegible] اسکندر را
علماء شهر با ایشان در میان نهاد فرقه گفتند در تعمیر آن بلده [illegible] نماید
[illegible] بر زبان آوردند [illegible] نماید [illegible] جمیع امارت
بظهور آید و آن شهر [illegible] اسکندر [illegible] اجازت انصراف [illegible] فرداباز آیند
[illegible] در [illegible] ایشان و چون روز دیگر [illegible] علماء روم [illegible]
حاضر شدند [illegible] فرمود [illegible] خاک را از آن خانه برداشته فرمود تا همان بساط از فرش
[illegible] [illegible] طلبیده [illegible] روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق اللفظ
و المعنی عرض [illegible] پیش [illegible] آن لطافت [illegible] بنیاد شهری چنین ستلزم
نام نیک و [illegible] ارسطو [illegible] اسکندر نامه [illegible] مضمون آنکه
از آن خاک استدلال [illegible] آن زمین منقلب الآراء و متلون المزاج اند
[illegible]

هرات

درین امر با ایشان مشورت نماید و بعمارت آن [illegible] فرمانده [illegible]
اگر عازم تعمیر آن بلده فاخره بوجه دلخواه آن را باتمام رسانید [illegible]
از سوابق ایام [illegible] و اعوام [illegible] مجمع اکابر اسلام و مسکن علماء اعلام
و مأمن طبقات امم [illegible] و طوایف بنی آدم [illegible] غبار [illegible]
سرمه دیده روشنان افلاک [illegible] کوثر [illegible] آبروی [illegible] خطه
خاک [illegible] پاکش [illegible] [illegible] روح [illegible]
[illegible] جنات تجری من تحتها الانهار [illegible] آب [illegible] نهر [illegible]
از دریاهای [illegible] آن قطرات شبنم بجای عرق [illegible]
روح [illegible] نسیم [illegible] آن [illegible] دیده [illegible] از روضه
ارم [illegible] گلشن [illegible] خاک [illegible]

نظم

چو باغ ارم [illegible] چو صحن فلک عرصه اش جانفزا
[illegible] نسیم [illegible] گلش [illegible] در [illegible] جلوه [illegible]
[illegible] شبنم [illegible] جان [illegible] دل [illegible]
از خط عذار [illegible] چو خط بتان سبزه اش دلفریب [illegible]
[illegible] دل [illegible] دل [illegible] این بلده جنت صفات

در زمان فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا انار الله برهانه معموری و آبادانی رسید
و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر بقاع خیر
جاری [illegible] در [illegible] و عمارتش در [illegible] و یمن همت آن پادشاه و امرای
حکومت و ارکان دولتش باغات و بساتین [illegible] مجموعی در [illegible] دلپذیر
صفت [illegible] تعمیر پذیرفت [illegible] آثار خلایق [illegible] بدایع [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] در آن ایام
از قریه [illegible] تا [illegible] فرسخ [illegible] در [illegible]
[illegible] فرسخ است در عرض تمامی فضای صحرا و [illegible] باغ و
بستان [illegible] شده بود [illegible] بقاع [illegible] عمارات
فردوس [illegible] غیرت افزای [illegible] فیروزه [illegible]
[illegible] باغات [illegible] این بلده
ستوده [illegible] در فصل بهاران از
[illegible] جنت عدن [illegible] ارم را [illegible]
[illegible] چون ایام [illegible] سلاطین [illegible] در خراسان [illegible]
آن مملکت [illegible] خان [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible]

هرات

[illegible] تمام بعمارت بقاع خیر و [illegible] آن [illegible]
[illegible] ظلم و تعدی او خلایق متفرق گشتند [illegible]
[illegible] حضرت مملکت پناهی [illegible]
بار دیگر [illegible] رسیده و ریاض [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بلده طیبه [illegible]
می آید [illegible] روح افزای [illegible]
[illegible] عمارات [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible]
رسید [illegible] در ایام حکومت عبدالله بن طاهر [illegible]
درباره [illegible] مسجدی [illegible] چون [illegible]
[illegible] روزی [illegible] طوایف [illegible]

در آنجا مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر
واقع شده و اهل اسلام در وقت قرائت سوره ها بانگ و ترنّم مغان می شنوند از شنیدن این سخن
نایرهٔ عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر بنای آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند
و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون
صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکدهٔ خویش نشان ندیدند
گرد حیرت بر روزنهٔ دماغ ایشان ازدحام نموده حقیقت حال را معلوم کرده از هرات
بنیشابور رفتند و نزد عبدالله دادخواهی نمودند عبدالله بن طاهر جمعی از مردم امین را
جهت تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر معمّر از نفس هرات و توابع مجتمع
گشتند و گواهی دادند که مدة الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا دیده
ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بوده و نه مسجدی دیگر و بنا بر آن عبدالله دست از ایشان
باز داشته آن گواهان در ازاء آن شهادت ثواب طمع کردند و از بلاد و
توابع هرات یکی آنکه قریب بالنگر داغی در پنج فرسخی آن بلده است کوهیست
در کهف آن عظیم ظاهر گشته بصورت صفّه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن
صفّه آب میچکد بنا بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا مترشح است
ساخته اند و در بقاع حیاتا ماهی بزرگ در آن حوض ظاهر گشته و میان مردم شهرت
داشته

داشته هر کس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند
حاجتش روا گردد و الآن آن موضع بمزار خواجه عباس مشهور است و پیوسته بسیاری از
مردم در آنجا می روند پوشیده نماند که چون بنور میمنت و کثرت زیب و زینت مسجد
جامع هرات و بسیار عمارات این بلدهٔ نزهت سمات در رسالهٔ مآثر الملوک و
خاتمهٔ خلاصة الاخبار صفت تبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت ارقام بتعداد و توصیف آن
بقاع نپرداخت و عنان بیان را بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت
جیلان ولایتی است مشتمل بر جبال سهمناک و عقبات بسیار دشوار و در اطراف و جوانب
آن اشجار بسیار است از هر قسم اثمار و صفا از حد فزون و فراوان و خزان
میگذرد و آب بسیار با جوی طبیعت سال از انحراف عقبات آن راه پردان
به بزرگی مثل چوبهای خدنگ بهم رسیده شاخ بر شاخ پیوسته و چون از اول
تفصیل در بهار است هوای مرطوب و حاصل آن فراوان چشمه های آب زلال پیوسته در هوای
فضای آن ابر چون کهف ارباب کرم گوهر بار است و تواتر قطرات امطار در هر ماه
در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان
و توابع آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و هر یک از این دو را حاکمی
علیحده است و طعمهٔ گیلانیان در غالب اوقات الوان از برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ

ترتیب می یابد و خوردن گوشت گوسفند و مهمات در آن ولایت ضرر بسیار می رساند گویند
که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار بر مردم بمرتبه ای دشوار می شود که آواز
شغالان شنوند و چون شب شود آن شغالان بانگ کنند البته باد و باران تسکین یابد و هوا
منکشف شود زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجائب البلدان آورده که من این حکایات را
شنیده بودم و تصدیق نمینمودم تا آنگاه که بآن ولایت افتادم و کرات این معنی را مشاهده کردم و دانستم که
مطابق واقع است آذربایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات و قری
و دار الملک آن ولایت تبریز است و تبریز بلده ایست بقول صاحب نزهت القلوب و مؤلف عجائب
البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره
بنظر در آمده که تبریز را زبیده خاتون زوجهٔ هارون الرشید بنا نموده و بعد از چندگاه
بزلزله انهدام یافت و متوکل عباسی تجدید عمارت نمود و در ایام القائم بامر الله در رابع
عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه ابو طاهر منجم شیرازی تبریزیان را گفت که امشب
زلزلهٔ عظیم است که ساکنان این شهر بسیار از آن در دغدغه بخروج مردم از دیوار تبریز
فرمان داد در مردم بعضی احکام کرده فرقه ای بموجب کلمهٔ کذب المنجمون و رب الکعبه عمل نموده
بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده و بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماوی
گزیدند و در زمان دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابو طاهر
ساعتی

ساعتی اختیار کرده که طالع وقت برج عقرب بوده گفت چون در این ساعت آغاز
تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده
بعد از آن بواسطهٔ زلزله انهدام بمبانی آن راه نیافت و در زمان هلاکو خان
و اولاد و احفاد او تبریز دار السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شده
که شرح آن تیسر پذیر نیست و در تاریخ سنهٔ ثلثین و سبعمائه هجری بر همین منوال
نوشته که پایتخت شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطهٔ وفور عمارات
و در زینت غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون گوئیا کلمهٔ ادخلوها بسلام آمنین
آیتی است در شأن آن و گوئیا جنّة موضع الثمرات کنایتی است از ... جنّت
نشان نظم آب حیوانست آنکش با زلال سلسبیل عرصهٔ جنّت جهش باز داشت
جاودان آب بالا دست چون الا سیح آب خضر الحان بخشش جوی
آب دلجویش روان جوی تبریز ... فراوان است و اکثر اشجارش در اطراف
گریست میوه بوستان خان ... بوستان الباب کرده خانه که در بعضی
از شعراست ... هوا کثرت باران ... مردم آنجا را
بنوعی که تبریزیان ... بسیار صور ... در خانهای خود
ساخته اند ... در آن ... در اکثر اوقات

مکدر نهند و چون اکثر مردم تبریز قیون میخورند در صباح هر کس با ایشان سخنی گوید جواب
درشت شنود لهذا از پیشینیان گفته‌اند که بایشان رسیده باشد اگر کسی جهت دشنام شنودن از ایشان
تعرض و ملامت جواب گوید مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و تکبر باشند و در غربت
خلق در میانه محبت و مخوت ایشان راه نیابد بنابر این یکی از شعرا این رباعی نظم
آورده رباعی هرگز نشود لطیف تبریزی جفت نشوند همه جا به تبریزی نوشت
از راه بدوستی نیابی ماه الاق کو تبریز عزیزیست و تبریزی خوشت مولانا ... الدین
تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریز که همچو جان انگیز است نکوست
منزل میدار تو اتش تبریزست باطبع مخالفان موافق نشوند هرگز نشود جفت
با دیوانه دوست اردبیل از بلاد جبلیست مسکن زبدة الاصفیا ... و ملجا
شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد او گشته است
بهترین بلاد عالم و قبله جهان طوایف بنی آدم است و اردبیل نیکو بقعه ایست ماء و لطافت
هوا در غربت و کثرت انجار میوه دار و دوری ... از جلادت آثار مسبوق ... در اطراف
اردبیل سنگیست بوزن ... من تخمیناً در میانه شهر آهن بر آن ... تا اثر کند
در هر گاه که اهل اردبیل باران محتاج شوند سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر برند
دعا کنند اکثر در آن بلده باشد قطرات مطر در فصل ... چون آن را
بازبیرون

بازبیرون نقل کنند باران نشستی باید و حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانیست
و ملجا و مأمن ... در شاه ... و مرآت ... آستانه زبدة الاولیا
مشارالیه محوریست اما مزین ... پوست خوان احسان گسترده اند و همواره خدمه
آن عتبه که به مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده است در ضیافتخانه خوان نوال
منع نیست درگه ده است صلا در داده خوان انداخته ساوه از شهر
بلاد عراق عجم است محکم شود ... بسیاری از اشرف بنی آدم انهار کوثر مثالش
از آب عذب ... و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال
دامن خاکش در ... با گل ... مریم و سنگریزه های آتش ارغنات ... عقود
لالی ... آن بلده فاخره را همین شرف بسنده است که منشا و مولد صاحبقران ...
در ... صفت ... الک ... البدار ... صفت ...
ذی زرع ... در حضرت ... رسالت ... جهان ...
سپهر برین ... عالم آرایش تقویم عالم ...
خاتم النبیین ... نقادش ... سلک نظام
منظوم ... مرحبا عازم ...
تتمیم نظم ... در ... عالم ...

... شرق ... اند ... صف ... لشکر پناه ... دستگاه
کرمه الله دنیا والدین بلاد الفقراء والمساکین بیت حب الله ان عاشقانی
از عدلش ... انتظار ... اثر نصفه ... بیان رقمه و جون
فاتحه و خاتمه مجلد است ... کرامات حمیده و اطوار پسندیده این صاحب حشمت
فضیلت بروز ... و محل است در مقام زیاده ازین بتحریر مدح و ثنایش اقدام
... بصواب ... کوهی راه در حدود ساوه است ...
بلده کوهی است چون ... در آن بالا روند ایوانی ...
هزار کس ... باشد بنظر در آید و ... ایوان دیگر است ... از سقف ان
سنگ بیرون آمده است بسان پستان شتران و از پستان پیوسته آب
میچکد و از چهارم ... پستان ...
پستان نیز آب بیرون می آمده آه چون کافری آنرا ... است آب آن خشک
گشته ... بعضی از قرآن ...
فرع ... ساده ...
رشدی ... والعلم عند الله تعالی قزوین در ...
عراق عجم است و مؤلف عجایب البلدان در ... آورده که از
ان خبار

آن جبار ... ضیافت ... وآن بلده باغات ...
مزور است و مردم آنجا بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند ...
...
... قسم ...
در میان ساوه و ... در آن بلده ...
...
... عجایب البلدان مسطور است ...
با شهر وادی است ... بسیار باشد نهاوند شهریست قدیم ...
البلدان ... از بناهای نوح است ... نوح ...
استعمال نهاوند شده گویند ... کوه نهاوند ...
...
...
همدان شهری عظیم الشان و بلده رفیع البنیان است هوای خوب و آب گوارا ...
...
سلیمان ...

گر نحو و مجره شیر [illegible] مسکن [illegible] و بسیاری از مادر [illegible] از همدان [illegible]
و بعضی از فضلا در اعتقاده است که طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم
شهرزور [illegible] بغداد است [illegible] از آن [illegible] سالی [illegible] بار آورد و یک سالی
دیگر میوه سرخ رنگ [illegible] که مرواریدی خوردنیست و شهر [illegible] در شهر [illegible]
قلیل الوقوع باشد **طیفوری** در شرقی دجله بغداد [illegible] و عجایب
که الغرایب گوید [illegible] طیفوری [illegible] است تمامی آلات [illegible] آن [illegible] از سنگ
و چون آسیابان خواهد [illegible] آسیا از کوبش باز ایستد [illegible] را اندر [illegible] سنگ
[illegible] که [illegible] آسیابان از [illegible] برداشته باشد [illegible]
که [illegible] فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** در عقیده صاحب عجایب
البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی دیگر از دهقانان [illegible] مسالک الممالک [illegible] را
از جمله بلاد اقلیم ثالث شمرده‌اند چنانچه در مجلد [illegible] مرقوم قلم [illegible] گشت [illegible]
و [illegible] منصور [illegible] بالمحل و منبع [illegible] در عمارت [illegible]
شهر است [illegible] بغداد [illegible] طالع [illegible]
منصور [illegible] این طالع [illegible] عمارات [illegible]
خلایق درین شهر [illegible] از [illegible] اعدا [illegible]
نخواهد آمد

این [illegible] است [illegible] خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور گذشته [illegible]
الحجه [illegible] ذلک [illegible] این [illegible] مراقب [illegible] زیاده بر پانصد سال
دار السلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر [illegible] از عالم رحلت نمودند
زیرا که منصور [illegible] وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی‌آباد
درگذشته در طوس و امین در [illegible] در شرقی بغداد و معتصم و واثق و متوکل و منتصر
در سامره و [illegible] در بغداد و در کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز
هر جامه را [illegible] بسیار پاکیزه و با طراوت گشته [illegible] کنار دجله
قصاری کنند جامه [illegible] طراوت [illegible] و چون وجه تسمیه و سایر حالات
بغداد از [illegible] گذشته [illegible] در این مقام [illegible] اختصار نمود
و هر [illegible] **الاقلیم الخامس** حساب این اقلیم [illegible]
و عامه [illegible] ستند و اقلیم پنجم از جانب شرق [illegible] شروط
بلاد ترکستان و ماوراء النهر [illegible] و بعضی [illegible] و [illegible] بلاد خراسان و سجستان
و کرمان و فارس و [illegible] عراق و جنوب آذربایجان و [illegible] ارمینیه و بلاد
روم و جزایر یونان [illegible] مکان [illegible] بلدان اندلس گذشته [illegible]
منتهی شود و بعضی از بلاد غربیه اقلیم خامس [illegible] است [illegible] **سمرقند** دار الملک بلاد

ماوراء النهر است و نفس شهر آب روان و اشجار میوه دار در فراوان باشد و آن بلده
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible] معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد
ربع مسکون [illegible] عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی [illegible] در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم
[illegible] سمرقند قلعه [illegible] پنجاه هزار قدم و چون [illegible] منهدم گشت
[illegible] رسید [illegible] واقع شده دیوار [illegible] قلعه باقی مانده بود
[illegible] گنجی عظیم پیدا آمد [illegible] از آن گنج تجدید عمارت [illegible]
[illegible] در ایام سلطنت خود در تعمیر آن سعی جمیله بجای آورد و چون کوکب [illegible]
[illegible] رسید در [illegible] شهری [illegible] طرف [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] ساخت و [illegible] آن
دیوانه را [illegible] این لفظ را [illegible] نام [illegible] سمرقند قرار یافت
والله اعلم بحقیقة الحال **روم** مملکتی است در غایت وسعت و مشتمل بر صنوف نعمت
و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب بنظر رسیده که در روم
حصنی است و در [illegible] صورت [illegible] آن نقش کرده‌اند [illegible]
[illegible] المسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را
خانه [illegible] از قیاصره [illegible] بلکه [illegible]
قفل

قفلی بر در آن [illegible] آمد و چون نوبت حکومت [illegible] ملوک روم رسید [illegible]
نظر آمد [illegible] آن [illegible] حقیقت حال آن [illegible] معلوم نماید و هر چند [illegible] و علما
[illegible] منع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه را [illegible]
چند [illegible] بعضی [illegible] و عجب اتفاق همدران
اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را فتح کردند **همام** [illegible]
حدود روم [illegible] بلند [illegible] در غایت استحکام و [illegible] آن در اطراف
آفاق [illegible] آنکه در آن زمین [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] **قیصریه** شهری بزرگ است در بلاد روم [illegible]
[illegible] سلطان جلال الدین کیقباد سلجوقی [illegible] قلعه آن را از سنگ [illegible]
[illegible] در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی [illegible]
[illegible] چراغی گرم می‌شد **یونان** ولایتی است متصل بروم و مولد
[illegible] در آن زمین [illegible] است و هر کس در [illegible] حفظ کند [illegible]
و هر کس [illegible] چون [illegible] آید **ارمنیه** ولایتی است [illegible]

در میان آذربایجان و روم بسیاری از غرایب و عجایب است والله اعلم و در عجایب البلدان
از کتب التواریخ منقول است که در ارمنیه آتشکده ایست که سطح آن از صاروج و درهای آن
از مس و زر است و در آن حوضی است بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان
باشند و هرگاه خشکسال شود اهالی در آتشخانه آتش فروزند و سطح آن را بآب بردار مشغول
سازند چنانچه آب از زیر در آن حوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته بر اطراف
آتشکده پاشند هنوز در این شغل باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران باره
سطح آتشکده و حوض از آب بسیار شسته شود و از آب پاک مالامال گردد اندلس
مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مذکور است
که در اندلس بر سر بیابانی در آن را باب الطلسم خوانند طلسمی از مس و روی ساخته اند و
روی آن را با بادبانی کرده هر که خواهد از آن مرد بگذرد و بدست اشارت کند
که بگذر اگر روندگان بدان ملتفت نشوند و بگذرند در آن صحرا مورچکان باشند هر یک
برابر سگی و آن مورها هلاک سازند و همه را اندیار گزیده است در پیش آن درخت
زیتون و چشمه هر سالی یک روز آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و همه اهل
روز آن درخت بر دهد و بمقدار زیتون حاصل شود تا یکسال وجه معاش اهل آن را
واقع باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت تداوی در ظروف کنند و نگاه دارند
شنتره

شنتره شهریست در اندلس بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل شود که دور هر یک از آن
سه شبر باشد و شنتره را در سنه اربعین و خمسمائه کفار فرنگ متصرف گشتند
تفلیس مدینه ایست با نهایت حصانت در سرحد دیار کفار و در بالای آن نهریست
و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز اذان بسمع
رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس و در تفلیس حمامی بود که بی فروختن آتش در
غایت حرارت میشود زیرا که آن گرمابه بر بالای چشمه‌های گرم ساخته‌اند و آن حمام
باهل اسلام اختصاص داشت و کفار در آنجا در نمی‌آمدند الاقلیم السادس
صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجا اشقر الالوان باشند و مبدأ اقلیم ششم از شرق
بود از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک و اسبیجاب گذرد و پس از بعضی از
نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد ... بگذرد و در جنوب بحر
صقالیه و شمال ... الزهره و اندلس گذرد تا به بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه این
اقلیم قسطنطنیه است و قسطنطنیه شهریست در غایت وسعت و نهایت عظمت عرض آن را
دریا احاطه نموده و هر کجا ... از ... قسطنطنیه ... دیگر
و بهترین ... و مزارع بسیار والله اعلم و از آثار سابقه در آن بلده کنیسه ایست مشهور عالی
در کنیسه که طول و عرض بر آن ... در سر عمودی ... از مس بر ... از

از مس منصوب ساخته و بر یک دست آن سوار کرده بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گویا
اشارت با آن دست دیگر میکرد و قیل ان ذلک صورة قسطنطین بانی هذه البلده و در قسطنطنیه
مناره ایست بس محکم است چون اعلای آن ... و هرگاه باد وزد میل در آن ظاهر
شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلک در پایان آن نهند و
چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیا را از آنجا بیرون نتوانند آورد و در
حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آنجا خانه ایست از سنگ و در آنجا تمثال رجال و نسوان
و خیول و بغال و حمار ... و هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح شود آن عضو را از آنجا
... بر صورتی که مشابه آن باشد مالد ... صحت یابد
و این معنی در آن دیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف قیاصره ... بود تا آنکه
سلطان محمد رومی فتح نمود و کنیسه‌های آنجا را مساجد و معابد بنا فرمود
الاقلیم السابع این اقلیم منسوب بزحل است و الوان عامه سکانش مابین
صفرت و بیاض باشد ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و
ماجوج گذرد پس ببلاد کیماک و ولایات و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد و
از جمله امصار غرایب آثار این اقلیم بلغار است و در نهایت عمارت آراسته و ...
و بلغار شهری طویل العرض است و هوای آن در برودت ... در بلغی ... باشد
و در حوالی

و در حوالی آن بلاد درخت و شکوفه از چوب بلوط است و از آنجا به قسطنطنیه چهار
راه است و زمستان طول لیل بیست ساعت و شب اقصر آنجا چهار ساعت و چون حکم ربع
الشمال ... تمه از عجایب بعضی از بلاد در رخت ... و ذکر در ربع مسکون
گشته ... غرایب بسیار ... ساخت در ذکر بعضی از بحار
و انهار و قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار
بر ضمایر سیاحان ... اخبار مخفی نخواهد بود که دریاها را احوال مختلف بسیار است و همچنان
آب و مد و جزر در زیادات و نقصانات ... است و سبب هیجان آب ...
... کواکب است ... آن می ... و اتصالات کواکب با قمر در حوال ...
معتقد ... عظیم والله ... آب ... هیجان ... است در ...
... اما علت مد و جزر ... قعر دریاها سنگهای بزرگ باشد و چون
ماه ... دریا رسد ... آن ... آن ... باید و
از ... آب را گرم ... حرارت لطافت ... کند
متحلل شده ... آب ... متلاطم شود ... باشد
تا ... قمر ... و ... باید و ... آید
آید و جزر ... ماه ... رسد در جانب ...

بر بسیار شود و در بطرلیقه گفته اند تا وقتیکه قمر در تحت الارض به وتد السماء رسد باز
غاز جزر باشد و چون بنا زوری او بغروب مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر دهقان
مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون بهفت بحر البحر الهند و بحر الشام
و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان اما بحر الهند
و او از بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین
تا ارض حبشه هزار و ششصد و شش فرسخ و عرضش نهصد فرسخ و از انجمله سیصد و سی فرسخ
شمالی است از خط استوا و باقیه در جنوب خط استوا است و در اقلیم سیوم
پنج شعبه از این دریا بمیان عالم در آید و از آن خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و
خلیج خضر خوانند و در این دریا هفت هزار جزیره است بعضی از آن جزایر کشتی رسد و اخذ
منافع میکنند و بعضی دیگر از جهت انسداد طرق بعضی نمیرسد اما بحر الشام و آن را
بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا بمشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش
تا اینجا محیطی بود [illegible] در شعبه از این دریا بمیان اقلیم سیوم در آید یکی از خلیج
[illegible] و دیگر را خلیج یونان گویند و در این بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است
و کشتی بجار در آنجا رسیده اند و بعضی جزایر دیگر نیز دارد و کسی بر آنها مطلع نیست اما
بحر المغرب و آن را دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاخضر و بحر الاکبر نیز خوانند
ابتداش

ابتدایش از قصاری جنوب دریا از ارض السودانست و بر حد سوس و بلاد اندلس
و [illegible] بگذرد و در سمت مشرق جاری بود از ارض غیر مسلوک عبور کند تا بحر اعظم متصل شود
و [illegible] الا در اکثر مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و بتفاوت در آب
کشتی از بسیار شده و تلاطم امواج و کثرت ظلمت در این بحر جریان نیابد و اگر که در سواحل
این بحر رسند و اندک منفعتی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید و در این بحر صومعه است
و آن را [illegible] گویند و آن محل ما شده بحر هند با این دریا پیوندد و در آنجا منارها ساخته
اند از [illegible] از قعرش چند گز است و بر بالای آن جزیره است بنهایت معمور و آن
این دریا را یکی از غرایب است حتی که از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال آب بحر
مغرب بالا گردد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال بعکس باشد و دو شعبه
از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانده اند و بار عدم
جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست جزایر خالدات در این بحر
معمور است اما بحر نیطس و آن را بحر ترابزون و بحر [illegible] نیز گویند از جانب [illegible]
جاری بود بر زمین روس و صقلاب ممتد شود و بناء قسطنطنیه بر این بحر واقعست و [illegible]
تو طول [illegible] چهارصد و [illegible] فرسخ باشد و در این بحر جزایر
بسیار است و در کنار آن مواضع [illegible] بسیار است [illegible]

باشند و از آن جزایر کشتی را منافع بسیار باشد و از این بحر دو شعبه باقلیم سیوم در آید یکی در بحیره
[illegible] و دوم شعبه را از آن خلیج فرنگ گویند اما بحر طبرستان و آن را دریای
گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از
مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسخ و عرضش دویست فرسخ و این دریا از ربع مسکون
[illegible] طرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دریای خزر بگذرد و دریا
بسکون منتهی شود و ارباب مسالک گویند [illegible] دریا خطی عظیم دارد و چون
پیوسته در تلاطم باشد و در این دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد
و از آن جزایر نفط گیرند [illegible] اما بحار صغار و خلیجات و بحیرات و
بطایح در ربع مسکون بسیار است از آنجمله بر ذکر بعضی که مشهور است اقتصار دارد
[illegible] بحر احمر از جمله خلیجات دریای هند است و آن را بحر القلزم نیز گویند
طول آن [illegible] فرسخ و عرضش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایراد

زیرا که خطرات آن بسیار است بسبب آنکه [illegible] دارد طولش چهارصد و [illegible] فرسخ
و عرضش صد و هشتاد فرسخ است و بعضی از جزایر غربیه این بحر در محلی [illegible]
[illegible] اما بحر الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن و
قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در روی آن نشیند خطر آن آغاز کند و امواجش متلاطم گردد
و در نتیجه کشتی را [illegible] و گویند که [illegible] در این دریا بسیار بند
بحر السحاب دریائیست در ولایت [illegible] و پیوسته دخان و بخار
در بالای آن ایستاده باشد و از نتیجه آن بحر السحاب نسبت کرده اند و عجایب و
[illegible] بحیره [illegible] در حدود آذربایجان
و در میان این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و حتی گویند که از این بحیره
ماهی [illegible] بآفاق برند و [illegible] و بحیره تنیس در زمین
مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل در این دریا ریزد و در این بحیره
ماهی است [illegible]
چون آن را [illegible] بحیره [illegible]
در حدود شام است [illegible]
عمق آن بحیره را معلوم نیافته اند [illegible] در میان دریا [illegible]

طنابها بسته در آب افکند و چون بقعر نرسید ریسمانهای دیگر اضافه کرد تا درازی حبل
بچهار هزار گز رسید پس کلوخ بزرگ در طناب گران بسته بر بالای هم نشسته است پس آن را
برکشیدند و خرد و ریزه سنگ و نباتات آبی بر طناب ملتصق شده و جز لطمه تلاطم بر هیچ در آن
سنگ است استبعاد نمود طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون برشاخه
درست ملحوظ نشد همه بعمق بحیره نرسیده است حضرت ازان کار باز داشتند
بحیرة الصخر دریاچه ایست که در بلاد شمال جنوب جبال بزرگی از سنگ بسته اند
دنوبت عمیق باشد و بهم طرف آن سنگ است اندر یاجیان سیاه بود از اجرام
دیگر بحسن ظاهر فرق نتوان کرد و چون خاک را بان آب سیاه گل سازند بود و خیاب گدازند
سنگ گردد چنین گویند بر آن بالای جعبه است عمق آن دریاچه را معلوم کنند جماعه
هزار گز رسن فرو گذاشت بجایی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که
با وجود اینهمه عمق قعر او خوش چنان نماید که گویا سه چهار گز عمق دارد بحیره اخلاط
دریاچه ایست کوچک تا آن بلده گویند هر ماه در این بحیره ماهی باشد و در ماه
نباشد و سبب آن معلوم نیست بحیره چیرون دریاچه ایست در حدود ترکستان بعید
العمق در یکی از کتب نظر در آمده و بعهده علی الراوی در کتاب الاخبار از خضر ع
روایت کند که شخصی در زمان نوح ع در این دریا فرو رفت تا اکنون بقعر آن نرسیده
چنین

چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف امواج دیگر بحار از بعضی
رکبان این بحر بود رسیده که از هر امور غریب در این بحر چه مشاهده نمودی گفت سکونت قعر
با عجب مغازات آنها سبب تولد انهار آنست که در جبال کوه و مغارات
بسیار است در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها
مجتمع گردد و بنا بر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی
جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث
گردد و بعضی از انهار غریبه این است سمت قطر بیاید نهر اتل آبش از جبال روس
بلغار و حدود شمال است و انعقاد و پیش شعبه از آن نهر جدا گردد همه در آخر چنین نهر
بر آن تعات باشد مع ذلک بعضی محسوس از آب او پدید نیاید مشتبه از جوی
دریای آبسکون است و میان آب آبی دو آب آن نهر فرق نتوان کرد در حلاوات این از
پیام نیز بوم از دریا بجانب آید و خوش گوارترین و مطبوع آن حال آنچه الذ است آبش
بحیره طبریه هر بعضی از مواضع جداول از این نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند چون بقعر
گسترده سنگی لطیف در رقت ملایمت در نظر آید در آن آب انعقاد یافته باشد
در آن سنگها مرجان نامند نهر جیحون اکثر آن را نهر ترک گویند ابتدایش از جبال صغانیان است و بحیره
بحیره خوارزم هر بعضی از جزایر زمستان الشغان منجمد گردد چندگاه کاروانها

بر بالای آن گذرند و هیچ اندیشه ننمایند دجله نهری است عظیم مبدأ آن از جبال
ارزن الروم یا کوههای الصبین و حصن زیاد باشد و از قرنه عبادان گذرد در بحر
فارس ملحق شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست نهر الذهب در زمین
شام است و صفت آن گفته اند و هر نهری که بالیدن و جزیره مالکیه نیز از جداول
آن زرع بسیار کنند و محصول آنش نیکو آید و نهر الذهب چون بحد رسد آبش در زمین
نفوذ کند و نمک گردد و هیچ از آن آب خارج نشود نهر ارس از منبع مشرق جاری
باشد و ابتدای آن از جبال ارمینیه است آبش بغایت سریع الجریان بود کشتی
در آن متعذر است بلکه متعذر زیرا در کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی کم عرض و برخی
مخفی و جوی ارس منفعت تمام دارد و هر جا از جهات چند گز است روان
آید نهر زنده رود در بلده فاخره اصفهان است نیکو و در اکثر باب الطاف
دارد و بساتین در بساتین اصفهان از آن منتفع باشند نهر سیحه
رود بزرگ است در آن قنطره عظیم ساخته اند و آن
مجموع از سنگ خام ارتفاع هر سنگی از آن
ده گز در بیست گز باشد نهر اندلس کشتی و در کنار آن
موضعی بلند است بتی نهاده اند از مس خالص و نوشته اند یا ایها الراحل
لا تجاوز

لا تجاوزنی فانک لم ترجع نهر جیحون ابتدای آن از جبال چین باشد و آن جوی در عقبات
شامخ است اگر کشتی را آفت رساند معلوم آید در وی باشند و چون کشتی از مراحل ساحل
شوند چیزی در ربایند هر آینه غرق نمایند نهر طبریه آبش بزرگ است شق سرد و بعضی گرم
مصب آن بحیره طبریه است نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکون است و جریان
آن از جانب جنوب به شمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او
بحر روم است نهری درازتر از وی در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه در میان
بلاد اسلام رود و دو ماه در میان دیار نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها و هیچ نهری در
تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون در این بلاد تابستان بود در پس خط
استوا زمستان در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور شود و در این بلاد کوه
چون بهار زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبدالصمد بن ابراهیم آنرا در کتاب
اسباب العجایب آورده و سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل
خزان بجهت آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود هیجان کند و موج زند و از موضع جوی مرتفع
گشته در پیش رود نیل چون سدی شود و نگذارد آب نیل در روی رود پس به جهت نیل
رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری تعالی
باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بنشاند جاری گرداند پس دیگر باره رود نیل روان گردد

و بعضی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر مقیاسی بوده اند که مقدار زیادت و
نقصان آب معلوم کنند و آن در میان برکه نیل بوده است و در میان ستونی چند است
از اوان دستور که تا اهل مصر معلوم شود و آن تا بچهارده ذراع خطا باشد چون آب زیاده رسد
خیر و منفعت بسیار حاصل آید و چون زیاده به هیجده ذراع بود هرگاه از این بیشتر گردد
بمصر خرابی راه یابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق علیه السلام است
حکایت مشهور است که در زمان خلافت [illegible] در سالی [illegible] آب نیل [illegible]
[illegible] بان می رسید اهل مصر [illegible] دختر بکر [illegible] را بحلی و حلل آراسته
در آب می انداختند [illegible] در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ گشت
و در رود نیل [illegible] آب بسیار بود و ماهی سقنقور در [illegible] این [illegible] است
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ذکر بعضی از غرایب عیون و آثار [illegible]
[illegible] اختصار [illegible] زیرا که [illegible] بود [illegible]
بسیار است [illegible] در آن آب [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] آب [illegible] دیگر [illegible] زمین [illegible] چون
در آن موضع [illegible] کند [illegible] بر روی زمین ظاهر شود و اگر [illegible]
داشته باشد [illegible] احتیاج [illegible] چنانچه در [illegible] آورند [illegible]
[illegible] است

و [illegible] در [illegible] لطافت آب و ملاحت و حرارت [illegible]
آن اثری تمام است و بعضی از چشمه های غریب این است که مذکور شود عین [illegible]
از حیا و قزوین است و آتش [illegible] باشد و چون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این [illegible]
نماند عین اللطف در میان [illegible] و [illegible] است و آب بسیار از وی حاصل [illegible]
بعضی اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب [illegible] و [illegible] بدان جا روند و [illegible]
کنند تا باز جاری شود عین با دخان در حدود [illegible] است و هرگاه [illegible] در آن [illegible]
باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر تواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی [illegible]
نیز مثل این چشمه است عین [illegible] چشمه ایست که آب [illegible] از آنجا بیرون می آید و چون
[illegible] [illegible] لکن اگر [illegible] بر [illegible] در بدان [illegible] گردد
و [illegible] شود عین [illegible] در این چشمه [illegible] است هرگاه کسی [illegible] غسل در آنجا در آید
آن [illegible] هر چند [illegible] باید محکم [illegible] و چون [illegible] کند [illegible]
آب از روی [illegible] شود عین [illegible] از [illegible] حرارت است چنانچه [illegible]
در آید [illegible] اما اگر بتدریج در آن [illegible] بلکه [illegible] باشد
و گاهی [illegible] از آن چشمه [illegible] شعله های [illegible] عین [illegible]
در میان [illegible] آن [illegible] است و هرگاه در بلدی از

[illegible] بسیار شود آب آن را در ظرفی کرده با [illegible] برند و [illegible] بر زمین نهند تا مقصد برسند
[illegible] از جای آن را [illegible] از عقب بیایند و [illegible] را اندازند و [illegible]
چنانست که هرگاه آن ظرف بر زمین نهند خاصیتش زایل شود عین [illegible]
چشمه ایست [illegible] در اراضی [illegible] و [illegible] هرگز آن [illegible]
کنند [illegible] گردانند و نقصان در آتش ظاهر شود عین [illegible] در نواحی
[illegible] است و هر وقت [illegible] در آن [illegible] در ساعت بسوزد عین [illegible]
[illegible] در [illegible] است و آن [illegible] و چون از آب آن چشمه
[illegible] از آن [illegible] کرد عین سلیمان در قلعه ایست [illegible]
گویند که در [illegible] چون [illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible] عین [illegible] چشمه ایست در بالای [illegible]
[illegible] آن سنگهای [illegible] است [illegible] عظیم از [illegible]
ظاهر شود و [illegible] چشمه [illegible] عین [illegible] چشمه ایست [illegible]
و پاره های نقره [illegible] در آن [illegible] شود عین الکرم در
نواحی [illegible] است و چون قدری از آب آن در [illegible] خشک [illegible] شود
عین نهاوند چشمه ایست در [illegible] کوه نهاوند هر کس [illegible] محتاج شود
[illegible]

[illegible] آن [illegible] گویند [illegible] آب [illegible] آب [illegible] آید
و چون [illegible] باشد [illegible] بر زمین زده گویند [illegible] در ساعت جریان آب
[illegible] باید عین [illegible] گویند این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستان است
و آب آن در غدیری مجتمع میگردد [illegible] آن [illegible] و در میان این غدیر
درختی بزرگ است و در سالی چهار ماه [illegible] از [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] تا آن درخت [illegible] آهنی [illegible] کرده اند
و چون [illegible] در رسید [illegible] آن [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] در حقیقت حال
اطلاع [illegible] عین [illegible] چشمه ایست در هند [illegible] بر سر آن چشمه [illegible]
و هرگاه [illegible] در آن مجتمع باشد [illegible] بود اما
[illegible] از آن [illegible] در [illegible] آب [illegible]
و چون [illegible] کم شود [illegible] از [illegible] کس را
[illegible] باشد و از [illegible] آب آن [illegible] بسیار شود
آن [illegible] عین [illegible] در میان [illegible] است و آب
گرم دارد [illegible] از اعضای آن [illegible] باشد چون از آن

آب او صحت یابد و بنی جهت آن استخوان شکسته از بدن بیرون آید و قولنج
را هر خاو اسهال ... و مردم خارتر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد
و نمک اندر آن ... صفادع از آنجا که صحت می بندد عین الحجر این چشمه از
قریه فنجار است از قرای دمغان کرده لکن ... در آن افکنند سنگی منقش شود
عین السم در مملکت چین است ... آب آن ...
و شیرین بود اما چون ... زهر ... قاتل گردد
عین الذهب آن آب از کوه ... بیرون ... باید و ... چون
هزار درم نقره در روی افکنند در روز دیگر بیرون آورند شش هزار درم شود و سبب آن
معلوم نیست عین الشمس از عبد الملک بن عبد الله المهلبی روایت است که گفت چون
بزمین قفچاق رسیدم چشمه دیدم هر گاه که آفتاب طلوع کردی آب آن از طرف مغرب
روان شدی و بعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آن دیار
سبب آن صورت پرسیدم جواب دادند تا غایت حقیقت این امر بر ما معلوم نگردیده
عین المسک چشمه ایست در دیار چین بنزدیک ... هر که ... شوند
... پاکیزه شود و بوی مشک و عنبر از آن بمشام رسد عین الهرماس
چشمه ایست نزدیک نصیبین و سر آن از سنگ دراز بر آمده ... اند
ازآن

زیرا که پیش قوم اندبار مشهور است که آن را بجنبانید چندان آب ترشح نماید که آنها غرق
شود عین الفرات در ارزن الروم است و چنان مشهور است که هر کس در ابان ماه
بآب آن غسل کند تا یکسال دیگر از هر مرض ایمن بود دیگر در تابستان چشمه ایست که
در تابستان آبش چون مقداری بر دو سنگ شود در زمستان شرب آن آب ...
دیگر در جزیره سلاهط که در دریا هند است چشمه ایست که آب آن در نقطه ...
... چشمه است ... سنگ سفید ...
سنگ سیاه منکون میگردد دیگر در طبریه که از اعمال دمشق است ... چشمه است
که در هفت سال متوالی آب در آن چشمه فراوان باشد هفت سال دیگر چنانکه در آن عیون نم
نماند و ... حال بر منوال جاری بود دیگر در حد ... چشمه ایست چون مرضی ... آن ...
بیاشامد اگر ... باشد ... بمیرد و الا ... صحت یابد دیگر در دیار قزوین
چشمه ایست که قوم در وقت ... آنجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آرد
و اگر آن آب را بجای دیگر برند ...
همراه است ... این چشمه ... و سابقا در وقت ... گرم ...
... قزوین چشمه ایست در روزهای
گرم تابستان آبش یخ می بندد ...

مسطور است ... بناکاره چشمه ایست که از آنجا بقدر دو سنگ آسیاب آب بیرون
می آید و مدت یک سال آب آن در جریانست و یک سال دیگر انقطاع می یابد چنانکه
قطره آب در آن چشمه نماند ... حال بر منوال جاریست دیگر در ولایت
ارمن چشمه ایست که آب آن چنان بقوت جهد که از مسافت بعید آواز آن شنیده شود
و هر جانور که در آن چشمه افتد ... بمیرد و خوردن آن آب اسهال قوی آرد دیگر در
جامع الحکایات مسطور است که در مرغه دو چشمه ایست متصل بیکدیگر از یکی آب در غایت
برودت ترشح نماید و از دیگری در کمال حرارت لهذا از چاهای ... بئر قضاعه
و آن چاه در مدینه طیبه واقعست و حضرت رسول اکرم ... آب دهان مبارک در آن افکنده
اند بنابر آن هر بیماری که از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد بئر الرومی در زمین مغرب است
و بکناری عظیم از آن ... چنانچه اگر سنگی در آن افکنند ... اندازد و ...
بقعر چاه برسد بئر ارزق چاهیست در زمین طرابلس و چنان مشهور است که هر کس
از آن آب بیاشامد احمق شود بئر سماس آب آن خوشبو است و چون خشت خام در آن
چاه افکنند آوازهای مهیب بر آید و بعد از گذشتن سه ساعت ساکن یابد
بئر الصواعق آبش ... باشد و چون آن آب اندک ... خون شود
و اگر ... سنگ شود و اگر ... در آن افکنند ...
درین دان

و در ... مسطور است که بئر بامیان گویند و چون نخجیر بقصد خوردن
آب بکنار آن چاه رود آب از قعر چاه ببالا آید و چون نخجیر دهان بر آن نهد غرق شود
بعد از ساعتی استخوانهای نخجیر بر کنار آن چاه افتد و حقیقت آن معلوم نیست بئر الاصوات
که در ... هر کس بر ... آن ... آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب استماع
کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها انقطاع
یابد و هر گاه که باران باز ایستد باز دیگر صوت مسموع شود بئر ... هر کس
در قعر آن نگرد سنگی مانند تیر بروی خورد و ... اند بئر الضبع در دیار هند است
چون آبش را در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان نگذارند تریاقی منعقد شود که بغایت نافع
و اگر تا آخر حوت بماند زهر قاتل شود و حکمت آن را غیر از علام الغیوب کسی نداند
بئر عبد الرحمن در ناحیه از نواحی فارس است قریب بقریه ... که باین اسم موسوم است و آن چاهیست
بغایت بعید العمق ... اوقات آب ... باشد اما در سالی یکنوبت بوقتی معین
آبی عظیم از قعر آن بجوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانکه
چند روز ... مزروعات آن ... معمور شود و باز آن آب در زمین
فرو رود و قطره در چاه نماند بئر حوز در میان ... در شهر ... در برابر آن چاه ...
بر سنگ ... نهاده اند و در آن ... سوراخی کرده اند و از آن سوراخ ...

مخصوص است که مقدار آب بیرون آید هر جوی یک ... و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند
این جزیره از جمله ظلمات است و الا آن نهر خود از کثرت آب ویران می شد نهر سیاه یک
در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخاری گرم بیرون می آید و حرارت آن بجای
بیابان است که مرغ بر بالای آنجا در پرواز نماید بسوزد و العلم عند الله تعالی جهه دیگر بعضی از
جزایر عجایب جنس است و اسب المواس ... و لولو الالات بسیار است گفته اند که
در میان کنار و لطایح جزایر بسیار است و باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را محل ... گشت
فرق ... و در بعضی را جهه خود و آباد و منافع کوه ... و از جزایر بسیاری ... لوبان
و بسیاری ساکن جنیان و بعضی از جزایر جزایرانه ... دارند در جزیره ای
... و در بعضی از جزایر ... و وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره
و جواهر و بسیاری از جزیرها از آن قبیل است که هیچکس را از چگونگی حال آنها اطلاع نیست
و بعضی از جزایر عجیب این است که مذکور می شود جزیرهٔ واق واق در بحر محیط است
و در آن جزیره درختی است ... به صورت سر آدمی بار آورد و چون آن ثمره رسیده می شود
آواز واق واق می آید جزیرهٔ جکوت در عین خط استوا واقع است و ... آن
جزیره صد و پنجاه فرسنگ است و از عجایب آنکه در آن جزیره نیز درختی است ثمر آن
صورتی باشد شبیه انسان و چون ... گرد ... بعضی ... درشت گردد چیزی
مانند کدو

مانند کدو یا ... بستان و ... از آن در جریان باشد آن درخت پدید آید
و این جزیره ... پستان کدو شیر گند و کلان شود تا مقدار یک گز بلند گردد و بعد از
یکماه خشک شود و مردم آن جزیره گرمیست که ... و هر خیار ...
بکشند ... بپوندد و حیات یابد و اگر ... آید از آن کرم بگیرند هر کس را
استخوان اندام بشکند چیزی بر آن بسته بندد و از آن آب ... ان شاء الله تعالی ...
و قوت گیرد جزیرة الیاقوت جزیره ایست عظیم در میان بحر اعظم و در وی اجناس یاقوت
زرد و سفید و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جوهر ... مشرق آن را از یاقوت بهتر
عقیق دارند در این جزیره پیدا شود جزیرة الفضة کوچک ... است در اقصی مشرق
و در محل جریان آتش قطعات نقره ... باشد از یکصد تا ... مثقال جزیرة المهراج در دریای
چین است در بعضی از کتب سطور آمده ... آن جزیره هزار فرسنگ
... را مهراج گویند و هر سال ... من طلا ... و ...
و چون خزاین ... مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم در میان آن جزیره
ساخته اند اندازد و آن پادشاه ... باشند ... زمین ...
و نیز در این جزیره مرغیست آنرا ... گویند و آن طوطی سخن گوید فصیح تر از طوطی
لیکن مدت حیاتش زیاده از یکماه نباشد و نیز گویند در این جزیره ...

...

... باشد و ... در آن پیدا شود ... که ... جزیره ...
... است جزیرة الزنج در آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانکه قلاده و سلسله کلاب
و ... را از طلا سازند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و ... او را
... مجوج ... باشند و ... اختلاط نمایند ... را در این جزیره ...
جزیره ... در این جزیره از ... قوم عاد جماعتی باشند ... قامت ایشان ...
باشد و موی قامت ایشان ... دراز شود و آن قوم گوشت آدمی خورند جزیرة
القصر در دریای هند است ... هر کس آنجا رود بیهوش گردد و ساکنان
آن جزیره قومی اند ... ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است ... ایشان
مشابه روی ... جزیره جاوه در همان بحر است و در آن جزیره کوهیست ...
... آتش عظیم ... و ... هیچ آفریده ...
... آن کوه ... در آن جزیره بسیار است
جزیرة ... جزیره معمور است ... و ... بسیار ... میوه دار ...
اسکندر از دریا ... بیرون آمده ... در آن جزیره ... در آن ...
... و چون ... از ...
... در کنار دریا ... می بستند ... بیرون آمده آن ... در زیادت
...

بر آن تعرض نمی کرد و بعد از آنکه اسکندر بر کیفیت حال ... اطلاع ... فرمود تا آن ...
ذبح کنند و پوست آنها را از ... پر کرده ... و ...
بر کنار دریا گذاشتند و ... عادت ... از دریا بیرون آمده آن ... را
فرو برد پس از آن کسی او را ندید جزیرة البرق در این جزیره ... در تمامی ...
... در یک برق جهد و ... باران بارد و ... باد وزد و ... آن معلوم است
جزیرة الاشقر ساکنان این جزیره ... اند و موی زرد ... باشند ...
... در آنجا بسیار بود جزیرة ... در آنجا جمعی از هند ... دارند ...
لباس ... ایشان ... باشد جزیرة المحرقة از جزایر دریای
... است و ... در آنجا ... ساکنان این جزیره ... از کوه ...
بسمت ... افقی عظیم پیش آید ... ایشان را
... حرارت بسوزد ...
... از آنجا ...
... آیند جزیرة ... از جمله جزایر بحر زنج است و ساکنان آنجا ...
قامت ... چشم ایشان کور است و یک نیمه بدن ...
و در این جزیره صنفی ... باشند ... با آن جماعت محاربه کنند

منقار چشمهای ایشان از گوهر سازند جزیرة المناره در بحر مغرب است و در آنجا مناره
ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و بر آن مثالی نحوی است که راه را بدست بر راه و چاه
آن سنگ است در بالای آن جزیره شخصی از طلسم ساخته اند که دست که آن بر غرب
دراز کرده است گویا بچیزی اشاره میکند جزیرة الکنیسه در همان دریا است
و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعا که
در آن میکنند مستجاب باشد و عجایبات بسیار در قبه کنیسه صورت غراب
از طلسم ساخته اند و هر کس از زائران بتفرج زیارت آن مسجد رود آن غراب سر از
کنیسه درآورد و آواز دهد که خدام بهانه آمده است پس در آن کنیسه گشاده
شود و طعامی که در خور آن شخص باشد بیرون آید و باز در بسته شود و همیشه حال بر این منوال
باشد جزیرة خالطه در دریای روم است و در این جزیره غیر گوسفند چیزی
نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و شکار را چون سگان بدکار آید
تربیت کرده و شبانی هر چه گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیرة عادیان
در دریای ... است باقلیم هفتم و آن جزیره ایست در غایت معمور و خلق بسیار
در آن توطن دارند و طول و عرض آن جزیره صد فرسنگ است در
عجائب البلدان مذکور است که در آن جزیره درختی است بغایت بزرگ که

هر گاه آفتاب

هر گاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هر کس هر سؤال که از آن درخت کند مطابق واقع
جواب شنود و در غرایب جزیرهٔ عادیان چهار جزیره است هر یک را پنجاه و شصت فرسنگ طول
و پنجاه فرسنگ عرض و در یک جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در یک جزیرهٔ دیگر
زنان و میان ایشان زیاده از پنجاه فرسنگ مسافت دریا است و آن مردان وقت
معین در کشتی نشسته بجزیرهٔ زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه
زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره
مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیرة قامردان در بحر چین است
و در آن جزیره جانوریست که آنرا گرگ خوانند و در پیشانی گرگ شاخیست که یک
بیک گز و چون آنرا شکافند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید
جزیره کله در زیر خط استوا در حدود مشرق از میان این جزیره کوه و معدن قلعی
است بسیار بود و در آن جزیره ماران باشند که گاومیش را فرو برند جزیرهٔ لنکالیوس
مردمان آنجا برهنه باشند و کار ایشان ... ایشان صید ماهی ...
مشکوک باشند جزیرة الرامی در بحر خضر است و در آن جزیره نوعی از درخت
بقم است و بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و در این جزیره گاومیش باشد
که او را دم نبود و در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان چهار

گز باشد و رویهای ایشان سرخ بود و همه برهنه باشند و هرگز جامه نپوشند و
سخن ایشان را فهم نتوان کرد و موی سر ایشان کوتاه بود و بیشتر اوقات در بالای
درختان بسر برند و طایفه از ملاحان نیز در این جزیره مقیم اند چون در آب حرکت
کنند زورق را دریابند جزیرة العقارب هم از جزایر بحر خضر است و در این جزیره
کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که جسم آن
کژدمان برابر جسم شتر بود جزیرهٔ سراندیب جزیرهٔ معظم است و مساحت آن هشتاد
فرسنگ در هشتاد فرسنگ و در وی کوهیست که در وی هبوط حضرت آدم علیه السلام بر آن واقع شده
و جمعی که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و در این کوه اثر قدم آدم است
و هر روزی بمقدار باران بارد که اثر قدم آدم علیه السلام شسته شود و در این کوه یاقوت
زرد و کبود و الماس یافت در بعضی از آنها ... جزیره الماس باشد و در جواهر بلور
و ... در آن جزیره باشد و در جزیرهٔ سراندیب در اوقات سابقه
پادشاهی قوی حال بود و جمعی از عراق بکشتی ... برده اند جزیرهٔ
سلا در آنجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که خوشهٔ فلفل بر یکی
برگ باشد که چون باران بارد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران
نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد جزیرهٔ زنگبار

در دریای

در دریای زنگبار است و در این جزیره زنگیان سیاه پوست باشند و ... و اشعار
ایشان نیز سفید بود و همه بر بدن ایشان خالهای سیاه نتوان یافت
جزیرهٔ سوال در بحر فارس است که گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم
بجزیره اندازد و مردمان آن نواحی بسبب معیشت اوقات که در زمین زیر آن
آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آن ذخیره سازند گویند که بمقدار روغن
از یک ماهی حاصل میشود که مردم اکابر را تا یکسال جهت سوختن چراغ و ...
برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند
و الا در هر ظرفی که کنند ترشح کند جزیرهٔ قبرس در بحر افریقیه است و در آن
... درخت و در آنجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است ...
گوش وی دیگر در شمال جزیرهٔ یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل
و در آنجا بتخانه ایست و بتی از سنگ در آنجا نهاده اند و هر کس در روز معین بآن
بتخانه رسد گویند که حج اکبر او میسر شد و عقیدهٔ عبدهٔ اصنام چنان است که
این بت هر سال یکبار خون کند و هر گاه آن وقت در رسد غریبی را گرفته
در شب در آنجا نه گذارند و صباح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب
عجائب البلدان گوید که در این اوقات که تاریخ سنوات هجری بهشتصد رسیده

سفری بود و نظاره بدین جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرد
بتی در بتخانه آوردند جهت آنکه آن مسلمان حافظ کلام الله بود در تمامی آن شب تلاوت
قرآن اشتغال نمود روز دیگر که در آن بتخانه را گشودند او را زنده یافتند
و بغایت متعجب شده گفتند خدای ما این شخص را نکشته است در روز جوهر بسیار
با او دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان عزیز و صاحب اعتبار شد که
هر حکمی که میکرد اطاعت میکردند ذکر بعضی از جبال غرایب احوال در ذکر بعضی
جبال که خواص را حکمت بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر
است که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب و برف
و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت جوف بخارات
میاه مذکوره مستحیل بجواهری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون
شدن نیابد اجزای آن بخارات لطافت پیدا کرده بمانند العهد بر کمال بماند
و چون رقت آن متدلو باید صاف و غلیظ او ترازید بپذیرد و از آن زیبق منعقد
گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزاء ترابیه متنوعه و طبخ و نضج هوا از آن جبال
جواهر مختلفة الطبایع والالوان حادث شاید و آن جواهر را معدنیات
گویند و شرح تحقیق تکون آن در این اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم
بذکر بعضی

بذکر بعضی از جبال غریبه جهت رقم نماید جبل دماوند در حدود طبرستانست و چهار فرسنگ
ارتفاع دارد و بر قله آن جبل قطعه زمینی است ساده که زیاده نیست دائم و در وی
سوراخهاست که از آن سوراخها دخان ... چون نور آفتاب ظاهر شود چنانکه بر دوستیابی
آن مسافتی بعید توانند دید و در روزهای ابر از آن موضع بر متصاعد گردد و در میان عوام
مشهور است که سلیمان علیه السلام صخره جنی را در این کوه حبس نموده است در عجایب البلدان
از عالم زین متولیست که گفت من در جمعی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند
گشتیم و در قله آن کوه سی چاه مرتفع یافتیم که دخان کبریتی از آنها متصاعد بود و چون
احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بحر خزر از آنجا چون کوچک
مرئی میگشت و در سر آن کوه غمامیست متراکم که در تابستان و زمستان منکشف نمی شود
جبل نهاوند کوهیست بآن بلده است و در این کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت
گاو و دیگری بصورت ماهی و از این کوه آبی بیرون می آید و منقسم میگردد دو
قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور جبل ثور کوهیست بمکه مبارکه است و در آنجا
غاریست که حضرت سید ابرار صلی الله علیه و علی آله الاطهار و صحابه الاخیار
در وقت هجرت با مصاحبت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه در آن سه روز
آنجا ساکن بوده اند جبل ... ه در ولایت ترکستانست در اراضی ش ش

میدان نفط و فیروزه و طلا و روی و آهن در آن کوه بسیار است و در آنجا سنگی
پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و آنرا پاره پاره بدان شویند
پاک و لطیف شود جبل سبلان کوهیست در غایت بلندی کوهیست
بارد بیلی مشتمل بر اشجار بسیار و چشمه های آب گرم و سرد و مشهور است که هر که
از قصد خوردن ثمار آن اشجار کند بمیرد جبل الصورت در حدود کرمانست
و وجه تسمیه او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند
البته بصورت انسان قرار گیرد جبل فرغانه در آن کوه گیاهی روید بصورت
آدمی که آنرا بیروح الصنم گویند و آن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد
جبل مرجان در زمین فارس است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن
در قطرات است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او
آب چکیده آید و اگر هزار کس باشد بمقدار آب چکیده بهمه کفایت کند
جبل واسط تا بلاد اندلس ممتد باشد و در آن جبل ... پدید آید و میان
آن تیری آهنین بود و هر گاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و
چون دست از آن عزیمت باز دارند باز پیدا شود و هیچکس بر حقیقت حال
اطلاع نیافت جبل برطائیل در میان دریای هند است و از آنجا آواز دف
و نای و صنج شنوند

و نای و صنج شنوند و اهل آن بر آن جبل جبل بویه کوهیست در دریای هند و از آنجا چشمه
آب ... و در آنجا هندوان شارب آن عمری دراز یابند و در حوالی آن چشمه حیوانات اند
بصورت سگ و چون کسی قصد آن کند مانع شوند و در ممالک خلق کوشند
جبل بیستون در میان همدان و بغداد است گویند صورت شیرین بعمل فرهاد
در آن کوه موجود است جبل بلیت کوهیست که چون آتش بر آن فروزند آب از
زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی بتجربه امتحان آن داد یا
تبت بدان کوه آمد و فرمود تا نفط و گوگرد و هیزم بسیار بر قله آن جبل جمع آوردند
و آتش در آن زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند جبل الشم الفجار
در اراضی تبت و ... هر که بدان عبور کند بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند جبل لبنان
گویند در آن کوه اشجار میوه دار بسیار است و بی آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه
دهد اما طعم دادی آن ثمار چندان لطافتی ندارد ... و چون آن میوه را
بلخ رسته خوشتری گردد جبل الحدید در دریای هند است از آن کوه آهنی از ...
بکشد و چون زخمی از آن بکسی رسند از موضع جراحت خون ترشح نماید
الا آنکه آن را بکمان بقوه آن راداغ کنند جبل الاالنهار ... در اقصی بلاد
مغربست و از آن کوه سی چهار جوی عظیم بیرون آید و قریب نهر از قطره بر آن جوها

[illegible]

بسته اند و با قوت سرخ ورزد و کمجو از آنکه کیمیا سوزند جبل الروضة کوهی است
کوچک به مصر و در جار آمده است که در آن جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان
خلافت حضرت عمر رضی الله عنه اهل کتاب مبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند
فاروق راضی نشد و فرمود روضه بهشت در تصرف اهل اسلام اولی است و اول
کسی که از مسلمانان در آنجا مدفون شد عامر بن مافری بود گویند که در جبل الروضه گورستان
و چیزی بسیار اند و کسی متعرض آنها نمیشود جبل الکوکبان کوهیست کوچک بصنعا واقعست و
بر آنکوه قصریست که هیچکس را آن را ندیده اند و عقیده بعضی مردم آنست که آن
در قصر را از جواهر ساخته اند از آن راه در شب مانند کوکب درخشنده است جبل انمار
کوهیست در میان بحر عدن پیوسته آتش از آن جبل در اشتعال باشد بعضی از عدنیان
گویند که قومی از نسل هارون پیغمبر در آنکوه ساکن اند والعلم عند الله تعالی
جبل المعظم کوهیست در اراضی حبشه و در آن بناها و جوامع واقعست گویند که در آنکوه
مغارها باشد که میت در آن اصلا پوسیده نگردد و چنان اجسام افتاده که در ولایت
قاین نیز مغارها است که مردم اندر آن خفته اند و نشسته و اصلا تغیر در بدن
ایشان محسوس نمیشود و چلکو نیز غاریست که بسی مرده در آن موجود است و
جسد آن مردگان از هم ریخته و مردم آن نواحی آنرا آلتی خواجه گویند و زیارت کنند
دیگر از عجایب

دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه فرسخی قزوین و در آن صورة
حیوانات است به تقدیر الهی مسخ شده و متحول بسنگ گشته از جمله شتریست که
بر عصا زده و کودکان در حوالی او مجموع از سنگ و همچنین زنی که بر ظرف در می آید که گاو
میدوشد و نیز مسموع شده که چون از قهستان بکرمان روند بر دست راست آن قریت
با نیم فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن
متحول بسنگ شده هر چه از آدمی و حیوان و نباتات در آن بوده همه گشته با جدی
که گهواره در آن باقیست سنگین و در آن کودکی از سنگ در پستی از سنگ بسته و
هیچ نیز از سنگ که در آن که سنگین بود و کن را این بیابان که موضعیه
استها ربا به جنبی هست از کژدم های سیاه و شب در هوا طیران نماید و زخم
نیش آن مهلک بود دیگر در کرمان کوهیست و در آنکوه غاری که هر که در آن
غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه در آن نواحی غاریست که هر کس از پیش آن
گذرد روح از بدنش مفارقت نماید دیگر در مملکت چاچ کوهیست و در آنکوه دره
و در آن جاده ایست که در آن جاده مردم از چین به تبت روند و هر کس از جاده
انحراف نماید هم در حال نفسش منقطع شده بمیرد دیگر در صنعا کوهیست در زیر آن جبل
چشمه آید و آب آنچشمه از جمیع جوانب آن کوه سیلان نماید الا قبل از آنکه بدامن کوه رسد

منعقد شده شب یا نیز از آن منحل نشود دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهیست و در آنکوه
مناره ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوعست و بر سر آن تغار مرغی
از سنگ مضروب است در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و
بصورت مرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شود هر روز از آن طیور هر یکی انجیری
در منقار گرفته بیایند و در آن تغاره اندازند و گویند که مرغ قصد نمیکند باشد از آن انجیرها
تناول کند و هر چه از وی فاضل آید به او رسد و چنان مشهور است که این طلسم را
بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال
والاحوال بثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان بعثت
پیغمبر آخر الزمان علیه الصلاة والسلام با سی کس از بنی لخم و جذام جهت تجارت در کشتی
نشسته بود دریا اضطراب کرد و بحسب قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه
آن سفینه را از موضعی بموضعی میبرد و چون قضا در دریای مغرب رسیدند و بیک جزیره
ملاطم امواج کشتی بگرفت و تمیم با رفقا بآن جزیره در آمدند که دابه دیدند که از کثرت
و غلظت موی او چیزی از بدن او پیدا نبود که پیش و پس او بیکدیگر تمیز نمی گشت یاران ملاقات نمود
آن جماعت از غرایب هیأت آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی جواب داد که من
جساسه ام که شما را بقوم خود برم که درین دیرست زیرا که او بشنیدن اخبار شما
بی قرار

بی قراریست باقی تمیم داری گوید که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافتیم آدمی دیدیم
که دستها و پاهای او را به بندهای آهنین محکم ساخته بودند و در کمال عظمت خلقت او شخصی
بنظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت جواب دادن من
چه کسم شما بگوئید تا چه کسید جواب دادیم که ما از عربیم که در کشتی نشسته بدین دریا
آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج کشتی ما در گرداب کشیده بدین جزیره افتادیم
و با جساسه ملاقات نمودیم باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص گفت حال نخل
کرده گفت خبر دهید مرا از نخل عمان گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سؤال
میکنم از ثمار آن نخل میوه میدهد یا نه جواب دادیم که بلی گفت نزدیک باشد که میوه ندهد
باز گفت خبر دهید مرا از بحیرهٔ طبریه گفتیم از کدام حالت او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره
آب هست گفتیم در آن دریا آب بسیار است گفت نزدیک باشد که آب نبود باز گفت خبر
دهید مرا از چشمهٔ زغر گفتیم از کدام حال او خبر میپرسی گفت آیا در آنچشمه آبست و قوم او
بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آنچشمه آب بسیار است و اهالی آن زمین بزراعت اشتغال
دارند باز گفت خبر دهید از پیغمبر امین که ظهور کرد گفتیم بدرستیکه آنحضرت از مکه بمدینه نزول کرده
گفت با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد گفتیم با ایشان پس او در جنگ آمد
که حضرت رسول علیه الصلاة والسلام بر معاندان غالب آمده قبایل را بکونه مطیع

مطلع گردانید پس گفت حضرت عرب در متابعت اوست و اکنون من شما را
از حال خود خبر دهم بدرستیکه منم آنکسی که نزدیک باشد که مرا اذن شود بخروج
پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نگذارم که داخل قریه را که بدانجا نیایم در
در چهل شبانه روز مگر مکه و مدینه که آن دو بلده بر من حرام اند و هرگاه که خواهم که یکی
از آن دو شهر در آیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع
آید و همچنین بر هر نقبه از نقبات آن دو بلده ملایک باشند که از او حراست نمایند
القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز باز گشته بشرف ملازمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم دریافته و مسلمان شده کیفیت [illegible] ال انحضرت
قبل ازین خبر دجال را بهمین منوال باصحاب گفته بود پس از استماع حکایت از تمیم
همه جوانان و انصار را در مسجد جمع ساخته حدیث مذکور را بسماع ایشان رسانیده و گفت
اعجبنی حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه و عن المدینة و مکة و
همچنین روایت انس بن مالک ثابت است که رسول خدا فرموده که هیچ
پیغمبری مکرم نبوده باشد مگر آنکه امت خود را از اعور کذاب ترسانیده الا انه اعور و ان ربکم
لیس باعور و نوشته شده است در میان هر دو چشم دجال کافر و در صحیح مسلم از
حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرموده

چشم چپ

چشم چپ دجال اعور است و او را امری بسیار است و با او است بهشت و دوزخ
پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس داخل در دوزخ او شود
بحول جنت استاد باید و هر کس به بهشت او شود در کوه دیدن و در آمدن در دوزخ مبتلا شود
و بالجمله غرابت خلقت و خوارق افعال دجال ملعون در احادیث بسیار است که همه
جمع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه حقایق نگار بصوب ذکر عوج بن عنق و
یاجوج و ماجوج انعطاف یافت **تعریف عوج بن عنق** اکثر مورخان بر آن
رفته اند که عنق مادر عوج دختر آدم است عم و او را در کمال عظم جثه توصیف نموده اند
چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعد کازرونی مذکور است که
بلندی قامت عوج بیست و سه هزار و سیصد ذراع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان
نوح عم آب از زیر سر [illegible] حال چنانکه گذشته بود از سر زانوی او تجاوز نکرده
و نیز در کتاب مذکور مسطور است که در آن اوان که موسی عم و بعضی [illegible] حال
شام داشت عوج مراری طول و عرض عسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی برید از کوه و
بر سر گرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسویان اندازد تا همه را سنگ ریزه زیر آن کوه
نیست و نابود گرداند حق سبحانه و تعالی مرغی را امر کرده تا بمنقار آن سنگ را سوراخ
کرده تا گردن عوج فرود آمد و چنانچه بر [illegible] اطلاع یافته خود را

بعوج رسید عصا بر کعبش زده او را از پای در آورد و چون عوج بقعر جهنم افتاد سکان ربع
پایش چند سال بر روی رود نیل انداخته بود و بمنزله جسر آمد و شد می نمودند
صفت **یاجوج و ماجوج** در روضة الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران
[illegible] بن یافث بن نوح بوده و چون هر یک از اولاد یافث بقطعه
از قطعات زمین رفته عمارت کردند یاجوج و ماجوج باقصای ارض مشرق
خرامیده در آن مکانها ساکن شدند و القصه بین خلق شده است مقیم گشتند و از نسل
ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزو اند
و از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده است
که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند که بچهار صد قسم منقسم میشوند و هیچ فردی از ایشان نمیرد
تا هزار نفر از نسل خود ببیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر
در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول
قامت بود و عرض بدن مشابه باشد و صنف دوم زمره اند که هم طول و
هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سیم گروهی اند که طول و
قد و قامت ایشان از یک شبر تا بچهار ذراع گشته و این صنف را کلیم گوش
نیز گویند و هیچ دیگر حیوان با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش

و سباع

و سباع ضاره هر چه بدیشان باز خورد نجات نیابد و یکی از عادات مذمومه
آن قوم این است که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و یاجوج و ماجوج را
ملتی نباشد نه خدا را بشناسند و نه خلق را دانند و بطریق حیوانات معاش کنند
دیگر از غرایب صور نوع بشر آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما
موی ایشان شبیه موی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران باشد چنانچه از
درختی بر درختی دیگر پرواز کنند قال فی عجائب المخلوقات البغوی فی جانب
الصین قوم بشکل الانس الا انهم کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة
دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعیست مشتمل بر اشجار بسیار و در آن جماعتی توطن دارند
که یکی از آن قوم بیمار شود خود را از سر کوهی که در آن نواحی واقعست رسانند و بعد از
چهل روز باران بر وی بارد و آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن
رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابه ریزان گردد که مرده را ببرد و
حقیقت این حال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست [illegible] گرده اند
فانوس مانند در تخت [illegible] که هر گاه که در آن [illegible] شنید
آواز [illegible] طبل ظاهر گردد دیگر در قریه از قرای [illegible] در زمان
[illegible] بعد از چند روز [illegible]

از فرج مرد مرده بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در نهاوند بود دختری
داشت و چون او را بشوهر داد گفت در وقت زفاف آلت مردان از میان
پای او سر بر زد و آن دختر پسر شد و زنی بخانه نکاح در آورد و از وی فرزندان
پدید آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دندان کسی
یافتند که شصت من وزن داشت دیگر در زمان سلطان محمد خدابنده در سلطانیه
کودکی بود که در تمامی اندامش موی غلبه داشت لیکن موی خرس اما لحیه او مانند
سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمی‌شد و بگدائی اوقات میگذرانید دیگر از سنان
بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت
میکرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از ارمن
بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت ایشان بهم چسبیده بود و قریب بیست و پنجسال عمر
داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مختلف یکدیگر بود دیگر در ولایت ارمنیه
قریه ایست که اهل آن طایفه اند که هر کس از ایشان ریش بر می آورد نصف ریش او
سیاه است و نصفی سفید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر شد که از روی
و دستهایش پر موی بود مانند خرس و دندانهای زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد
مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفه غریب آورده دیگر در عجایب

در عجایب البلدان مسطور است که در جبل محیط کوهیست و در آنجا جمعی باشند که دو چشم
بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان نیز در روی آنها چشمها ظاهر است دیگر از ابو حامد
اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل
القامه و در قوت بمثابه که ساق اسب را بدست گرفتی و بشکستی و این شخص در خدمت پادشاه
بلغار بود و تقرب تمام داشت و در آن لشکر که گفتند بوی خصم او هست مخوف بود دیگر از
ابو یحیی [illegible] منقولست که گفت در مرو با جمعی از قوم نشسته بودم که ناگاه دیوار
کهنه که کوچک بالای سفال و چند سر آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن
سرها را شکستیم دندانهایش بریخت بزرگی آن دندانها بمثابه بود که یکی از آنها دو من
وزن داشت دیگر در اراضی مغرب بلدیست و مردمان آن از سکنان آنجاست
در قرطاس آن تمام نسوان باشند که مردی بایشان نرسد و [illegible] آب
شهرش سخت [illegible] اندک زمانی بمیرد و در آن بلد چشمه ایست که چون زنان
در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر آرند و اگر پسر زایند در [illegible]
در آنجا از حیض پاک شود بآن روز دیگر در آن چشمه نشینند حیض او معاودت کند
و حیوان [illegible] بر بلدت که بیک [illegible] زنان [illegible] جمله
باشند و هر کس [illegible] نظر ایشان خطر [illegible]

بولایتی دیگر و شهر آن [illegible] و آن زنان [illegible] کار و عادت دیگر
نسوان پیدا کنند و عورات آن شهر [illegible] هر کاری [illegible]
دیوی مردان را باید که آن زنان [illegible] باشند و هر [illegible]
کمترین [illegible] در میان یکدیگر [illegible] باشند و [illegible]
در میان ایشان باشند و [illegible] و طلب [illegible] را از جمله
مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلاد [illegible] در قریه ایست و
مردمان آن قری مردم [illegible] احمر اللون ازرق چشم باشند و حرفه
زراعت [illegible] و [illegible] از سلاطین [illegible] خراج [illegible] و تابع دین
ملتی نباشند و هر یک از آن [illegible] خانه [illegible] در زیر زمین
[illegible] سرداب [illegible] و جمعی از قوم
[illegible] اند [illegible] ایشان چنان است
که چون یکی از ایشان بمیرد مرده او را در سرداب [illegible] گذارند و
[illegible] که [illegible] بیرون آورده
در [illegible] در [illegible]
[illegible] سرداب [illegible] و تاریخ [illegible]

و باقی را آتش بیفروزند و آنگاه گوشتهای مرده را از سرداب بیرون آورده
بیرون در خارج [illegible] و آتش [illegible] و کلاغی چند بر آن نشسته
آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر بگذارند
بر آن نشسته و نشیند و در [illegible] عورات نسوان مرده را [illegible]
بیایند و همچنان که سرداب زنان علیحده است نشستن و طرح گوشتهای ایشان
علیحده است و گوشت مردانرا بر آن اندازند حکایت در تاریخ احمد
بن اعثم کوفی مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولا فضله بن معاویه را
با سیصد سوار بجانب حلوان فرستاد تا غنایم و مواشی کافران را تاخت کند
و فضله در وقت مراجعت از جانب حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده
بادای بانگ نماز قیام نمود و چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که
کبرت تکبیرا یا فضله و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که خلصت
اخلاصا یا فضله و چون گفت اشهد ان محمد رسول الله هاتف بزبان راند که این
پیغمبریست که بعد از وی کسی بمرتبه نبوت نرسد و چون گفت حی علی الصلوة
بار دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آنکس که بر آن مواظبت
نماید و آن را بوقت گزارد و چون فضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد

حی علی الفلاح لاهل الصلاح والصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه فضله از بانگ نماز فارغ گشته
تکبیر گفت در وقت لوای قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که گفت مجهر رسول الله را
تا قیام قیامت بقا باشد و فضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از فراغ از ادای نماز
برپای خواست و بآواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم
اگر تو از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از پریانی هم چنانک و الا و اگر از
آدمیانی بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر برهنه که موی ادب
و سرش سفید بود دو جامه صوف سفید پوشیده بود و عصایی بر دست گرفته از عقبه
آن جبل بیرون آمد و بر آن عصا تکیه زده گفت السلام علیکم و رحمة الله و فضله جواب گفته
از وی پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی
عیسی بن مریم علیهما السلام و مسیحا درباره من دعا کرده است که تا وقت نزول
او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار بگذرانم باید که سلام امیر المؤمنین عمر بن
الخطاب رسانید و او را بگوئید که متابعت سنت سید پیغمبر را از دست مده و بر آن
مواظبت نمای و بدانکه قیامت نزدیک رسیده است فضله گفت چه باشد که مرا
از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای فضله هر وقت که مردان با مردان
و زنان با زنان مجامعت کنند و مردان با غلامان در سازند و اگرچه علامات بسیار است

رخ

رخ امردان شود و خون بیگناهان بر خاک ریزد و حرمت خلایق بر مرتبه ای رسد
که درویشی سالی گدایی کند ده درم صدقه نیابد و حفاظ قرآن را بالحان و مزامیر
تلاوت کنند و مساجد را نقش نمایند و منارهای بلند برافرازند و گواه دروغ بسیار شود
و باران اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد باید دانست که قیامت نزدیک باشد
و خشم الهی ظهور نماید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون فضله بحضرت
سعد بن ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بعضی خواص را با گروه دیگر هر چند
جستجوی و تک و پوی نمود و بانگ نماز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید
والعلم عند الله الحمید المجید دیگر حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان
اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند
که جمعی از تجار گفتند که درین سنوات که فوجی از لشکر ترکستان گسیده در ولایت چین
یکی جمعی از اهل اسلام را اسیر کرده بودند از آن جمله شخصی که او را قرا اباد میگفتند برحسب
کافران کشته شده بود از عقب [illegible] حال و حکایت قرا اباد از گوشهٔ خانه از جانب او
آوازی شنیدند که منم قرا اباد که در فلان روز کافران مرا شهید کردند و اکنون من [illegible]
و با اعتقاد ارواح بتقبل روح [illegible] آمده ام که سه روز دیگر قوت خواهند
و چون خاطرم متعلق بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید و باید [illegible]

بلد را بگوئید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع بلیه شود
چون مردم قرا اباد را این آواز شنیدند بسرعت هرچه تمامتر آن گوشهٔ خانه را
خراب کردند هیچکس در میان دیوار ندیدند و از گوشهٔ دیگر همان آواز شنیدند و این
آواز مانند آواز مردم ذی حیات نبود بلکه همچون آوازی بود که از خمی بیرون
آید و درین نوبت از کرت اول مبالغه بیشتر نمود که مردم شهر را بگوئید که صدقه
دهند والا بلیهٔ عظیمه نازل خواهد شد اهل خانه جواب گفتند که مردم این شهر سخن ترا
از ما باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگوئید تا در میدان حاضر شوند و چوبی در
زمین فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بر آن موجب
عمل نموده همان سخنان استماع کردند و الحاح گفت که این دعا بخوانند اللهم
اکفنی علمک عن المقال وکفی کرمک عن السؤال و تا سه روز این آواز را
مردم بیکی از مواضع مختلفه می شنیدند بعد از آن آن پیره زن در گذشت و آن آواز
منقطع گشت و ذلک من عجائب الحالات و غرائب الواقعات دیگر در تفسیر کواشی
از امام شافعی مروی است که هرم بن حیان مدت چهار سال در رحم مادر ماند و
چون متولد گشت دندانهایش بیرون آمده بود و مرا که در اوایل جمادی الاولی سنهٔ عشر
و تسعمائه در بعضی از محلات دار السلطنه هراة از ضعیفه پسری متولد شد که چهار چشم و دو

دو دهان

دو دهان داشت هر دهانش که دندان رسته بود و در پشت او پاره گوشت زیادتی
بود مانند کوهان شتر و در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین
احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود آنجا آوردند و جناب متحیر گشته فرمود
که وقوع امثال این صورت از جملهٔ علامات انقطاع ملکت بود و در اواخر رجب سنهٔ مذکوره
در همان بلده در محلهٔ خواجه معز الدین ملک زرگر عورتی بیک شکم چهار فرزند آورد یک پسر
و سه دختر پسر همان لحظه فوت شده و دختران با مادر ایشان نیز پس از سه چهار روز
وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی گفته بود در شعبان همان سال [illegible] دولت
نواب کامیاب شاهی از افق مراد و خراسان طالع گشت و آن مملکت بتحت تسخیر [illegible]
جنیان در آمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه و آله المعصومین در ذکر بعضی از غرائب
حکایات که از جنیان منقول است در کتب علما و از مناقب بروایت خزیمة بن ثابت
از ابو عمر راهب منقول است که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت شام کاهنی ظاهر گشته
در آن فن بی شبیه و نظیر بود آرزوی ملاقاتش بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که [illegible]
است از عرب در شام بود متوجه وی گشتم و شبی از شبهای ماه رجب در آن راه شتر بمقصد
میراندم خواب بر من غلبه کرد پس از آنکه ساعتی بخفتم بیقظه و انتباه آمدم خود را در بیابانی عجب منکر
دیدم نظر بطرفی انداختم [illegible] چند [illegible] من شد از دور مانند

ستاره میدرخشید و کوکب تابان سعادت ساطع جمعی را بصورت غریب خلقت دیدم
که در گرد آن آتش نشسته بودند لاجرم پیش رسیدم و شتر نیز از راه رسیده بزانو درآمد و من خود را
از مرکب انداخته چون از ایشان مقصود من پرسیدند و من تضرع نمودم و زنهار خواستم مرده از ا[illegible]
جمعی را متوحش ساختم گفتند چهار شخص از من بنشینند تا از ایشان را مصاحب گرداند
گفت ای گوی از کدام قومی گفتم از قبیلهٔ غسان از بطن قبیله لکا و از مقصد و مقصود من
پرسیدند و من صورت حال را مسود و مفصل بزبان آوردم مادر خانه عم در تول کار
ازان میکنیم که ایشان حقایق امور از زنان میشنیدند و من گمان حق جوار از اوسیله خود بعضی
از رفقا یا آینده را اگرچه از ما استعلام نمایم که کس از ایشان اشاره بجای می کند و ابان
او است و من متوجه او گشتم آن جنی گفت یا ابا عامر فراگیر علی را که از کتب [illegible]
بر اوصاف او و درویش پایمال و فرهاد رنده باران ریزان که هر آینه زنده باشد هر باید
جمیع شتران با یکدیگر میان هر دو بگرامی ترین تحریک کننده بود از جنگ و صحیح
فرماینده الحق ز ابطال فرهنگ هر آینه فرمود آید از همان که خیر معنی که هر چهار در یمنی
امید خواهی کند ای جنگها دیده باشد و تحمها کشیده و تند خوی و نشانه گوی را از رزم
خوار میشه که خواهند پدر سکه کسان پیاک حق را خشمناک که خواهند اند و تحقیق را
شکننده ایشان فارس در روم باشد خواهنده ابو عامر گوید پرسیدم که این شخص
پادشاه باشد

پادشاه باشد جوابداد نه پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم و سخا
بعد از آن شمهٔ از اوصاف حضرت خاتم صلعم بر زبان آورد گفت گوش من این
سخنان را از فرشتگان استماع نموده که از نشیندگان اهل آسمان که بنه ابو عامر گوید
چون سخن بینجا رسید آن جنی با رفقای خود از نظر من غایب شد و من آتش را در همان
مکان که در نهاده صباح بطرف مدینه مراجعت نمودم از غرائب آن کار با دهوش بوده
احوال و شنیدن مقال ابو عامر را با دهول که زبان تعجب بی عالمی راد در ما
از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر و ضلالت بمرد **حکایت** در بسیاری از تاریخ
بنظر در آمده که سواد بن قارب که در میان یمنیان از جانب و اقارب بسیار داشتن
داشت در ایام خلافت حضرت عمر رضی روزی بدار الخلافه آمد حضرت عمر با وی گفت
ای سواد من شنیده ام که تو از ظهور حضرت مصطفی صلعم از جنی خبر یافته بودی
خبر داده که کیفیت آن خبر را میخواهم که بواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین شبی
در خوابگاه خویش با استراحت بودم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو
که فهمی داری در باب رسول بنی لوی بن غالب رسید دانستم که ایست او در زینده و
خلق را بحق خواند و طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن گرداند و چون چند از آن
راند همان مضمون سخن این سخن را در قید نهادم و گفتم بگذار تا خواب کنم که روش بیدار

و آن جنی از نظر غایب شده شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده کرد و من بدستور
شب اول از آن حدیث متاثر نگشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را
بر زبان آورد که پوشیده نماند که ابیات مذکوره بعضی از علماء فن سیر از عجم ترجمه
کرده اند **ابیات** شگفتی دردلم از جنیانست و از راه نکوشان مقصود جانست
بر آن جنی که چون بکان باشند پریشان و لومی بگمان نباشند همه را بر هدایت طالب
که تا بر کرد آن گفتند غائب تو نیز از روی سیم شتابان که آن کامی که مطلوب باشد
القصه سواد گوید که در شب سیم سخنان متوجه منتظر آن جنی تا آن شب جهاد در روز دیگر روی
بطرف مکه آوردم در آن راه شنیدم که حضرت خاتم صلعم بمدینه هجرت فرموده
بر عقب شتافتم و شرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم آنها دیگر آن
آن جنی را ندیدم **حکایت** از جناب سعید حضرت سلطان امیر علیشیر استماع افتاده
روزی میفرمود که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
شنیدم که روزی بتقریبی گفت که در قریب متوجه گذاردن حج اسلام بودم در روزگار
نسبت با طریق ارادت سلوک داشت هر روز بمنزل ما رسید و چون ببادیه درآمدیم
دو سه روز او را ندیدم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از وی پرسیدم
که در این چند روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعهٔ در غایت غرابت اتفاق
افتاد

افتاد تا بمیمنت همت شما از آن بلیه نجات یافته ام و چون از وی تفصیل این حال سؤال
کردیم گفت در فلان منزل در کنار رکیه ماری عظیم دیدم و زخم سنگ او را هلاک کردم
همان لحظه گرد و غباری حادث شده و چون حس کردم جمعی از هوا در آمده مرا ربودند
و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی مرا برده بودند
بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه در جواب این سخن را
از من استفسار نمود یکی از اطرافیان مرا اهسته گفت که بگوی هرچه شرع فرماید و من این لفظ
بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه بموجب شریعت مطهره
فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد قاضی بردند و قضیه تمامی بعرض رسانیدند قاضی
از من جواب پرسید گفتم من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از مدعی پرسید
که مقتول بچه صورت بدیشان نمود گفتند بهیات ماری گفت پس شما را دعوی نمی رسد
زیرا که من در ملازمت رسول الله صلعم شنودم که فرمود من تزیا بغیر زیه فقتل فدمه هدر
اکنون این شخص را برداشته بقافله او ملحق گردانید ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا
بر سر همان رکیه رسانیدند و من از عقب قافله می آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم امام قریب حرف
گوید که میر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تاسف کرده گفت که کاشکی
من در زمان حیات مولانا نور الدین جامی این واقعه را می شنودم تا بوی اظهار میکردم حال ان ارا

معلوم نمی‌شود و نیز از متعرضی سلطان ابتیاع چهارده مرد بود و یکی از رفیقان من گفت شبی
را هنوز حمام آتش نداده پیش از صبح برخاستم و به حمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقاً همان زمان
حمامی چراغ روشن کرده بود هنوز کسی در حمام نیامده بود و من فوطه بستم و به حمام در آمدم
و در یکی از خلوت خانه‌ها غسل کرده چون به میان حمام آمدم دیدم شخصی بر روی
تخت نشسته است او را پرسیدم که صبح دمیده است یا نه گفت صبر کن تا احتیاط
کنم آنگاه خود را بلند ساخته دست به شیشهٔ روزنهٔ سقف حمام رسانید تا آن را
برداشته ملاحظهٔ دمیدن صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشت در ساعت بیرون
دویدم و جامه پوشیده متوجه خانهٔ خود گردیدم چون به در باغ شهر رسیدم جماعتی مردم
آشنا پیدا شده گفتند درین سحر از کجا می‌آیی گفتم از حمام می‌آیم و ماجرای واقعهٔ غریب را گفتم
یکی ازیشان گفت چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز نیز خود را
بر کشیده تا بر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و در زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی
بلندتر بود یا من و از مشاهدهٔ آن بضرورت غش کردم تا روز بر آن جا افتاده بودم آنگاه
بعضی از کسانی که مرا می‌شناختند بسر وقتم رسیده مرا به خانه بردند و تعهد حال من
کردند تا بهتر شدم و هم از جناب رسالت پناه شنیدم که چهارده فرموده که یکی از نوکران میرحسن
بیگ گفت در رستاق ترجه یکی از مواضع با دو کس بودم در روز روشنی که تمام دشت و
بیابان

در بیابان دو بر طرف کرده بود بزغالهٔ سیاه به نظرم در آمد در میان ریگ جسته بود
دار تا هیچ طرف اثر قدم آدمی نبود و من متحیر شده اسب به آن طرف راندم و آن
بزغاله را برگرفته بقاش زین بر بستم در آن تنها دست من به میان ترده بالای او
در آمده دیدم که خصیتان او در غایت بزرگیست بزبان تعجب با خود گفتم ای الله
ماهیه لاری یا بزغاله روی باز پس کرده گفت چیش‌ها بمان لولی‌ای لاجرم اسب
بقیاس من راه ماقبه بزغاله را راندم و در غایت سرعت به طرف دیگر
ختم ذکر بعضی از غرایب و عجایب که دیده و شنیده و مشهور است از حیوانات
در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است که در سایر بحار و انهار
نیست فرش و نهنگ و فرس البحر اما فرش جانوریست بر ترکیب ماهیات
و مقدار او یک گز باشد و نقطه‌های زرد ملون بر بدن او و در آن
کشتی‌ها چون از دریا ازوی ترسان باشند برای وی طعمه در آب اندازند
تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتی تغافل ورزد اما نهنگ جانوریست که
در اندامش یک سوراخ دهان بیش نیست و خوردن و آنچه آوردن و فضله افکندن
از همان منفذ است در رسالهٔ الصید تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که آن

بسیار است و دهان گشاده و زبان دراز دارد و شصت دندان پیش در فک اعلی
و چهل دندان پیش در فک اسفل بود و میان هر دو دندان پیش آن دندان خرد
چهار گوشه است و بعضی گفته‌اند که نهنگ را هشتاد دندان پیش است
چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ جانوری را در دهان گیرد دندانهایش
از یکدیگر گذشته مشبک شود و حال آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ
شبیه پشت سنگ پشت است و آهن بر وی کارگر نه و نهنگ را چهار پایست و
دم درازی باشد که طول آن به ده گز رسد و دندانهایش بر دو ز نهنگ را نتوان
کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را
بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش آنکه در آب رود نهنگ بود
و آنکه در خشکی ماند عقور گردد و ایضاً در رسالهٔ مذکوره مسطور است که چون شکم
نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک
بر دهان وی در آید و آنچه از آن در دندانش بیرون آید بخورد و آن مرغک را خاری است
بر سر مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود برهم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان
بگشاید اما فرس البحر جانوریست که سر و گردنش شبیه گاو میش است و
دندانهای نوک از دهانش بیرون آمده باشد و چهار دسته دندان
دارد

دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی درشت و پای او لطیف کوتاه است و سطبر
مشابهست پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری
دریابد هلاک گرداند و قوت و صلابت جسدش بمرتبه‌ایست که نوبتی در مصر
هزار مرد مسلح جمع شده او را هلاک سازند ایشان را میسر نشد و هم در
عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل دریای ... ماهی بود افتاده که
شخص ماهی صید کرده بود مانند پری گرد و ایمن بود و دنباله دراز باریک داشت و
در میان پشتش چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت دیگر در رسالهٔ
الصید مذکور است که نوعی از ماهی است که آن را حوت الحیض گویند و آن بسیار
بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون کشتیبانان خرقه را که به خون
حیض آلوده به دریا اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حائضه در آن کشتی باشد
همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحار ماهی پیدا شده که طول آن
صد و بیست گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش هفتاد ارش و
بحر ماهی است که هر دو وقت طیرانش ماهی ازو بزرگتر ... در پرواز است
دارد اگر ... بخورد دیگر در یکی از دریاها ماهی پیدا شده در روی آب در طیران می
آید ... بحری ... سطح آب ... باشند

درمی آید و این جانوران آن ماهی را نیز اکثر اوقات فرو میبرد و دیگر در تحفه آورده است که
و در هندوستان دریائیست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند
بهیأت انسان و چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب بیرون آیند و بر
ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت
باشند و دیگر حیوانات بسیار باشند بر غیر صورت آدمی و از آن بحر بیرون می آیند
و مردم آن دیار در شبهای مهتاب نزدیک بآن دریا روند و بر گوشه نشسته نظاره
ایشان کنند و قسم حروف گویند و در سنه ثمان و تسعمائه سلطان بدیع الزمان
میرزا بجانب قال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی از مردم
از آن نهر ماهی گرفتند و طولش یک زرع و نیم بود و بطریق نصف بالایش برابر عرض
و نصف پایینش بمقدار قلم و کلک شغل نداشت و غیر دهان منفذی در اعضایش
ظاهر نبود و از جمله حیوانات آبی دیگر سرطانات و او را خرچنگ نیز گویند
از عجایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد و دهان در سینه و سایر اعضای ...
بیت اندازد و خانه خود را مثل ارم در سازد با اطراف آب و دیگری از طرف
خشکی و چون بیرون آید در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی را
باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ اطرافه لوبیان بدست چیزی
برداشته

برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند اگر
سرطان را بر پشت خود بایند علامت هیئت باشد اما حیوانات بری
و غریبه از عجایب و الافعال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت نوبت
حیوانیست و چون آفتاب طلوع کرده ولدی از وی تولد نماید و تا وقت غروب
خورشید مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و در روز دیگر صباح از آن عرق آن و
ولدی متولد شود و مادر در هنگام غروب بمیرد و همیشه توالد و تناسل و فوت آن حیوان
بر این موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات از رونده و چرنده و جهنده
بر این حالت و از رساله آنچه دیگر بی اختلاف نقل کرده میشود شیر در میان وحوش
بمنزله پادشاه است و غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مشهور گشته و از بانگ
و آواز خروس و گربه و چوب زدن بر ظرف مسین و روی ابا و هم نماید و بچه شیر در
وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و لهذا آنکه شیر بسیار زود با در او را
محافظت کند پدرش بیاید و باد در وی دمد تا صورت شیر پیدا کرده در حرکت آید
و شیر بچه تا سه سال با زچشم باز نکند و چون شش ماهه گردد شکار نماید و شیر از پس مانده
هیچ جانوری را نخورد و در سر بار مانده خود نیز از آن بطالیس روایت است که نوعی از
شیر دیدم و روی وی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مانند دم کژدم بود

دیگر دیدم پلنگ دراز گوش و شاخهای سیاه داشت و برابری یک جانب پلنگ
متکبر ترین سباع است و او چون سیر شود سه شبانروز خواب کند و از دهانش بوی
خوش آید بخلاف شیر و دهانش بدبوی بود و هرگاه پلنگ مریض گردد موش خورد
تا نیک شود پلنگ را ماترالاشرف عطر است اگر بچشم رسد چندان ...
و او در شور نماند دیگر شکار کند یوز پلنگ ماند پلنگ و عجب مزاج است پلنگ و
یوز چون پیر شود لنگ رنگ گرفته با یوزی جوان مصاحب گردد و از صید وی
خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسی که آن جانور را برای شکار
ساخت یزید بن معاویه بود گرگ چون در خواب شود یک چشم وی باز باشد
و دیگری پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هر چند زنند بچوب یا سنگ آواز
بر نیارد تا بمیرد و گرگ از دیگر حیوانات بی‌خوار شود و هر وقت خورد
بیاید با شتها ق براغت نماید گویند و چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند
گربه در آنجا نیاید و گوشش را چون بر پوست گوسفند اندازند موی بریزد کفتار
از کفتار بعضی علماء الرجال معلوم می‌شود که کفتار حایض گردد و سالی نر باشد و سالی
ماده و از عجایب آنست ... کفتار دارد و چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد خرس
از جنس ها گویند که آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق است و شتر و از گوشت
و طعمه

و طعمه سباع را نیز نگاهدارد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند خرس
از دهان زاید و او در زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه شود دست و پای خود را
بمکد تا گرسنگی مندفع شود خوک قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است
نرش در دشت با یک جفت میل نماید و ماده اش در شتا حامله گردد و چانان
در جهان یک حامله شود و دشت بچه زاید و چون به پانزده سالگی رسد دیگر نزاید
و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب آنکه چون
خوک را بر ریسمانی بر دراز گوش ببندند و دراز گوش بول کند خوک بمیرد و ...
لکن یک چشم او را از حدقه بیرون کنند سقط شود و دیگر آنکه اگر خوک را
سه روز چیزی ندهند بخورد و بعد از آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و ... را
بر این موجب او را پرورش کنند روباه بحیله و تزویر نظیر ندارد و گویند هرگاه
کیک بروی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه
غوطه زند و بگریزد دیگر آنکه شکم خود را باد کند بر پشت خسبد و پاها بلند سازد
تا جانورها گمان برند که مرده است و نزدیکش روند و او جسته آنها را صید کند
و در حد و بلغر نوعی از روباه سیاه است که از درختی بدرختی میپرد و هر مریضی که
از گوشتش بخورد شفا می یابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت ص

شخصی بتی داشت و پرستیدی نان و سکه می آورد و در پیش آن بت می نهاد
ناگاه روباهی در آنجا رسید و نان و سکه را خورد و بر بدن بت ریخته
و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد شغال
جانوری مشهور است گویند هر که زبانش را در سرائی که دارند میان ایشان کین و
نزاع شود خرگوش بعضی از عوام گمان برده اند که آن جانور سالی ماده و سالی
نر و این سخن حیله است و آنچه از غرایب حالات او صحت پیوسته
که حایض شود و خنثی می باشد و عرب گویند جنیان از خرگوش میگریزند
و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بر دریا بار نرود سوسمار
هرگز آب ننوشد و باستنشاق هوا گذراند لاجرم در هر چهل روز یک قطره
بول کند و او همواره بیضه نهد نرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد
و عمرش به هفتصد سال رسد بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان شبیه تر است
دلالت کند و خورد و نیز طلب نماید و بغایت غیور باشد بر ماده خود و صنعتها را آموزد
چنان استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد
و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون دست دیگر باختند
باز بوزینه غالب شد و از ترس ... که حریف را بات خانه رساند طپانچه را
در آن محل

که در آن محل بود بر سر نهاد اتفاقاً گشت کفشدوز را مات خبر گویند که اگر از
پوست بوزینه غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند
محصول از آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار عرب ابو الملک الحزین گویند جهت
آنکه پیوسته برکنار دریا باشد و هر گاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد
و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت
همراهانش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر در آمده که وزیری در قزوین شخصی را
داشت وفات یافت و سگی همراه او بر سر تابوت بر سر قبر رفت گاه باز گشته
در جائیکه آن شخص دفن شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه
چند نوع می باشد اهلی و صحرائی و از آنجمله گربه زباد است و آن جانوریست دم دراز دارد
و موی وی مایل بسرخی بود و گربه زباد در هند و ... بسیار زیاد باشد و چون خواهند
که زباد از آن گربه حاصل کنند او را در چوبی بند کنند و روز هر روزی چند نوبت
شیر دهند و در آن ایام آن گربه بر گرد آن چوب گردد و خود را بآن مالد و زباد
مانند عرق از بدنش ترشح کند و بر چوب نشیند و از غرایب احوال گربه اهلی آنکه
گاهی سیاهی چشمش کوچک و بزرگ است و گاهی در عکس ... دیدن(?) و این اختلاف
در یکدیگر بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است

گویند هر که دم موش را ببرد و در خانه دفن کنند دیگر موش در آنجا نیاید از امیر لطف الدین
علیه استماع افتاده که گفت در وقتیکه بنای رباط ... اهتمام داشتم در زمینی که
آن را اصلاح بعمارت می ساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم
و جو و ارزن و برنج و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ
ریخته بود بترتیبی که در دکان علافان ریزند و موشی سفید و چهار موش بچه را در پیش گرفته
نشسته بود و مطلق از مردم نگریخت و لکن یکی از فرزندان او را از ... برداشتند
برفت و او را با دسته بجایش می آورد و من چون ... کدام فرزندم
تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهت آمد و شد مردم که
بعمارت مشغول بودند متضرر نگردد و چون روز دیگر از وی خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب نقبی
زده بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه یک دانه
باقی نمانده خارپشت براه رود و بخوردن مار میل کند و لکن مار او را اگر بگزد جراحت
تاثیر نکند سلحفات او را سنگ پشت و کاسه پشت و کشف نیز گویند
چون تخم کند نظر گردان در وی بچه بیرون آورد زیرا که کشش در سختی بمثابه ایست
که بر تخم رسد آن را بشکند گویند هر چون کشف ... اندازند ... آن موضع را
سرما ضرر رساند مار چندین صنف است از آنجمله یکی مثلثه است که مجرد رؤیت او
سبب هلاکت

سبب هلاکت شود دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند که چون
عمرش به هزار سال رسد کور شود و در خت ... چشم بر آن مالد
تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش بر کنند باز روید
و همچنین اگر دمش را ببرند و دندانش را بر کنند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی
خوردن درخت زیتون باشد و مطلق مار را اشتهای آب میل بسیار بود و هر گاه
بشراب رسد چندان بخورد که بیخود گردد که باشد که در مستی بمیرد عنکبوت
نسج ... بدر از منی نه تا باشد که مرا پرده شود ... از غرایب خلقت مار
آنکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و لکن او را
بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد کژدم بقول صحیح از دهان وضع
حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب کژدم آنکه مرده را نگزد و نائم را
مادامیکه بیدار نشود متعرض نگردد و چون کژدم ... بمیرد گویند در ...
حرص کژدم نباشد و لکن از جائی دیگر آنجا آورند بمیرد کرگدن صورتش نزدیک بصورت
نزدیک است و او یک شاخ بزرگ سر تیز دارد بر پشت بینی و بآن شاخ
با فیل حرب کند و چون شاخش را بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش
غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن کمرها سازند و قوام

کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات برّی و اهلی بزرگتر است و چنان
اشتهار یافته که کرگدن آنقدر قوّت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد
و چندان نگاه دارد که هلاک شده در گردنش آید و چشم کرگدن از روغن
فیل پُر شده همین سبب هلاکتش گردد **و رخ** طایریست که هرگاه کرگدن و
فیل را بر این صورت ببیند هر دو را از زمین در ربوده به آشیانه خویش رساند
و چند گاه بگوشت ایشان بگذراند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او
چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از آن سر از فرج او بیرون آورده چند گاه
بهمان دستور بوده چرا که چون خود را از آن موضع بیرون اندازد مادر بگریزد
زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت باشد و لکن نگرند زبان درشتی که
دارد بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم بریزد **فیل** جانوریست
بغایت زیرک الحقّ برش در بخارا یکبار جفت میل نماید و ماده اش بعد از دو سال
حامله گردد و بچه سه سال در شکمش باشد و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نزدیک
نگردد و فیل بر ماده خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهارصد سال رسد و تحقیق
گرفتن فیل در مطلع السعدین بر این وجه مذکور است که در راهی که فیل در وقت رفتن
بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و
خاشاک

خاشاک بپوشند و چون فیل در آن چاه افتد چند روز کسی گرد او نگردد بعد از آن شخصی بر آن
نگاه رفته چند چوب محکم بروزند در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع
نماید تا فیل با وی انس گیرد و با آن شخص کوچک فیل رفته رفته خوردنیهای خوب او
پیش بود و او را اگرچه بفیلی نرساند **نقلست** که نوبتی فیلی از فیلخانه یکی از ملوک هند
بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعده مذکوره در راه او چاه کندند و چون فیل
گریخته در چاه بلا چاه دیده بود ملاحظه نموده هرگاه آنجا میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم
میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا داند که چاه در کجاست لاجرم فیلبانان
از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه را آن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی
بربالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شده هر وقتی که فیل در آنجا رسید خود را
از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینه آن فیل بسته بود
و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرده برجست آن شخص از وی
جدا نشد بعد از آن به پهلوی غلطان گشت و بهر پهلو که میغلطید فیلبان به پهلوی
دیگر میجست هر آن ثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن بنهاد
در دلو و فیلبانان او را بفیلخانه آورده با آنکه در بارهٔ او تهامات بسیار گویند که
جانا ملوک هند بنگ بفیل دهند و قوّت حمل روز در جنگ بود لکن فیل چند نماید

بآن مباهات کنند و تجّار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و کری در کری عقل کرده
فروشند **زرّافه** جانوریست دستهایش از پاها درازتر سرش مانند سر شتر
و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و نیشش شبیه دُم آهو
و در وقت رفتار تخت پای چپ را بگذارد بخلاف حیوانات دیگر در
مؤلفات بعضی از فضلا مسطورست که گفتار یافته جمیع نوع دارد و حیوانی
که بعضی اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر در وجود می‌آید و هرگاه
آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد زرّافه بعمل می‌آید **شتر** گویند
که شتر را زهره نباشد و چون چشمش بر ستارهٔ سهیل افتد بمیرد **اسب** بهترین
مرکب است بحسب صورت و سیرت چنانکه در کتب علما بسیار تحریر یافته در
بارهٔ او احادیث صحیحه وارد است و در یکی از تواریخ بنظر در آمده که پیش یعقوب
بالسم تحفه جهر نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاده که سر داشت و هر پای
بر پایش جو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی
گویند که حمار اهلی بر پا می‌باشد و آواز شیر شنود خود را از ترس بیابان
اندازد و عمرش زیاده از بیست سال نبود امّا حمار وحشی دویست سال بعضی
حیاتش را هشتصد سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکور است که نوبتی از ارد
درازگوشی

درازگوشی بجوار گریخت و با بعضی از وحوش در بیشه حمار وحشی از دو حال گشت
و خاص گور بتمام از آن درازگوش سیراب شده والعلم عند الله تعالی **استر** بیچاره است
درازگوش است از غرایب آنکه اگر کسی کام داشته باشد و خنده استر را روی
کشد و آب دهن بر آن آنرا ازد محبّت باید و هر کس دیگر بر آن ریسمانی بگذرد او را از کام
خود **گاو** چند نوع باشد و از آنجمله گاومیش است که از غایت بسیار احمال تحمّل
بتوفیق الله در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی گاوی
بقره را بار کرده میراندند ناگاه آن بقره بسخن در آمد و گفت که من خلق کرده
نشده‌ام بجهة بار کردن بلکه آفریده شده‌ام برای زراعت و مردم متعجّب شده
گفتند سبحان الله بقره تکلّم می‌نماید **نقلست** که در زمان سلطان محمد خدابنده گوساله
متولّد شده که چهار چشم داشت و هر پای در زمان خاقان مرحوم سلطان حسین میرزا
نیز گوساله از شکم گاوی که او را ذبح کرده بیرون آمده چشمهایش در زیر حلقوم او بود
و آن پادشاه آن گوساله را از آن جسم خود تاریخ
باید که این قصه غریبه در جایی ثبت نماید **گوسفند** گوشتش ملایم ترین
لحوم است نسبت به مزاج آدمی و در اوراق در بلخ گوسفندی دیده است
دست چهار داشت لیکن چهار دستش کوتاه بود و بر زمین نمیرسید **ابل**

اورا گوزن و گاو گوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی و تا دو سال نشود
شاخ بر نیاورد و آنگاه دو شاخ راست بر آید و هر سال یک شاخها از اطراف خرش
ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از آن در سالی یکمرتبه شاخهایش بیفتد
و باز بروید از عجایب گوزن شنیدن سرود مالیست و بعضی از صیادان اورا
بصوت و نقش و دهل مشغول سازند و از عقب در آمده بگیرند دیگر آنکه اینی و ماهی را
بدندان بگیرد و شکوفه بسیار باشد بنابر آن زمره از صیادان پوست گوزن پوشیده
بکنار آب روند و ماهی صیده بدندان او نشود پیکر حلی آید و گرفتار گردد دیگر آنکه اغلب
در بیابان افعی خورد و چون حرارت سم در وی غلبه کند طلب آب کرده بر لب رود
بایستد و نسیمی از روی آب بر وی وزد قانع شود و چندان آب بیاشامد تا زهر افعی از
درونش بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند بعد از خوردن افعی چند قطره آب از
گوشه چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فادزهر حیوانی خوانند
و باعتقاد مؤلف سیدی اکثر فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید و فادزهر تریاق
اکثر سموم باشد **آهو** هر چند نوع می باشد و از آن جمله صنفی است که مشک از ناف او
حاصل می شود و در رنگ آهوی مشکین برنگ ماهی باشد و بحسب جثه از سایر انواع آهو
بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است و رنگ سفید و وطن آن ملک پیوسته در ختا
و هجوم کنانه

و هجوم کنانه متعرض او گردند تا وقتیکه خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در او موضع
پدید آید و کسی نیز در نظر او قدری باشد سنجها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را
بدانجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در باب حصول مشک از آن آهو اقوال دیگر نیز
در هر باقیست از تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت
تبت دابه ایست کوچک که آن را فاره المسک خوانند و هر گاه آن را صید کنند
نافه از نافش جدا سازند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد و مشک
شود و چون شمه از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه از بعضی
دیگر حیوانات پرنده در پرواز آمد **شترمرغ** هر چند طبیعتش موافق طیور است ذو قوه
طیران نبود اما چون پر دارد و بیضه می نهد او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی
بلند و پاهای کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز و بط ماند
لیکن بنظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست و اصلا آواز نشنود اما شام
اش بغایت قویست و او آب نخورد مگر اندکی و اگر بیکبارش آب بخورد از حرکت باز ماند
تا بمیرد و شترمرغ ببلاهت مشهور است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در
ریگ پنهان سازد و سایر عضوها را ظاهر و پیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضهای
خود را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آید و بخشی دیگر را بخورد و یک بخش را بگذارد

تا گنده شود و کرمها از آن بیرون آمده طعمه بچگانش گردد و آن جانور در حرص بسیار
باشد چنانچه گوشت را بر قناره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا
شخصی شترمرغی بهرات آورده بود در اسم حروف چند کرت مشت مهره نمود
مقدار چهل پاره آهن را با آتش سرخ میخورد و پس او می انداخت و او در حال از خود
دا اثر در وقت در هیچ عضوش ظاهر نمیشد از میر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که
در وقتیکه میرزا الغبیک از سفر حجاز باز آمد بیضه شترمرغی جهت خاقان منصور آورده و پس از
آنکه قریب سال آن بیضه در خزانه بود بالشاه بخاطر رسید که آن را از تهم سخته
از هر قسمی فحکلی ترتیب نماید چون بیضه را دو پاره کردند از میان شترمرغ بچه زنده
بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این قصه از آن غریب تر است که عقل
وقوع آن را تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود
عنقا عبدالله یافعی در مرآة الجنان از شرح مقامات حریری که مصنف ابو البقا
عبدالله بن الحسین العکبری است نقل نموده که از عجایب کسی که بود مرا روزی یک میل
ارتفاع داشت و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور نزول کرده ... و در سالی
یکمرتبه مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و
سایر اعضایش از هر حیوانی نمونه مینمود در آنکوه پیدا شده بآن طیور تعرض رسانید
و بعضی را

و بعضی را هلاک میگردانید و گاهی متعرض اطفال مردم آن دیار میگشت و از این
مرغ را عنقای مغرب میگفتند و المغرب الذی یجیئ بالغرائب و چون مردم از عنقا
بکرات متضرر شدند نزد پیغمبر خود حنظله بن صفوان علیه الرحمه و الرضوان شکایت
کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان ارتفاع پذیرفت و فرغانی مورخ
مصر المعز بالله اسمعیل که در تاریخ خود آورده است که از صید کردن طایری در غایت
عظم خلقت در آن کوهستان لحیه و عجب داشت و پرهایش بالوان بود بحد رنگ
داشته اگر طیور در اعضایش ملمعه نزد عزیز آوردند و آن را عنقا میگفتند در مختصری در تاریخ الابرار
از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی
علیه السلام طایره یقال لها عنقا لها اربعة اجنحة من کل جانب و وجه کوجه الانسان
و ... خبر آنکه مرغی را نصیبی کرده است که زیر او بود و بعد از چند گاه جهت او زوجی
مشابه او آفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم و رزق ایشان را
از وحوش در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و مدتی از زمانی از آن دو طایر
فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت الهی
انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بجانب حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان
اکنده را طعمه خود میساختند لاجرم در وقت ظهور ... قاف قارب قوم بنی ...

علیه الصلاة والسلام از آن جلیل ترکت کهنه و بدعای آن حضرت نسل ایشان منقطع
یافت یافعی گوید آنچه در عدم بعضی از آنها مثل شده است مانند عنقا مراد
آنست که ابداً از دعاء مذکور کسی اثر ندیده است و خبری از وی نشنیده والله اعلم بالصواب
عقاب نوعی از پلید مرغان مشهور است و او کاینست مرغی دیرزی و پروازش
چنانکه چاشت در عراق خورد و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهاده در سی روز بچه بیرون
آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد در جمع سه بچه
طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب بیرون انداخته مرغی که استخوان شکننده تواند مرسوم است
بالهام خود تعالی بر وی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود از عجایب آنکه بعضی
از اهل دانش گفته اند تمامی عقابان ماده میباشند و غیر خود جفت میکردند
دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند و در چشمه
آب حیات که مشهور است غوطه دهند و گاه در آفتاب بدارند تا پرهای کهنه وی
ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش یا روباه
خورد و صحت یابد باز بعضی از اهل راز گفته اند باز مرغیست که ماده و نر و جنس از
جنس جانور دیگر میباشد چرغ چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری را
صید شکار نکرد مگر بچرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و
از این جهت

دارد نیچه از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی
بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و بعضی گفته اند که حارث بن معاویه
بن ثور نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود بوم در شب چراغ خواب نکند
و در روز از آشیانه بیرون نیاید لقلق مرغیست که گیرد از یاد مستور
که بدترین مرغی از مرغان شکار کند و باز میگیرد بدترین چیز چهارپایان شد
کباب زرد و بدترین مردمان دهد آنکس بوی گرفت و باز هم تلخه کباب کرد
دلیل ظالم داد گویند که چون بوم را ببینند یک چشم او گشاده ماند
دیگر پوشیده و هر کس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب نرود
موش گیر او را علیواز دخات و حداة نیز گویند در رساله الصید
باین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغان است تخم نهد
دو گاهی سه تخم و بهر حال سه بچه بیرون آرد و از این عبارت چنان مستفاد
میگردد که موش گیر گاهی از یک بیضه دو بچه بیرون می آورد و در صورت در
غایت غرابت گویند که موش گیر ابتر جانور است در حق همسایه
زیرا که از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضه مرغان همسایه
نکند نوبتی کیفی از عزیزی رسید که این سخن راست است علیواز شماه

ماده و شماده نر رسیده خواهد بود این را کسی میداند که یکسال همسایه علیواز باشد
کرکس عرب کرکس را عقاب خواند یعنی خبر دار از کار و او را بدان جهت عمر
درازی دهد که بصر توصیف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهارصد فرسنگ
مسافت چیزی ببیند و دیگر آنکه از شرق بوی جیفه را بمغرب آورده اند
بوی مشک از گرسنگی وی آید و او را بوی خوش بوی برسد بیمار شود و بچرا
خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی بمقدار خورده که حرکت نتواند کرد
و گرفتار شود و کرکس را جفت بمقدار حرکت باشد که هرگاه از وی جدا گردد
از اندوه بمیرد لکلک گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند
که هر که استخوان لکلک با خود نگاه دارد اندوه از دل برود و کودکی که چشمش را
همراه داشته باشد در آب غرق نشود و هر چند شناوری نداند کبوتر
جانوریست که بسیار متعدد و انواع او بسیار است چون خلیت و ریاد
بغدادی و شوشتری و شیرازی و بردم و صحرائی از خواص طبعیت کبوتر
آنکه کبوتر از هزار فرسنگ آشیانه مسکن خود را گم نکند و سال بسال از آن
بجز دو طفلان را بر طرح کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر تعشق میورزند
و در وقت جفت شدن سر در دیگری یکدیگر را میبوسند از ارسطو منقول است که عمر
کبوتر

کبوتر بهزار سال میرسد طوطی حیوانیست فصیح باشد از جمله در
زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار و پاهای وی سیاه بود
و بر سر خود کاکلی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ
از هند آورده بودند و در زمان فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش
سیاه و پاهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هر کس زبان طوطی خورد
فصیح گردد و هر کس زهره اش را نوشد دل نماید لکنت در زبانش پدید آید طاوس
عجیب صورت ابهترین طیور است و در سه سالگی الوان و زیب و زینت پرهای او
بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون بارهای خود
بسیار بازی کند تخمش بشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند تا بچه
بیرون آرد و ماکیان از آن بیضها زیاده از دو عدد محافظت نتواند کرد
و در رساله الصید مسطور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر جماع
نمی نمایند بلکه چون طاوس نر مست شود در گوشه چشم وی اشکی پدید آید
و طاوس ماده آن را بخورد و همین سبب بیضه نهادنش گردد اما راقم حروف از
امیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که مکرر دیده ام
چند نوبت جفت شدن طاوس را الیاس و زوجیت خروس و ماکیان مشاهده

کرده‌ام از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد بی‌غم ز
رقص کند و قصد بادزنند خروس وقت نماز عالیا شد چنانچه بعضی علما مجتهدین
بر آن رفته‌اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گزارد و در صحاح اخبار آمده
است که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام نهی کرده از جان خروس که بانگ کند از فضل حق تعالی
خیری طلب زیرا که خروس ملکی می‌بیند و بانگ می‌کند و خروس را بادهٔ حیوانات
دلالت بر شجاعت و سخاوت مشهور تذرو خروس دشتی است داد در هوای خوش
و موسم و زمستان با آنکه فربه بود در هوای سرد و برف و هبوب باد جنوب
لاغر گردد دراج مرغیست مشهور و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش
طرب نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال بپرداز نکند کلنگ از عاشقانست
احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کلنگ ماده بمجرد شنیدن آواز کلنگ نر تخم آورد
و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پای خود پاشد و بر بیضه آرد و کلنگ آشیانه
سازد و بیضه را که بچه نر بود کلنگ نر محافظت نماید و کلنگ ماده بیضه را که بچه آن ماده
بود نگاه دارد و کلنگ نر بادهٔ خود در غایت غیرت باشد و در آن عمر یابد
هدهد در رسل حضرت سلیمان ... بیت بلقیس ادا آب را در زیر زمین همی دید و مردم
در شب مشاهده نمایند گویند که هر کس پر هدهد را با خود نگاه دارد در دشمن ظفر یابد دیگر

هدهدی را

هدهدی را در خانه بیاویزند کسان منزل از ضرر سحر ایمن مانند فاخته
با آدمی انسی تمام دارد لاجرم پیوسته در مواضعی که تردد آدمیان باشد
آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد
زیرا که هرگاه آواز او را بشنود بگریزد گویند که فاخته چهل سال بود و جناب
شیخ الاسلامی در رسالة الصید نوشته‌اند که اینچنین شنیده شده قمری
بعضی از ناظمان تماشا سخنوری آورده‌اند که چون قمری نر بمیرد ماده آن
بازدیگر جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا خود بمیرد و در بعضی از تواریخ
ثبت است که زبانی یکی از سلاطین نامه گرفتن بمیرد قمری جهة سلطان
محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعامی مسموم در مجلس حاضر گشت بانگ از چشم آن
مرغ میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن بانگ را چون تراشیده
بر جراحتها میمالند التیام می‌یافت چغوک مانند طیور دانه چینند و لیکن
جفن در دیده داشته باشد مثل سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما
گفته‌اند که عمر چغوک یک هزار سال رسد و در زمرهٔ خاصان نقص کرده و بر آن رفته
اند که چغوک بکثرت جماع مشغوفست نبابران زیاده از یکسال عمر نمی‌یابد
فراشترک طاریست که بلوت معروف و از غرایب بسیار منوطست از جمله آنکه

چون چشمش را بکنند بار بر دید و جهة دفع خفاش که دشمن بچگان وی است
همواره کرفس در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش از بوی کرفس بگریزد
دیگر آنکه اگر بچه وی را از عوارض رنگ نماید تصور کنند که در علت یرقان
حادث شده و قیه الماس ریزه سنگ یرقان آورد اما خواجه نصیر الدین محمد
طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست
دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرده که در توی در سقف یکی از خانهای من فراشترک آشیانه
ساخته بود من آن را ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید
آغاز خطرات نموده بر بام پرید و فغان میکرد تا دسته فراشترک بسیار
جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشتند که هر از بام
پایان پریده در همان موضع آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه
دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا در آمده بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از
ملازم صادق القول نقل کرده که در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا در روز
بکیطره سلطان حسین میرزا در کارزارگاه است رفته بودیم و در چمنی نشسته که
آشیانه فراشترک در نظر بود ناگاه دیدیم ماری قصد کرد که بان آشیانه
رفته بچگان فراشترک را بخورد مادر بچگان چون آنحال مشاهده کرد بیرون پرید و

پیش آنکه

و پیش از آنکه مار خود را بآشیانه او رساند باز آمده و خود را بمار کوبیده چرخی
در دهانش انداخت چنانچه مار بی‌طاقت شده از سقف خانه بپایان افتاد
جمعی برخاسته او را کشتند و در دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشترک خارخسک
در دهان مار کنده بود و بدین جهت او مدفوع گشته هر چند توجیه این مرکات بسیار عجیبست
اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه بتحریر آن زبان گشود عکه مرغیست
خبیث و محتاط و از بیضه خود را برگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد
زیرا که از بوی برگ توت نگاه تخم وی را دور کرده بود و همچنین عکه قوت خود را
نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه دیگر هیچ جانوری خورد و اینان
نکند غراب چندین نوع میباشد و طبیعت جمع خاصیت بر آن مجبول است
از خلق کناره کرده در جائی جهت که هر کس نه بیند و بعضی از علما
بر آن رفته‌اند که کلاغ حرکت بر نماید بلکه بمجرد آنکه از منقار نر خود طعمه بماده
دهد حامله گردد و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده مگر موافقت
جایز نمیدارد و دار بچه او را ابدام دو فاخته بسیار زنند از غرایب آنکه چون بچه
کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر القدر کریه المنظر نماید که چند روز
گرد او نگردند و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه

کلاغ نرسند تا قوت بچگانش کند و هرگاه جوجه غراب پر برآورد پدر و مادرش
با آشیانه آمده تعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت
که در بازار مصر مرد کبیری را دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا غراب
وحد الله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله کلنگ جانوریست ابله
و گنگ زیرا که در وقتیکه در هوا پرواز مینماید چون کسی دست جنبانیده اشارت بر وی
کند منقسم شده بطرفی دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش
پیر گردد او را ضایع نگذارد و هر جا رود همراه برد و در طعمه مدد نماید حباری
او را بفارسی تغدری گویند در غایت بلند پرواز چنانچه نوبتی کسی در بصره
تغدری صید کرد از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام میشد بیرون آمد و او
در طلب دانه حیله بسیار مینماید و جز الامر از گرسنگی میمیرد و ضرب المثل شده
که آنکه حرب تغدری بکند و وی است چه هرگاه جانوری بر او اندازند بجای
بر وی بکند و اگر پری از جناح تغدری کنده شود و پر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت
تغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است بط در وقتیکه بط ماده
بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه جوجه از بیضه بیرون آرد
و بط نوجه را دوست دارد سمندر مرغیست که در میان آتش پیدا شود و بر دو بالش گرد
دکاه باشد

دکاه باشد و آتش انبوهی شعله زند و هیزم قند و سمندر هم در میان آتش جوجه کند
و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش
نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که
باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود و العلم عند الله تعالی خفاش
که او را شبپرک گویند طائریست بسیار غریب موصوف بصفات عجیب از جمله آنکه
گوش دارد و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حائض شود بخلاف طیور
دیگر بچه زاید و شیر دهد و بول کند و بخندد مانند آدمیان عمرش دراز باشد
دیگر آنکه محل پروازش در شبانروزی دو ساعتست از زمان پیدا شدن صبح صادق تا
هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و از بسیاری ضعف
چشمش از رویت اشیاء عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش
بیرون آمده خون جانوران خورد و خفاش در تنها پرواز او را صید کرده طعمه سازد
و بعضی از علما تفسیر گفته اند که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنابر آن بخلاف مرغ
دیگر بدانکه اما نمه از غرایب امور طیور غیر مشهور در اینجا بسبب اینکه مذکور میگردد ققنس
در ساحل دریای هند مرغیست که رنگش بغایت نیکو است و با تمام غبارش سیاه و آن طیاران
مرغ بجای دیگر رفته و پرسته از ماهی آن بچه خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ

صحیح گوید الله فوق الفوق حیان که همه کس این کلمه را شنود دیگر در حدود مغرب مرغیست
که آن را قاروق گویند و همواره همراه کشتی طیران مینماید و هرگاه که سفینه در محل
خوفناک برسد یا بجائی که مهلک میشود و از جانوری ضرری متصور است سه نوبت
بانگ میکند و ملاحان کیفیت حال را دانسته بیدار گشته احتیاط مینمایند دیگر
از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از جنس برچنان میباشند و مرغان
دیگر بچگی همه از یک صنف می آیند و مگس و پشه میگیرند و بیان مرغان میدهند
و چون روز بآخر رسد آن طیور کور آن مرغان ضعیف را بگیرند و میخورند دیگر در
ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کافور بیضه می نهد و هرگاه ماری قصد
میکند که بیضه او را بخورد آن بیضه را چنان بر چشم مار زنند که دیده اش از حدقه
بیرون می جهد و بیضه نمی شکند و هرگاه جوجه سر از بیضه بیرون میکند مادر پوست آن را
نزد جوجه نهند و مار از آن گرفته دیدن پوست بیضه که جوجه آن مرغ میکرده
و آن مرغ بر هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیره صقلاب
طائریست که هرگاه در راه از اهل کشتی گرسنه میشود آن مرغ می آید و پیش کشتی
می پرد و ملاحان کشتی در عقبش کشتی میرانند تا بطرفی سالم میرسند دیگر در سندوستان
مرغیست که دامن بزرگ دارد و این مرغ دهان خود را بآب می ساید
در سرکوهی

در سرکوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسند و آب از دهانش میخورند و
چون آب تمام میشود مار بر سر شغلی خود میرود دیگر در ولایت بلخار مرغیست که مار
میخورد بایطریقه که دم مار را میگیرد و می پرد و اگر مار قصد او میکند میگذارد و باز دمش
را میگیرد تا در از قله جبلی میپرد که ریزه میکند و مار در زمین خورده
چند قطعه میشود و بعد از آن نشسته او را میخورد اما دم و سر او را نمیخورد و در راه لکوران
لکی رگو کور شود دیگر آنکه در حدود خرم و بیان مرغیست که اگر روزی بود در میان عمرانات
پیدا آید مردم آنجا الیقین شود که در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد
و اهمیتی تکلف بکند دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که مرغی بر بالای درواز عاشورا
علی الصباح بمشهد امام حسین رضی الله عنه آید و تا بهنگام غروب آفتاب نوحه کند
و بعد از آن طیران نماید و تا عاشورا سال دیگر کسی او را نه بیند دیگر در دیار بلغار
مرغیست که منقاری دراز دارد و منقار زیرینش شکافته بیک است مایل باشد
و شکافته بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصاه کلیه و مثانه را
و هرگاه بیضه آن مرغ را بر یخ پاره نهند آن یخ در فشار حرارتش بگدازد
در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیره الطیور موسوم
و در آن جزیره از اصناف مرغان بکثرت صنف یافته اند که غرضشان در گل

ولادغان در تماشای عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون بی‌شمار
دیگر جمیع آنکه هر در معدود در بیان بیان نیست و مسطور خامه [illegible]
دهر کاهان [illegible] غیر عجایب و از همه عجب‌تر آنکه این ذره حقیر را با وجود قلت
بضاعت و عدم استعداد [illegible] ناخوش هوا [illegible] توفیق رفیق و فیض [illegible] نمود
و مساعد [illegible] زمانی مرتقم وقایع [illegible]
و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا از اول [illegible] تا عاشر [illegible]
و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را
با تمام رسانید بیت شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر به پایان رسید
و چون این نامه نامی [illegible] و ملک [illegible] در [illegible]
آثار الملوک و الانبیاء از تاریخش [illegible] الفاظ [illegible] این کتاب
مختصر است و باین تاریخ مشو بیت چون خامه کوه [illegible] جهان بیان
شد سال اختتام [illegible] داستان خاره [illegible] کما قال مولانا
زین الدین [illegible] شعر هذا الکتاب یحکی عن جملة الوقایع [illegible]
انواره صریحه اذ تم [illegible] تاریخه [illegible]
چند [illegible] بر برای [illegible]
حبیب الهی

حبیب الهی [illegible] کلزار این گلها [illegible] عنایت [illegible]
در دعائیکه [illegible] تواند [illegible] اختتام کلام را می‌آراید [illegible]
محالک مدارا [illegible] کرم گستر اصفا سرورا در [illegible] روزگار [illegible]
نماند کسی چون تو قدر [illegible] سخن [illegible] نماید [illegible] گوش تو
ازین [illegible] ریاحین سخن [illegible] ریاض سخن [illegible] ربانی [illegible]
بهار تمنا [illegible] ز جور سموم غم روزگار درخت سخن [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] بگوش خرد این [illegible] رسید [illegible] سرفراز
ریاض سخن گشت سرسبز [illegible] نهال هنر میوه آورد بار
از آن روی [illegible] کشیدند [illegible] رقم
[illegible] بردیم در [illegible]
فیض [illegible] بگنجینه طبع [illegible] گوهر [illegible]
کشیدم [illegible] نام تو کردم [illegible]
[illegible] تا روز قیام [illegible] نامه [illegible] از آن گشت [illegible] حبیب الله
[illegible] این نامه [illegible] هر کدام [illegible]
[illegible] حکایات آن [illegible]

صحاح روایات آن [illegible] خبر [illegible] اغلاق [illegible]
[illegible] عذار سخن [illegible]
[illegible] چون [illegible]
درخشنده چون [illegible] مهر [illegible] آفتاب
[illegible] چه [illegible] کنم
[illegible] کنون ای [illegible] جام [illegible] کرام
[illegible] دنیا [illegible] اعتماد
[illegible] از [illegible]
[illegible] بخت [illegible]
دگر [illegible] کمال
از آن [illegible] هزار [illegible] بهار [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
پسندیده [illegible] الهی [illegible]
[illegible]
بنجوم درخشان اوج [illegible] این [illegible] نواز
سرش باد

سرش با [illegible] عزت بلند ز نور شرف [illegible] زمان تا زمان [illegible] سرش باد
[illegible] در [illegible] سرش باد [illegible] مدام
خدایا [illegible] این نامه [illegible] ازین نامه [illegible] سخن
[illegible] بود [illegible] چشم [illegible] باد
[illegible] جگر خورده‌ام [illegible] آورده‌ام [illegible]
[illegible] کرم [illegible] منور کن از نور عرفان دلم
بارقام اسلام [illegible] کتاب [illegible] الاسلام تمام شد خاتمه حبیب السیر
[illegible] تاریخ [illegible] مرقوم
[illegible] مؤلف کتاب مستطاب حبیب السیر [illegible] غیاث الدین بن میرزا همام الدین
[illegible] تاریخ [illegible] صادق [illegible] محمد صادق
بن شیخ محمد صالح [illegible] تاریخ [illegible] محمد قاسم
هندوشاه [illegible] منتخب التواریخ [illegible]
[illegible] مؤلف کتاب روضة الصفا است [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]

برآمدند بزمان و عجم بردران بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جمله تصنیفات
بلاغت سمات آن فاضل پسندیده صفات خلاصة الاخبار و حبیب السیر
و منتخب التاریخ و صحائف و مکارم الاخلاق و مآثر الملوک و دستور الوزراء
و دیگر نسخ فواید بخشا نیز در سلک نظام انتظام داده اما شروع در تحریر این تألیف منیف در شهور
سنه سبع و عشرین و تسعمائه نموده و در شهور سنه ثلثین و تسعمائه جلد سیم آن را باتمام
رسانید و از آنجا که در سنه ثلث و ثلثین و تسعمائه از دار السلطنه هرات [illegible]
بجانب قندهار نهضت نموده و ایام توطن در آن بلده محروسه باتمام جلد اول همت
گماشت اما هنوز عدد جزوا از مرتبه آحاد تجاوز ننموده بود که بتاریخ عاشر جمادی الاولی
سنه اربع و ثلثین و تسعمائه متوجه هندوستان جنت نشان گشته در دوشنبه چهارم
شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و تسعمائه بدار الخلافه آگره که مستقر سریر سلطنت ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه بود رسید چنانچه در رساله واقعات بابری سلطان مغفور بخط خود
نوشته و مولانا شیخ زین الدین خوافی بعبارت بلیغ ترجمه کرده مسطور است در محرم
سال مذکور در باغ هشت بهشت بزمی شاهانه ترتیب یافته بود و ایلچیان اطراف و
جوانب حضور داشته اند خواندمیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا شهاب الدین
معمائی و میرزا ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند هر یک در فن خود نظیر

دهی

دهی اند شدند در آن روز بملازمت رسیدند و نوازشات یافتند و از جمله مقربان گشتند
انتهی کلامه و مؤلف مرحوم جلد ثالث را در ایام سفر بنگاله باتمام رسانید و او وفات
فرخنده صفات را در [illegible] هندوستان [illegible] مکدر است
تا آنکه در ایام سلطنت نصیر الدین محمد همایون پادشاه جنت آشیان در حدود [illegible]
تاخته بموضع [illegible] در شهور سنه اثنی و اربعین و تسعمائه توقف
برده ملازم [illegible] بمرض اسهال از جهان گذران رخت الی جاودان
کشید در جوار حضرت [illegible] حضرت الوحید نعش آن مرحوم را
بدار الخلافه دهلی نقل نموده در جوار مزار فائض الانوار شیخ نظام الدین اولیا که
و میر خسرو دهلوی مدفون کردند رحمة الله علیهم رحمة واسعة کامله تمت بالخیر و العافیه
بید العبد الاقل الراجی الی رحمة رب العالمین حقیر فقیر مسکین حاجی محمد عظیم بن مرحوم
مغفور جنت مکان منشی محمد سهیل خان
فی شهر ربیع الاول [illegible] ۱۳۱۲
[illegible]

کیفیت سفرهای اقل الحاج حقیر فقیر

تفصیل سفرهای حقیر فقیر حاجی میرزا محمد عظیم منشی دار السلطنه هرات [illegible]
در ابتدای خدمت بنده مرحوم قبله گاهی جناب میرزا محمد سهیل خان منشی باشی بنوکری دولت انگلیس بوده
[illegible] در زمان [illegible] در سنه ۱۳۲۱ سفر [illegible]
و نجف اشرف و عتبات عالیات و بغداد و قبة الاسلام و بصره و کوفه [illegible]
[illegible] بمقدار کرده [illegible] زیارت [illegible]
پروردگار [illegible] فرموده [illegible] نه ماه [illegible] بود ماه [illegible]
در روز پنجم شهر مذکور سنه ۱۳۲۲ مع الخیر بهرات رسیدیم چنانکه در غره ماه شعبان
سنه ۱۳۲۱ از هرات بعزم سفر حج [illegible]
و عشق آباد [illegible] سلطان روم [illegible]
رسیدیم و مدت [illegible] توقف شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روم قسطنطنیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مدینه منوره [illegible]
[illegible] مدینه منوره [illegible]
[illegible]

[illegible]

فهرست سفرهای اقل الحاج حاجی میرزا محمد عظیم منشی در سنوات نوکری

سفر اول در زمانیکه حسام السلطنه والی مملکت خراسان عموی ناصر الدین شاه پادشاه ایران هرات را گرفته بود و حقیر بمع والده و همشیره و عیال خود و سه نفر نوکر از هرات بارض اقدس رفتیم مدت نه ماه شد

سفر دوم با قبله گاه [illegible] سلطان احمد خان حاکم هرات بطهران رفت شش ماه

سفر سیم همراه قبله گاه [illegible] سلطان احمد خان [illegible] رفت سه ماه

سفر چهارم در عهد حکومت سردار محمد یعقوب خان ولد امیر شیرعلی خان مرحوم همراه سردار [illegible] [illegible] از هرات ترکستان [illegible] [illegible] سردار محمد علی خان [illegible] همراه [illegible] [illegible] محمد افضل خان مرحوم [illegible] ترکستان [illegible] شهر هرات [illegible] [illegible] حاکم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکومت [illegible] مدت هفت ماه شد

سفر پنجم همراه سردار محمد یعقوب خان حاکم هرات [illegible] ناصر الدین شاه پادشاه ایران [illegible] ارض اقدس [illegible] زیارت آمده [illegible] بمقدم [illegible] قبله گاه [illegible] سه ماه شد

سفر ششم [illegible] سردار محمد [illegible] خان [illegible] امیر شیرعلی خان [illegible] سردار محمد ایوب خان [illegible] [illegible] امیر شیرعلی خان مرحوم [illegible] از هرات [illegible]

[illegible]

سفر [illegible] بتخولت مرحمت [illegible] از
دوست مرحوم قبله گاه در زمان [illegible] گوار
محمد ایوبکان حاکم هرات بود [illegible]
لعوکیان در کابل امیر افغانستان بود
رفتم شش ماه شد

سفر یازدهم همراه [illegible] حکومه
محمد سردار خان حاکم هرات در عهد
دولت پادشاه افغانستان ضیاء الملة
والدین امیر عبدالرحمن خان [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
شد و مدت [illegible] ماه [illegible]

سفر دوازدهم همراه [illegible] حکومه
محمد [illegible] خان حاکم هرات [illegible]
[illegible] از اولاد حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه شد

سفر سیزدهم همراه [illegible] محمد [illegible] خان حاکم هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه شد

سفر چهاردهم همراه [illegible]
حاکم هرات در عهد دولت [illegible]
ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

سفر پانزدهم

٢٢٤

سفر پانزدهم در زمان حکومت جناب [illegible] سعدالدین خان [illegible] حضرت
سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان [illegible] حج اسلام
در بار [illegible] حضرت خیر الانام از هرات [illegible] ادرس [illegible]
[illegible] دولت [illegible] تازه [illegible] دولت [illegible]
با اسلامبول پایتخت دولت سلطان روم رفته از بندر [illegible] جده مبارکه
[illegible] رسیدیم برفاقت جناب [illegible] کار [illegible] درین [illegible]
به تنهائی خود [illegible] از جده و بندر [illegible] ما [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible] از بغداد [illegible] کاظمین [illegible]
[illegible] راه طهران [illegible] ١٣٢١
[illegible] ماه شعبان از هرات حرکت شد [illegible] ماه جمادی الاول ١٣٢٢
[illegible] هرات وارد شدیم مدت [illegible] ماه [illegible]

چهار سفر [illegible] عثمانی بطرف ممالک روم رفته [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] کرکوک [illegible] روم [illegible]

خاتمه در [illegible] ممالک [illegible]

[illegible] جناب حضرت جبل فاران [illegible] قریب مکه معظمه [illegible]
[illegible] در ایام بعثت
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قریش [illegible]
[illegible] بتان [illegible]
کردند اسامی بتان قریش لات و منات و عزی و ود و سواع [illegible]
و یعوق و نسر [illegible] و طاغوت [illegible]
بت قبیله ثقیف [illegible]
[illegible] از یغوث و یعوق [illegible] و نسر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حلال میدانستند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حلال میدانستند
[illegible]
[illegible]
میدانستند

٢٢٥

مباح میدانستند و جمع الاختین مع [illegible] جایز بود [illegible] حرام ابدی [illegible] حضرت [illegible]
از طرف [illegible] دشمنان آنحضرت [illegible] در ایام نبوت اصرار [illegible] قتل داشتند
عتبه و شیبه و صخر بن حرب و ابوالحکم بوجهل و ولید بن مغیره و ابی ابن العاص و عاص وائل سهمی و ولید
بن عتبه بن ربیع خال معاویه و هند بن عتبه زوجه ابی سفیان و ابی لهب و حمالة الحطب زوجه او
عاص بن سعید بن ابی العاص و طعیمه بن عدی بن نوفل [illegible] جماعت رؤس اهل ضلالت [illegible]
[illegible] نوفل بن خویلد [illegible] نضر بن حارث کلده بن عبد الدار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از حجة الوداع [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] طلحه و عبدالرحمن [illegible] ابوموسی [illegible]
و ابوهریره و ابوطلحه انصاری [illegible]
[illegible] مسیلمه کذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] سلام علیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عذاب [illegible] خدا [illegible]

پرنده را من نشاید حرام کنم بعضی گفتند از خدا تعالی درخواه تا پر او برادر گردد هف
گفت خواهم که ظلم [illegible] خدا پر او برآورد و به پرواز آید پس ایمان می آورید گفتند بلی
گفت یا من در پیچانده درآشید تا کبوتر برآرم و به پرواز آید چون با کبوتر گفت
رفت پرهای چند همراه داشت بکار برهای وی نشانیده و مردان آورده
کبوتر را بر دلو و کبوتر پرواز کرد جمعی بودی ایمان آوردند گویند پیش باشد [illegible]
و هم بره [illegible] گفت است فرشته از آسمان که من می آید و در ایران فرسته جلاجل
است زنهار کسی بیرون نیاید ابر و صاعقه او را میکرد پس [illegible] بادم
هوم و جلاجل بست و بر دلو و بالا آرا ابر هوا برد و صدای جلاجل عام اکرات مردم
انصورت از دور دیدند و صدای جلاجل میشنیدند از بیم صاعقه کاینها گریختند گویند
چون سورهٔ والنازعات نازل شد گفت من نیز مثل این نازل شده والنازعات زرعا
فالحاصدات حصدا فالطاحنات طحنا فالخابزات خبزا فالاکلات اکلا جون
سورهٔ قدر شنید گفت من نیز مثل این آورده القدر ما القدر و ما ادریک ما القدر
[illegible] شد [illegible] و خرطوم طویل هو را بر سوره کوثر گفت انا اعطیناک الجماهر
فصل لربک و هاجر و ان شانئک هو الکافر فرد بود خلفه اول خالد او را اکشت
دیگر بجی تومت زنی سجاح نام و ابوکدار دعوی نمود از آسمان نیز فرو آمد
یا ضفدع یا ضفدع نقی نقی تم لا یستقیمن لا الشارب منعتین و العلماء کم تدریس
فی الماء و الکاسی فی الطین خبر الا جزه فقط مخالفات که در کتب سیار است ازجمله
قرآن مقرر موجود است با وجود این نبوت و هیولوی خطوط و مصحف تقدیم انسان
ولغات متعدده نرلکو هم را ملائکت در نزول که نهایت کمالاتی است همه الحاف در هر
مبارک واشت

مرتکب گشته واز معجزات قوی و یک است یشق قمر و کلم زغاله گرم و بگفتار نمودن لکات سنح ع
از طرفحان و آن کات ساره ایم ع از انجاد و خبار و طرز و آن کات سرنگ ع از بید و غضا و عصاء او را
و آیات عیسی ع از زمین زندهٔ کردن و آب جوشیدن از میان دو انگشتان و تکلم سنگ ریزه
بدست او و چندان شیاری هر طرف که در کس سلیمود و اخبار حالات آینده و شهادت حضرت امیر
و مجدان ایشان وارتداد بعضی از صحابه و خروج بنی امیه و خلافت بنی عباس و خروج خوارج نهروان
و جنگ عایشه و ناکثین در بصره و لشکری حضرت علی و سائر و اولاد ترکمان در رسیده
در سبحادت علماء و مفسرین قرآن از صحف عبدالله بن عباس و ابو سعید خدری و حذیفه
بمانی و ابوذر غفاری و ابن مسعود و ابی بن کعب و ابن بریده و جابر انصاری و ابوذر غفاری و زید بن
ارقم و براء عازب و جابر بن عمره و سدی و شعبی و مجاهد و عطا و مکحد و ثعلبیه و ابوالوقت و ابوهریره
و انس و سعید و عمر عاص و عمار و خزیمه و ام المؤمنین ام سلمه و عایشه و اسماء بنت لیفا
الحجره در بیعت اول از اهل مدینه بود او کفته که سعید بن عباده و حضرت
او در سهد ایت اهل مدینه قرشانار و سعد بن زراره و سعد ربیع و سعد بن خیثمه و منذر بن عمرو عبدالله
بن رواحه و براء بن معرور بر دستان باشند در مجلس که پیش نمود ... در کشتن و در تشبیه
دارالامان از بازدید در آیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان اوامر بودند
فرستاده و نصب کرده در بر او جنگ بر اینحضرت کشتند و این سنت در امت جاری شد و اول
کسی که نماز شبانه و نصب کرد در امت حکم نشد و آیات مشاهده کردن در وز فتح عرب
اول که تحرکه کدان ابوالهیثم بن تیهان و اسعد بن حصین و رافع بن مالک و سعد و عوفی ابو ایوب
جریمه و اول کسی که از انصار نامیده بعث کرد در شب عقبه و حنش از جمله درست علی بهجرت
و وفات او مسجد عباده با اعوان و انصار خود حضرت بار ایشان بیعت کرد و خلافت خود را ثابت
نمود و منیره بن شعبه باشاره حضرت عمر او را کشت و گفت چون بخیانت و ارتداد سعید کشتند و گفتند
[illegible] بکشتند و حضرت با ایشان پر دارد و عرض جنازه او در وقت و ابوالهیثم

عمرو در سقیفه با یازده نفر از بزرگان بجای اتفاق نمود حضرت ابابکر را از خبر در آورده خلیفه
بلانیه فرموده و اول کسی از مؤمنات خدیجه کبری و اول کسی از مؤمنین علی مرتضی در ده سالگی
یا دوازده سالگی پس بعد از خروج طارحضد و چون سعید کینه حضرت خدیجه رضی الله عنها
نازل شد و اول جمعی نفر ایمان آوردند پس علانیه اظهار اسلام کردند و پنج مردی و چهل و دو حرام
بیهودی در زول جبرئیل ع امردم مزری شده و در پیش خود خبری کرد سورة الولایة
یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی و الولی الذین بعثناهم یهدیانکم الی صراط مستقیم نبی و ولی
بعضهما من بعض و انا العلیم الخبیر ان الذین یوفون بعهد الله لهم جنات النعیم فالذین
اذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا بآیاتنا مکذبین ان لهم فی جهنم مقام عظیم اذا نودی
لهم یوم القیامة این الضالون المکذبون للمرسلین ما خلفهم المرسلون الا بالحق
وما کان لینظرهم الی اجل قریب و سبح بحمد ربک و علی من الشاهدین فی سورة المائدة
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس فی سورة الرعد انما انت منذر لقوم و علی لکل قوم هاد
فی سورة الشعرا و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون فی سورة النساء ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم و آل محمد الکتاب و الحکمة و آتیناهم
ملکا عظیما فی الصافات و قفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی ابن ابی طالب
ما لکم لا تناصرون فی سورة الزخرف فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابی طالب
فی طه و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و التسعة
من ذریة الحسین فنسی و لم نجد له عزما فی سورة النجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج
ما اوحی آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات
و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی
یشفع عنده فی سورة الاحزاب و کفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابی طالب و کان الله
قویا عزیزا

قویا عزیزا یا لیتنی لم اتخذ ابابکر خلیلا چون اینهمه تحریف کلمات نمود مفسرین علماء
عامه و ناصبیان و اکثر فرق اسلام بعض کلمات قرآن شریف را برای خود تفسیر کردند و معنیها
نمودند و هر یک بطوری خواندند و الفاظ و اعراب آن را تغییر بسیار دادند در عالم ستیزه
ظاهر است اما چون قرآن شریف تحریف شد مسلم نمی توان قرآن شریف تفرّق شد و قاری
نازل شده و بچه طریق آیات آنرا در اسلام خوانده اند اختلاف شد در هر قرآن و حسن
بصری و همه علماء عامه و اهل تصوف چنین خوانده اند و علی هذا القیاس نسبت میدهند
کرده اند چنانچه شاذه الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ملک یوم الدین ایاک نعبد
و ایاک نستعین ارشد نسبیل المستقیم نسبیل الذین نعمت علیهم سوی المغضوب علیهم و لا الضالین
غزوات آنحضرت ارباب سیر و تواریخ و علماء خاصه و عامه گفته اند همه غزوات و جهاد با کفار
بیست و شش غزوه بود اول غزوهٔ ابواء و آن دهی است در حوالی مدینه فرسخ ولید غزوهٔ بواط
غزوهٔ عشیره غزوهٔ بدر اولی و آن جایست ما بین الحرمین غزوه بدر کبری ۱۷ ماه رمضان
با سیصد و سیزده نفر از صحابه و دو شتر و یک اسب و اکثر پیاده بودند با کفار بسیار پس ...
دخترهای پوشیده و هفتاد نفر از صنادید و سلاطین قریش کشته شدند مثل ابوجهل و عتبه و شیبه
و هفتاد نفر از عظماء قوم اسیر شدند مثل عباس و عقیل جزیه ادا کرد حضرت ... با
از ملائکه عظام و بعد از غزوهٔ حمزه و ساتر ... بلق ... اگر کفار ریدند غزوه
بنی سلیم غزوهٔ سویق غزوهٔ ذی امر غزوهٔ احد با هفتصد صحابی با ابوسفیان و هند زن
همراه بود در باغات حمزه عم آنحضرت کشته شد غلامی بن ابی وقاص شهید شده سید الشهدا
حضرت حمزه با هفتاد صحابه کرام شهید شدند و لشکر اسلام گریختند و ... رفتند بجز چند
سه روز حضرت سیمین از خانه های خود بر آمدند مگر جناب امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
بخدمت آنحضرت ایستاده جنگ میکرد کفار را کشت آخر ابوسفیان منهزم شد پس غزوه
بنی النضیر پس غزوهٔ ذات الرقاع پس غزوهٔ بدر آخر پس غزوه دومة الجندل

پس غزوهٔ خندق یا احزاب و طنطنه کفر و جرب در روزه در این جنگ و قبیله ازرا در این

عمرو بن عبدود کشته شد و لشکر کفار در هوان ده هزار نفر آشکار آنجا که اکثر عاملان ضحو بن

حرب و ما شاره سلمان رضی حفر خندق بدور مدینه کردند و در ماه رمضان لغوضه تعالی

لشکر و با لشکر منهزم شد پس غزوهٔ بنی قریظه با ششصد هزار صحابه و غزوهٔ بنی لحیان پس غزوهٔ

ذی قرد پس غزوهٔ بنی المصطلق پس غزوهٔ حدیبیه و صلح حضرت با اهل مکه و بسیار کان و عرب

پس غزوهٔ خیبر با ا هزار صحابی و جعفر طیار رضی در فتح قلعه با بزرگان حبشه از جانب حبشه

نجاشی آمد و نماز بهر جعفر از غایت وله بر حضرت ۴ باران شهود است گشت

پس غزوهٔ مکه با دوازده هزار صحابه و بیان را از کعبه انداختند و شکستند تا ابد در مکه اسلام

و خاک کعبه دار مکه معظمه است از ظرف شد بلکه ذرع و قسم و کف و روح فرح با اسلام

تا امد در عهد بنی مسلمان شدند پس غزوهٔ حنین پس غزوهٔ طایف پس تبوک با ... هزار صحابه و ...

در نه غزوه جنگ کرد بعضی گفته اند و بعضی بیست و شش گفته اند اول ... روز جمعه ۱۷ از رمضان

سال دوم هجرت واحد بماه شوال سال سیم هجرت خندق و قریظه شوال سال ... چهارم

هجرت و جنگ بنی مصطلق و بنی لحیان در شعبان سال پنجم و جنگ خیبر و فتح مکه معظمه

بماه رمضان هشتم و جنگ تبوک در اکثر این غزوات ... در ... ماه رجب ... دار

و علم اسلام ... ابن فتوح ... در آخر اسلام در این ... از این

الایات حضرت در ایام نبوت مکه معظمه و مدینه ... و ولایات ... و ... بیامد و ...

و عمان و طایف و ... و ... تمام بادیه و نجران و خیبر و ... آن ... دیگر

قبایل عرب ... و توابع ان و بعضی از ... شام و ... عالم

هزار ... در سال نهم ... نقل بعضی ... مسلمان ... شدند

عالم ... اسلام ... اسلام آوردند ... زاده

... از ... و ... چند ... اسلام

یافت ... بادیه ... مسلمان شد ... از ... عدد

خراب

گفتار در دعا گوئی و مدحت گذاری حضرت خلافت پناهی سلطنت ... خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی ... من کلام مولوی جامی قدس سره

حق چو دلو ز پی اطیعوا الله | با اطیعوا الرسول ما را راه
حرف دیگر نمود بلوح بیان | جز اولوا الامر منکم از یزدان
چون اولوا الامر هست سرمایه | شرع دین با نبی است همسایه
بلکه حق را است سایه ممدود | و اندر آن سایه عالمی خشنود
خلق را عدل شاه دین پرور | سایه فضل حق بود بر سر
خاصه آن شهریار عالی رای | کش بود بر سریر عالی پای
تاجداران مسند تمکین | جمله ظل الله اند فی الارضین
لیک ظل مطابق کامل | نیست جز شاه منصف عادل
گوهر افسر سر افرازی | قبله مقبلان ابو الغازی
شاه سلطان حسین که نیست | چرخ را عدلش از تعدی دست
حق ز فیض لطیف حسن و جمال | بهر اظهار کبریا و جلال
ساخت آئینه وار دولت او | منعکس شد در او صفات خدا
دید در وی خرد بنور قدم | سلطنت را قرین حسن شیم

دلو باشش ازین دو اسم شرف | درج دردی رموز حرف بحرف
بر سر آن سال دو سین اوزد صف | سر حرف کاخ دولت در حرف
جعد زلفش چو زلف خوبان خم | بر ادای ظفر بود چو جسم
تا که هست از عطای شه حرفی | بسته حاتم بجود او طرفی
دیر چون طائش لقب کرده است | شد همین گز آن سبب که است
هست در جمع این سه حرف دفاین | لقد اسماء تسعه و تسعین
الفش راستی ز نون بر تر | تیر فتح است بر کمان ظفر
غنچه جانش لقد هست جان | سینش از شاخ سدره افنان
یاش عشر است شرح عرش مجید | از تقالیبش اندر است پدید
نون او نیم دایره است بطبع | سبقت از ادراک دو ادیم هر ایر سبع
زیر این نه رواق مینا فام | چون نگو گفته این همایون نام
آید از هر طرف عجب ی صدا | خلد الله ملکه ابدا
چرخ در خدمتش رضا جوییست | مهر در دولتش دعا گوییست
تا سزای رضای او گردد | گرد دولت سرای او گردد
گرچه آمد سپاه او بسیار | چون نجوم ثوابت و سیار

چشم بد

نظم

چشم بد دور از سپاهش نیست | خود در حق اسپاهش نیست
کز رعیت دگر سپاه و بنید | همه آسوده در پناه و بند
چون بر آید بعدل جوش نام | چشم دارم که هم درین ایام
گردد از یمن طالع مسعود | همه عالم چو عهد مهدی موعود
آنچنان کز ظلام ظلم و ضلال | عرصه دهر بود مالامال
نور عدلش ز مطلع احسان | همه آفاق را رساند یکسان
باز و تیهو شوند همباری | گرگ و آهو کنند همکاری
پای کبک ار در آید اندر سنگ | دستگیری طمع کنند ز پلنگ
پس کند شیر شرزه از رو شور | خارد از پنجه پشت و گردن گور
بوم را رحم روز یابد دست | شب پره گردد آفتاب پرست
جلی شود زین سبب ... | صورت اختلاف گوناگون
همه اضداد سازگار شوند | یکدگر را انیس و یار شوند
ظلم ازین کار که چو بند درخت | کار بر اهل ظلم گردد سخت
چون بود لفظ سیم گاه رقم | پیش اهل قلم شبیه ستم
بهر او سیم را برانداز د | گنج را از ده سپر دارد

هر که از نوالهای بی زوال   شکم حرص و حسد آمال
مستحق بکشیده خلق جمیع   جوع از آنش رسد که شد شبع
سایل از رحمت او چو یابد   روزیش بی سؤال پیش آید
سازد القصه فر دولت شاه   کارها را بر حسب دلخواه
دولت شاه جان فرخنده است   در جهان زان چو تن بجان زنده است

در رعایت رعایا و شفقت بر عموم برایا

باد آن جان همیشه پاینده   زان جهان و جهانیان زنده
ای لب هی بلند آوازه   کردی آیین خسروی تازه
دل تو نقد عدل راست محک   هست چون دال و لام از فلک
شد چو با عین عاطفت دل تو   ترجمه گشت حاصل تو
حق ز شاهان بغیر عدل نخواست   آسمان و زمین بعدل بپاست
سلطنت خیمه ایست بس موزون   کش بود راستی و عدل ستون
گر نباشد ستون خیمه بپای   چون بود خیمه بی ستون برپای
شاه باشد شبان و خلق رمه   رمه را گرگ آن رمه حمله
بهر اینست ای همای جهان   تا بیابد رمه ز گرگ امان

بچون

نظم

چون شبان ساز کار گرگ بود   رمه را آفت بزرگ بود
لطف با گرگ کار بیخرد است   مرحمت بر رمه کجای خواست
گرت هست بر رحمت میلی   رمه باشد بآن ز گرگ اولی

قصه شفقت ورزیدن موسی [illegible] و بره گریخته را بدوش کشیدن و از کلیم [illegible] بخلعت کلیمی رسیدن

روزی از روزها کلیم خدا   بود یکام در حریم وفا
در شبانی بره نهاد قدم   بره گو ناگه از رمه رم
بره از هر سو جوان و او از پی   گه بسیار کوه و هامون طی
آخرش بی رسید و سختی رگ   دست و پا برده باز ماند از تک
موسی او را گرفت و پیش نشاند   اشک رحمت ز چشم خویش فشاند
خوی او از غبار شسته درشت   نرم نرمش کشید دست به پشت
کین رمیدن پی چه بود آخر   زین رمیدن ترا چه بود آخر
گوشش من در قفای تو بود   نه برای خوار کبود پی تو بود
گر ترا با تو وا گذاشتمی   لطف خویش از تو باز داشتمی
بهر گرگ و پلنگ خوان شام   طعمه چاشت می شدی یا شام

آنکش جان بکردن خود گو   عزم رفتن بکوی مقصد کرد
چون بدیدش ز رنج قوت تن   بار او را گرفت بر گردن
پشت در وقت ناخوشی و خوشی   هیچ کاری فزون ز بار کشی
بار کش بار تا برو در شمار   در سرا پی سرور یا پی بار
حق تعالی چو در شبانی او   دید آیین مهربانی او
گفت باید بنسیان کردش   اگر خلقش بود بدین خوبی
شاید ار قدر او بلند شود   در جهان شاه ارجمند شود
بار خلق بر دوش بنهد   ره بکوی پیمبریش دهند
همه در سایه اش بیاسایند   سایه وش سر بپای او سایند

در بیان آنکه حکمت در وجه پادشاه عبارت از حکمت [illegible]

چیست دانی بزیر چرخ اثیر   حکمت اندر وجود شاه دلیر
تا بود پشت و پناه ملک را   تا بود دلو دلو خواهان رو
نیک خواه جهانیان باشد   بر همه خلق مهربان باشد
ظالمان از ظلم باز آرد   دست مظلوم را قوی دارد
عدل را پیشوای خود سازد   کارها را بعدل پردازد

نقل

ای حق قرآن شنو که حق فرمود   در مقام خطاب با داود
ما ترا زان خلیفه داریم   سوی خلق جهان فرستادیم
تا نهی ملک را ز عدل اساس   حکم را نسبی بعدل اساس
هر که ازین عدل دستور است   از مقام خلیفگی دور است
کرد از نو درس ظلم سبق   عقل چون خواندش خلیفه حق
پیشه کرده خلاف فرمان را   گشته نایب مناب شیطان را
چون لبوس ته خلافت سلطان   کی لب بدند خلافت شیطان
شو بر خدا اسیه   تا نگردد ز عدل سرمایه
چیست عدل آنکه بگذری ز فضول   نکنی از طریق شرع عدول

در صفت عدل و نصفت

شرع را خطب عین خود سازی   چشم بر غیر آن نینداز
چون بکار بی بکار اندیشه   سیره راستی کنی پیشه
اول آن را بشرع سازی راست   آنکه از حق بجای یکم و کاست
زانکه میزان معدلت شرعست   شرع اصل است و غیر آن فرعست
هر چه نبود بوفق آن میزان   عدل نامش منه که ظلمت آن

در بیان آنکه طمع را از جملهٔ آفات منقصت دولت میداند

هرکرا دل بعدل شد مایل   طمع از مال خلق کو بگسل
طمع و عدل آتش و آبند   هر دو یکجا قرار کی یابند
چون بکوبد طمع در مسکن   عدل بیرون گریزد از روزن
از طمع چون بود کرا آهنگ   کی رسد شاه را بآن آهنگ
حیف باشد ز شاه فرخ فر   طمع جستن بزر و زیور
زیور شاه و حیف بی بس   ... ز زیور کس

پند دادن مامون فرزند خویش

با پسر گفت یک شبی مامون   کان در اقبال و بخت روز افزون
چون رسد نوبت خلافت تو   حرص دنیا مباد آفت تو
هرکرا از خلیفگان خدای   نشود سیر نفس بد فرمای
سیر گشتن نخواران زر و سیم   ... که زنبوره که زنبیم

قطع اطناب و ختم بر دعا ایجاز کتاب

جای اطناب در سخن نه نکوست   قصه کوتاه کن اوقت دعاست
نه دعائی بسی ز شاعرانه بود   زره صدق بر کرانه بود

خواهی

خواهی آنکه زنو ...   ... بود در قیاس عقل محال
یا بود آرزو بسی نقلید   متوقع بزر خارف فسانه
بل دعا بسی ... حد ...   مستقر مصالح ... سرا
همره جاه و حشمت ...   همره عز و دولت ...
سر نهی بر زمین عجز و نیاز   گوی ای خدا کارساز
عدل ما در دلش چنان جا کن   ... برون زعدل سخن
شرع را پیشوای حکمش دار   حکم او را زشرع دار بدار
هرچه باشد زعدل و شرع برون   ... او را بدان قرار و سکون
تا بود در جهان بقا ...   باقیش دار شاه و شاهنشان
دولتش را درین سرای امید   ساز تخم سعادت جاوید
بیقیش گشتن بخیر را ... است   او خواند در زمانه پیداست
در پناهش پناه عالم باد   بالنبی و آله الامجاد
بعد حمد حق و درود نبی   ...
از ظلال اللّهند پادشهان   ...
سایبان ساخته ز چتر سیاه   ...

چتر شاهان مختصر ... نظر   ظلمش از نور ... ظفر
ملک کو جمع کو پریشان است   از عدل و ظلم ایشان است
عدل ایشان کند بناش هواد   خانه ملک را قوی بنیاد
ظلم ایشان بکهن نوی کهن   خلق را برکنند زبیخ و زبن
ملک کشته است و عدل بر ...   ملک داده است خدا بعدل شتاب
تخم کشتی در آبیاری کوش   دارش از تشنگی و خواری کوش
کشت بی آب هیچ بر ندهد   چون بحر خشک شد ثمر ندهد
عدل را چون ملک شود همراه   هیچ دیگر بنایدش در کار
هم سپاهی زشاه گردد شاد   هم رعیت ازو شود آباد
هم خلایق رهند ز محنت و بیم   هم خزاین شود پر از زر و سیم
دشمنان گردن نیاز نهند   شیوهٔ انقیاد ساز دهند

قاصد فرستادن قیصر روم بنوشیروان تا معلوم کند او باوی در چه مقام است در صدد صلح است

قیصر روم سوی نوشروان   یاد در معرض ... قاصدی هوشمند کرد روان
قاصد شاه هوشمند نزد   تا زخامی خیال کج نپزد

چون

چون فرستاده از خرد زنده است   آن خردمندی فرستنده است
بعد ماهی ز رنج راه کشید   بدر بارگاه شاه رسید
دیدش ای بعدل بنشسته   در برو بسی ستمگران بسته
میفرستاد سوی هر کشور   حاکم از ملک خود پرور
نکته‌ای کرا بنهانی گفت   هریکیرا جدا جدا میگفت
از چو شغف بهر دیار کنید   بار عاما بر حق کار کنید
گر دهقان چو شکست بود   در کلد کون فاقه پست بود
تا مرلو امین نهید او را   تخم و گاو و زمین دهید او را
آبیاری کنید کشتش را   نفقت خور دهید زرتش را
گشت او را رسد چو وقت درود   مکنیدش درون بقبضه کرو
دانه را چون کند جدا از کاه   از سر راستی کنید نگاه
حق او آنچه است کم نکنید   بجوی خاطرش درهم نکنید
قوت جان و تن ز دهقانست   قوت روح و بدن ز دهقانست
گر نباید جهان ز دهقان بهر   قحط خیزد ز کار خانهٔ دهر
در رسد تا جوی بشهر شما   در تردد ز لطف و قهر شما

کار او را بلطف پیش آید
بار او را بقهر بکشاید ٭

مستانید ازو فزون از باج
باج گیری کشیده تیغ تاراج

تاجران مهتمان جهان اند
در بد و نیک تان خبر دارند

با همه کارتان به نیکی یاد
تا کنند از شما به نیکی یاد

اهل جمعیت اند پیشه وران
بهر نظم معاش کارگران ٭

آب ایشان بخیره بر مبرید
سکهٔ ایشان ز سکه بر مدرید

زر خجارا بهیه برانید ٭
حالی از هر قصور و نقصان نی

تا درین تنگنای جانفرسای
کم نهد کس ز رنج پردن پای

لنجای یمن و بذل بسیار
بر برید از دل غریبان بار ٭

جامهٔ کودکان بیار آئید
خامهٔ پیرکان بیارائید

چون شود تازه عالم از نوروز
سبزه و گل شود جهان فیروز

دعوت خلق را بسط آب نهید
عشرت و عیش را بساط نهید ٭

برید از دل فقیران زنگ
بنوای نی و نوازش چنگ ٭

تا بآنها چه کوشش بنمایند
از غم و رنج دل بیاسایند

چون گشایند دست جود و کرم
بر تهی کیسگان ببذل درم ٭

هر زمان

هر زمان شرح آن کرم بدهید
منت بذل آن درم منهید

در منت کرم شود مفقود ٭
در عدا دستم شود معدود

نیست منت چو رای طبع کریم
باشد از مقتضای نفس لئیم

قاصد روم را چو این سخنان
گشت مسموع شد شگفت کنان

شاه ازو این شگفت را دریافت
پرده از رخ آن شگفت شکافت

گفت ما را خدا اگر خواند
چون خدا مالک جهان داند

در رسوم خدایگانی ما
مهربانیست بود شیوهٔ ما

گر نه بر خلق مهربان باشیم
نایبان خدا چسان باشیم

قاصد روم چون بروم رسید
وآن سخن شاه روم ازو شنید

گفت الحق ارشاد و شاهان اوست
سرور تاج ملک خواهان اوست

رهبر مائیم و او شبان رمه
در بد و نیک پاسبان همه

به ره رخاک در بارش تاج نهیم
بندهٔ او شویم و باج دهیم

باید دعا گوی جناب خداوندی زخان بلندست هر ما دارم ار قلم بلند بالای پای برقبه قصر قصه قیصر و کنگرهٔ ایوان داستان انوشروان نهاد سر او بان داستان زرسید لاجرم انها را پی سر کرده و سر بر آن در آورد

و همواره این رسم میزند و رسائه دولتش پاینده باد و حجاب عدلش تابنده

کاش نوشیروان چنین که توی
عدلش از پیش تر فزون بودی

تا زدعوی عدل شرمنده
خسرو روم را شدی بنده

کردی از بندگی سرفرازی
پیش شاه مجاهد غازی

پشت بر پشت شاه و شاهان
بندگانش زجاه شاه و شان

محیط العز و العلا سلطان
بایزید الدرم شهم برسول

منبع جود مجمع الطاف ٭
مخزن عدل و معدن انصاف

خاک یونان زمین ازو گلشن
جان یونانیان ازو روشن ٭

کاشف عقده های یونانی
شارح نکته های ایمانی

رای او کنج علم را مفتاح
روی او بزم ملک را مصباح

کرده حلبش لفکر شافی
در کلام خدای کشافی

در شارات او شفا مکنون
اصل و فرع نجات او قانون

نه محیطی ز شرح او رسته
نه قلیدسی ز شرح او رسته

در خیالات هیئات افلاک
طبع او در نهایت ادراک

سطحی در موقف تائید
مطلع بر مقاصد تجرید

لفظ

لفظ و خطش مطالع انوار
نظم و نثرش طوالع اسرار

پیش ازین گر نبوده راندی حرف
از علوم عرب چه نحو و چه صرف

سبز از بس شدی زخطش
رشک جنان در آن فواید خوش

حفظ شد چون ز علم بر کرد ٭
روی بر اعدای دین سفر کرد

آن غزا ما نه بلا کرد ٭
بر عدو صورت غزا که کرد

تیغ او آفتاب رخشانست
گشته طالع بر اوج ایمانست

گشته زو ظلمت ضلالت دور
عالم از پرتو هدی پر نور

مجلس آن ازدهای جوکوارت
کش درون مخالفان غارت

نیز آن ازدها ز چوب ازدم
در کشد عمر بد ربی در دم

تیرش آن جره باز تیز پرست
هر ان زاشیانه ظفرست

بر جهت خصم لگد کند
مرغ جان همه شکار کند

چون دهد پشت خواسته جاه
کند اندر جهان بعدل پناه

رسم ظلم از زمانه بر خیزد
ظالم از هر کرانه بگریزد ٭

شیر با گاو صلح جوی شود
گرگ با میش نرم خوی شود

بگذرد از نشگ رنگ پلنگ
با دو در یک شود باد بدرنگ

چون نهد سر بخواب خرگوش   گیردش سگ بمهر در آغوش
باد دم ارزد سپید از مگس راند   تا برو خواب بر نشوراند
یوز خوف سیاست شه را   مزد پوستیان رود بر سر
در شب پوستینش سر در ری   چابک آید بپوستیان در ری
تیهو ایمن ز باز چون دراج   نکند نقد عمرش آن تاراج
بلبل از ان ایمنی شود سرری   برزند قهقهه ز کبک دری
خواهم از جود او سخن را نم   چون کفش دُر و گوهر افشان نم
بازگویم که گوهر افشان ابر   پیش دستش بود ز ناز آسینی
ابر نیسان که در فشان آمد   آب روی با ابر کان آمد
که شمردان لسجه انگشت   پاکه بهر داز ین بکلی مشت
بسط کرده لب از فضل و کرم   طی شده بارنامه حاتم
هر کدایی ز جود او منت   پیش او ذکر معن بیمنی است
کان ز دستش بکره بچه بیاه   سخته زیر سنگ منزل کاه
ور نه بخشد لوای چهار ازو   یکی دفعه حاصل کان شود
بحر پر شور کرده در عمان   گوهر خویش در صدف پنهان

وان صدف را

وان صدف را بقعر داده مقر   زیر و بالای او هزار خطر
زان هزاران هر چون قند بکفش   نه هزار تاج خویشتن بر فرش
بلکه بر فرق هر گدا ریزد   همچو باران هر بر کیا ریزد
جابجا تا کی این سخن رانی   در مدیح جناب سلطانی
تو که باشی که مدح او گویی   کام خاطر ز مدح او جویی
از ثنا و مدیح دست بدار   بدعا سوی صبح دست برآر
کای خداوند کردگار کریم   ای خدا پادشاه قدیم
با وجوبت ازل چو دی دیر   با بقایت بنو چندان دیر
نه فلک نقطه زیر کارت   هفت دریا نمی ز لودارت
مدت صنع تو چه لمح بصر   بلکه آن نیز از تو بهره قصر
می بگویم در این و آتش ده   گویم آتش بده ار آتش ده
هر چه داسینی سعادت ابدی   در توفیق او برد بختش ی
از خواست هر دم مشتق   اشتقاقیت بس لطیف احق
از زبان منشی آن سپهر   بیلکواهان جاشر ارشه چهر
دمبدم گوش او چه صبح و چه شام   هست تکرار هر اد بدوام

بنفاذ حرسان قرین بادا   همه را سروی جهان بادا

در بیان آنکه ظلم پادشاه چون سیلی چپ است هر چند سخت است سست نماید و ظلم دیگران چون مشت پرکنده رقیب هر چند سست نماید سخت آید

ای ز بس مایه‌ی کشیده سر سپهر   خاک پای تو گشته افسر مهر
دل و فضل خدایت آن پایه   که شدی مر خدا را سایه
از تفتر مهر بکرد ان سر   سایه را جای بر زمین خوشتر
جای سایه که آسمان گوی   خلق را کی ز خور امان بودی
هر کرا تیغ خور بفرق سر است   سایه او راز خم خور سپر است
حق لنشد مدت نحت دلاوری   تا کنی پیش تیغهاش سپری
نه که چون تیغ خون فشان باشی   آفت جان این و آن باشی
عدل را رو بچرخ والا کن   ظلم را در چه عدم جا کن
بیخ ظالم ز باغ ملک بکن   شاخ ظلم از درخت دین بشکن
بر سر این درخت آورد ار بیخ   بار تغییر و میوه تو بیخ
دست ظالم اگر نیازی بست   ه بیارد کی ز خشنی شکست

ز چه آن

بر جهان شهریار اوست نه تو   صاحب قدرار اوست نه تو
ده زاور نیک خسروی پیش   خاتم ملک کن در انگشتش
ظلم یک کس کشیدن آسانست   ظلم جو چون در شهر فراوانست
تیر گر یکطرف رسد بر مرد   ب سپر دفع آن تواند کرد
ور ز هر سو رسد و چهار کرد   چاره یا مرگ یا فرار کند

پیغام فرستادن سلطان محمود غزنوی به پادشاه روم که اگر من بنده‌زاده‌ام اما قرار مملکت و دین را بر این وجه داده‌ام که هیچ قوی یا زور را مجال آن نیست و نمانده است که دست تطاول بمال ضعیفی دراز کند و اگر ناگاه درازدستی واقع گردد بموجب خبر بوده من بود و انصاف دادن پادشاه روم که هر کرا در سبب ضبط و سیاست چنین بالا بود می‌شاید که همه زرداران زیر دست او باشند

شاه غزنین چو واقفی ز غلام   که یقین بباج خواهی روم
گفت با او که گنبده شوال   از تو نهان جاه و جلال

ابلهی بنده‌زادهٔ محمود
اینچنین از کس کشی روی نبرد

تو چه خواهی جواب آن گفت
وین عیار از خمیر ایشان برخاست

گفت شه چو این سؤال از بهشت
که گوید جواب از تو درست

گفت بر گو از آنکه آن بنیاد است
لیک از این بنده که شه بنیاد است

زانکه دلوش خدای آن شاهی
ار کسی راز باد تا ماهی

ز ستم دست ظلم کشیدن
گو نماند فرو ز آن دلوان

ظلم کردن چو او نیارد کس
چشمهٔ ظلم از تو آید و بس

رومیان این سخن چو بشنفتند
بتعجب بیکدگر گفتند

هر او را از سر ابری ما
بهرهٔ خویشتن ز باج گیری ها

بر ترا روی چو گوهر باریست
باج او گو همه عار بیست

اهل عالم رهین خود اند
بلکه بر دین پادشه خود اند

همه آیین شاه خود گیرند
همه بر دین پادشه میرند

ای بما هی بر دلت شاهی
ور خوانین ملک آگاهی

روی در چشمهٔ بقا آورد
پای بر چشمهٔ حیات آورد

آنچنان زی در زیستن شاید
هر که انسان زید بر آساید

بپسند

ملک پسند آنچه شرع بپسندد
ملک بی‌سی آندری در او بندد

هرچه جز شرع دین از او برزن
دست در دامن پیمبر زن

راستی داد خویش اگر راست جویی
آوری ای رو براه راست بپوی

همچو او شاه راستان گویا
در همین شیوه راستان گویا

کجروان روی در ره تو نهند
وز کجی همچو راستان برهند

در کلمهٔ عدل عین را چون چشم بر سر آمده است مفتوح است و دال را چون دل در اندرون قرار گرفته ساکن یعنی می‌باید که صاحب عدل علی الدوام چشم ابصار و بصیرت بر حال رعایا مفتوح بود و اغماض از آن جایز نه و دل و زبان از تظلم مظلومان در مرکز عدل آرمیده و جنبش و اضطراب در آن ممکن نه

شاه باید که چشم باز بود
بر بد و نیک سرفراز بود

چشم او باز باشد از چپ و راست
تا ز عالم برون بود کم و کاست

هر که بیند که او نه راست رواست
دل و جانش بکجروی گرواست

همچو تیر کجش بیندازد
کیش خود از او بپردازد

نه که همچون کمان کشد سوی خویش
دهدش جایگه به پهلوی خویش

باید او را وسیله‌ای ز حلم شکوه
کش نگیرد ز دلو خواه ستوه

دلو خواهی که از تنگدلی
نیست او کند بسنگدلی

نشود از حدیث او پاسنگ
ور جفا گویدش بلند آهنگ

ور جهد از زبان او شرری
همچو آتش کند در او اثری

گو درون را از آب صافی کن
و آتشش را بآب تلافی کن

ور نریزد بآتش او آب
زان فتد روز حشر در تب و تاب

حکایت پیره زنی از اهل باورد که سخن درشت پرداخت و سلطان محمود را کرم ساخت و سخن دیگر نرم گردانیده بر حد داد و دهی رسانید

پیش سلطان غازی محمود
در شه تختگاه غزنین بود

پیره زالی ز خطهٔ باورد
حظ باورد بیان بروی آورد

هر عوانی ز خلعت دین عور
چشم جانش ز نور ایمان کور

بتقلب گرفته باغش را
ساخت جا گلشن و فراغش سود

شاه دلوش مآل عدل طراز
هر عوان ملک او کذر زد باز

لیک آن بد سرشت خصال
یافته گون ز تهاش مآل

کفش ملک

گفت مشکل در این عجوزه دگر
سوی غزنین کشید بهر نفر

بار دیگر عجوز بیسامان
برزد از ظلم آن عوان دامان

روی در دار ملک غزنین که
شیوهٔ دلو خواهی آیین که

شاه گفتش بر مآل دگر
کش نباشد از آن مآل گذر

گفت شاها مآل بد احکیم
مایهٔ قیل و قال شد چه کنم

آنکه اول مآل تو شنید
خواهد آخر مآل تو بدرید

شه شد از حکم طبع تخت سخن
هرو از غصه خاک بر سر کن

پیره زن گفت با دل صد چاک
در این بر سر از چه ریزم خاک

خاک بهتر بفرق سلطانی
که بدارد دلش ز فرمانی

گرچه خوانند شاه و سلطانش
گوش ننهند کسی بفرمانش

شه چو بشنید قول آن دلریش
شد پشیمان ز بخت کج خویش

بحلی خواست از او بصد خجلی
دلو فرمان ز بعد او بیکلی

هر کرو هی ز رحم کردن تاب
تخت دل چون فرشتگان علاب

کرم خویش گشته ده درمی
در حق آن عوان باوردی

همچو دزدان کشنده بردارش
بلکه همچون سگان بدیوارش

با چنین خوارشان چو خون ریزند / آن تماشان بگردن آویزند
کانکه از حکم شاه سر تابد / بس جزاها کزین بتر یابد
چون سیاست بدین قرار گرفت / ظلم جوی از میان کنار گرفت
نام ظالم چو از جهان گم باد / غیبت او حضور مردم باد

چون حرف نخست از سر ظالم برود جز سه حرف الم نماند این اشارت بآنست که چون سر کریبان عدم در خواهد کشید جز الم چیز دیگر نخواهد دید و لفظ سیاست که متضمن سه حرف یاس است مبنی از آن معنیست که چاپیده سیاست ظالم متضمن یاس کلی وی بود از آزار تکالب ظالم

معدلت پیرا جهان دارا / زیر حکمت سکندر و دارا
عالم از عدل تو پر آوازه / فضل و جود تست بیرون از اندازه
عدل را زاد راه خود کن / ظلم را همنشین عنقا کن
عدل خواهی که بر مزید شود / ظلم باید که ناپدید شود
چون بود شاه معدلت پیشه / وندران منقبت یکی اندیشه
گوسپند از ظلم دار نگاه / زانکه ظلم است ظلم سیاه
گرگ

گرگ چون در رمه روا باشد / جرم بر گردن شبان باشد
ظلم شاخیست و بیخ آن ظالم / شاخ را بیخ پرورد دائم
گر فتد شاخ از تو در کم و کاست / بجهد شاخ دیگر از چپ و راست
بیخ را بر کن از نشیمن خود / تا تو آسوده ز رنج شاخ بد
تیغ از ظالمان مدار دریغ / عدل را دار در حمایت تیغ
چون سیاست کم از گناه بود / مجرمان را چه اشتباه بود
زجر کم دفع ظلم نتواند / فصد ناقص مرض بشوراند

حکایت پیره زال که در راه بر سلطان سنجر ماجرا گرفت و از بیداد یکدو سه ظالم دادخواهی کرد و ظلم ایشان را از راه برداشت

بود در مرو شاهجهان زالی / همچو زال جهان کهن سالی
روزی آمد ز خنجر ستمی / بروی از یکدو لشکری المی
از تظلم زبان چو خنجر کرد / روی در رهگذار سنجر کرد
دید کز راه میرسد سنجر / برده از سرکشی بکیوان سر
بانگ بر داشت کای شه نیکو کار / گوش خود سوی ستمزده ایشان دار
گوش سنجر چو آن نفیر شنید / بارگی سوی گنده پیر کشید

گفت کای پیرزن چه حالتست / ور کسی رنجه کرد فرمایدت
گفت من رنجکش کمین زالم / کمتر از صد نباید کی سالم
خفته در خانه ام سه چار یتیم / دلشان بهر نیم نان بدو نیم
غیر نان جوین نخورده طعام / کرده شیرین دهن ز میوه بنام
بهر میهمان گفتگو کردند / در من انگور آرزو کردند
سوی ده جستم از وطن دوری / تن نهادم برنج مزدوری
دستم آمد یکی چو پنجه مزد / رابله پر چو خوشه انگور
چون ز ره دست مزد خواستم / پر شد از آرزوی خوش بدم
با دل خرم و لب خندان / رو نهادم بسوی فرزندان
یکدو بیدادگر ز لشکر تو / در ره عدل و ظلم یاور تو
بر من خسته غارت آوردند / سبدم زار ز زر تهی کردند
هیچکس را چو من ز طالع بد / بر نیاید تهی ز آب سبد
تو چنین فارغ و جگرخواران / از جفای تو خون دل باران
این چه شاهی و مملکت داریست / در دل خلق تخم غم کاریست
دست از عدل و لو برداشته / ظالمان بر جهان گماشته
ای چه بود

ای چه بود رعیت حد کسی / که برآرد ز ظلم تو نفسی
چون هویدا شود سرای نهفت / چه جواب خدای خواهی گفت
وی بنخوت نهاده بر سر تاج / از تو فردا اجل کشد تاراج
بهر یک مزدوری این شور چه / در سر این نخوت و غرور چه
کنگر تاج تو چو اره کشید / از جهان بیخ عافیت ببرید
قبه چتر تو چو گشت بلند / سایه ظلم بر جهان افکند
خلقی از تاب مهر بیمایه / بعد افزود بیکسی در این سایه
تو چنین گرم از جهان خویش / کام زن در ره ضلالت خویش
تو نهاده بتخت پشت فراغ / میوه عیش میخوری زین باغ
مانده در باغ ملک پیره زنان / مضطر از دست ظلم مویه کنان
پیره کان در فغان ز میوه بری / تو گشاده دهان بمیوه خوری
پیش از آن کت اجل دهان بندد / خصمت از هیبتت بدستان خندد
چشم بگشا چو عاقبت بینان / بنگر احوال زار مسکینان
شاه سنجر چو حال او دانست / صبر بر حال خویش نتوانست
دست بر رو نهاد و زار گریست / گفت با خود که این چه کارگریست

لعنت برین زشتی و تباهی ما — لعنت برین خودی و شاهی ما
شرم ما بادا ازین جهانداری — شرم ما بادا ازین جهانخواری
ما قوی شاد و دیگران ناشاد — ما خوش آباد و ملک ناآباد
بعد از آن گفت کان همه ظلما — وان همه سر دفتر مظالم را
دفتر عمر پاره پاره کنند — تا همه مردمان نظاره کنند
بهر آن زر عطا مقرر که — از زر و قاب زر توانگر کرد
داد باز زر یکی زرش مقدور — تا از آن کور کان خورند ابکور
کردش از جود و عدل خود خشنود — در جهان تا که بود از آن خوشنود

در خواب دیدن عبدالله بن عمر بعد از دوازده سال پدر خود را و خبر دادن وی از مناقشه در حساب و مضایقه در حقوق عباد

دید پور عمر بچشم خیال — مر عمر را پس از دوازده سال
گفت بابا ترا چه حال افتاد — از رحال میت نیامد یاد
گفت از وقت مرگ تا امروز — حالتی داشتم عجب جانسوز
از سوال مظالم مردم — دست و پا کرده بود عقلم گم
پای میشی شکست در بغداد — در پل تخت گشت بی بنیاد

ربیع وزری

ربیع ورزی نه زان بگردن من — حاجتش راست زد بدامن من
هم چرا از عمارت آن پل — داشتی دست ای خلیفه کل
تا در آن سمکنی حادثه رای — رفت از دست پیرزالی پای
بود قایم جهان بعدل عمر — همه شد در جهان بعدل سمر
عدل او روی در نهایت کرد — تا که در نام او سرایت کرد
نامش از عدل چون مشکل شد — گر در دیگر بقبح مبدل شد
لشکرش زان زکوت باید داد — شد مروج بقبح جمله بلاد
چنین عدل چون محاسب گشت — بنگر تا چه حد مصیبت گشت
آنکه عدلش ز ظلم خالی نیست — نامش از عدل لعنت عالی نیست
بلکه جز راه ظلم کم سپرد — حال فردای او جهان نگذرد

حکایت هرمز ابن کسری و منادی فرمودن وی سپاه را که هیچکس در نماند و بریدن گوش آنکس را آن منادی گوش نکرد

پور کسری که داشت هرمز نام — داد بعدلش گرفته بود آرام
چون روان آمدی ز شهر سپاه — این منادی زدی ببهر سپاه
دهقان در کشت هیچکس ننهد — پای در کشت زار کس ننهد

فی المثل هر که خوشه بشکند — تا کسی زخم خیره میکند
همچو خوشه بتیر دوزندش — خرمن از برق تیغ سوزندش
از قضا اسب یک پسرش — بود در راه بخیر و سرش
روزی از همرهی سلطان ماند — اسب در کشت زار دهقان راند
زین حکایت خبر بشاه رسید — بنیایت کردش گوش برید
یعنی آنکس که گوش بر بانیست — بمنادی بایش بروا نیست
بهر عبرت گرفتن که دم — گوش کو بر سرش نباشد به
بعد از آن گفت تا کشند زجان — لیر او غرامت دهقان
همچنین از سپاه او دگری — پیش شاه و سپاه معتبری
برگی از رزی کشف میکرد — بتماشای رز نظر میکرد
تا که از پهلویش جنیبت جست — خوشه غوره ز تاک بشکست
صاحب باغ برگرفت فغان — کای زرشاده از تو کیش مغان
اهل دین مغان کم آزار است — جستی از آزارم این چه پندار است
مردم ای بدین خود در دل — تا کنم از تو پیش شاه گله
زو سپاهی چو نام شه بشنید — زهره او ز بیم شه بدرید

کمری داشت

کمری داشت بر میان از زر — کردش آویزه خوشهای گهر
دست زد در میان کمر بگشاد — پیش آن مرد باغبان بنهاد
گفت تا دان خوشه که شکست — بین که دادم چه خوشهات بدست
گر از آن بود خوشه انگور — باشد این بار گوهر منثور
رگ جانم ز تن گسیخته گیر — خونم از تیغ شاه ریخته گیر

حکایت پادشاهی که گوش وی گرفته بود و سامعه اش خلل پذیرفته و از ناشنیدن آواز دادخواهان و سوال محتاجان تاسف میخورد و اظهار تلهف میکرد

خسروی را بود صاحب هوش — بسته شد از سماع راز دو گوش
نه طبیبان علاج دانستند — نه حکیمان دوا توانستند
جزع بیقیاس آغاز کرد — فزع بیشمار پیش آورد
یکی از بعض دعلم علم — گفت کای خسرو ستوده شیم
گر ز ده حس یکی گشت ترا — هر چه بایسته عشرت ترا
این همه شور و اضطراب از چه — وین همه گریه و عذاب از چه
شکر میکن کزان درو نیست — رخ محنت زداد کردی نیست

دستی از رنج ناخوش آوازان / جستی از دام کید غمازان
بر دلت بس ز نور صدق فروغ / بسته شد گوش راه بسته از دروغ
گوش کز رفت هرش باید داد / گفتگوی سرودش باید باد
گفت شاها دلت بدانش خوش / در تو روشن ضمیر دانش کش
زیرا گوش بهر آن باید / تا بدان بانگ مطربان آید
بنوای طرب کنم آهنگ / بشنوم صوت عود و نغمه چنگ
رقص او در درون نه جای بهم / زلب طاقت طبای بهم
گوشم از بهر آن بود در کار / هرکه ور کسی رسد بتو زار
بر در بارگاه با سر راه / دل او خواهد زمن بناله و آه
بنهم گوش من بفریادش / بدهم همچو عادلان دادش
یا چو خیزد نفیر محنت حی / دیده زاخلاف دهر تاری
کار او را دهم ز بخشش ساز / تا امید از درم نگردد باز
دل شه چون هوا گرفت لهو / ملک دین را زوی بگشت لهو
صولت ملک نیز و عفت دین / دامن از کار ملک شکر در چین
دلش از تن بدان لاله عذار / در تمنای بوس و غرق کنار
باکه از خصم

باکه از خصم کین برهاند / کو به برتیغ آبدار دهد
قبله شاه شهر طراز است / گر همه شاهدان جمیلتر است
نخل بالاش رمح نیزه گذار / بر صف صفدران گره در کار
چشم شهلای او لبر سیاه / سرمه او غبار نعل سیاه
غمزه او سنان سینه شکاف / سینه پر دلان بروز مصاف
طلعتش چون آب تیغ صقیل / غازیان را بروز فتح دلیل
هر که بر طلعتش کشاد نظر / لبت دیده رشاهدان دگر
الله الله که راست این شاهد / چه بلا دلرباست این شاهد
دل صد کس بخون بیالاید / تا یکی را حجاب لب بنماید

گفتار در آنکه پادشاه را از دو نفر گریز نیست عالمی دو کار دین وی پردازد و وزیری کاردان در بارگاه دنیاوی وی بسازد

شاه را چاره نیست از دو نفر / تا زند در جهان بدولت فر
آن یکی کار دین او سازد / آن دگر کار ملک پردازد
اولا ذکر آن کنم آغاز / در کند کار شرع و دین را ساز
کیست آن عالمی بعلم علم / زده اندر عمل بعلم قدم

کشت گشت از اول العلم لوب / شجر طیبش رسید دلیت
اصلها ثابت بقوت دین / فرعها فی السماء بقوت دین
بیخ او در زمین دین محکم / شاخ او میوه ریز بر عالم
گر بلغزد شکسته را پای / در ره دین زلغزش بدفرمای
بره ناشسته دست او گرد / عذر او سو لطف بپذیرد
شاه اگر از فریب نفس چو دان / یا زمیدان دین نهد بیرون
خر او در جلاب نگذارد / زان غلطش گرفته باز آرد
در همه رازها بود محرم / بر همه رسمها بود مرهم
جز برای خدا نفس نزند / قدم اندر ره هوس ننهد
هرچه گوید برای حق گوید / راه حق را برای حق پوید
نه که پهلوی ظلم پرورد آن / بنشیند بقرب آن یاران
بخوشش آید زبان گشاده کند / مرد هر زر ه ش ده کند
در دارد فقه لشان رو بال / پاک سازد چو شان ز جدل
سکم جرح و جسد او آزش / تا ورد از جوا جهان بارش
هرچه پیش آیدش چه تلخ و چه شور / نکند فرق هیچ چون لطه کور
چون لطه کور

چون لطه کور لقمه اندازد / کودن خود با آسمان بازد
کمس است او و این عوانان سگ / خوان سگ چون غذایش اندر کرک
گه که از کف بر هوا و هوس / سگ ز تقلید او بسر گوید کس
سگ کس بسجاه پس نشود / قلب او غیر سگ کس نشود

حکایت آن امیر خوارزمی در ظلم و فسق خود که شریعت را سست کردی

بود امیری بخطه خوارزم / همه جا ظلم جو چه بزم و چه رزم
وز پی کامها چه صبح و چه شام / شرع بیت روی همی زد گام
چار زن داشت یک چو ان نکاح / زان فزون از چهار نیست مباح
هر کجا دختر مسلمانی / پس ستر عفاف پنهانی
بکند هر امیرش فریادی / چند زن پیش او فرستادی
تا کشیدندش بخاک و بخون / داو ز بندیش زیکیه برون
بحرمگاه امیر کفر / بحرم داروی پسر دیدی
میر چون آمدی بگاه نشاط / گستریدی ببزم گاه بساط
دختری را به پیش خود خواندی / کفرها بر زبان او راندی
تا چو کافر شدی از آن گفتن / بنده اش ساختی اسیر کنان

گردش پا لنگ فاحش شد بنده / ره نباشد لنگ فاحش بر بنده
چیست این کارهای بدفرجام / حیلهای ائمهٔ ایام
که کار الحق حسب شرع / ره بلندیست از دو منهاج شرع
در بیان شرع از حیله‌گران / پردهٔ آن کرده سد بدران

حکایت محتسب بغداد و منکر پیش وی معروف بود و معروف در نظر او منکر مینمود

حاجیان را وقت حج چون شد / ره بدار الخلافه بغداد
بهر ایشان محتسب داد این / گفت تا منزلی کنند خالی
گفت فردا باین قیام کنم / نزل بخشان مقام کنم
بامدادان کسی فرستادند / وان سخن را بیاد او دادند
گفت رو کو محتسب امروز / مجلسی ساخته جهان افروز
همه اعیان شهر بنشسته / جز به پیمانه می نه پیمانه
رفته از هش و خود نیاد او را / یاد از حج و کعبه یاد او را
روز دیگر چنین رسید خبر / ره نیارد گشت بام از در
همچنان از شراب مست / همچو پیمانه رفته از دست

درایشم روز

در سیم روز آمد از وی خط / ره بعد الم نشسته لب شط
آمد آهنگ ز موصل آب باب / کشتی پر ز خنبهای شراب
میکنم راست نرخ پیمانه / میدهم عدل آل اهل میخانه
ره بی غیر می نیت میزنند / از دفاع غلیظ پیر میزنند
چون ازین کارها بپردازم / بهر منزل بهر طرف تازم
تو ره پیدا کنم بسام ثنا / منزلی لایق مقام ثنا
حاجی چون شنید این کلمات / قال یا کلب کل آیات ات
لعنت حق بر محتسب باد / بر خط و نامه کتابت باد
هیچ معروف سرنوشت تو نیست / هیچ منکر چو روی زشت تو نیست
هر کجا بایستی آمد هی / نکند کار جز بکار اسبی
شهر بغداد و ملک جائیست / در میانش چو دجله دریائیست
زیر خاکش بود بهشت بیانی / از فراز آب او لجای حدائی
روی شهرش ز جوی تو پیدا / فسق کاران درو حافق ایشان
جای عیاش لعبت قرابت همه / رقص و الحاد و زندقه است همه
دارم از درد آسمان گله / ره چرا از نزول زلزله

خرد کار زار بیاد در دست برون / زند کان را بیفکنند بیرون
تا شود ظاهرش چو علیین / باطن او شود بتر از سجین
پاک دستان براو بیاسایند / کفر کیشان در و بفرسایند

در بیان آنکه چنانکه پادشاهان را از دانشمند خوب گفتار نیک کردار ناچار است از وزیر مشیر با تدبیر در رعایت رعایا و حمایت کافه برایا رسانند ناگزیر تا کار ملک او راست بود

شاه را آنچه که نیست گزیر / از فقیهی براه شرع بشیر
از وزیر آنچنان گزیرش نیست / هر کسی لایق دلپذیرش نیست
بوزیری کسی بود در خور / کز همه نیک شد به بود برتر
مشفق معتدل نکو کاری / نیک کردار راست گفتاری
دلش از حال نیک و بد آگاه / دست از مال نیک و بد کوتاه
با فقیران خورد غم پدری / با کبیران زند دم پسری
همه را خویش خویش پندارد / خویش را سینه ریش بگذارد
باشد از وزر مستحق وزیر / بر این استحقاق شهد بگیر
وزر بارد وزیر بارکش است / خطر او تر بار خوش است

میکند

میکند بار خلق بر دوش شاه / میشود شان ز ظلم شاه پناه
میکند پادشه احتیاط مور / تا نیفتد ز خلق بر شه زور
نکند تیره عالم از قوره / نفکند تخم سعی در شوره
از کفایت کری بپیچد سر / بر کفایت گران نپیچد در

حکایت آن بدسرشت که صاحب عباد نامه نوشت که فلان مالدار مرد و از وی مال خطیر مانده و بجز یک طفل صغیر وارثی ندارد و جواب نوشتن صاحب عباد بروی

ابن عباد آن رئیس رشاد / با عباد دوستدار کار عباد
نام او در زمانه گرفت است / همچو او سی درین گروه کمست
سوی او بد سعی ز خبث سرشت / بعنایت یکی صحیفه نوشت
که فلان در بلاد چون قارون / شد برون زین نشیمن وارون
وارث ملک او ز ناکس و کس / طفلکی خورد سال مانده و بس
خوشتر آنکه دست بگشاید / مال او بهر جهت رباید
شاید او نیز کار بسیار / یا درین حرکت شته زنید
آن کریم زمانه خامه کشید / وین حروفش بسیط نامه کشید

کان سفر کرده زین سرای امید — باد مقرون رحمت جاوید
طفلش ایمن ز حادثات زمن — باد در پروردهٔ نبات حسن
مال او باد بیشتر روز بروز — در فزایش دولت فیروز
وانکه اظهار این شکایت کرد — بهر ما دعوی کفایت کرد
دلش ز شادی تهی و غش ز درم — ابدالدهر خار باد و دژم

نصیحت مهی از غفلت و ملاهی منتفی لسلاطین

بشنو ای خواجه این حکایت را — بنگر این دانش و درایت را
تو قسم جز جنس آدمی — با ملک در مقام محرمی
گر قلم میزند ببنان زن — گوهر مکرمت ازین کان کن
ور بیفکند قلم از انگشت — باد با او خجسته انگشت
روی زرد و دلی دو رنگ است آه چه — باد در فتنه زمانه گشت آه چه
چند بر مال و جاه لرزیدن — چند در زر و وبال ورزیدن
قصهٔ ظالمان اگر شنوی — کیف ظلمشان اگر خود دیدی
هیچ ازان اعتبار نگرفتی — لیک این کار و بار نگرفتی
پیش آیندم اگر همچو ملک مری — در ره ظلم تیز تک مری

لوی

تو میکرد وار نیکی بار آی — با صفات فرشته دمساز آی
ورنه بر رستم از عالم گذران — با تو آن هم کنند با دگران

حکایت سیاست نمودن سلطان یعقوب آن جوان شیرازی را

بو یعقوب حسن شاهی — آسمان جلال را ماهی
نوجوانی اگر رسیده بسی — لیک کارش به غور کار رسی
ملک از بیم تا خراسان داشت — ورنه بر جای مالی هراس انداشت
پشت ظلم او ز ان گشت ازو — صیت نوشیروان گذشت ازو
روزی آمد ز خطهٔ شیراز — رقعه برد عاجزی اهل نیاز
کان فلان ظالم ستم پیشه — بکف آورده از قلم تیشه
میزند بیخ بنده کان خدای — ای خداوند مرحمت فرمای
سوی تبریز خواندش به کرا — یعنی آن بحث و بد رگ را
آه کو تا که بکردم داد من — گرچه کین بود آنچه با من
کاندرین قصه چون سخن آید — آن جوان بر من جوانی (زن شوهر دار کامل)
شاهش آن قصه پیش خود بنشاند — رقعه سر تا بپای بر روی خواند
گرچه آن کار کهنه اول بار — که جز آنکه بود اقرار

شاه چاچی کمان نهاده بدست — ناوک جان ستان کمان از شست
هدف تیر خشم کرد او را — همچو یک چار چشم کرد او را
ازی آن تیر از دو چرخ گذر — شد گشاده بدو دو چشم دگر
تا بتنها سزای خود بیند — کار بد را جزای خود بیند
جهت از ان دست و شست دیر کمان — هر چه آن شه بجز دوران دوران
قفت باد بی نیازی تافت — روی از ان صورت مجازی تافت
لطف ایزد نثار جانش باد — فضل حق رحمت روانش باد

گفتار در احتیاج پادشاهان در مهمات ملکی بر اساس حکیمان فلک پیمایی و منجمان ستاره شناس

هر چه پیدا بزیر چرخ کبود — هر که جنبش از عدم بوجود
گرچه اول نمود روی اینجاست — جنبش آن ز عالم بالاست
نیست روزی بزد ما دبستی — کش نباید ز آسمان سببی
بی سبب ز آسمان نتابد نور — بی سبب بر زبان نجنبد مور
لاجرم نکته جوی دانش کیش — چرخ پیما لعب کرد اندیش
ز اختلافات کهش خلک — مختلف وصفها کند لورک

پلنگ

پیدا از ابر پاک جدا اثری — کان اثر را پدید آورد کری
آورد حکمهای گونا گون — از برای جهانیان بیرون
زند احکام سعد و نحس شناس — زان بامید خفت و زین بهراس
آن به هر ور کنش نوید آورد — این خلل در ره امید آورد
بچنین علم جمله محتاج اند — خاصه آنان که صاحب تاج اند
هست در بزم و رزم و کشت و شکار — حق راست وقتشان در کار
زان که آسایش خفت و عمل — در همه کار و بار خلق خلل
همه عالم تنند و ایشان دل — کار بر تن ز دل بود مشکل
تا بود دل درون تن اصلاح — اصلاح جست تن صلاح درون
ور فسادی بدل رسد ناگاه — بهر تن فساد یابد راه
ای لب حکمهای روشن وراست — همچو الهام وحی یکم دگاست
اهد از زبان اهل نجوم — صدق آن عاقبت شود معلوم
بنده را روی در خدای آرد — صورت بند یکی از جو
دل او زین بلا بگرداند — رخش همت بران سرا راند

حکایت خواجه نظام الملک و منجم موصلی

بود در درگه نظام الملک / هر فلک بهر فضل او را فلک
موصلی استی به پیش نور / بنجوم و صعد آن مشهور
پشت او چون کمان قبضه نشیب / منقش در کمانش تیر از غیب
هر چه از اسماک خبر دادی / تیر حکمش خطا نیفتادی
بود در شهر خادم خواجه / در سفرها ملازم خواجه
ضعف پیری بر او چو زور آورد / روی در عالم سفر آورد
خواست روزی ز خواجه اذن و نهاد / رخت بر روی ره در بغداد
خواجه وقت وداع با او گفت / کای دلت گنج رازهای نهفت
که بود وقت رخت بستن من / صدقه بر گهر شکستن من
گفت چون من رود بس از استماد / رخت بندی ازین نشیمن گاه
دستت از کار و بار بسته شود / صدقه بر گهر شکسته شود
خواجه این راز را که میدانست / چشم بر راه اهل دل میداشت
ز آن شب تو در سر کار ادیبی / خبر موصلی بر سیدی
هر که از صحبتش خبر گفتی / همچو گل از نشاط بشکفتی
موصلی را به نامه کردی یاد / خاطرش باز تحفه کردی شاد

زین حکایت

زین حکایت گذشت سالی چند / بود خواجه به کام خود خورسند
ناگهان قاصدی رسید از راه / از نشابور و اهل آن ناگاه
خواجه اول ز موصلی پرسید / گفت مسکین بخواه جان بخشید
زان خبر وقت خواجه در هم شد / دل با دشش نشسته غم شد
بحل خواست از ستم زدگان / شادمان رخت جان بعزم کران
وقفها کرد و وقف نامه نوشت / تخم چندین هزار نیکی کشت
بندگان را ز بند کرد آزاد / رخت زا زاد تا هشتاد سال
کرد از نقد رم درمش بهره / وام داران از آن شدند خرسند
بوریا بر زبان دراز نکرد / بس گره ها ز کار باز کرد
شست از کار و بار دنیا دست / دیده بر راه انتظار نشست
تا به تیغ جماعتی بیباک / لوح جانش ز حرف ایمان پاک
کرد جا در حظیره شهدا / روح الله روحه ابدا

نگار در احتیاج بطبیب حفظ صحت برای وی شروط است
و معالجه هرچه به بندی تر روی شروط

دلی بود او استاد کار گراز / تن بدستش نهاده است کار

کارش از بهر راحت هر رای / یاری خلق و بندگی خدای
شغل استاد را بهر حالت / تا ازو کارها درست آید
تا قلم را بخت ذات دبیر / نشر اسند بکلک تدبیر
نزد هر مراد هر خلش / خوش نباشد بچشم کس قمش
تا هر کلک زصنعت ننگاک / نه از گنده ی درستی پاک
که قلم را توان تراشیدن / روی دفتر بآن خراشیدن
همچنین تن هر است دل گشت / کارهای دل طبیب بادست درست
حارسی باید دقیقه شناس / کش ز آفات و هر دلاو پاس
حفظ صحت بر او کند آغاز / صحت رفته سو بیارد باز
در مزاجت هر اختلال افتد / منحرف گشته زاعتدال افتد
کند از یاوری علم و عمل / انحرافش باعتدال بدل
کیست حارس طبیب روشن رای / نخبه در راه کس بحکمت پای
برده در علم حکمت کوشش / کرده آن راز از برای نکیش
موسی مشفق نکو کاری / خاطری زو ندیده آزاری
با همه بدله گوی چندان رو / با همه مهربان و نیکو خوی

نه در

نه در ابروش چین ز تنگدلی / نه گره بر جبین ز تنگ سیلی
طلعت او شفای بیماران / خنده اش راحت جگر خواران
مترقب لقای او آن سو / منتظر رضای او آن سو
دست او در سبب چو اهل حجاب / دل او با مسبب الاسباب

شافعی گفته است به بایستی که طبیب مسلمانان مایان بودی
نه یهودان و ترسایان

شافعی آن امام مطلبی / گفت این نکته با ذکی و غبی
هر دو بنا هر دانش اندوزان / شمع بزم شریعت افروزان
علم طب کار اینان بود / بر نصاری گذاشتند و یهود
ساختند اکثر او قضا زانه / آشنا زار این بیگانه
گرچه بر طب هر علم حاکم / هر آن نافیست جز بجنب نظر
آن نه چون دیگران دور گشته / اصل وی در طبیعت صادی است
بس دقایق در او در پیش آید / هر درس و کتب بگشاید
فطنتی باید اندر او از لی / هر دقایت از آن شوند جلی
آن نه معقود در سبک انسانیست / بلکه فیضی ز فضل یزدانیست

قصهٔ آن طبیب که قصد رسیده را پی در پی اسباب معالجه کرد

یکی از شاهان بُد ماینی — که بُد آن طبیبی از سوینی
در همه کارها بُدش همدم — در همه رازها بُدی محرم
دادیش در حضور خود نوبت — بر همه جمع محترم است بدست
روزی از گفتگوی خلق خلاص — بود با او در آن خلوت خاص
پای نامحرمان از آنجا پی — نامهٔ محرمان از آنجا طی
ناگه آمد کنیزکی چون ماه — خوان بکف پیش شاه گشت براه
تا نهد خوان خورد بر زمین — ریخت خلطی به پشت او ز کمین
الف قامتش چو دال بماند — خم چو پیران در آن سال بماند
کرد چندانکه زور درست نشد — پشت او آنچنانکه خواست نشد
گفت با آن حکیم سار گرم — کای شفابخش هر مزاج عقیم
اندرین دم گشای دست علاج — وارهانش ازین فساد و علاج
ماند حیران حکیم چون اسباب — بود هر علاج او نایاب
دست زد معجزش ز فرق کنید — جامه‌اش از پیش و پس بدرید
از زهارش گشاد بند ازار — که پردهش از این بیشتر ار
غرق شد

غرق شد در خجالت اندر خوی — خلط بگداخت در مفاصل وی
قامت خود چو سرو بستان راست — که از آن شد از زمین برخاست
در طبیبی چو بنگ ماهر بود — پیش او بسته کار ظاهر بود
چون بماند از علاج جسمانی — دست زد در علاج نفسانی

معالجه کردن بو علی سینا آن جوان مالیخولیا را که طبیبان از معالجهٔ او عاجز مانده بودند

ز آل بویه یکی ستوده خصال — شد ز ماخولیا پریشان حال
بانگ میزد که من بو در ده — هیچ گاوی است این تن فربه
آتش بر کرد بزد هر لیسه زنی — کرد ویش تیغ بسم گیرد زنین
زود باشید حلق من ببرید — بد کان هریسه پز ببرید
جمع باشم حال او این بود — با حریفان مقال او این بود
گند بستی ز روز و شب دائم — هر چو گاوان نبرد پیش یکی
هر زه‌ای بکارد یا خنجر — بکشید دم همی شدم لاغر
تا بجائی رسید کو نه غذا — خوردی از دست هیچکس نه دوا
اهل طب راه عجز بسپردند — استعانت به بو علی بردند

گفت گویش که قصد من آمد ز راه — مژده گویان هر باید او بگاه
میرسد اهل کشتنت بشتاب — دشنه در دست خواجه قصاب
رفت ازین مژده زود کرد انبها — که اول رسید و ماند بنها
بامدادان هر بو علی برخاست — شد بگوی ...
آمد در رفت در میان سرای — هر سنم گاوهای میش ای
بو علی دست چاقش بگرفت — کار در کار دست تر که درست
بر دقایق وار کف برش — دید همی فربه است و پهلو ...
گفت کاین گاو لاغر است هنوز — مصلحت نیست کشتنش امروز
چند روزیش از علف سپید — بکز ما شش گرسنه پسندید
تا چو فربه شود براند تیغ — بنخو ذبح او درش و دریغ
دست و پایش ز بند بگشادند — خورد نهایش پیش بنهادند
هر چه دادندش از غذا و دوا — همه را خورد بخلاف دوا
تا چو گاوان از آن شود فربه — خوش شد او از خیال گاوی به

گفتار در تعریف و وصف شعر و تقسیم آن بدو قسم مقابل هریکی آسایش جان است و دیگری کاهش دل

شعر چه بود نوای مرغ خرد — شعر چبود مثال گلک ابد
میشود قدر مرغ از آن روشن — هر گلی در است با گلشن
می سراید ز گلشن ملکوت — میکشد زان چه که قوت و قوت
مستمع را ز فتح باب فتوح — میدهد کام جان فراغت روح
یا خود از گلخن هوا و هوس — میزند دم ز هر دو ناکس نفس
سامعان را ز ذکر لابه و لاغ — محنت خاطر است و رنج دماغ
گر بود لفظ و معنیش با هم — این دقیق و لطیف آن محکم
صیت او راه آسمان گیرد — نام شاعر همه جهان گیرد
ور بود از طبیعت تاریک — معنی او کثیف و لفظ رکیک
زهر از بروت او بالد — پیش ریش بماند آن کالا
شعر باشد چو چشمه زلال — از عقود لآل مالامال
نشود آب آن حباب گهر — بلکه گوهر ز آب تازه و تر
نه چون چشمه گل آلوده — هر در او قعر آب بنموده
نتوانی در او گهر جستن — بل گزو دست بایدت شستن
لفظ او تیره معنیش تاریک — راه معنی ز لفظ او باریک

تا بگفت درون رنگانی | نکند فهم آن باشد نی
چند از شاعران مدح سنج | ره نبرده بمدح شاهان رنج
نام ایشان بر جبین اسلام | ثبت کرده بدفتر ایام
گر نمانده است جسم شان زنده | اسم شان زنده است و پاینده

اشارت ببعضی از شعرای ما تقدم و از سلاطین که تنها با جثه اند و نام ایشان بواسطهٔ مدایح آنان بر صحائف روزگار باقی مانده

رودکی آنکه دُر همی سفتی | مدح سامانیان همی گفتی
چون بانقوام سکه بر رفت | نه با آیین مختصر برفت
صله نظمهای همچو درش | بُد دربار چار صد اشترش
چون شتر زین لطیف پروان ماند | بر زمین غیر شعر هیچ نماند
نام او را همی برند هنوز | استادان شعر انجمن فروز
همچنین نام آل سامان را | نیک کاران دین و ایمان را
زنده از نظم خویش میدارد | در پس لقمه پیش می‌آرد
عنصری آنکه داشت عنصر پاک | کم چو او زاد مادر عنصر خاک
گوهر سلک چار عنصر بود | گوش گیتی ز نظم او پر بود

رودکی

رودکی آنچه زال سامان یافت | او ز محمود بیشتر زان یافت
صله‌اش ساز دیگ زرینی | صله کش فیلهای محمودی
مشک مدحش بآب سحر سرشت | کاخ اقبال را کتابت نوشت
صدره از جای رفت و کاخ ازو | ماند جاوید آن کتابت بجای
وان معزی که خاص سنجر بود | در فصاحت زبان چو خنجر بود
خنجر آبدار پر جوهر | گوش کن مدح شاه دین پرور
چون بمدحش شدی چو خنجر تیز | گردیش در دست شاه گوهر ریز
گرچه صد گنج در دست نشاند | در زمین غیر مدح شاه نماند
انوری هم چو مدح سنجر گفت | وین گرانمایه در که صفش سفت
تا دل دوست بحر و کان باشد | مدح دوست خداوگان باشد
بحر شد خشک و کان ز لرزه بریخت | و اندر از رشته لقا بگسیخت
با همه طمطراق خاقانی | بهر تاج اوران شیروانی
گرچه دارد ز نغز گفتاری | مدحهای هزار دیناری
لقد اهل جهان ز دینارش | نیست جز نقشهای اشعارش
رفت سعدی و هم ز زنگی | زود از او سعد بن زنگی

هر نغمه دو رای والوانش | دارِ سعد نیست در گلستانش
ز سنائی و از نظامی دان | هر دو نام اوفتاده کاین جهان
چون درین دو دمگاه یاد آرند | وز جم بهرام شاه یاد آرند
هم چنان بمدح نغمه سرای | کرده نه کرسی فلک ته پای
تا ببوسد رکاب ممدوحش | کوه البرز زرق ممدوحش
نیست اکنون ز چار پای او | جز حدیث رکاب بوسی او
از کمال گروه صاعدیان | نیست چیزی بجز سخن بمیان
بو سلمان درین خراب آباد | مدح گوئی او بس بادا شاد
بر زبان آنچه ماند زو اشکست | چند بیتی ز نظم سلمان است
ای بس ایوان کشیده بر چرخ | ای بسا قصر کشیده بچرخ
هر افسر خشد تاج وران | یادگاری نماند گذران
تا ازین کوچ گرچه در گذرند | جمع آینه کان دران نگرند
یاد هیشان کنند از پس | بتماشا بر آورند نفس
چشم پوشیده چند بنشینی | خیره چیمی گشایی تا بینی
قصرها ساز لال و نهر | قصرهای بلند در سلاسل قهر

زان بناها

زان بناها نمانده است آثار | جز کتابی ز دفتر اشعار
وآن عمارت رانه سر دین است | آنچه باقیست آن بن سخن است
یادگاری درین رباط کهن | نیست بهتر ز لطف و شرح سخن
بسخن رخنه زهره و شعور | بسخن بندها گشوده کشت
بس گره کافتد از زمانه بکار | ره نماید که اودنش دشوار
تا که از شیوه سخن سانی | نهد افکار رو بآسانی

کشودن عنصری بکلید و بیت گرهی را که از بریدن زلف ایاز بر دل سلطان محمود افتاده بود و آن بیت این است

گر عیب سر زلف بت از کاستن است | چه جای بغم نشستن و خواستن است
وقت طرب و نشاط و می خواستن است | کآراستن سرو ز پیراستن است

در مدح ایاز و شرح غم و الم سلطان محمود در شب مذکور

چشم او شیرگیر آهوی مست | صف شیران او دگر بشکست
دهنی همچو عیش عاشق تنگ | لبش با شکر نک او دگرنگ
غبغبش بود با ذقن بدو نیم | سیبی از میوه ساز باغ نعیم

[illegible]

بر لبش همچو خضر تازه نبات
تا نشست از فرق تا به قدم
هم لوث همچنان باسم داشت
در لوای حقوق خدمتش ه
ظاهر شاه لو شیفته است ⁂
یکشبی شه به بزم باده نشست
دیگ عشقش بتافت و در آن عقل
نقد جان در ره نیاز نهاد ⁂
دید زلفی چو از بت گوش ⁂
بند در بند حلقه در حلقه
سنبلی خم گرفته تاب زده ⁂
خواست تا بر میان ز هر تاری
رسم دین از میانه برگیرد
عصمتش بانگ زد دهان مجرد
پیش از آن کت بکفر شد کار

آمده تر برون ز آب حیات
متواضع ز شاه تا بحشم ⁂
آنچه بیرون بود ازین کم داشت
نه نشستی ز پای بیگه و گاه
در جمال دلش قرار گرفته است
نیک تا بر باده روی داشت
شوق در جلش ز هر خت جرعه عقل
چشم بر طلعت ایاز نهاد
سرنگون سر نهاده بر دوش
بند صد جان و دل به هر حلقه
حلقه بر روی آفتاب زده
بند دارد دست عشق زناری
شیوهٔ کافری ز سر گیرد
سایه است بار بر جهان محمود
تیغ برکش بقطع این زنار ⁂
خنجر

خنجر اندر کف ایاز نهاد ⁂
قطع کن این کمند مشکین را
گفت ایاز از کجا برم ای شاه
گفت از نیمه زانکه نیم شب است
سازش از نیم کف خویش تمام
چون ایاز این سخن ز شه بشنید
بوسه داد و به پیش شاه نهاد
ریخت چندان زر و در و گوهر
هر که پیش آمد و الا ⁂
شب بپایان جز انجام رسید
گو در شاه زور مستی و خواب
خواب شب که صبحدم برخاست
از حدیث شبانه یاد آورد
زلف ببریده را گرفت بدست
با دل خویش برگرفت خروش

گفت کی لطف هر چه باد اباد
در نه بر باد نیم دین را
تا که باشد بر حسب دلخواه
رفته یک نیمه زان شب طرب است
تا ز نیم از شب تمام بکام
نیم از زلف خویشتن ببرید
شاه دست کرم به بذل گشاد
بهر فرمان شنید لشکر بر
شو الست که شد بالا
هر کس از تیغ خود بپاراسید
سر به بالین نهاد مست و خراب
با نسیم سحر بهم برخاست
روز شد بد ترا ز شبان آورد
همچو ماتم رسیدگان بنشست
هر چه بد بود آنچه کوم خروش ⁂

گوهر دار از زلف ایاز ⁂
نیمی از عمر خویش کم کردم
عقل و هوشش فتاد در کم و کاست
روز تاریک داد و قرار نیافت ⁂
بر در بارگاه جمع شدند ⁂
عنصری را شد ز راه نمایی ⁂
تا که این عقده را گشاد دهی
عنصری شاه چو دید شاه زار
حسب حالم ترانه‌ای بساز
گفت شاها بباغ ملک آزاد
دل پریشان مکن ز گستاخی
عنبران سرو را چو پیراید
یکدو مصراع اندرین معنی
از حریفان فتاد جوش و خروش
وقت شه زان ترانه خرم شد

روی بر تافتم ز عمر دراز
بر خود و عمر خود ستم کردم
که بجایی نشست که می‌خواست
هیچکس ز اهل بار بار نیافت
منتظر بهر بار بنشستند ⁂
آمد و خویش سوی شه پای
رنج و اندوه سوی شاه دهی
گفت است ز شغل خویش نفور
ابلیس شبانه آیم باز ⁂
است سرو ایاز تازه و تر ⁂
برد از سرو تازه رشک شاخی
جز بپاراستن نپیراید ⁂
که بر مطربان شاه برسید
برگرفتند بانگ نوشانوش
ساغر خرمی دمادم شد ⁂
دست

دست همت ز تخت و تاج فشاند
دلو فرمان چو جوهر آوردند
آن دو پیمانه ریخت اردی در
رفت آن عقد گوهرش ز دهان
آنچه با تیغ کلاه چه خاک دراست

عنصری را به پیش تخت نشاند
دهنش پر ز سکه پاره بگفت
شاخ شعر از سکه پاره چو شیر
ماند این قصه در گوش جهان
به ز فلیتی کلاه چه گنج زر است

در بیان آنکه کاملان و عارفان را ملاحظه صورت کثرت از مشاهدهٔ سر وحدت باز نمیدارد ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂

خواجه بنگان کار آگاه
روح الله روح اسلافه
یافت از التماس شاه جهان
شاه باکر و باجاه و جلال
خواجه میراند بارگی ز شتاب
شاه و گرد لشکرش لشکر شاه
سر بسر در رکاب او دلشد ⁂
همه فارغ ز خودپسندی خویش

قبلهٔ مقبلان عبیدالله
خلد الله عمره اخلافه
از سمرقند سوی مردغان
رفت و لشکرها باستقبال
چون فرشته همی راند از خوش
هر یکی گوش آن بچرخ کلاه
بر رکابش جبین همی سخند ⁂
داده او را نیازمندی خویش

همه آورده از بلندی رای — شرط تعظیم و احترام بجای
جای آن داشت کز جاه و شکوه — رفتی از جای خویش آسمان کوه
لیک خواجه که کوه آهن بود — بلکه کوه وقار و تمکین بود
با همه پایه همه فرس میراند — در معارف گهر همی افشاند
گو ناکه بدین نگینه ندیدی — که نباشد فنی جز استغنی
کاین همه پایه هنرش در پس — نکند ذره اثر در کس
وین همه شغلهای گوناگون — نبرد هیچ سو ز خویش بیرون
الحق انصاف میدهد ارشاد — خبر از حال خویشتن میداد
حاش این بود بلکه صد چندین — رغم صورت پرست ظاهر بین
هم من از شوق میکنم سخنی — ورنه بر خشم چه حد همچو منی
پای بسته الکن زبان گردم — هوا نم که کی آن گهرم
همچو او یک ستاره موفق او — وین زمان در جهان چه او یا کو
قرنها دور آسمان گردد — تا چو او اختری عیان گردد
عمرها ابر مکرمت بارد — تا چو او گوهری پدید آرد
بی این خواجه گر کنی خواجه — دفتر فقر راست دیباچه

پای او

پای او تا سپرده خط تشیع — که از او کاینات قطع طمع
بلکه کرده زخویش زهد نه زر — دیده حرص طامعان همه سیر
بر درش حلقه حلقه اهل نیاز — حلقه ناکوفته در او باز
چنبر چرخ حلقه در او — حلقه قدسیان ثناگر او
روی او قبله عباد اله — کوی او کعبه سجاد اله
اهل حاجت چو حاجیان پیوست — زده در حلقه در او دست
برده از جویبار فضلش بهر — چه خراسان چه ماوراء النهر
دست فیاض او بلوح قلم — شسته از لوح ملک حرف ستم
سرورست کلک او کلید کتاب — معنی خط او کلید حیات
رقعه او ابر که شد [illegible] — آیتی نازنیت ز آسمان نازل
باشد آن چون نشان سلطانی — مانع فرح ظلم و رفع نزاع
سایلان را معیض [illegible] — کاملان را مفید علم و کمال
ساخت حکم شریعت دین را — طوق گردن همه سلاطین را
گو [illegible] بلطف عنف آمیز — عالم از خوی خورده چنگیز
شعیش از دنی دین برای درست — داغ تمغا و لوث یرغو شست

آری او هست ابر رحمت بار — ابر را هست و شوی باشد کار
چون ببارد بکوه یا بر مزن — آرد آکوه [illegible] ببیرون
هر که یابد ز جنبش قاذورات — کاهل دین را بود محظورات
همه را شوید از بلند و مغاک — خاک سازد از پلیدی پاک
چشمه‌ها گشاید زآب زلال — در زمینهای شوره مالا مال
نم او چون رسد ز زیر زمین — برو باند ز گل گل نسرین
ابر را چون بود این احسان — نیست او ابر جز بدعوی و لاف
گو خیزد ز خانه تا گلخن — بر فلک برد هر ابر که من
ابرها ساز ند سر از خط — آنکه عارض خطم جمع مطر
کاین ابر قطره فشانیست — قطره اش چون بدیده پنهانست
چون نشد سبزه از او خرم — چون نشد چشمه از او پرنم
دم آتش بی تشنه نرساند — شعله آتش کسی نشاند
غیر ازین هستیش ز ابر اثر — گنند منع پرتو مه و خور
مانع مه بکوه در وسطی — بر فروزد چراغ تیره زمینی
گرمی مهر را شود پرده — گنند بر لیم افسرده

آه ازین

آه ازین ابرهای جانفرسای — بلکه زین خودهای ابرنمای
گو در خانه هر راه گشت — در خود دار آن سیاه گنه
در خود دار تو شدست سیاه — لیک ازان تیره گاه گاه
این که ان تیرگیست نیست جز — هست بر سینه کی گواه دگر
خیز دوری تو کسی کن جای — کت آن نیست کی کند بنا
بلکه چون ابر بر سرت بارد — و بدران تیرگیت بگذارد
تیرگیهای تو فزون شوید — در گل تو گل صفا روید
تیرگی صیت هستی تو — خویش بینی و خود پرستی تو
تیره گوی زخود هستی روی — خیز و رو کن درین هستی کوی
گیرت آن ابر که شد زین پیش — ابر خوبیست بلکه زان ابم پیش
ابر جود و محیط گوهر بخش — ابرها سایند از کف او
او محیط است و گوهر او احباب — فیض کش فیض بخش همچو سحاب

در مرثیه و ماده تاریخ گوید

بعبرت آی زدور فلک که [illegible] بهارش — نشان عمر گذشته است در [illegible]
دریغ باغ جوانی ازنا دمیده گلش — خزان رسید صرصر بیک حمله [illegible]

چو این عفیفه مریم خصال مخدره عصمت | ز بنت طارمش عفت شده تزئین
نه ذیل عصمتش آلوده شد بلوث گناه | عفیفه از گلشن آرای حسن جات
از این جهان بجاوید شد بحوریان همراه | ز نجیبه کرم و خاندان اهل کرم
ز اهل بیت قسمرا درش ملاذ و پناه | نگاه [illegible] چو لولوش نهاد [illegible]
برفت سوی جنان با بهار یتن همراه

هشام بن عبد الملک

هشام بن عبد الملک در طواف کعبه بود هر چند خواست که حجر الاسود را استلام کند بواسطه ازدحام طایفان میسر نشد کناره بنشست و هجوم را نظاره میکرد ناگاه حضرت امام زین العابدین علی ابن الحسین بن علی رضی الله عنهم حاضر شد و بطواف خانه اشتغال نمود چون بحجر الاسود رسید همه مردمان یکجانب شدند پا تقبیل حجر الاسود کرد یکی از اعیان شام که همراه هشام بود پرسید که این چه کس است هشام گفت نمیشناسم از ترس آنکه مبادا اهل شام بوی رغبت نمایند فرزدق شاعر آنجا حاضر بود گفت من میشناسم و در جواب سائل قصیده انشا کرد بیت کما پیش در لغت و تمدیح امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه من کلام مولوی جامی قدس الله سره السامی نقل من کتاب

سلسلة الذهب جامی

علیه الرحمة

پور عبد الملک بنام هشام | در حرم بود با اهالی شام
میزد اندر طواف کعبه قدم | لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست | بهر نظاره گوشه بنشست
ناگهان نخبهٔ نبی و ولی | زین عباد بن حسین علی
در کسا و ردا جمال [illegible] نور | بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف میگذشت بهر طواف | در صف خلق میفتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر | گشت خالی ز خلق راه گذر
شامیی کرد از هشام سؤال | کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلل کرد | در شناسائیش تجاهل کرد
گفت نشناسمش ندانم کیست | مدنی یا یمانی یا مکیست
بو فراس آن سخنور نادر | بود در جمع شامیان حاضر
گفت من میشناسمش نیکو | زو چه پرسی بسوی من کن رو
آنکس است این که مکه و بطحا | زمزم و بوقبیس و خیف و منا
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم | ناودان و مقام ابراهیم
مروه و مسعی صفا حجر عرفات | طیبه و کوفه و کربلا و فرات
هر یک آمد بقدر او عارف | بر علو مقام او واقف
قرة العین سید الشهداست | زهرهٔ شاخ دوحهٔ زهراست

میوهٔ

میوهٔ باغ احمد مختار | لالهٔ راغ حیدر کرار
چون کند جای در میان قریش | رود از فخر بر زبان قریش
که بدین سرور ستوده شیم | بنهایت رسید فضل و کرم
ذروهٔ عزت است منزل او | حامل دولت است محمل او
از چنین عز و دولت ظاهر | هم عرب هم عجم بود قاصر
جد او را بمسند تمکین | خاتم انبیا نهاد نگین
لایح از روی او فروغ هدی | فایح از خوی او شمیم وفا
طلعتش آفتاب روز افروز | روشنائی فزای ظلمت سوز
جد او مصدر هدایت حق | از چنان مصدری شده مشتق
از حیا نایدش پسندیده | که گشاید بروی کس دیده
خلق از او نیز دیده خوابانند | که جوابش نگاه نتوانند
نیست بی هیبت تبسم او | خلق را طاقت تکلم او
در عرب در عجم بود مشهور | کو بدانش بفضل [illegible]
همه عالم گرفت پرتو خور | گر ضریری ندید از آن چه ضرر
شد بلند آفتاب بر افلاک | بوم از آن گر نیافت بهره چه باک

بر نکو سیرتان دهد کاری   دست او ابر موهبت باری
فیض آن ابر بر همه عالم   گر بریزد دمی نگردد کم
هست از آن معشر بلند مکان   که نشد زاده جز علا زیشان
حب ایشان دلیل صدق و تقی   بغض ایشان دلیل کفر و نفاق
قربشان پایهٔ علو و جلال   بعد ایشان مایهٔ عتو و ضلال
گر شمارند اهل تقوی را   طالبان رضای مولی را
اندر آن قوم مقتدا باشند   و اندر آن خیل پیشوا باشند
گر بپرسد ز آسمان یا ارض   سائلی من خیار اهل الارض
بر زبان کواکب و انجم   هیچ لفظی نیاید الا هم
هم غیوث الندی اذا وهبوا   هم لیوث الشری اذا لهبوا
ذکرشان سابق است در هر فم   بر همه خلق بعد ذکر اله
سر هر نامه را از او ج فرازی   نام ایشان است بعد نام خدای
ختم هر خطبه بذکر الحق   باشد از یمن نامشان رونق

تمام شدن آن قصیدهٔ فرزدق در مدح امام زین العابدین رضی الله عنه و غضب کردن هشام بر فرزدق و حبس کردن وی

چون هشام

چون هشام آن قصیدهٔ غرا   از فرزدق همی شنود ادا
کرد ز آغاز تا بآخر گوش   خونش اندر رگ از غضب زد جوش
بر فرزدق گرفت حالی دق   همچو بر مرغ خوش نوا عقعق
ساخت در چشم شامیان خوارش   حبس فرمود بهر آن کارش
اگرش چشم راست بین بودی   راست گو را درست دین بودی
در پسند او خطا نگشودی   جای آن حبس خلعتش دادی
ای بسا راست دین که شد بدل   از حسد حبس او شده چو گل
آنکه چون بود از اول کار   چون نشد خاکش از حسد
آفت دیدهٔ حسد رمد است   در رمد دیدهٔ خرد سد است
از حسد دیدهٔ خرد شد کور   در رمد دیده حسد بی نور
جان حاسد ز داغ غم پر خون   در غم آنکه حاسد محسود
دایما از طبیعت فاسد   بر خدا معترض بود حاسد
کز چنان مال و منال چرا   مر فلان را امید هر نه مرا
گر بدانم که میکند چشمش   کاش از دیده دار دشمن
چند امر یأکل الحسنات   و از آن اعتقاد کبر هماسنو است

گشته از سر شهر هر بزم   آن ضرر کز حسد کشد مردم
آن حسد خاصه کاهل نفس و هوا   میرهند از کزند کاملان خدا
جای ایشان مقر قرب و وصال   جای آنان جحیم و بعد و نکال
ز آسمان هر سیمی و هر پرتو   بر زبان سگ همی زند عوعو
ز آسمان خور همی درخشد فاش   بر زبان گر همی حقش

خبر یافتن امام زین العابدین رض از مدح فرزدق و دوازده هزار درم فرستادن برای وی و گفتن فرزدق و من اشعار بسیار گفته ام در مدایح دروغ آورده این صلات بهر کفارت بعضی از آنها گفتم برای خدای عز و جل و دوستی فرزند رسول صلی الله علیه و سلم

قصهٔ مدح بو فراس رسید   چون بدان شاه حق شناس رسید
از درم بهر آن نکو گفتار   که حالا روانه ده دو هزار
بو فراس آن درم نکرد قبول   گفت مقصود من خدا و رسول
بود از آن مدح نی نوال عطا   زانکه عمر شریف را ز خطا
همه جا از برای سیم هجا   کرده ام صرف در مدیح هجا
تا ختم سوی این مدیح عنان   بهر کفارت چنان سخنان

قلته

قلته خالصاً لوجه الله   لا لان استفیض ما اعطاه
قال زین العباد ذو العباد   با تو دیه عوض لا نزید باد
زانکه ما اهل بیت حاتمیم   هر چه دادیم باز نستانیم
ابر جودیم بر ستیغ فراز   قطره از ما بما نگردد باز
آفتابیم بر سپهر علا   نفتد عکس ما دگر سوی ما
چون فرزدق بدان وفا و کرم   گشت پیدا قیمتی که درم
از برای خدای بود و رسول   هر چه آمد از او چه رد چه قبول
بود از آن هر دو قصدش الحق   میکنم من باسم از فرزدق دق
رشحهٔ زان سجال لطف و نوال   آرسیدش از آن خجسته آل
زان حریم کرامت رسید حرفی   بنده ام از دولت ابد طرفی
حادثه ز آستان نخ حرفی   چون شنید آن شنیده را زان یک
گفت نبی بر رضای حق سعد   بس بود این عمل فرزدق را
گر خواستی ز دفتر حسنات   بر نیاید نجات هیچ نجات
مستعد شد رضای رحمن را   مستحق شد رضای رحمن را
زانکه گوید نیک حاکم جابر   که حق را برای حق ظاهر

در بیان آنکه مدح اهل بیت رسول الله صلعم در حقیقت مدح مادح است و مناسبت با ایشان

مادح اهل بیت در معنی / مدحت خویشتن کند یعنی
مؤمنم مؤمنم خدای شناس / در خدایم بود امید و هراس
زانکه با در عقیدت دم پاک / نیست از طعن هیچ تهمتم باک
دوستدار رسول و آل ویم / دشمن خصم بدخصال ویم
جوهر من ز کان ایشان است / رخت من از دکان ایشان است
همچو سلمان شده ز اهل البیت / گشت روشن چراغ من زان زیت
انا مولی لهم و مولی القوم / کان منهم ولا اخاف اللوم
مست عشقند عاشقان دایم / لا یخافون لومة اللائم
چون بود عشق صادقان در سیم / کی کند بی منافقان رسم
این نه رفض است محض ایمان است / رسم مردان اهل عرفان است
رفض گر هست حب آل نبی / رفض فرض است بر ذکی و غبی
ولکن الشافعی رضی الله عنه / لو کان رفضاً حب آل محمد
فلیشهد الثقلان انی رافضی
شافعی

شافعی آنکه سنت نبوی / زو جهاد قویم است قوی
بزبان فصیح و لفظ متین / گفت در نظم شعر سحر آیین
گر بود رفض حب آل رسول / با تولا بسی نداند بتول
گو گوا باش کو محبی ورعی / راشدم من ز غیر رفض بری
کیش من رفض و دین من رفض است / رفع من رفض و ما بقی خفض است

در بیان آنکه مذموم بودن مذهب رفض بواسطه بغض صحابه رسول است صلعم نه بواسطه حب اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین

رفض نی مهر حب آل عباست / بدی آن ز بغض اهل وفاست
بغض آنانکه مقتدا بُهند / سابقان ره هدی بُهند
از وطنها مهاجرت کردند / بر رسول اله نصرت کردند
پایهٔ دین بلند از ایشان شد / کار شرع استوار چند از ایشان شد
با نبی در شدائد احوال / بذل ارواح کرده و اموال
در سفر همرکاب او بوده / در حضر هم خطاب او بوده
همه آثار وحی دیده ازو / همه اسرار دین شنیده ازو
رضی الله عنهم از سوی حق / بهر ایشان بشارت مطلق

وز رضوا عنه نصیب ایشان / برتری از همه رضای ایشان
چون همه مرضی خداوندند / چه غمشان ار عمر و زید نپسندند
هر که باشد پسند خالق پاک / گر نباشد پسند خلق چه باک
طعن گر رافضی بگوید هیچ / نبود آن طعن را رسم بر اوج
قدر صحابه زان بود برتر / که ز طعن چنان بگو دیگر
در دوهٔ عرش از آن بود بالا / که بهیچ خران رسد بکنی
هر که بر روی مه فشاند تف / یا دمد بر چراغ انجم پف
روی خود را ز تف بپالاید / ور تف تف پس بخود نفرساید
ور زند بر آسمان مهر و انجم / فارغند از تف و تف مردم

در مذمت آنانکه صحابه کرام را رضی الله عنهم مذمت میکنند و بیان آنکه مذمت جاهل در حقیقت مدحست و مدحت او مذمت

هر کرا رفض خلق شد خلق است / نه خلق بلکه بنگ ماخلق است
چه تبرا که ابلهی ز عوام / لیک بد گفت صحب کرام
چه تبرا که جاهلی ز سفه / گوید اندر حق صحب بته
آنکه باشد مدیحش از ذم کم / چون بود گر براکند از ذم ذم
دانکه باشد

وانکه باشد ز عایش نفرین خوی / چون بود گر کند بنفرین روی
مدح جاهل بصورت ار مدح است / گر بمعنی نظر کنی قدح است
ور چه قدحش بود بظاهر قبیح / لیک باشد ز روی معنی مدیح
زانکه مدح از مناسبت خیزد / جنس در مدح جنس آویزد
بغض باشد ز مرد جاهل جدل / ار بود هم طویلهٔ جاهل
قدح کردن ز جنی و انسی / هست برهان بقدر ناجنسی
در بود زین شیوه جهال / از سمات فضیلت و کمال
مدحت رافضی باین دعلی / دایما بر سر علی و آل علی
عذر آن کرده ام بیان زین پیش / روز انجا نگشت پی بکل خویش

در تفسیر قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

معنی انما یرید الله / آن بود پیش عارف آگاه
ای خدا را ز لوث رجس فساد / هست تطهیر اهل بیت مراد
نیست پوشیده بر اولو الافهام / ای بود رجس بدترین آثام
چون بود رجس لذت عصیان / نیست تطهیر آن بجز غفران
پس همه اهل بیت مغفورند / در عقوبات آخرت دورند

ازگنه چون بری است و تن نشان — مر آن بهر آن بد نشان
از معاصی مدارش ان معصوم — ور زو ما هم بسازشان مذموم
از نیکو جزئیه دانستنی — کش نهفتن بشرع نتوانی
بروی چه کام شرع اجری کن — آنچه مشروع نیست ترک کن
بطبیعت مکن در این مدخل — دین خود سد مکن بدان مختل
در شکوه باب یکی زعجب نیست — در مقام جفا و بد لولی
زان حکایت بلطف منقش کن — باوی از حکم شرع گوی سخن
لب بگفتار ناسزا مگشای — ناسزا را ناسزا مفرمای
تو عجب مکوی دستان مشنی — جز بحسن لوث ... مباش
چه عجب گر زوی الکلام فضول — در گذر از بند بهر روح رسول
تو مرا خدمتی آن بد مایان — اهترا نیست بر زبان جریان
اهل بیت ... شدند نهان — از چشم ... شدند ...
جز برج شرع وهمانند — کر ... از برج صدق ...
بهره مند ند از نبی و بسیم — کالولد کفته اند ...
همه جز وند زان چراغ سبل — هست در جزو ... از کل

آمدان ...

آمدان ... — جزو همچون کل است آن اکسیر
چون زاکسیر رو نماید اثر — مس اگر گوهر است گو ده زر
گشته زاکسیر زر ناب این مس — گرچه مس بنماید اندر جنس
پیش جنس مس و پیش عقل زر است — پیش آن سنگ و پیش این گهر است
کم از جنس زر دگرش را رد — اعتبار جنس بدارد جد
گر زر ناب از مس آید — قیمت زر از آن نفرساید
رنگ مس نیست بر رخ زر غش — بهر یک گفتان بود زرکش
آن بود غش ز زرگر قلاب — مس نماید بصورت زر ناب
تا بدان اهل فریب خورد — گیرد آن مس جای زر شمرد

حکایت آن رافضی که یکی از فضلا را التماس کرد که علما را تعریف کن و پرسیدن آن فاضل که کدام علما را آن علما که معتقد تست یا آن علما ...

شیعی پیش سنی فاضل — گفت کی در علوم دین کامل
باز گو زر ... از علی و لی — ها ترا ... وصلی ... علی
گفت کی در ولای من ... — ازکدامین ... علی سخن خواهی
زان علی کش تو ... — یا از آن کش منم رهی ور هین

گفت من گرچه اندکی دانم — در دو عالم ... علی دانم
شرح این نکته را تمام بگوی — آن کدام است و این کدام بگوی
گفت آن کو بود گزیده تو — نیست جز نقش و کشیده تو
پیکری آفریده خیالت — کذا آسیده برده حصف
ابلهانه بروت مالیده — بهر کین دروغ بکالیده
گر بری پر آهو و دبیاکت — کینه جوی و منافق و ناپاک
بنده نفس خویش چون من و تو — فارغ از دین و کیش چون من و تو
در خیر زور خود گشته — برده تا ... خنده
بخلافت دلش بسی مایل — شد ابوبکر در میان حایل
بعد بوبکر خواست دیگر بار — لیکن آن زعمر گرفت قرار
چون از این ورطه جست عمر — شد خلافت نصیب یار دگر
در تک و پوی بهر این مطلوب — همه غالب شدند و او مغلوب
با چنین وهم و ظن زنا دانی — اسد الله غالبش خوانی
این علی در شمارد که دم — خود نزد ...
و آن علی کش منم بسان بنده — سبلت نفس گوم ... کنده

رجعت

جفا اهل ربع با دل صاف — بهر اعلای دین کشیده مصاف
بوده از غایت قوت خویش — خالی از حول و قوت خویش
قوت و فعل حق از او زده سر — کنده بر خویشتن در خیبر
خود چه خیبر که خیبر گردون — پیش آن دست و پنجه بود زبون
دید ز آفات خود خلافت را — پی ضرورت نگاه آفت را
هرچه بر دل نشسته از وی گرد — هست بر چشم مرد آفت مرد
چیست گو آنکه از ظهور و جو... — زود مگذر ز ... صفای وجود
تا کسی بود انحراف مردان — کاید آن کار را ز عهده برون
بود باد مراحق و منقاد — در جنگ و مخالفت بکشاد
چون همه روی در نقاب شدند — ذره سان محو آفتاب شدند
غیر او کس ز خاص و عام نبود — ... آن قیام نمود
لاجرم نصرت شریعت را — متکفل شد آن ولایت را
بود سر کمال مرتضوی — گشت ختم خلافت نبوی
بود ختم رسل نبی در پی — شد علی خاتم ولایت وی
جمعی از صحبتش ابا کردند — و اندر آن سرکشی خطا کردند

گر شنیدن ز اهل کمال | هست ناشی ز سر نقص و بال

در جهان شاه در پی چو علی | گر کسی ... زهی دیو غبی

این علی در کمال خلق و سیر | ... ابوبکر بود و ... عمر

لعن ایشان مکن ... | ... باشد ... [illegible]

نیست در هیچ معنی و جهتی | ... سو باد [illegible]

او به هر دم ... دارد ره | زانکه ... او ... [illegible]

عشق ... [illegible] | ... [illegible]

گفتار ... [illegible] از گفته مردم ...

... حضرت حیدر | شد خلیفه ز حضرت غفار

زین سبب ... [illegible] | دال بر شأن آن امام کبار

هم نبی در غدیر خم فرمود | ... حدیث آن در بار

بر خلافت ... [illegible] | غصب صدیق که ... کار

آنچنان هر نبی ... [illegible] | از وجوه خلیفه بد ناچار

تا به صدیق کرد ... [illegible] | ... دلیل ... [illegible]

... [illegible] اول ... قدم | زانکه ... [illegible]

در شناختن

در شناختن ماههای سال و ایام متبرکه و عیدهای معروف المحرم

از ماه محرم و روز اول آن دعای حضرت زکریا مستجاب شد ... [illegible] ... کربلا ... امام حسین شهید ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... روز عاشورا ... حضرت امام حسین شهید ... پس هر کس آنحضرت را زیارت کند ... [illegible] ... صدمرتبه خواندن ... [illegible] ... الله اعظم اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین و جعلنا من الطالبین بثاره مع ولیه الامام الهادی المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible]

الصفر ... [illegible] ... روز اول ... [illegible] ... زید بن علی بن الحسین کشته شد ... [illegible] ... عبدالله زبیر ... [illegible] ... کربلا ... زیارت ... جابر بن عبدالله انصاری ... [illegible] ... بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible] ... در زیارت امام حسین در روز اربعین ... [illegible] ... بالله العلی العظیم

... [illegible] ... یا محسن یا مجمل یا منعم یا متفضل لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ... [illegible]

الربیعان ... [illegible] ... شب اول ربیع الاول ... امیرالمؤمنین ... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible] ... عبدالمطلب ... رسول خدا ... [illegible] ... خدیجه کبری ... [illegible] ... امام جعفر صادق ... [illegible] ... روز ربیع ... [illegible]

ولادت امام حسن عسکری است و هم روز دهم از سال اول از هجرت فرض نماز ظهر و عصر چهار رکعت شد

الجمادیان مأخوذ از جمود یعنی بستگی است و کیفیت وضع این دو ماه در فصل یخ بندان
چنانکه برنگ دیگر جنگ است لهذا هر دو نیمه جمادی الاولی بصره بدست امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
مفتوح گردید هم در نیمه او امام زین العابدین تولد یافت در سنه ست و ثلاثین نیمه جمادی الثانی
سنه ثلاث و سبعین من الهجرة عبد الله زبیر خروج کرده بود کشته شد و در روز بیستم همین ماه سال دوم از
بعثت تولد فاطمه زهرا است و نزد عامه تولد آنحضرت پنج سال پیش از بعثت است و در ۲۲
حضرت ابابکر فوت شد و حضرت عمر بن ... بجای او نشست و چون ... او رسید و ... ایام
حضرت ابابکر بود و بعد از بعثت بدو سال ایمان آورده بود و سی سال در جاهلیت ... دیگر
با آنحضرت بود و شش سال دیگر بعد از آنحضرت زیست **رجب** مأخوذ از ترجیب یعنی
تعظیم است و نام نهری است در بهشت و نام چوبی است در میان قبایل ... و شتر
خورانان مالیده ... رسیدن بدین ماه هر کس ... هر که گناه کرده ... عظیم القدر
و ابرکت دار ماه حرم و جنگ در آن حرام بوده و نام دیگرش ... الله است یعنی
... آنست ... و شهر الاصم یعنی ماه کر زیرا که صدای اسلحه جنگ در آن
در آن شنیده نمی شد و شهر الله حیث رحمت در آن می شود و نسبت با امیر المؤمنین
... و روزه همین ماه ثواب عظیم دارد و شب اول از لیالی اربعه و روز اول همین ماه نوح در کشتی
نشست

نشست و هر که هم جنابت خود را بروزه گرفتن و زیارت حضرت امام حسین در این روز
و در روز نیمه رجب ضرور است و عمره بجا آوردن در این روز همین ماه با حج برابر است
و شب جمعه اول لیلة الرغائب است اعمال آن در ایام البیض و عمل استفتاح و غیره
در کتب مسطور است و همین ماه وفات حضرت ابراهیم خلیل هم است و هم در آن
حضرت سجاد هم فوت نموده و هم در بیستم همین ماه امام حسن رضی الله عنه بر آنحضرت عیسی سوده
خنجر بر آن آنحضرت زدند و در ۲۴ حضرت امیرالمؤمنین بدو انگشت مبارک در خیبر را کنده
در جنگ خیبر ... گشت و ۲۵ همین ماه وفات حضرت امام موسی و روزه آن کفاره
صد ساله گناه است و ۲۶ همین ماه وفات ابو طالب و روز ۲۷ مبعث رسول خدا
اعمال و فضایلش بسیار و در شب اول و هر روز خواندن این دعا لازم اللهم انی اتوجه
الیک بنبیک محمد صلی الله علیه و آله نبی الرحمة یا محمد یا رسول الله انی اتوجه الی الله ربی و ربک
لینجح لی طلبتی اللهم بنبیک محمد و اهل بیته انجح طلبتی **شعبان** در همین ماه جدول
فیض از جویبار رحمت الهی در جریان است لهذا مسمی بدین نام است یا نوزدهم آن لیلة البرات
دار لیالی اربعه و احکام نوشتن اعمال و تقسیم حال و ارزاق و زیارت حضرت امام حسین
در این شب ضرور است و هر زنده ... هر گونه گناه کاری ... قاطع رحم و مدام الخمر ...
شعر ... کننده کاهن و بهترین اعمال در همین ماه استغفار و تلاوت قرآن ...

رمضان مأخوذ از رمض یعنی سوخته شدن چه در همین ماه از تشنگی جگرها
سوخته می شود یا جگرها چون ریگهای صحرا از تابش آفتاب در یک تفتیده را رمضا گویند
یا مأخوذ از رمض است و رمض باران را گویند که بعد از خشکی زمین و ترکی هوا آید و
علما را ب ... گویند فضیلت و شرف این ماه بسیار است در شب ۱۷ همین ماه
لشکر اسلام با لشکر کفار در بدر واقع شد در شب نوزدهم و فیه حاج ... تشنه ...
و در شب بیست و یکم اکثر انبیای پیغمبران شهید شده اند و موسی وفات یافته و عیسی بآسمان
عروج کرده و شب بیست و سیم شب قدر است بنابر اصح و غسل و زیارت شاه مردان
درین شبها لازم است و در شب ششم همین ماه توریت بر موسی نازل شده و در دوازدهم انجیل و
هیجدهم زبور و در شب قدر قرآن نازل شده و در فضیلت همین ماه احادیث و آثار
آمده و در نزول الهام و خواب و عبادت و تصدق در آن اضعاف مضاعفه
و در شب اول آن استهلال یعنی طلب رؤیت هلال کردن لازم است و این دعا خوانند
اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والعافیة المجللة ودفع الاسقام
والعون علی الصلوة والصیام اللهم سلمنا لشهر رمضان دعا است ...
آن بسیار از جمله یکهزار رکعت نماز است از شب اول تا بیستم هر شب بیست
رکعت بین العشائین هر اندازه رکعت بعد از عشا و از شب بیستم تا آخر هر شب سی رکعت
بین العشائین

بین العشائین و باقیمانده رکعت بعد از عشا و در هر یک از شب ۱۹ و ۲۱ و ۲۳
صد رکعت ایضاً ضرور است **الشوال** تسمیه همین ماه در وقتی بوده که ناقه
دم خود را بر میداشته از برای لقاح و این کلمه اشولان ناقه گویند شب اول این ماه
لیلة الفطر است باعتبار افطار روزه یا زکوة فطره و لیلة الجایزه است باعتبار آنکه
عبادات سه ماه را مزد میدهند و عظیم القدر است و عبادات موظفه بسیار دارد غسل
و الله یکی در اول شب یکی در آخر شب دارد جمله دو رکعت نماز است که در هر رکعت
هزار بار توحید و در رکعت دوم یکبار دیگر ده رکعت نماز است که در هر رکعت ده بار
و در هر رکعت در هر یک از رکوع و سجود و بعد از ذکر تسبیح اربعه گویند و بعد از
رکعت هزار بار استغفار و در سجده یکبار بگوید یا حی یا قیوم یا ذالجلال والاکرام
یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیمهما یا اله الاولین والآخرین اغفر لی ذنوبی و تقبل صومی
و خضاب کردن درین شب و شب عید هم خوب است و جماع کردن مکروه چه اگر
فرزندی بهمرسد مدبر باشد و دارد فرزندی بهمرسد و در شب اول استهلال نیز
لازم و روز اول عید فطر و فضل بسیار دارد و غسل در اول روز و افطار کردن
و ... مشغول شدن برای نماز عید ضرور و دعا است ... و غسل ... دران
بسیار و در کتب ضبط و درین عید سنت است بعد از چهار نماز که اولش نماز

مستحب لیلة العید و خروش نماز عید است این تکبیر گفتن الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر
الحمد لله علی ما هدینا و له الشکر علی ما اولانا و در عید اضحی این تکبیر را بعد از پانزده نماز
بگوید اول آن نماز صبح روز عید است تا آخر روز که در منی باشد و پانزده نماز در غیر منی
ده [illegible] من بهیمة الانعام اضافه باید **ذو القعده** مأخوذ از قعود است یعنی
دست کشیدن در قبایل عرب از شغل جنگ بوده اند همینکه این ماه نو می شد با اعتقاد آنکه
از شهر حرم است دست از جنگ و جدال کشیده بنا بر آنهای خود آرام گرفته و بعد
دو ماه بعد از ذی الحجه و محرم است جنگ نمی کردند و بقولی این ماه نقض عهد را از سیم
شوال دانند تا دهم محرم و اول آن افتح است و روز ۲۵ این ماه کشتی نوح بر جودی قرار
گرفت و دحو الارض است یعنی زمین را از زیر خانه کعبه پهن کرده اند و روزه
آن سنت است و با روزه شصت و چهار ساله برابر است و خواندن دعای
[illegible] آن متعدد نیز بعد از آن ضرور است اللهم یا داحی الکعبة و یا
فالق الحبة و صارف اللزبة و کاشف کل کربة اسئلک فی هذا الیوم من ایامک
التی اعظمت حقها و قدمت سبقها و جعلتها عند المؤمنین ودیعة الیک و ذریعة
و برحمتک الواسعة اللهم عجل فرج اولیائک و اردد علیهم مظالمهم و اظهر بالحق
قائمهم و اجعله لدینک منتصرا و بامرک فی اعدائک مؤتمرا اللهم حفه بملائکة النصر
و بما [illegible]

و بما القیت الیه من الامر فی لیلة القدر متمما لک حتی ترضاه و یعود ذلک به
و علی یدیه جدیدا غضا و یمحض الحق محضا و یرفض الباطل رفضا اللهم صل علیه و علی
جمیع آبائه و اجعلنا من صحبه و اسرته و ابعثنا فی کرته حتی نکون فی زمانه من اعوانه اللهم ادرک
بنا قیامه و اشهدنا ایامه و صل علیه و علیهم السلام واردد الینا سلامه و رحمة الله و برکاته
و زیارت حضرت امام رضا رضی الله عنه در این روز سنت است **ذو الحجة**
ایام معلومات عشر اول این ماه است تهلیلات مشهوره در آن ضرور و روزه گرفتن از نه روز
اول برابر است با روزه هشتاد ماه و در روز اول آن مولود حضرت ابراهیم خلیل و تزویج
فاطمه زهرا صلوات الله علیها و بقولی در ۶ بعد و در این روز نماز فاطمه سلام الله است و در روز اول
این ماه رسول خدا سوره برائت را که حضرت ابی بکر داده بود [illegible] و در روز هشتم
امیر المؤمنین را فرستاده از او پس گرفت و در عرفه باهل مکه خواند و روز عرفه را
فضل بسیار است و غسل و روزه آن سنت است و خواندن دعای صحیفه لازم و دهم این
عید اضحی است و غسل [illegible] و در روز [illegible] غسل [illegible] رکعت نماز
در هر رکعت پنج بار سوره اخلاص [illegible] از جمله قربانی است
و هیجدهم آن عید غدیر و روزه این با روزه شصت ساله برابر است و غسل و زیارت
حضرت امیر المؤمنین و دو رکعت نماز پیش از زوال ظهر و در هر رکعت بعد از حمد اخلاص

و قدر و آیة الکرسی هر یک ده بار خواندن و بعد از آن در سجده صد بار شکرا
بگوید و دعای مشهوره بخواند و صلوات بر محمد و آل محمد و حاضر شدن در آن روز
نزد قبر امیر المؤمنین عجب اجر دارد گناه شصت ساله و ثواب تصدق یک درهم در این روز
برابر است با هزار درهم در غیر آن روز و در آن روز مؤمنین بهم تهنیت گویند [illegible]
رمضان و عبادت آن روز با صد هزار حج و صد هزار عمره مقابل است و ۲۴ این ماه
خاتم بخشیدن امیر المؤمنین در روزه و غسل آن سنت و نماز شکر بجا آوردن و هم این روز
نزول سوره هل اتی شده در شان حضرت علی و فاطمه و حسنین **در بیان**
روزهای ایام هفته **یوم الاحد** روز مبارک مختص
مؤمنین است نسبت بشمس دارد و شمس نسبت بطالع دارد و بنای دنیا در این روز گذاشته
شد و هفت خبر در این روز بنا گذارده شده و هر یک هفت است هفت فلک هفت
هفت انجم سیار هفت طبقات نار هفت زمین دار القرار هفت شعبه [illegible]
هفت عضو [illegible] و در این روز [illegible]
درخت کاشتن و بسفر رفتن و حجامت کردن و عروسی کردن و بقولی دیگر مبارکست
بازار [illegible] و در این روز حمام رفتن [illegible]
و ناخن گرفتن و جامه بریدن بنا بر قولی چه هر کس در این روز جامه ببرد او را غم عارض گردد
و بقولی

و بقولی جامه بریدن نیک است و در شب این روز هر کس چهار رکعت نماز کند
بیک سلام در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی و سوره توحید یکبار بخواند روز قیامت
رویش چون ماه شب چهارده درخشان و از عمل خود بهره مند شود تا جائی رسیدن
[illegible] و در روزش هر کس چهار رکعت نماز کند بیک سلام در هر رکعت بعد از حمد
آمن الرسول تا آخر سوره بخواند بنویسد حق تعالی برای او بعدد هر مرد و زن نصرانی
در عالم ثواب عبادت هزار ساله [illegible] و در این روز از صبح تا ظهر و از عصر
تا مغرب خوب است **یوم الاثنین** عبارت از دوشنبه [illegible] در آن [illegible]
غیر از جامه بریدن و ناخن گرفتن و حمام رفتن از اینها نیک است و بقول دیگر روز
نسبت بقمر دارد [illegible] و بعضی حالات در این روز واقع شده است و تولد
رسول خدا و بنای کعبه و رفع حجر الاسود و ابتدای هجرت و دخول مدینه مشرفه
و اکثر کارهای آن حضرت در این روز می شده بهر شغل در آن نیک است خصوصا
حجامت کردن [illegible] و در شب این روز خوب است و در آن
فرزندی بهم رسد حافظ کلام الله و راضی بقسمت خدا باشد و در شب این روز هر کس دو رکعت نماز
کند در هر رکعت سوره فاتحه را یازده بار و هر یک از توحید و معوذتین یازده
بار بخواند و بعد از سلام آیة الکرسی یکبار بخواند حق تعالی [illegible]

دگر گناهان علانیه او را بیامرزد و بعدد هر آیه در عرش ثواب تلاوت نمودن ثواب
یک حج و یک عمره و نبوی بدهد و همانا مرنده از اولاد آدم آزاد کرده باشد
دگر در آن ایام بمیرد شهید مرده باشد و در روزش هر کس چهار رکعت نماز کند
بدو سلام در هر رکعت فاتحة الکتاب هفت بار و دگر سوره قدر یکبار بخواند و بعد از فراغ
یکصد بار صلوات فرستد و صد بار اللهم صل علی جبرئیل بگوید حق تعالی هفتاد قصر در بهشت
او را دهد در هر قصری هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار حجره و در هر حجره هفتاد
هزار کنیز با خلعت باشد ساعت سعادت از صبح تا طلوع آفتاب و از وقت چاشت
تا ظهر و از عصر تا خفتن نیکوست **یوم الثلثاء** نحس تعلق بزهره دارد
مباشرت کردن زنان نیک نیکوست و چون فرزندی بهم رسد خوشبو و رحیم القلب
طاهر اللسان گردد و در این شب هر کس دو رکعت نماز کند در هر رکعت الحمد
آیة الکرسی و توحید و آیه شهد الله یکبار بخواند آنچه سؤال کند در ساعت روا شود
و روزش منسوب بمریخ است در روز رمی و بیمار گشت و در روز سه شنبه خدا تعالی
آهن را در دست داود پیغمبر علیه السلام نرم گردانید و گویند که در آن ساعت در این روز
آفریده شد طلب حاجت رفتن و سفر کردن نیکوست و همه کارها در این روز خوب
برای برآمدن و ناخن گرفتن و جامه بریدن و اگر کسی در این روز جامه ببرد و در آن جامه بمیرد
[illegible]

گم کند یا چیزی ببرد یا دزد ببرد یا غرق شود یا سوخته شود و حجامت کردن در آن نیکو
نیست و بتولد بد باشد دخول حیض حوا در این روز بزمین رسید و در بعد از ظهر
این روز هر کس شش رکعت نماز کند هر دو رکعت بیک سلام در هر رکعت بعد از حمد
آیة الکرسی یکبار و ده بار سوره اخلاص بخواند نوشته شود برای او هیچ گناهی باقی نماند
هفتاد روز و ساعت سعادت در این روز از طرف چاشت تا ظهر و از عصر تا خفتن نیکوست
ولیکن در جزو ثلث و اقعده عوض است چون خسته و حسنا **یوم الاربعاء**
در شب و روز آن مباشرت کردن با زنان نیکوست و در این روز آبها و نجوم و شهرها و قریه
و معمورها و خرابهای زمین آفریده شده است و بنای ارکان با در آن موجود
گردیده شبش منسوب بزهره و در روزش متعلق بعطارد و مخصوص بنی عباس و در روز اسکندر
مرده است چنانچه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده و من اراد ان یشرب الدواء
فلیتخیر یوم الاربعاء و در روز شنبه ناخن گرفتن و حمام رفتن و سفر کردن و جامه بریدن
نیکوست چه هر کس جامه در این روز ببرد از حوادثات برکنار [illegible]
در آید و حجامت کردن نیکو است بتولد بد در شب این روز هر کس چهار رکعت نماز
کند و بحمد و آیة الکرسی و توحید و قدر در هر رکعت یکبار بخواند گناهان گذشته
و آینده اش آمرزیده شود و در روزش هر کس دوازده رکعت نماز کند و در هر رکعت

حمد یکبار و توحید سه بار و معوذتین سه بار منادی از زیر عرش ندا کند که ای بنده عمل از سر گیر
در گناهان گذشته و آینده تو آمرزیده شد و در روز چهارشنبه اول از عشر وسط و چهارشنبه
اول از عشر اول و پنجشنبه آخر از عشر آخر هر ماه برابر است با روزه تمام عمر و چیدن ناخن
در این روز نیکو بد و بتولد بیک در بیت آن بد است بحساب لفظ خواص وارد
خبر است و ساعت سعادت در این روز از صبح تا ظهر و از عصر تا خفتن نیکوست **یوم الخمیس**
منسوب بمشتری و شبش تعلق بشمس دارد و بعد از عصر مجامعت نیکوست فرزندی که بهم رسد حاکم یا عالم
گردد هر کس بین العشائین دو رکعت نماز کند در هر رکعت حمد یکبار و آیة الکرسی و قدر و توحید
و معوذتین پنج بار و بعد از فراغ پانزده بار استغفار کند ثواب آن نماز را والدین بخشد از عهده
حق ایشان برآمده باشد و نماز صبح این روز در روز پنجشنبه سوره دهر بخواند سنت مؤکد است
و این روز برکت است از برای امت محمد و آسمانها و بهشت در این روز آفریده شده و مباشرت
در وقت ظهر این روز نیکوست چون فرزندی بهم رسد بنزد یک خدای زاهد و حافظ در آن
برسد شود در آن حلیم و حلیم شود و طرف صبح از برای طلب علم روند و در چاشت رفتن حمد
و معوذتین و سوره قدر و آیة الکرسی و پنج آیه از آخر آل عمران بخوانند و گویند هو الله الذی
انقطع الرجاء الا منک و خابت الآمال الا فیک اسئلک اللهم یا من حجته علیک
ممن جعلت له الحق عندک ان تصلی علی محمد و آله و ان تقضی حاجتی انه انه ان کار خوب
[illegible]

و در این روز طلب علم و زیارت قبور مؤمنین و بهر ان بار خواندن سوره قدر و تهنیه روز جمعه از
رفتن حمام و چیدن ناخن سنت است و نوشتن نیکوست و حجامت نیکو بیک و بتولد بد
و در جزو روز بد است و هر کس بین الظهرین دو رکعت نماز کند در رکعت اول حمد یکبار
و آیة الکرسی صد بار و در ثانی حمد یکبار و توحید صد بار و بعد از فراغ صد بار استغفار
و صد بار صلوات فرستد از جای خود برنخاسته باشد که آمرزیده شود ساعت سعادت
از صبح تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عشا **یوم الجمعة** متعلق بزهره و شبش منسوب بقمر
تسمیه اش بدین نام آنکه جمع شدن خاک و افلاک و خلق آسمان و زمین تا جمعه شدن
خلق بر قرار بوده است تا جمع شدن شمس و قمر و ملائکه و ذکر است در کتب آنها در این روز
خلقت آدم و هبوط آدم و دوباره هم در این روز تولد [illegible] و وقت [illegible] دعا
و جماع کردن در آن بعد از عصر نیکو و فرزندی که در آن بهم آید از جمله اولیا گردد و نماز
حفظ در این شب ضرور در آن دو رکعت است در هر رکعت بعد از حمد ده بار سوره
زلزله بعد از فراغ یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام از بیست بار تا تمام [illegible] کند
و تلاوت سوره کهف و سوره بنی اسرائیل و طواسین ثلاثه و الم سجده و لقمان و حم سجده
و دخان و حم سجده و واقعه و الرحمن ضرور و بعد طلوع صبح سوره توحید صد بار و استغفار صد بار
در روزه اش کفاره گناهان و حسنات در آن [illegible] مباشرت با زنان در تلاوت سوره

ن و حجامت نمودن و کشیدن و خضاب عنبر نمودن چون عنبر بعد از نماز این بگوید
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و الحمد لله بسم الله و بالله و علی سنت رسول الله
والائمة بعده و زیارت رسول خدا است رکعت نافله را بعوض نافله ظهر
سنت مؤکد در پوشیدن جامه نیکو و در این روز و در غسل و در دعا بوی خوش نمودن
از ائمه اخبار خطبه ... روز دعای سمات خوانده شود و آن ... کار دنیا تمام
دارم اگر بریده شده و درخت نشاندن ... نیکو و زیارت ...
و جنازه از صبح تا طلوع شمس و از زوال تا عصر نیکوست

یوم السبت

نحس ... و شمس متعلق بمریخ و منسوب به آل محمد ... در آن روز ... شده ...
اگر ... طایفه یهود آن را عید کرده اند هر جامه در این روز بریده شود ...
کهنه تا آخر ... و دیگری ... در دست کار ... دار ... کردن ...
و کار رفتن و جهاد ... و درخت نشاندن در آن نیک دارد ... عبدالله رضی الله عنه
مروی است ... و ...
... سلطان و نماز
لیلة السبت چهار رکعت است در هر رکعت حمد یک بار و در یک بار آیة الکرسی و توحید
سه بار و بعد از سلام نیز آیة الکرسی سه بار بخواند جمیع گناهانش آمرزیده شود در روز احد
در ساعت

در ساعت کند و در روز ... هر کس چهار رکعت نماز و بعد از حمد سوره حمد را سه بار و بعد از
سلام آیة الکرسی سه بار بخواند ... حق تعالی از برای او بعدد هر موی ... ثواب
عبادت یک ساله در عقب ... در این روز از صبح تا چاشت و از زوال تا عصر است

یوم النوروز

در هر عصری موضع ... از برای ... و ... بوده ... بسیار دارد از جمله آنکه حضرت امیرالمؤمنین در این روز بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفته
غسل و جامه پاکیزه پوشیدن و بعد از نماز ظهر چهار رکعت نماز در رکعت اول بعد از
فاتحه سوره قدر ده بار و در ثانی ... ده بار و در ثالث توحید ده بار و در رابع معوذتین ده بار
و در سجده این دعا را خواندن اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین و صل علی جمیع انبیائک
و رسلک بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و صل علی ارواحهم و اجسادهم
اللهم بارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته و کرمته و شرفته و عظمت خطره اللهم بارک لنا
فیما انعمت به علینا لا اشکر احدا غیرک ... یا ذا الجلال و الاکرام و سجده ... در ساعت
... بار یا مقلب القلوب و الابصار یا مدبر اللیل و النهار یا محول الحول و الاحوال حول حالنا الی احسن الحال ...
آیة الکرسی و ... اللهم ان هذه سنة جدیدة و انت ملک قدیم ... خیرها
و خیر ما فیها ... و شرها ... بالکفایة ... ذا الجلال و الاکرام
بگوید و ... اول محرم نیز چنین کند ... سلام ... آب آن را ...

نحوست سلام ... در ... اول سلام قولا من رب رحیم دوم سلام علی نوح فی العالمین
سیم سلام علی ابراهیم چهارم سلام علی موسی و هارون پنجم سلام علی آل یاسین ششم سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین هفتم سلام هی حتی مطلع الفجر دربارهٔ آن

نیک و بد روزهای هر ماه

الیوم الاول

روز مبارکیست خلق شده است در این روز حضرت آدم و حضرت ... نیکوست در آن
طلب علم و دخول نزد سلاطین و تزویج و بیع و شری و خریدن حیوانات و چهارپایان
و طلب حاجت رفتن هر کس در این روز بگریزد یافت شود و مولود ... در
این روز متولد شود قدرش نیک ... و کارش ...

الیوم الثانی

نیک و بسیار نیک است خلق شده است در آن حوا و تزویج او با آدم ... نیکوست
در آن تزویج و بنای ... نوشتن ... و اختیار سفر و طلب حوائج و هر کس
در اول این روز بیمار شود آزارش سبک باشد ... و طفلی
در این روز متولد شود ... پذیر باشد و عمارت کردن و بنا نهادن در این روز
بسیار نیک و نیکو باشد

الیوم الثالث

نحس است در این روز حضرت آدم و حوا را از بهشت بیرون کردند ...
کنند پرهیز کردن در آن از ملاقات سلاطین و از بیع و شری و طلب حوائج و کو...
... معامله

نیک و بد روزها

... مشغول اصلاح کارهای خانه باش و کودکی که در این روز ...
هر کس بیمار شود آزارش بسیار باشد و طفلی که در این روز متولد شود طالب العلم و مرزوق آید

الیوم الرابع

نیکوست از برای زراعت و درخت کاردن و بنا نهادن و تزویج کردن
و مکروه است در آن سفر کردن چه هر کس در این روز سفر رود خوف قتل و هلاک باشد
و هابیل پسر حضرت آدم در این روز متولد شده و هر کودک در این روز متولد شود صالح و نیک باشد
و هر که بگریزد یافت نشود

الیوم الخامس

نحس است و قابیل پسر آدم در این روز تولد یافته بود و همین روز ... پیر کشته ...
کلاغی ... با کلاغی دیگر جنگ کرده ... و منقار زمین را گود کرده
کلاغ را در خاک کرده ... از برای خود ...
اول کسی است ... خون ناحق کرده در این روز از منزل بیرون نباید آمد
و مولود ... نیکوست

الیوم السادس

نیکوست در آن تزویج و طلب حوائج و سفر دریا و صحرا و خریدن مواشی هر که در این روز سفر رود ...
مراجعت نماید و هر که در این روز گم شود ... و هر که در این روز بیمار شود
زود شفا یابد و هر طفلی در این روز متولد شود نیکو تربیت یابد و ایمن از آفات باشد

الیوم السابع

نیکوست از برای هر کاری از خریدن و فروختن و بنا ...

در یارت اخوان و هر کس در این روز شروع در نوشتن کند در کمال حلاوت با تمام رسد و بنای
عمارت و غرس اشجار درین روز خوب است و طفلی که در این روز تولد شود با ترتیب و نیکو و نجیب
بروزی باشد و دیدن روی سلاطین و بزرگان و خریدن برده نیکو است **الیوم الثامن**
نیکو است از برای هر گونه حاجتی چون بیع و شری و عروس و بنا و غیره و هر کس در این روز بکوی سلطان رود
مطلبش برآید و مکروه است در آن روز سفر و بر پالان رفتن لیکن حاجت و نوشتن عهدنامه
و هر کس در این روز تولد یابد مرتبت پذیر باشد و گریخته در این روز نیابد مگر به تعب و هر که در این روز بیمار گردد
مرض او شدید شود **الیوم التاسع** نیک است از برای هر چه اراده کنی
پس هر عملی را خواهی در آن شروع کن و قرض بده و زراعت کن و هر که در این روز لشکر رود
مال بسیار بدست آورد و هر که در این روز بجنگ رود غالب آید **الیوم العاشر**
نیکو است و حضرت نوح ع در این روز تولد یافت هر که در این روز متولد شود طبیب الهی و زرگر و حلق
و دوسیع الرزق باشد و هر که بگریزد زود بدست آید و بیع و شری نیکو و مریض را اسرار اوراد
وصیت کند و طفلی که در این روز بهر سه دو سال رتبت یابد و بروایتی نیکو است از برای آنکه
برای دخول بر سلطان **الیوم الحادی عشر** روز تولد حضرت شیث پیغمبر است
نیکو است از برای شروع در هر عملی و لیکن بد است در آن داخل شدن بر سلاطین و هر که
در این روز بگریزد از طلوع و غیبت باز آید و هر که بیمار شود زود صحت یابد و هر که راه گم کند سالم ماند
و هر که

و هر که در این روز متولد شود عیش وی نیکو باشد و لیکن بمیرد فقیر شود و از سلطان بگریزد
الیوم الثانی عشر نیکو است از برای تزویج و کشت و دکان نهادن و شراکت
و کسی را در این روز بیمار شود و حاجات حلال حجی دل او و طفلی که متولد شود در تیش سال شود و عقد بکه
در این روز نشود مبارک و معامله در این روز نافع باشد **الیوم الثالث عشر**
نحس است از منازعه و ملاقات سلاطین و خوانین اجتناب باید نمود و هر که بیمار شود مرض
شدید شود و طفلی که در این روز تولد یابد در طلب او قات تنگدست باشد اما نماند مگر به تجربه رسید
الیوم الرابع عشر نیکو است از برای هر چیزی و طفلی که در این روز متولد گردد
مال وی در آخر بسیار شود و لیکن ظالم باشد و طلب علم و بیع و شری و قرض و استقراض در گوی
بجد در این روز نیکو است و گریخته در این روز پیدا شود و مریض بری گردد و در روایتی مولود طبیب الهی و شوق
بطلب علم باشد و در آخر عمر تنزل کند **الیوم الخامس عشر** از برای اشغال نیکو است
مگر از برای قرض و استقراض که خوب نیست و هر که در این روز بیمار گردد زود شفا یابد و هر که در این روز
تولد یابد الکن باشد تا آخر عمر و گریخته در این روز بدست آید در مکان قریب و آنکه گم شود در این روز
مرجب خیر و سعادت **الیوم السادس عشر** نحس و مکروه است هر که در این روز کوچ کند
هلاک شود مکروه است در آن ملاقات سلاطین و حکام و نیکو است از برای بستن شغل ملکی و بنای
نهادن و اساس عمارت بلند کردن و هر کس بگریزد بیاری خود آید و هر که گم شود سالم ماند

و هر که بیمار گردد در دو سه نگه شود طفلی که متولد گردد لکن قبل از زوال باشد دیوانه و لکن بعد از
زوال باشد نماند **الیوم السابع عشر** روز متوسط است حذر باید کرد
از منازعه و استقراض زیرا که هر کس در این روز چیزی بکسی دهد دیگر آن چیز بوی برنگردد مولود
در این روز حالش نیکو باشد و بروایت دیگر روز حاجت نیک است طلب هر چه خواهند کنند
و تزویج و بیع و شری و زراعت و دیدن سلاطین همگی نیک است و بروایتی روز
روز سنگین است **الیوم الثامن عشر** روز مبارک است صلاحیت از برای
همه چیز دارد از بیع و شری و سفر و زراعت و غیره هر که با دشمن خود در این روز مبارزه کند بر وی
ظفر یابد و هر که تزویج کند خیر یابد و هر که قرض دهد مالش بزودی بوی برگردد و بیمار
بزودی خلاص شود و مولود در این روز احوالش خیر باشد محتاج نشود **الیوم التاسع عشر**
روز سعد مبارک است تولد اسحق نبی ع در این روز شده و صلاحیت از برای سفر و تحصیل مال
و طلب حوایج و تعلم علم و خریدن برده و ماشیه دارد و هر کس در این روز بگریزد یا گم شود
قدرت بر آن توان یافت بدوار یا نخواست طفلی که در این روز تولد یابد صالح
و بر حق گردد و در همه خیرات **الیوم العشرون** متوسط است و صلاحیت دارد
از برای سفر و قضای حوایج و بنا و وضع اساس و حصار و زرع و غرس اشجار و کردم انگور
و دخول بر سلطان و تکاثر هم شبه و هر که بگریزد در بدست آید و هر که در این روز گم شود خبرش
نیاید

نیاید و هر که در این روز بیمار شود مرضش صعب گردد و هر که متولد گردد زندگی بروی دشوار باشد
الیوم الحادی والعشرون نحس بسیار بد است هیچ مطلبی از آن بر نیاید
و دیدن سلاطین نباید رفت و هر که در این روز لشکر رود خوف هلاک است و هر که متولد
باید همیشه فقیر باشد و بروایتی از برای خون گرفتن مناسب است و فصد و حجامت و حقنه
و بادکش نیز خوب است **الیوم الثانی والعشرون** نیک است از برای
قضای حاجت و بیع و شری و صدقه در این روز قبول است و هر که در این روز بر سلطان داخل شود
بزودی قضای حاجت وی شود هر که در آن بیمار شود بزودی صحت یابد و مسافر بخیر و عافیت
دفع بر گردد و مجملا از برای هر امری از امور دنیا و دین خوب باشد **الیوم الثالث**
والعشرون خفیف و نیکو است از برای طلب حوایج و تجارت و تزویج و دخول
بر سلاطین حضرت یوسف ع در این روز تولد یافته پس هر که در این روز متولد شود تربیتش نیکو
باشد و هر که در این روز لشکر رود خیر بیند **الیوم الرابع والعشرون**
روز بدیست نحس و فرعون در این روز متولد گردیده از برای هیچگونه شغل خوب نیست و هر که در این روز
تولد یابد عیش او دشوار گردد و توفیق خیر نیابد هر چند جهد کند و باشد هر آخر عمر
کشته یا غرق گردد و هر که در این روز مرض بهم رسد اطول انجامد **الیوم الخامس**
والعشرون روز نحس شدید البلاهت و اکثر بلیات در این روز بر آل فرعون نازل شده

کوه تا نار سلام علیهم الطوفان و بحر لوط و القمل و الضفادع و لقول اینز در این روز فرعون غرق شد پس در این روز از پی هیچ حاجتی نباید رفت هر که مریض گردد از آزارش شدید شود و مولود در وی مبارک در وزیرش وسیع او را علتی بهم رسد جز خلاص نشود **الیوم السادس والعشرون** روزیست که موسی عصای خود را بر حجر زد دوازده چشمه آب بهم رسید و هم در این روز دریا شکافته شد نیکوست در آنچه در هر چه اراده کنی نیکوست الا تزویج چه اگر در این روز تزویج کند تفرقه واقع شود میان او و زوجه اش و اگر در این روز از سفر آمده باشد بر اهل خود داخل نشود و هر که در این روز بیمار شود شدید گردد و مولود در این روز طویل العمر باشد

الیوم السابع والعشرون روز نیک و صالحی است از برای هر چه اراده کنی از امور دنیا و طفلی که در این روز تولد یابد حسن الوجه و معتقد به این الناس و کثیر الخیر و محبوب القلوب مردم باشد و همیشه مایل به کارهای نیک در جای اهل عراقت

الیوم الثامن والعشرون روز مبارک و صالحیست از برای هر کار و شغل و اله و یعقوب نبی علیه السلام در این روز متولد شد و هر که در این روز متولد گردد همیشه محزون و علایق و غمهای پی در پی روی به او کند و بدنش کهنه گردد جز الادام مطلب خود برسد

الیوم التاسع والعشرون روز نیک و نیکوست در آن هر امری هر حاجتی روا گردد هر کس تولد کند حلیم و مال بسیار به دست او آید هر که در این روز بیمار شود زود بهتر شود

زود به هلاکت می‌باید و لکن نوشته و حیث نامه در این روز خوب نیست و در روایتی یوم مبارک صالح لکل حاجة من السلطان و غیره و لکن سفر در این روز خوب نیست

الیوم الثلثون نیک است از برای بیع و شری و مولود حلیم و نیکوکار و مبارک قدم و تربیتش دشوار و کج خلق باشد و رفیع الشأن و صادق اللسان گردد و اگر بیمار در این روز بستر آید و کشته بهتر باید و فرح بهروزی دل شود

الیوم واللیلة نزد اهل شرع شبانه روز از غروب شمس است متحقق باشد از آن تا قرص آفتاب یا از حمره مشرقیه یا مثل آن و شب مقدم بر روز است چه ظلمت اصلی در خلقت است و نور حادث و از این جمله یک ساعت مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب داخل در حکم روز و شب و از ساعات بهشت است هر چند در صحاب روز تنها را از طلوع صبح تا غروب می‌دانند یا از شفق و از غروب تا به استتار قرص و با حمره اشباب و موید حدیث عمر بن یزید از حضرت صادق علیه السلام در روز متغیر و از روز متعلق است و بسیاری حکما و علمای روم و فرس شبانه روز از طلوع شمس تا به طلوع دیگر از روز مقدم بر شب دانند نور وجودی و ظلمت عدمی است و نزد اهل نجوم به حساب شبانه روز از اول روز تا زوال شمس است یا مثل آن زیرا که طلوع و غروب معلوم از افق و قلعات بلاد مختلف است اما در دایره نصف النهار هر بلد و حالتیست و موید این حدیث حضرت رضوی علیه السلام در جواب یحیی بن فضل فرمود که طالع دنیا سرطان است که در وقت که آفتاب

در برج شرف خود در حمل و زحل در میزان و مشتری در سرطان و شمس در حمل و قمر در ثور و زهره در حوت دلالت کند بر آنکه آفتاب در وسط آسمان بوده است پس روز قبل از شب آفریده شده در اول از قول خدا فرموده و اللیل سابق النهار سبقت در خلقت است در روز تنها نزد اهل شرع طلوع شمس است تا غروب آن بر آنکه در اول از طالع هر جزوی از فلک از منطقه البروج را در وقت طالع می‌گویند برجوع شدن آن جزو در افق باشد پس طالع دنیا سرطان با تعبیر خلقت دنیا در وقت سرطان بر افق و دقیقه بوده **السنة** در لغت سال باشد بر روایت هلال سیصد و پنجاه و چهار روز باشد و در حدیث آمده سال سیصد و شصت روز و آن روزها به صرف خلقت دنیا شده و از آن وضع کرده اند سال شمسی از ابتدای حرکت آفتاب است از محاذات نقطه در منطقه البروج فرض شود تا هنگامیکه باز بهمان نقطه برسد به حرکت خاصه خود از مغرب به مشرق و این سال سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و دوازده ثانیه است بنا بر زیج بطلمیوس و بنای ملک آفتاب در بعضی از بروج زیاده بر آنکه است چون دوازده ماه فرس را هر ماهی سی روز دانند وضع شود پنج روز دیگر را چیزی مانده آن پنج روز را در آخر اسفندارماه قرار نهند و آنرا خمسه مسترقه گویند و دیگر ربع را جمع کنند تا در چهار سال یک روز شود و آن را کبیسه گویند و در خمسه مسترقه افزایند و در آن سال شش روز شود و نزد غیر اهل شرع سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است اهل فرس ابتدای آن

شهور مساوی را به چهار جمع کرده یا در هر صد و بیست سال یک ماه شدی و آن را در آخر یکی از ماههای خود ضافه کرده و به نام همان ماه خواندندی و پنج روز را در آخر همان کبیسه قرار دادندی و بعضی در آخر اسفندار در میان دوازده ماهها و بعضی زاید از آن روز است ربع زیاده را جمع کرده تا چهار سال یک روز دیگر شده آن را در آخر شباط اضافه کنند و مبدأ سال رومی تشرین اول است و اول آن تحت آفتاب در برج میزان باشد و در بروج آن را تیر روز دانند و فارسیان مبدأ سال را اول فروردین قدیم دانند و او اول برج حمل شمس به قرب باشد و بعضی آن را نیروز فرس دانند **الافلاک** اول فلک اعظم که آن را افلاک الافلاک گویند و فلک اطلس که هیچ کوکب ندارد و محدد جهات است زیرا که اطراف بسته باد و مهری که دو دور شبانه روزی دوری طی کند و حرکتش که مرکز عالم مشابه است از مشرق به مغرب حرکت و طلوع و غروب همه کواکب از حرکت او شمارند ۲ فلک البروج که نجوم ثابته در آن چون گوهرهای مرکوز است و از قطب شمالی تا قطب جنوبی دوازده قسم فرض کرده اند هر قسمی را برج و اول را کرسی و اول را عرش گویند و حرکتش از مغرب به مشرق است و در هفتاد سال یک درجه طی کند و مجموع دورش بیست و پنج هزار و دویست سال ۳ فلک زحل که از نور محض باز در سفیدی مانند آب و انگور با غبار و لعل عجائب مشتمل است و فلک جوزی و ممش و حمل و دیگر ۴ فلک مشتری که از یاقوت سرخ یا از

اثر

ناش خرد باعرد بس ۵ فلک مریخ و ناش جز ساسیون ۶ فلک شمس از نقره
خالص و بقولی از مروارید و ناش دیلول و بقولی صنی یا ارقلون و حامل خارج مرکز است
تدویر ندارد زیرا که قرص شمس تخن ادراک کند در محدب و مقعر حامل مماس است
و او تعهدان یکو کرده در گرد کواکب بسوی عیار بزرگی نور است چه جواهر حیط فضای اعظم
آن در و گرد باشد ۷ فلک زهره از یاقوت سرخ و بقولی از لعل و بقولی از
نور و ناش محقوم یا فردوم یا دودم است در حرکت و عدد چون فلک زحل ۸
فلک عطارد از مس است و بقولی از نقره و ناش ریلیون یا فلنون و آن را پنج فلک
ممثل و مدیر و متمم و تدویر ۹ فلک قمر از زمرد سبز است یا زرد و ناش دخیاداداک
جوزهر ایش جوزاد ممثل و حامل و تدویر و حرکت سیاره است از منوب تمیز قوت

قوس القزح

قوس الله و قوس الرحمن و کمان رستم و قزح خوب نیست زیرا که
قزح نام شیطانست و از عکس روشنی آفتابست از زمین بر تصاعد بخو ابهر در وقتی که
هوا صافی و بعضی بر آن عارض شده باشد و بقولی عکس کوه قافست و آن هفت قطره
است هر قطره از یکی از جواهر است برنگ آنها است پس اگر سرخی این قوس غالب باشد
دال بر قتل و حرب کند اگر زردی غالب باشد ارزانی و اگر زردی بیماری و اگر سبزی
موت خیار و حکم ارزو حرکت کنند و آفتاب در نیم اول ... و نیم ثانی منوط باشد

الثوابت

الثوابت سوای سبعه سیاره اند در فلک ثامن و حرکت خاصه ندارند عدد ایشان را
خدا داند لکن یکهزار و بیست و یک بر صد در آورده اند و بزرگترین آنها صد بیست و دو برابر
جرم زمین است و کوچکترین آنها بیست و سه برابر و هرچند ستاره را اجتماع آنها
بشکل حیوانی بنظر می آید برج را بنام آن حیوان خوانند و هر یک از سیاره را مادام در
محاذات یکی از این برجها باشد گویند در آن برج است حمل و اسد و قوس ناری و
جوزا و دلو و میزان هوایی سرطان و عقرب و حوت مائی ثور و سنبله و جدی خاکی و برجهای
ثابت ثور و اسد و عقرب و دلو منقلب حمل و سرطان و میزان و جدی ذو جسدین جوزا و سنبله
و قوس و حوت حمل خانه شرف زحل و سرطان خانه شرف مشتری و جدی خانه شرف زهره
و جوزا بیت الشرف راس سنبله بیت الشرف عطارد و قوس بیت الشرف ذنب و از حمل تا
بحوت یکدیگر میان [illegible] ماده حمل و اسد و قوس آتشی جوزا و میزان و دلو بادی
سرطان و عقرب و حوت آبی ثور و سنبله و جدی خاکی حمل و عقرب خانه مریخ قوس و حوت
خانه برجیس ثور و میزان خانه زهره اسد خانه آفتاب سرطان خانه قمر جوزا و سنبله
خانه عطارد جدی و دلو خانه زحل و از حالات و طبایع این برجها استنباط حالات
و کیفیات [illegible] کنند و کهکشان چند کوکب است بشکل آنکه بر چند [illegible] نشسته
[illegible] ست [illegible] گرد چون کیسی خضاب کرده چون در خط [illegible] آید [illegible] است

الخسوف در محرم علامت خون و بزرگیست در مغرب و کمی میوه در بلاد جبل و فارس
و ارزانی و گرانی نرخها و خروج کسی بر پادشاه و غلبه پادشاه بر او و در ماه صفر دال بر بیماری
در شهرها و بارش بسیار و مرگ بسیار در همه بلاد و ... در خراسان و بسیاری میوه
در بلاد جبل و در ربیع الاول علامت کشتن بسیار است در مغرب و ... و خرابی
شهرها و ... گرم در شهرهای بلاد جبل و در ربیع الثانی علامت بسیار شدن آبهاست در کوهها
و ارزانی در همه جا و فیض نهرها و آبها و برکت نعمت و غلبه پادشاه مغرب و در جمادی الاولی علامت
ریختن خون بسیار است در ... و رسیدن بلا به پادشاه و خروج پادشاه و غلبه ... باد و
در جمادی الثانی دال بر کمی آبها در بلاد ... است تا ... و گرانی و رسیدن
بلای عظیم به پادشاه بابل و در رجب علامت طاعون و قحط در بلاد مغرب است و بسیاری باران
در بابل و درد چشم و در شعبان دلیلست بر کشته شدن امیر و بالا رفتن ... است
و قحطی عظیم در همه جا و در ماه رمضان دلیلست بر تنگی ... در بلاد جبل و بسیاری برف و باران
و آب و بسیاری درندگان در بلاد فارس و مرگ اطفال و زنان در شهرها و در ماه شوال
دلیلست بر غلبه پادشاه بر دشمنان و بسیاری بلا و فتنه و اضطراب در میان مردم و در ذی القعده دال
بر قحط بلاد و پیدا شدن دفینها در بعضی از زمینها و در ذی حجه دال بر فوت بزرگی در بلاد مغرب
گوی و دعوی پادشاهی کند و از پس ... **البیت** ... حکمای هندی ...

بسه فرض کرده‌اند بقدر شصت و چهار ساعت و ... از محاق حقیقی است و از ابتدای ...
هر تسییر را دوازده ساعت و هر یکی از کواکب سبعه را داده‌اند و نوبت آن گویند نوبت شمس
نوبت زهره نوبت عطارد نوبت قمر نوبت زحل نوبت مشتری نوبت مریخ بدین ترتیب
تا دور منتهی بمحاق گردد و نوبت هیچیک از کواکب را در اعمال ... مذموم ندانسته‌اند سوای نوبت
شمس ... نحوست ... و ضرر آن را بیشتر از قمر در عقرب و نظرات نحوسه دانسته
و اجتناب در شروع کردن در اعمال نموده نوبت شمس ... مجموع ساعات را به سه ثلث قرار داده‌اند
ثلث اول را مضر بال و ضرر ثلث ثالث را اکثر دانسته پس در نوبت شمس هیچ عملی را شروع
نکنند و در ثلث آخر از نوبت مریخ هم ... در نوبت شمس ... و ... لا علاج ... این دعا بخوانند
اللهم بک ... و بک ... و لا حول لکل ذی حول الا بک و لا قوة
یمتاز ... قوة الا بک ... من خلقک و خیرتک من بریتک محمد نبیک
و عترته و سلالته علیه و علیهم السلام صل علیه و علیهم و اکفنی شر هذا الیوم و ضرره و ارزقنی خیره و یمنه و اقض لی
فی متصرفاتی بحسن العافیة و ... و الظفر بالامنیة و کفایة الطاغیة ... و کل ذی قدرة
علی اذیة حتی اکون فی جنة و عصمة من کل داء و نقمة و ابدلنی فیه من المخاوف امنا
و من العوائق یسرا حتی لا یصدنی صاد عن المراد و لا یحل بی طارق عن اذی العباد انک علی
کل شیء قدیر و الامور الیک تصیر یا من لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر **مبدء السنین**

محرم نامه

چون اول محرم شنبه باشد زمستان سرد و برف و یخ بسیار و طاعون و جنگ کودکان
و گندم گران و عسل کمیاب و زراعات از آفت سالم و انگور و بعضی میوه را آفت رسد
و روم را ملوک جنگ و غنیمت بدست عرب آید و پادشاه را غلبه باشد و چون یکشنبه باشد
زمستان نیکو و بسیار باران و در ختان و زراعت را آفت رسد و عسل کمیاب و در هوا
از طاعون در خراسان گرانی و غلبه پادشاه و ... و مرگ ... و چون دوشنبه باشد
زمستان نیکو و تابستان بسیار گرم و باران و ... بسیار ... و عسل ...
فراوان و در جبل یعنی ... و عراق عرب و خوزستان و فارس و همدان نرخ ...
نازل میوه بسیار ... و جنگ زنان بسیار و در فارس غنم ... باشد و چون سه‌شنبه باشد
برف و یخ ... مرض ... و شکوفه و عسل بسیار و در خراسان نرخها گران و چون
چهارشنبه بود زمستان سرد و باران بسیار و غله و میوه در بلاد مشرق و جبل بسیار و
جنگ ... در خراسان و چون پنجشنبه باشد زمستان ملایم و گندم و میوه وافر در
اول سال ... بسیار خصوص ... در روم ... غله ...
در مغرب ... سند ... واقع شود و پادشاه عرب مضطر باشد و چون جمعه باشد
زمستان ملایم و باران بارد مگر اندک و آبها کم بود در بلاد جبل غله کمیاب و در مغرب
گرانی و آفت در ختان در روم و فارس غلبه ... رساند **التاریخ** ...

در صدر باب تعیین و ... الفاظ ... و جمیع تواریخ ... آوردن و ... در خاطر
... چه امر امری عظیم ... از رعایت غفلت بر عالمیان اشتباه شود ...
ضبط معاملات ... سال و ماه ... و اول تاریخ ... زمین ...
کرده شد ... بود از ... و بعد از آن ... و بعد فوت آدم
در روز ... از اولاد ... تعزیه ... ایشان از همه
... عظیم و آن تاریخ تا زمان نوح ... اول بود و بعد از آن واقعه طوفان تاریخ
شد تا زمان اسکندر و بعد از آن رفتن اسکندر ... و آن را تاریخ اسکندری گویند و
بعضی تاریخ اسکندری جلوس اسکندر رومی است بر تخت سلطنت و بعد از آن غرق فرعون
و نجات بنی اسرائیل و بعد از آن کشته شدن اصحاب فیل ...
عام الفیل گویند و آن نیز منسوخ شد ... هجرت رسول خدا از مکه بمدینه و آن را تاریخ هجرت
گویند ... و اگرچه اول هجرت در ماه ربیع الاول بود چون اول سال
محرم است ... تاریخ ... رمضان ...
بنای این تاریخ ... این کتاب ... اول محرم ...
چه آن ... **الشهر** بر دو نوع است اول ...
بر بروج اثنی عشر ... قمر ... ماه ...

بر ینف بر کود بهمان وضع و نهجی در هر روزی از ماه تواند بود تا مثل آن از ماه دیگر شود
لیکن ابتدای آن را از رویت هلال گیرند تا رویت هلال دیگر زیرا که هلال بعد
انفصال قمر است از تحت شعاع دو روز بعد از محاق میشود و معمول در جمیع ماهها است این ماهها را ماه قمری گویند
با وجود تفاوت سیر قمر و اختلاف اماکن گاهی سی روز و گاهی بیست و نه روز است و ماه شمسی آن
بر ترتیب ماههای عربیه است محرم و صفر و غیر آن و ماه شمسی در رومیه است و آن باعتبار
حساب و عبارت است از حلول شمس با اول جزوی از اجزای یکی از بروج تا رسیدن با اول جزوی
از برجی دیگر بعد از آن و این نیز بسبب تفاوت حرکت شمس در بروج مختلف میباشد چه اگر حرکت شمس
در برجی تند و در برجی دیگر کند باشد و اقل آن بیست و نه روز است در فرس و منجم این
تفاوت را منظور نداشته هر یک از ماهها را سی روز قرار داده اند و اسامی ماهها ایشان
در قصه خطا دیگر است و آن ماهها را جلالیه نیز گویند چه وضع آنها در زمان جلال الدین
ملک شاه سلجوقی شده و اسامی ماههای رومیه بدین نهج است تشرین اول تشرین ثانی
کانون و شباط و آذر و نیسان و ایار و حزیران و تموز و آب و ایلول در سه ماه و سی
الساعة جزوی از حرکت فلک الافلاک است و آن مدتی است که یک جزو دیگر
تمام کند و حکمت در این جهت است که شبانروز به بیست و چهار ساعت تقسیم شود تا
غیر آن روز را اندازه در اوقات و حفظ آن از جهت ذکر ساعات بدانند

یا مساویه اما موجب آنست که هر یک از شب و روز را دوازده ساعت دانیم در فصلی از
فصول اعم از ساعات قصیره یا طویله و متساویه است که در قصر و طول با هم تفاوت نکنند
بلکه قصر و طول شب و روز زیاده شدن عدد ساعت و کم شدن آن در هر سالی از
ساعات شب و روز هفته نسبت بیکی از سبعه سیاره دارد بدین نهج که ساعت اول از روز
و یک شب مخصوص بآن کوکبی است که نسبت بآن شب یا روز دارد ساعت دوم بآن کوکبی
که بعد از آنست در ترتیب شماره منجمان و قسم بعد از آن با عم و بار بهمین نهج و تقسیم دیگر کار
از روز یکشنبه از صبح تا یک ساعت از شمس است و ساعت دوم از زهره و یکساعت اول از
عطارد و وقت نماز پیشین از قمر و ما بین الصلوتین از زحل و عصر از مشتری و آخر روز
از مریخ در شنبه اول از زحل و قمر و نیم ساعت از زحل و یکساعت زوال از مشتری و پیشین از مریخ
و ما بین الصلوتین شمس و عصر زهره و آخر روز عطارد در سه شنبه بهمین ترتیب از مریخ و شمس و
زهره و عطارد و قمر و زحل و مشتری چهارشنبه از عطارد و قمر و شمس و مشتری و مریخ از زحل و زهره
پنجشنبه از مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و زحل جمعه از زهره و عطارد و قمر و زحل و مشتری
و مریخ و شمس شنبه از زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر است **الاقالیم**
یکی از ربع از زمین را که معمور و مسکون است طولش از مشرق تا مغرب و عرضش از خط استوا
تا انتها و الکاء جنات است بر جد در کرده اند از جزایر خالدات که در مغرب است تا جزایر

سمکوت که در مشرق است بهشت خط فرض کرده اند و ما بین هر خط را اقلیم گویند یعنی قلمرو
پس اقلیم اول که دایره معدل النهار و سمت الراس بگذرد طرف جنوب و آنجا را
سایلی ربیع و هم خریف و هم زمستان و هم صیف است و روز ایشان در همه فصول
یکقرار و دوازده ساعت است ساکنان آنجا باین اعتبار محرور المزاج و سیاه
چهره و قوی هیکل و سیاه سینه و جملات قوی الجثه چون فیل و کرگدن در آنجا بسیار است
عرض دایره طولش شانزده درجه و نیم و طرف شمالی آن طول النهارش سیزده ساعت
اقلیم دوم عرض مبدء آن بیست درجه و بیست و هفت دقیقه عرض دایره طولش بیست و چهار
درجه و کسری و او رضای بلندی روزش سیزده ساعت و نیم اقلیم سیم عرض مبدء آن
بیست و هفت درجه و نیم عرض دایره طولش سی درجه و سه ثلث و ساعات درازی روز بلندش
چهارده ساعت اقلیم چهارم عرض مبدء آن سی و سه درجه عرض دایره طولش سی و شش درجه
نهار اطولش چهارده ساعت اقلیم پنجم عرض مبدء آن سی و هشت درجه و پنجاه و چهار
دقیقه است و عرض دایره طولش چهل و یک درجه و ربع و نهار اطولش پانزده ساعت
اقلیم ششم عرض مبدء آن چهل و سه درجه و بیست دقیقه و عرض دایره طولش
چهل و یک درجه نهار اطولش پانزده ساعت اقلیم هفتم عرض مبدء آن چهل و هشت درجه
و دوازده دقیقه عرض دایره طولش چهل و هشت درجه نهار اطولش شانزده ساعت

در عایت سردی **ذوالذوابة** ستاره دنباله دار است که
گاهی در هوا پیدا میشود دنباله آن گاه دیکی و گاهی متعدد چون گیسوی زنان و ذوابه
گیسوی بافته را گویند و نظر متعدد آن منجمین از احکام سیارات آنها محض اثر
شوق قش مذکور میکردد این جمله از کواکب آسمان نیست که در تحت ثوابت
و سیارات محسوب شود بلکه از اجزای دهنیه است که در کره نار تحت فلک قمر
محترق شود و باین هیئت مانند و حکم آن از برجی گیرند که حادث در آن باشد
قبل از نصف شب شرقی گویند و بعد از نصف شب مغربی **السیارات**
زحل ستاره دهقانان است و ارباب املاک و نسبت بروز و در فلک سیاه
در دورش دهنده اقلیم اول و از فلک است شرب را بوی ارطات است و طبعش سرد و خشک
و نحس و بزرگ و دشمن را شاید و مدت مکث آن در هر برجی دو سال و نیم و مجموع دورش
سی سال است مشتری ستاره اهل صنعت و تربیت اهل اقلیم دوم و سعد اکبر
طبعش گرم و تر از روز است نسبت بر کهنا بکبودی و از فلزات قلع و در هر برجی سیزده ماه
طی کند مجموع دورش دوازده سال است مریخ ستاره سپاهیان و جنگجویان طبعش
گرم و خشک و نحس و بد روشنی و نسبتش از فلزات باهن و از رنگها سرخی در یک
در تربیت اقلیم سیم و گردش در هر برجی پنجاه روز و تمام دورش یکصد و هشتاد و پنج قمری

ستاره باشد هان دارباب حکم طبعش گرم و خشک و روزی و نر و نحس در جماع و بعد
در لطافت نشینش از ارکنها بزرگی و شقاقیه دار فلزات طلاء و باقلیم چهارم و مدت
سیرش در هر برجی یکماه و تمام دورش یکسال ۵ زهره ستاره زنان و مردان و سازندگان
و اهل طرب نشینش با اقلیم پنجم و از ارکنها برجی دار فلزات مس و طبعش سرد و ماده و سعد و مدت
سیرش در هر برجی بیست و پنج روز تمام دورش ده ماه ۶ عطارد ستاره وزرا و اهل قلم
و دبیران و [illegible] نشینش با اقلیم ششم دار فلزات زیبق و مدت سیرش در هر برج
یا نیم روز تمام دورش شش ماه ۷ قمر ستاره سیاحان و قاصدان و [illegible] و گرم و تر
و ماده و سعد مدت سیرش دو روز و نیم دورش یکماه از اقلیم هفتم از ارکنها [illegible] ⁂
الکسوف نیع آفتاب گرفتن و آن حایل شدن جرم قمر است میان دنیا و جرم
شمس پس چون در محرم واقع شود دلالت کند بر حدوث بیماریها و ظهور باران و بر
وقوع زلزله و سلامتی مسافران بلاد است و در صفر موجب ترس و گرسنگی در مغرب
و جنگ و کشش در آنجا و ظهور باشد و در ربیع الاول پدید آمدن صلح و رفع جلالت
ظهور باشد در مغرب کم کاه و کوتنه و حدوث باد شدید در بادیه و فراوانی [illegible]
در آخر سال و در ربیع الثانی اختلاف در میان مردم و خروج بعضی و ترس و بیم
هلاکت و در جمادی الاول [illegible] در دینی [illegible] باشد و جان [illegible] رعیت ⁂

و در جمادی الثانیه

و در جمادی الثانیه دلیل بر جنگها و کشش در بلاد مصر و گرانی در بلاد مغرب در آخر سال
و در رجب دلیل است بر آبادی زمین و آمدن باران بسیار در کوهستانها و در جهت
مشرق و مردن [illegible] فارس و عدم ضرر و در ماه شعبان دلیل است بر سلامتی مردم از شر
باشد و ظهور باشد بر دشمنان در مغرب و وقوع جنگ در بلاد جبل در آخر سال و در رمضان
دلیل است بر راحت مردم پادشاه و فارس و غالب شدن روم بر عرب و ترس لشکر از آن
عرب بر روم و در شوال دال بر بسیاری رنج و کشش در بلاد هند و فراوانی گیاه در بلاد
مشرق و در ذیقعده دلیلست بر بسیاری باران و ظهور خرابی در ناحیه فارس در زمستان
آنجا و در ذیحجه در بدن بارهای بسیار و کمی میوه و ظهور خرابی در بهری از بلاد مغرب و کمی
و گرانی جو و گندم و خروج شخصی بر پادشاه و گرانی [illegible] در فارس ⁂ **الزلزلة
و الآیات** زلزله جنبش بخارات است در جوف ارض بنا بر قول حکما [illegible]
[illegible] مقول است شکافته شدن زمین گاهی در حین زلزله از برای بیرون شدن
بخار و بعضی ولایات چاه و قنوات در آن بسیار است زلزله [illegible]
کمتر باشد اما محدثین را در باب زلزله روایت است که [illegible] گاو [illegible]
بر پشت او است از دم تا بدم [illegible] طول او [illegible] خلقت از
عظمت جثه خود عجب [illegible] بینی که حق تعالی [illegible] ماهی کوچکی حقیر را بر وی مسلط کند [illegible] از راه

رحمن سایه را نیز در طرف مشرق [illegible] کنند و قوسی از دایره را که مابین آن دو علامت است
بر دو نیم مساوی دارند و نصف آن بمرکز دایره که در تحت مقیاس است خطی مستقیم
اخراج کنند و بمحیط دایره رسانند بنحوی که دایره را بدو نیم مساوی کند پس آن خط را خط زوال
و خط نصف النهار گویند و چون خطی دیگر بر آن عمود سازند بنحوی که در مرکز دایره خط اول
را بچهار زاویه تقاطع کند آنرا خط اعتدال و خط مشرق و مغرب گویند و دایره بدین دو خط
بچهار قسم مساوی شود و هر قسمی را نود قسم مساوی قسمت کنند و هر قسمی را درجه گویند
و مجموع دور دایره سیصد و شصت درجه باشد و این دایره را دایره هندیه گویند و اولی
است که این تعبیه را در نهایت بهار باشد وقتیکه آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی بود چه در
آن وقت میل آفتاب از منطقة البروج در حین دخول و خروج تفاوت نکند **مستولیات
البلاد** هر یک از سیارات را بر بعضی از بلاد تسلط است زحل یکصد و
هشتاد و دو برابر جرم زمین است و مستولی است بر غزنین و هرات و سودان و [illegible]
و [illegible] و مکه و آذربایجان مشتری یکصد و هشتاد [illegible] برابر جرم زمین است ⁂
و مستولی بر آن بیت المقدس و خوی و کوفه و سجستان و بخارا و [illegible] مریخ
سه برابر جرم زمین است و مستولی است بر جیلان و دیلم و قزوین و سلطانیه و
ترشیز و زنجان و طالقان و نهاوند و حجاز و فاریاب و قاصدان و حلب و بخارا

و ارض الیمن

و ارض الیمن و ارض [illegible] و اصفهان و پارس و ارض الجوز [illegible] و بروج آفتاب ⁂
سیصد و [illegible] برابر جرم زمین است و مستولی بر [illegible] و طوس و انطاکیه
و [illegible] کوفه و حمص و شهر [illegible] و مداین و نیشابور و اصفهان و کرمان و سمرقند و اصفهان
و اهواز است زهره [illegible] ثلث از ربع زمین است و مستولی بر [illegible]
بابل و کابل و [illegible] هرات و همدان و حمص و [illegible] و فرغانه و شیراز و کاشان
و [illegible] شام و دمشق و حلب و عانه و حجاز و [illegible] و اهواز و حبشه
و [illegible] و [illegible] چین و ایران شهر عطارد جرمش یک [illegible] از ده هزار
[illegible] و هشت و [illegible] زمین و مستولی بر جیلان و بغداد و مدینه و [illegible]
و پارس و یزد و [illegible] و جرجان و طوس و [illegible] و کوفه
و قسطنطنیه و بحرین و طبریه و [illegible] قمر جرمش یک [illegible] یک جرم زمین ⁂
و مستولی بر جیلان و [illegible] و ارض مغرب و قهستان و ساوه و طبرستان
و آذربایجان **خط القبلة** عبارت از نقطه ابتدا از افق بلد [illegible]
روی بآن کنند [illegible] نیز باشد و از موضع تقاطع دایره افق بلد است تا
دایره [illegible] بلد و مکه گذرد [illegible] طول و عرض زاید بر طول و عرض
مکه باشد بشمارند از دایره هندیه از دایره جنوب آن بسوی مغرب در جائیکه

و ماغ کوهست بر روی قرار گرفته سالها در امتداد بنحو اکمال و باز اراده عجب وجود
نمی‌بکند آن ماهی که حکایت خود را بوی می‌نماید از دست رجوع لرزد و از حرکت او
زلزله بود بر فرض صدق این قول لازم آید که مجموع زمین بحرکت آید حرکت بعضی
ولایات و ان بعض صورت نه کل آن هم گوینه که است در ظلمات و در رشته
در که هر بلدی و محلی تعلق داشت و ملکی را آن موکل است و هر گاه خدا خواهد
برای تنبیه غافلان ولایتی را بلرزاند آن ملک را امر کند که آن کوه را بحرکت در آورد و
رشته آن شهر را بکشد و ذو القرنین در ظلمات آن ملک را دیده و رشته‌ها بر کوه‌ها
کشیده بدوش خود میدارد بنابر این قول لازم آید که اجزای زمین از هم جدا باشد
بهر تقدیر در وقت زلزله و خسوف و کسوف و وزیدن بادهای شدید نماز زلزله واجب
واجب است **اوّل کلّ شهر** و در حال ماه نو دیدن از جای خود حرکت کن
و این دعا بخوان اللّهم انّی اسئلک خیر هذا الشّهر و نوره و نصره و برکته و طهوره و رزقه
و اسئلک خیره و خیر ما فیه و خیر ما بعده و اعوذ بک من شرّه و شرّ ما فیه و شرّ ما بعده
اللّهم ادخله علینا بالامن و الایمان و السّلامة و الاسلام و التّوفیق لما تحبّ و ترضی
پس دعای [illegible] صحیفه را بخواند و [illegible] مناسب باشد این کلمات را از خاطر
نخواند اللّهم ارزقنا صیامه و قیامه و تلاوة القرآن فیه اللّهم سلّمنا له و سلّمه منّا و سلّمنا
فیه

فیه و از حضرت صادق منقول است که در روز اوّل هر ماه جدید دو رکعت نماز کند
در رکعت اوّل بعد از حمد سوره توحید را سی مرتبه بعدد ایّام ماه بخواند و در رکعت دوم
بعد از فاتحه سوره قدر را بهمان عدد بعد از آن تصدّق کند آنچه مقدور گردد و بخرند
بآن تصدّق سلامتی خود و عیال و اولاد خود را در آن ماه و باید این کلمات بگویند
در حین تصدّق اللّهم انّی اشتریت بهذه الصّدقة سلامة نفسی و دینی و اهلی
و مالی و من یعنینی امره اللّهم سلّمنی فیه من کلّ بلاء و هر کس از اوّل ماه قدری از [illegible]
چیزی بخورد اندک پنیر بخورد همه حاجاتش در آن ماه بر آید و از حضرت صادق منقول است
در مفردات نعم اللّقمة الجبن یعذب الفم و یطیب النّکهة و یشهی الطّعام و یهضم و من یعتمد اکله
راس کلّ شهر اوشک ان لا یردّ له حاجة **دانستن خطّ نصف النّهار**
زمین را هموار کنند بنحوی که جسم زجاجی چون زیبق و یا مدوّر مصقل بر آن حرکتش بجانب طرف
راید بطرف دیگر نباشد پس دایره بر آن رسم کنند و مقیاس مخروط مدوّر ابهری
در گرد مرکز آن دایره دایره کوچک بقدر قاعده مقیاس و مقیاس را بر مرکز آن
نصب کنند که قاعده آن بر آن دایره کوچک منطبق و سایه مقیاس در اوّل روز
بلند و بطرف مغرب و هر چند بزوال نزدیک شود کوتاه و مایل بطرف شمال گردد
پس متوجّه شوند که سایه از کجای دایره داخل میشود آن را نشان کنند و [illegible]

در آن نقش است بقدر تفاوت ما بین طول بلد و طول مکه دارد از نقطه شمال
دایره مذکوره نیز بدین نهج بطرف جنوب پس ما بین انتهاییتین را وصل نمایند
بخط مستقیم که دایره را بدو نیم کند یعنی بر یک طرف شرقی و یعنی که جانب جنوبی از نقطه دارد
شمار کند بسوی جنوب از درجات آن بقدر تفاوت ما بین العرضین و از نقطه شرق
بهمین نهج و وصل کنند و وصل ما بین نهایتین را بخط مستقیم تقاطع خط اول پس
اخراج کنند خطی ثالث مستقیم از مرکز دایره هندیه که بمنزله دایره افق بلد است بر موضع
تقاطع این دو خط و او را برسانند بمحیط دایره و این خط ثالث خط سمت القبله است
و چون بقطع آن را ما بین قدمین در موضع سجود خود قرار دهد مواجه شطر کعبه باشد
و اگر طول و عرض بلاد و کلا یا هم کمتر از طول و عرض مکه باشد درجات دایره را ابتدای
تفاوت بین الطولین از جنوب و شمال شرق شمارند برای تفاوت ما بین از شرق
و جنوب بسمت شمال و اگر طول مکه زاید بر طول بلد اما عرضش کمتر باشد شماره درجات تفاوت
طول را از نقطه جنوب و شمال شرق کنند و تفاوت عرض را از شرق و جنوب و جنوب
و اگر عکس باشد عکس **ابعاد الاجرام** قطر کره زمین دو هزار و چهار صد
و چهل و پنج فرسخ است و دور آن شش هزار بار هزار فرسخ و مساحت تمام روی آن شش هزار بار هزار
و دو صد و هشت و سه هزار و یکصد و شصت و شش فرسخ و از مرکز عالم تا مقعر فلک قمر
چهل و یک هزار

چهل و یک هزار و نهصد و بیست و شش فرسخ و تا محدب آن که مماس مقعر فلک عطارد است
هشتاد و پنج هزار و سیصد و سه فرسخ و تا محدب عطارد دویست و هفتاد و پنج هزار و یکصد و هشتاد و
فرسخ و تا محدب زهره هزار بار هزار و ششصد و چهل و شش هزار و ششصد و هشتاد و دو
فرسخ است و تا محدب فلک شمس چهار هزار بار هزار و دویست و شش هزار و نهصد و بیست و چهار
فرسخ و تا محدب فلک مریخ چهارده هزار بار هزار و نهصد و هفتاد هزار و یکصد و
هفتاد و دو فرسخ و تا محدب فلک مشتری بیست و سه هزار و نهصد و نود و یک هزار و
دویست و پانزده فرسخ است و تا محدب فلک زحل سی و سه هزار بار هزار و پانصد
و نه هزار و صد و هشتاد و هشت فرسخ و تا محدب فلک ثوابت سی و سه هزار بار
هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و یکصد و نه فرسخ و قطر آفتاب هفده هزار و پانصد و
سی و هشت فرسخ و قطر قمر هفتصد و سی و یک فرسخ و قطر زحل چهارده هزار و سی و پنج فرسخ
و قطر مشتری چهار هزار و پانصد و نود و یک فرسخ و قطر مریخ سه هزار و هفتصد و نود و
پنج فرسخ و قطر زهره نهصد و هشت فرسخ و قطر عطارد صد و نه فرسخ

در ذکر پادشاهان روی زمین و طوایف امم و مدت پادشاهی ایشان از زمان حضرت آدم ع

اخلاف آدم اول وصی آدم

شیث در یکصد و شصت سالگی انوش متولد شد در خلافت پدر بنای کعبه بحجاره
و طین نهاده و عمرش یکهزار [illegible] نهصد و چهل سال و چهار روز مدت خلافتش هزار سال
و چهار روز پس پسر او انوش در ششصد و پنجاه سالگی وی آمد و عمرش نهصد و نه
سال پس پسر او قینان در نود سالگی وی آمد عمرش نهصد و پانزده سال و مدت
خلافتش [illegible] سال و اول کسی است که در دنیا زر و سیم را مسکوک و [illegible] نمود
و اقوام [illegible] غلیظ [illegible] بساخته بود پس پسر او مهلائیل تولدش در یکصد و هفتاد
و پنج سالگی پدر و عمرش نهصد و شصت و یک سال مدت خلافتش دویست و [illegible] سال
پس پسر او برد که یرد باشد تولدش در سیصد و شصت و یک سالگی پدر عمرش نهصد
و شصت و دو سال خلافتش شصت و دو سال اما بقول مشهور چهل و دو سال پس پسر او
ادریس [illegible] هرمس و بقول [illegible] مؤلف حروف و علم رمل و فلکیات او معلم
اول است که [illegible] در ذکر انبیا گذشت پس پسر او متوشلخ عمرش نهصد و شصت و نه سال
پس پسر او لمک عمرش هفتصد و هفتاد و هفت سال در عهد او بنی قوم [illegible] بسیار شده
اولاد [illegible] بدر [illegible] اولاد قابیل کشیده [illegible]
باش [illegible] سال [illegible]
[illegible] عظمت [illegible] زمین را در

ذوالقرنین

ذوالقرنین [illegible] عوج را از [illegible] خواهر [illegible] بود قاتلش [illegible]
عمرش [illegible] سال بود حکومت میکرد **ملوک المتغلبون**
اول ایشان [illegible] بن [illegible] بن [illegible] بعد از فوت [illegible] عم خود رستم غلبه
پادشاهی را از دست [illegible] کرده و بعد با اولاد [illegible] و بنای مدینه
[illegible] خلافتش [illegible]
[illegible] پس پسر او [illegible] عمران [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] در [illegible] بدندان گرفتی [illegible]
پس پسر او [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] سال [illegible]
[illegible] سال و از کثرت ظلم و فسق [illegible]
[illegible] پس پسر او [illegible] سال [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
پس [illegible] خواهر [illegible]
[illegible] احوالات [illegible]

(و آن هم را الوس پس پسر او جیدی که یکصد و چهل و دو سال و آخر از اولاد هابیل است

ملوک کلدانیون اول ایشان ایلودوس پسر پدرش ایلاد پارس
بن حام از غایت شجاعت کلد گفتند پادشاهی وی قبل از تغلبین و ... کرد لوس ...
بعد از ... صورت ... زیارت ... گمان پرستش او
آغاز بت پرستی نهاده ... پس زاده او ما ... پسر او ...
هشتصد و پانزده سال پسر او ... یکصد و هفتاد و هفت سال پسر او ...
نود و هشت سال پسر او ... یکصد و هفتاد و هفت سال از اثرت ... او
لطاعون ... نود و هشت سال پسر او ... هفتاد و هفت سال آخر
اولاد هابیل است معاصر طوفان نوح **ملوک العمالقه** جبابره عملیقه
اول عملیق پسر لاود پسر ... پسر هود ... شداد ... پادشاه بهشت
ذات العماد مشتمل بر هفت حصار از طلا و نقره و پنج فلز دیگر و هزار دروازه و عمارات
و اشجارش ... جواهر و زمین از مشک و عنبر و ریگ ... نهرها جواهر و هشتصد هزار ...
هر یک ... سیصد سال تمام شد ... خزاین ...
... قبل از دخول آن قبض روحش شد و پسرش ... شد
شداد ثانی پسر ... در عهد او ... پسر ...

ماروش

ماروش ... اول وزیر ... آخر پادشاه ... طرف کوه ...
خروج کرد **ملوک الکنماریه** ...
بن حام ... پادشاهی رسید ... یونان ...
مرطنم ... ایشان ایران و شهر کوفه و غیره ...
... هر یک ...
دافادوس ...
... شده ...
او را در منجنیق ... آتش انداخت ...
...
...
...
...
...
...
تمام شدند ... **ملوک**

الخاقانیه اوّل ایشان یکان بن کری بن جحی بن اسی الکای
بن مرضی بن فحی بن اورک بن منسک بن تهای بن کاندری بن مرخودم بن ترک
بن یافث بن نوح است او مدتی پادشاهی و راهداری جز خروج دجهان و دو باب
پادشاهی کرد کسی او را ستی بلندی او را خاقان گویند پس پسر او جغتای یازده سال
پس پسر او یفث خان ... سال پس پسر او قتلیق ... پادشاهی تخت خوارزم
در قراباغ و برده قرار داده و اوّل کسی است که خوارزم بنا کرده و آخر حاصل شد
مدت ملکش یکسال پس پسر او ملکای پانصد سال پس پسر او ماکین بانی شهر ختا
چهارده سال پس پسر او ترس ... یکسال و پسر او طاس پانصد سال پس پسر او
کردس بانی ولایت کردستان ... سال پس پسر او طوس ... گذارد
سه سال و پسر او گرکوش بانی شهر قانع سه سال و کاوش یکسال و پسر او ملک خان
یکسال و پسر او جغی بانی شهر ختن سه سال و پسر او خس چهار سال و پسر او طاش
و پسر او بلغری ... سال پس برادر او طلوس بن ... بانی شهر خجند
سه سال و پسر او ... بانی شهر چاچ شصت سال و برادرزاده او ... سال
چهل سال و پسر او ... سال ... بن ... بخارا
و پسر او ... پانصد سال و برادرزاده او ... بن ... نوزده سال و پسر او

ادیتولوکس

ادیتولوکس بخت نصر مجوسی ... و شش سال و پسر او ... چهل و سه سال و پسر او
سیلان بانی شهر ... و شش بالغ دوازده سال کرده ... منقرض شد

ملوک بنی اسرائیل اوّل ایشان شاول بن قیس بن ابیال
بن ضرار بن بحورث بن ... بن ... بن بنیامین بن یعقوب است و از طول
قامت او را طالوت میگفتند خربنده و خرچران بود و چهل سال پادشاهی کرد
و جنگ جالوت رفت و بعد از کشته شدن جالوت بدست داود نبی
نصف پادشاهی را با دختر خود بداود داد و آخر تمام پادشاهی را داود ع در تصرف
گرفت و مدینه ... را بنا کرده بعد از چهل سال از روی سلیمان ع
رسید و مسجد ... بیت المقدس نمود و در حین ... از کارش مانده
بود و در بام تکیه بر عصا قبض روحش شد ... یکسال ایستاده جن و
شیاطین بگمان حیات او کار را تمام ... پس پسر او رحبعم بعد از او
پادشاه شد و ده سبط از دوازده سبط جدا کرده مرتد شد پس پسر او ابیا سه سال و پسر او
... بانی ... ده سال پس پسر او ... قطب ... دور عمر او
... پادشاه و در سبط دیگر ... شد و ... ده سال و عمری بانی عمره ...
دوازده سال و ... سال ... بن یهوش قطب ... سال

و ملک حسن پسر علی عمه اش هشت سال و او زنا زاده در بنی اسرائیل فاش کرد
خلع شد و حسن بن یورم و لواس پسر او و امرصل پسر حسن ملک ... شد
دویست و نه سال و عوضیا پنجاه و دو سال و یهوتام نه سال و ملک احسن با...
شانزده سال و حزقیا بیست و نه سال و منسی پنجاه و پنج سال و در دوازده بخط
و یهوان چهارده سال و یهویاخین هفت سال و برادرش دوازده سال و بعد بخت نصر
بر ظفر شد **ملوك الفراعنة** اوّل ایشان ولید بن ریان
بن حمیر بن هاران بن یعرب بن قحطان بن عابر است هزار و صد و شصت و پنج سال در مصر
دولید این آن پادشاهی که در حضرت یوسف ع وزیر او بود و بعد کورش و [illegible] شد
آخر پادشاهی مصر به یوسف ع رسید و فرعون زمان موسی چهار پنج پشت با و رسید
چه او ولید بن مصعب بن هرال بن لیث بن ریان بن الولید است او را در قانون
کهنه یعنی ختنه کننده اطفال و نام دیگر او ذی الاوتاد چه قوم را بچهار میخ میکشید
و شکم ایشان را میخ بر زمین [illegible] و دعوی ربوبیت ... و ملک او چهارصد و پانصد سال
و آخر با موسی در رود نیل غرق شد و با عقب و عنین بود زوجه او آسیه بود
ملوك البطالسة ایشان ده اند هر یک را بطلمیوس گفتندی
یعنی کثیر العلم اوّل ایشان ... بن سلاعوس بن قیلقوس بن اطلس ... است
مدت ملکش

مدت ملکش بیست سال و پسر او دیلقوس بیست و هشت سال و پسرش حطیش
بیست و شش سال و فیلقطو هفده سال و فیلاطر ... و هشت سال
و برادر او دیمونوس بیست سال در عهد ... و اقلیمس ... برادر فیلاطر بطلمیوس
دوازده سال منقرض شد ... بود مجوس را
دولت برگشتن لشکر کرد و قبل از مورد طانوس پدر ... پدر غالورس پدر
الیورس است **ملوك البخاصرة** هر یک را بخت نصر گفتندی با
دیوان و فتح و تشدید ... یعنی بخت یاری دهی کرده ... از بنا زاده او اول
ایشان زیرکی بن ... بوده است در عهد ... بوده مستحفظ طرق
هورسیدات بوده و جزیره خوزستان ... معمور کرده و فرزند ...
بعد از پدر با او ... [illegible] ... رسم ... و چهارده سال
پادشاهی کرده و پسر او ... [illegible] ... پسر او ... بخت
پسر او ... دوازده سال ... [illegible] ... سال و پسر او ... بابلی
... بیرالی ... بابل صورت ... از ...
و ... بخت نصر و پسر او ... بخت نصر ... بنی اسرائیل را از ... شام
نفی نمود ... چهارده سال و پسر او ... بیست سال و پسر او ... خاقان

اورا در بیت الاصنام در شهر بده کشته بکی ششصد و سه سال بود در عهد او بطلمیوس
طرف نقره بهم رسید و پسر او مردلیقیا چهل و یکسال و او اول کسی است که نقره
و گنج و طلب بهم رسانید و صورت ... بر علم نقش که پسر او شد و [illegible] و یکسال
و بنای قسطنطنیه در عهد او شد و بنا بر قولی پس پسر او قسطیلو دان شانزده سال
و پسر او علیالیقو که کشته شد که ملک در عراق ... سال و بعد از او
بلطسنا برادرش چهل سال که کشته شد **مُلُوكُ الْقَيَاصِرَة**
اول ایشان اغطش بن برخارین سوطین بن ایدد حکس بن انذد مالس بن
انذر ملوک بن ملک کواشید بن طبرس بن مارلیسوین فرد خض بن ... ماس بن
ارفع بن الیفیر برادر ایوب پیغمبر و مرصین بن دعوید بن عشو بن اسحق نبی بن حضرت
ابراهیم است و سلطنت را از دست لطلیمس بقهر و غلبه گرفته بیست و سه سال
پادشاهی کرده و پسرش طیباریوس بیست و سه سال و پسر او جاوس چهار سال و پسر او
قلودیوس پانزده سال و پسر او باهرن سیزده سال و ... علی علیه السلام ...
رسیده کون روده ... از معجزه سلیمان شد ... خود ... مملکت خود را
رسیده ... [illegible] ... شد و پسر او ... و پسر او اکتیغا
مخرب بیت المقدس ... گشته ... تورات نوزده سال و پسر او
اطیطوس

اطیطوس بیست و دو ماه و پسر او مرطیلوس پانزده سال و پسر او ... یکسال
برادر او طراما لوس نوزده سال و پسر او دماکوس بیست و یکسال و در عهد او بود
بطلیموس و پسر او نظروس بیست و دو سال و بعد از او فروس سیزده سال و ...
بن اسطوطوس نه سال و پسر او تماروس چهل سال و ... بیست ... قاروس
... بیست ... از ... قیاصره اند ... ان یمن چون
اسعد و کیف الامر ... [illegible] ... بن الاسکندر ...
مُلُوكُ الشَّاهِيَة اول ایشان کیومرث ابن ... بن لاود
بن سام بن اودس بن خرزین یافث بن نوح ع و اول کسی است که ...
عید کرد ... ملکش ارض ... و فرات و بابل ...
یکصد و چهل سال و اولادش ... پسر برادرش ... خیر
پدر مهربان ما ... فریدون ... چهل سال پادشاهی کرد پس پسر او طهمورث سی سال
پس پسر او جمشید هفتصد و شانزده سال پادشاهی کرد ... پسر او ...
و پسر او ... بدست ضحاک کشته شد فریدون بن ابتین ضحاک ... را
پانصد سال پادشاهی کرده و تمامی روی زمین را به پسر خود تقسیم کرده روم و مغرب را
بسلم داد و ترکستان و توران زمین را بتور و ایران را به ایرج که ...

دلو و اولاد ایرج دو شعبه شدند شعبهٔ اول از نوح و پسر او جم و پسر او تکه و پسرش کورنگ و
مادرش زن جهانش دختر ایرج بود پس پسر او شیبه پس پسر او کرکمش پدر ایرا
پدر فرذسنگ پدر افلامسجر پدر منوچهر شاه بود از فریدون یکصد و بیست سال پادشاهی
کرد و آب دجله و فرات را در عراق جاری کرد و مادر او نهر جیحون را با افراسیاب داد
و در پسر او طوس شهر طوس را بنا کرد و هیکل گشتهم با عقب [illegible] و پسر دیگر [illegible]
پنج سال پادشاهی کرد و پسر او نوذر نه سال و هفت ماه پس پسر او زاب شاه پنج سال و اولاد
نوذر بود کیخف پسر زادشم پدر پشنگ پدر افراسیاب که در حین تولد او نهر جیحون دو بهره
افراسیاب شده اولادش در خان رسیده در خیمه چین داد و حکایت آن
ملوک الکیانیة اول ایشان کیقباد بن کیانه بن کیان بن لشکرشت
ابن اغیو طفان خروج کرد و ذو الجران را گرفت مدت ملکش یکصد بود سال
پس پسرش کیکاوس ادعوی ربوبیت و تخت در کسان میل بر رفتن آسمان کرد و مدت
ملکش یکصد و پنجاه سال و پسر او سیاوش با فرنگیس دختر افراسیاب تزویج نمود و پسر او
کیخسرو بود از کیکاوس شصت و دو سال پادشاهی کرد و بلدهٔ افریقیه را بنا کرد و لهراسب
بلهراسب پسر ارمند بن کیقباد و مدت ملکش یکصد و بیست سال داد و او اول
کسی است که در عراق تاج بر سر نهاده و در عصر او لقمان حکیم بود پس از او گشتاسب یکصد
و شصت سال

پادشاهان

و شصت سال و در عصر او ابراهیم زردشت ملت مجوس را رواج داد و از انبیاء دانیال و ارمیا
و عزیر و فیثاغورث حکیم بود پس ارجاسب از ترکستان آمده آذرگشت و بوس [illegible]
و هیربدش و دختران او را با سیری [illegible] اسفندیار پسر گشتاسب جنگ نموده و از جاسب
دختران را گرفته بهمن پسر او یکصد و شصت سال پادشاهی کرد و دختر خود همای را
جهر خوانکاری نمود حامله بود ولیعهد خود گردانید و بهمن دختر دیگر داشت فرنگ دخت
و بهمن دخت و در عصر او بود دیمقراطیس حکیم و اولاد او دو شعبه شدند ساسان را که پسر او
مهرس پدر خابنک پدر ساسان ثانی پدر بابک پدر اردشیر است جهیله را از
آزاد چهر تولد یافت مشهور بداراب دارا بن کی لهراسب و چهار سال پادشاهی کرد **ملوک
الاشکانیة** دارا پسر کوچک دارای بزرگ است چهارده سال پادشاهی کرد
پس اسکندر رومی سی و چهار سال پس اشکان شاه پسر دارای [illegible] ده سال
اشکان ثانی پسر او بیست سال و پسر او اشکان ثالث در عصر حضرت عیسی و حضرت یحیی
بود یازده سال پس بهرام بن شاپور بن اشکان اول یازده سال و بلاش پسر او یازده
سال و پسرش هرمز نه سال و پسر او [illegible] چهل سال و فیروز پسر هرمز هفت سال و
بلاش پسر او هجده سال و بلاش بن بلاش چهل و یک سال پس خسرو پسر بلاش چهل و
یک سال پس بلاش [illegible] ثانی بیست و سه سال و خسرو [illegible] گلشفان بن بهرام

یک سال و پسر او جوان هم یک سال و دیگری پسر او یازده سال پس از جوان متّقی لقب داشت
پسر او دیگر یک سال **ملوک الیونانیة** اوّل ایشان قسطنطوس
بانی قسطنطنیه ابن نعمان بن عدی کنده و نامش ملوس است خولتش ثالث و عشرین
ایار از سنه اثنین و اربعین و ستمائة اسکندری و پسرش قسطنطینو و پسرش قسطنطوس
و نواده اش غالوس و یولیانس و یونیانس و طاطوس و قرطاس و والیس و تاردیوس اوّل
و ثانی و ارقادیوس و مرقیانوس و لاون و زینون و قسطوس و یوسطنیانوس اوّل و ثانی و در عهد او
خروج انوشروان در عصر او بود و طیباریوس و موریقیوس در عهد او میان روم و فرس
صلح شد و بوکاس و هرقلیوس هرقل در عصر او بود هجرت رسول علیه السلام بمدینه در سنه
خمس و ثلاثین و تسعمائة اسکندری **ملوک الاکاسرة** ساسانیه و ایشان را اکاسره
گویند و اوّل کسرای اردشیر بن بابک است او پایتختش اصطخر فارس و گاهی مداین و
اکثر بلاد روم و ایران و هند و یمن و عمّان را گرفت چهارده سال پادشاهی کرد پس پسر او
شاپور سی و یک سال پس پسر او هرمز یک سال پس پسر او بهرام سه سال ... پس
هفده سال و سه ماه و هرمز بن نرسی بانی ایوان کسری هفت سال و در عهد او دیگر اردشیر
هفتاد و پس شاپور را در خوف ... پدرش در شکم مادر بود و امرای دولت زمان ... در او را
بتخت خوابانیده تاج شاهی بر شکم او گذاشته سجده کردند هفتاد و دو سال و چون
در بیست

در بیست سال مردم را بایی آورد و از اکثر فش کشت اوّل کسیست که شهنشاه شد و پسر او
شاپور پنج سال و پسر او بهرام بانی شهر کرمانشاهان یازده سال و پسر او یزدجرد الاثیم
بیست و یک سال و حمل و پسر او بهرام شاه دو سال و یک ماه و بهرام گور پسر یزدجرد الاثیم ملقب
و اوّل کسیست که به فارسی شعر گفت و پسر او یزدجرد هفده سال و پسر دیگرش هرمز و
و فیروز بن یزدجرد و بلاش پسر فیروز چهار سال و قباد برادر او چهل سال و جاماسپ برادر او
یک سال پس انوشروان عادل ابن قباد مدّتی و هرمز پسر او ده سال و خسرو پرویز پسر او
سی و هشت سال و شیرویه بانی شهر شیراز شش ماه و اردشیر یک سال و فیروز پسر او مدّتی و یزدجرد
بن شهریار بن پرویز بیست سال **ملوک العرب** اوّل ایشان قحطان
بن عابر است و پسرش یعرب پسر او یشجب و پسر او عبد شمس ملقب به سبا پسر او جرهم و عاصم و عاصیت و ادیان
و بعضی بدو ... پادشاهی رسیدند اوّل حمیر جدّ قبایل حمیر و کهلان جدّ ... پس پسر او سبا
بانی شهر سبا در یمن پس پسر او عمرو پس پسر او ... پس ... و ... شعبه از و
از جمله ... ملوک ... و پسر او ... و برادرش مالک و پسر او
... و پسر او ... و پسر او عمرو ... ملک یمن ...
... و پسر او ... و پسر او عبد شمس و پسر او ...
و پسر او ... و پسر دیگرش ... و پسر او ... ثانی او ... و ...

پسر او و عمرو بن حسین و پسر او تهما و پسر او زید و پسر او ربیعه که بعضی از اعظم و پسر او سعد
[illegible] کعب و پسر او حسن و نعمان بانی خورنق در شاهی بعجب شده بود و پسر او منذر
و عثمان و پسر دیگر او لقیس عمرو و پسر او [illegible] و پسر او زید و پسر او مالک و پسر او عمرو
و پسر او ملیکو و پسر او تبع [illegible] ملک او شتاد و پسر او حسان [illegible] ملکش یکصد و نه سال
و پسر او مرحان و پسر دیگر عمرو و مالک و پسر او اسعد [illegible] و پسر او حمرو در شعبه دیگر از اولاد
سبا کهلان و پسر او زید [illegible] شعبه شده الی آخره [illegible] تا زمان فرزندان [illegible]

ملوك السلاجقة

اول ایشان طغرل بیک ابوطالب محمد
بن میکائیل بن سلجوق بن نوقات بن [illegible] بن زیکی بن فیروز بن بهرام بن [illegible]
بن بهرام گور است در بغداد و فارس و غیره بود و دختر القایم بامر الله را خواست
ملکش بیست [illegible] سال [illegible] پس محمد بن داود مشهور بالب ارسلان [illegible]
پس پسر او جلال الدین ملکشاه [illegible] نظام الملک وزیر پدرش
وزیر او بود [illegible] سال در عصر او [illegible] غزالی و ابو اسحق مصنف [illegible] پس پسر او
برکیارق [illegible] سال در ایام او [illegible] ابتدای دولت خوارزمشاهیان
اول ایشان محمد بن ابو [illegible] است [illegible] نفر [illegible] ایشان یکصد و بیست
و شش سال پس غیاث الدین ابو الفوارس پس دیگر ملکشاه [illegible] سال [illegible] عهد او ظاهر
شد دولت

شد دولت سوم در موصل [illegible] عدد ایشان یازده و ملک ایشان یکصد و [illegible] سال
و غیاث الدین مسعود [illegible] پس برادرش رکن الدین طغرل در فارس [illegible] مغیث الدوله
محمود بن ابو الفوارس و فخر الدین ملکشاه و سلطان سنجر و رکن الدین ارسلان شاه و
شرف الدین و فخر الدین و عز الدین و جلال الدین ملکشاه و سلیمان شاه و طغرل شاه
و جمال الدین محمود [illegible] و پسر او ابو الفضل [illegible] از نواحی دیالمه [illegible] دولت ایشان
رسید و تقدیم ذکر ایشان برای جا بود

ملوك الديالمة آل بویه

اول ایشان عماد الدوله و رکن الدوله پسران بویه بن ابو شجاع [illegible] و هشت
سال [illegible] پس معز الدوله [illegible] فخر الدوله پسر او
[illegible] سال و عز الدوله [illegible] ابو الفوارس عضد الدوله [illegible] صمصام الدوله
[illegible] سال و شرف الدوله [illegible] و بهاء الدوله [illegible] عز الدوله [illegible]
و سلطان الدوله [illegible] عماد الدوله [illegible] مؤید الدوله [illegible] سال و عماد الملک
شش سال [illegible] طغرل بیک کشته شد

ملوك الفاطمية

اول ایشان مهدی بن [illegible] بن اسمعیل بن امام جعفر صادق است [illegible] مغرب زمین
خروج [illegible] مهدیه را بنا [illegible] سال خلافت کرد پس محمد [illegible] القایم و اسمعیل ملقب
بمنصور [illegible] معز [illegible] پسر او نزار [illegible] سال و منصور ملقب بحاکم

بامرالله پانزده سال و ظاهر مدتی در لورش ابو تمیم شصت سال و مستعلی بالله شش سال پس نزار
و محمد پس پسر او عبد المجید الحافظ یکسال پس اسمعیل ملقب بالظافر یکسال در عهد سلطان سنجر
و از پس نصرالله یکسال عاضد و هو ابن عبدالله و او نه سال کرده خلع و قتل بدست صلاح الدین گردید

ملوک الخانیة

اول ایشان چنگیز خان در دولت خوارزمشاه را
برطرف کرد بیست و پنج سال و چهار ماه پادشاهی کرد پس از وی اکتای ملقب بقاآن
یازده سال و یازده ماه در قراقروم شاهی کرد پس کیوک خان قاآن ثانی یازده سال
پس منکو قاآن یازده سال و هلاکو خان برطرف کننده دولت عباسیه هفت سال و چند ماه
در عصر او بود خواجه نصیر الدین طوسی پس اباقا خان هجده سال پس تکودار خان
عم او دو سال و چهار ماه پس ارغون پسر اباقا قاآن هفت سال و چند ماه و گیخاتو یکسال
و چند ماه پس بایدو خان پس طرغای پنج ماه پس غازان خان پسر ارغون هشت سال
و دو ماه پس برادرش سلطان محمد خدابنده ملقب بالجایتو دوازده سال و یازده ماه
پس ترقلیغ پس سلطان ابوسعید پسر او نوزده سال و چند ماه پس ناصر الدین
موگی خان و اسمای پیغمبران اولوالعزم را بر سکه زر کند در تبریز یکسال پس سلطان
برادرش محمد خان بالقیه دو سال پس طغاتیمور مدتی و موسی خان پسر جهان تیمور
نواده دیگر گیخاتو مدتی و شاه ... برادر سلطان ابوسعید مدتی و در دولت ایشان

نیز منق

نیز منقرض گردید و جز نامی نماند **آل القرشیین** اولاد نضر بن کنانه‌اند
و نامش در جد لوی گذشت پسر وی مالک پدر فهر پدر کعب و از اولاد کعب
شعبه مشهوره یکی عدی پدر رزاح پدر قرط پدر عبد العزی است و از او است پسر او
یکی نفیل پدر خطاب پدر حضرت عمر پدر حفصه زوجه رسول خدا و عبدالله و عاصم
و سالم پسر دیگر عبد العزی پدر خویلد پدر خدیجه کبری و عوام پدر زبیر پدر عبدالله
و مصعب و شعبه دیگر از کعب مره است و از وی چهار شعبه یکی یقظه پدر مخزوم پدر
هشام پدر ابی جهل پدر عکرمه و دیگر کلاب پدر قصی پدر عبد مناف و از وی
دو شعبه اند یکی هاشم جد رسول خدا و ائمه و بنی عباس و دیگری عبد شمس پدر
امیه ... بنی امیه و از او است پسر او یکی حرب پدر ابی سفیان پدر معاویه پدر یزید
پدر معویه پدر مروان و دیگری ابی العاص و از او پسر داشت یکی عفان پدر حضرت عثمان
و دیگری حکم و شعبه دیگر از عبد مناف مطلب پدر هاشم پدر عبیدالله پدر عبیده پدر
حارث پدر نافع پدر عثمان پدر ... پسر ابی عبدالله ... و شعبه دیگر از
مره کعب پدر ... است و از او است پسر او یکی عمرو پدر ابی قحافه و از او پسر داشت عامر
و ابی بکر مشهور پدر اسما و عایشه و عبدالرحمن و محمد پدر قاسم و شعبه دیگر از عامر عبدالرحمن حضرت
و مشهور است و شعبه چهارم از مره زهره پدر عبد مناف پدر وهب پدر آمنه ام
رسول است و اینک از ذکر ... ملوک عرب و غیره والله اعلم ...

راستی این است

در ذکر خلفاء بنی امیّه و بنی عباس

معویه اوّل بنی امیّه است قامت بلند و ریش کوسج و چشمهای ازرق
تولدش بعد از بعثت رسول خدا صلعم و پدرش صخر بن حرب بن امیّه بن عبد شمس
بن عبد مناف بود کنیتش ابو سفیان بود و پنجم ربیع الاول محرم
با وی بیعت کردند در سنه احدی و اربعین از هجرت و فوتش اوّل رجب سال
ستّین و ایّام حکومتش نوزده سال و سه ماه و قبرش مابین جابیه و باب صغیر است

یزید پدرش معویه و مادرش میسون بنت بحدل کلابیه
و تولدش در سنه خمس و عشرین از هجرت بلند آواز سیاه چهره آبله رو بود
و بر پیشانی علامت زخمی داشت سه سال و هشت ماه بعد از پدر حکومت کرد و بعد از
شهادت امام حسین رضی بتخت [illegible] رسید شکمش [illegible] بیمار و عقوبت شد
در شب ۱۵ ربیع الاول سال شصت و چهارم از هجرت فوت شد در حوالی حمص

معویه بن یزید عالم و زاهد بود و یزید او را بجای خود بخلافت
نصب کرده بود نیمه ماه ربیع الاول سال اربع و ستّین او خود را بعد از چند روز
خلع کرده بار خود گفت الکاش لیته حیض بودمی و فرزند یزید نبودمی کنیتش ابو لیلی
و مدت خلافتش چهل روز و بقولی سه ماه و مدت عمرش بیست و یک سال و فوتش در
۲۵ ربیع الاول سال شصت و چهارم از هجرت

مروان

پسر حکم

پسر حکم بن العاص بن امیّه بن عبد الشمس بن عبد مناف است و رسول خدا صلعم
او را اخراج کرده موی بود [illegible] با قامت کوتاه و لبهای کنده مادرش
بنت علقمه بن صفوان کلابیه در ماه بعد از فوت معویه بن یزید در دمشق
با وی بخلافت بیعت کردند و در آن ایام عبد الله بن زبیر دعوی خلافت نمود
و حکومت مروان نه ماه یا ده ماه بیشتر نکشید و فوتش در دمشق در اوّل رمضان
سنه خمس و ستّین بطاعون و بقولی زوجه یزید را از بیم خواسته اذیتی در محل جماع
پسر زوجه خود کرد یعنی جماع دهنده در دبر حول مروان بحکم [illegible]
زوجه اش او را کشت در میان لحاف گفته اند

عبد الملک پدرش مروان مادرش عایشه بنت معویه بن مغیره بن امیّه بن عبد الشمس بن عبد مناف و بیعت
با عبید الله لشکر بعراق کشید و مختار بن ابی عبیده ثقفی لشکری با ابراهیم بن مالک داده
بر سر ایشان فرستاد در موصل ابن زیاد به نیزار کشته شد مختار در عراق شغل سلطنت
تا سبع و سبعین پس عبد الله بن زبیر مالک عراق شد تا سنه احدی و سبعین پس حجاج
بن یوسف ثقفی بمنجنیق کعبه را با سر ابن زبیر خراب کرد و سر او را فرستاد خلافت
عبد الملک بیست و یک سال و یکماه و نیم بود هفت سال با ابن زبیر در جنگ و مملکتش
منحصر شد و قریب چهارده سال تمامی مملکت داشت

الولید پسر عبد الملک است او در روز فوتش پدرش او را بخلافت نصب کرده بود نیمه شوال

سنه ثلث و تسعین و فوتش در نماصفه جمادی الآخر سنه ست و تسعین مدت دولتش
نه سال و هشت ماه بود **سلیمان** پسر دیگر عبد الملک است بعد از فوت
ولید برادرش در مکه بوی بیعت کردند طویل القامت جمیل الوجه فصیح اللسان لیکن
صاحب عجب بود و از خوان تا حق حراز علیمود و اکول بود روزی یکصد رطل طعام
میخورد و فوتش در دابق از ارض قنسرین روز جمعه ۲۰ صفر سنه تسع و تسعین و مدت
خلافتش دو سال و هشت ماه و عمرش چهل و پنج سال بود **عمر بن عبد العزیز**
مکنی با بی حفص نوادهٔ مروان حکم است بعد از فوت سلیمان بن عبد الملک عمش
او را بخلافت نصب کرد در قریه دابق و مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است
ولادتش در سنه ثمانین و ستین و فوتش در خناصره در ۲۴ رجب سنه احدی و مائه
قبرش در دیر سمعان از توابع حمص و خلافتش دو سال و پنجاه و ۱۴ روز عمرش سی و نه سال
یزید پسر دیگر عبد الملک بعد از فوت عمر بن عبد العزیز بخلافت نشست
در قریه حوران فوت شد در ۲۵ شعبان سنه خمس و مائه ایام خلافتش چهار سال و یکماه
عمرش سی و سه سال و چند ماه بود **هشام** پسر عبد الملک بعد عبد الملک [?]
وصیت که بود سلیمان پسر خود را ولیعهد خود را بوی داد از آنکه بعد نعش او
سلیمان ولیعهد خود را بوی نداد که جز بعد از برادرش یزید خلافت بوی منتقل شد
قامت چهار دانگه احول منقلب العینین جمیل الوجه و موی ریشش همگی سفید و خضاب

بولو

بولو نمود فوتش در رصافه در ششم ربیع الآخر سنه خمس و عشرین و مائه بود
و ابو مسلم پسرش بروی نماز کرد مدت خلافتش نوزده سال و هفت ماه و ۱۱ روز عمرش
پنجاه و سه سال و بقولی پنجاه و چهار سال و چند ماه بود **الولید بن یزید**
نوادهٔ عبد الملک است بعد از هشام عموی بخلافت نشست و مادر او دختر محمد بن
یوسف ثقفی برادرزادهٔ حجاج بود در خمیس ۲۷ جمادی الآخر سنه ست و عشرین
و مائه در جنگ پسر عم خود یزید بن الولید کشته شد خلافتش یکسال و پنجاه و دو روز بود
یزید بن ولید هر دو پسران ولید بن عبد الملک اند بعد از قتل ولید
بیزید بیعت کرده در ۱۲ جمادی الآخر سنه ست و عشرین و مائه موفق در پنجاه
و چند روز خلافت که ایام عمرش چهل سال سیاه چهره نحیف البدن بد [?] ... خلافت
[illegible] طاعون ... ولید از برادرش ابراهیم ولیعهد او خلیفه شد بعد از دو ماه بغیر از خلافت
خلع نمود مجددی را که داشت با بیعت کرد در خمس سنه سبع و عشرین و مائه و هو سنه اثنتین
و ثلاثین غرق شد و بقولی مروان حمار لقب او است **مروان الحمار**
پسر محمد بن مروان الحکم است مشهور بجعدی و حمار الجزیره که در ملیته و جزیره عرب
حکومت داشت و مملو با تجربه ولید اهمر رسیده بود مادرش کنیزک ابراهیم بن
مالک اشتر بود کردیه الاصل و بعد از آنکه ابراهیم مالک اشتر کشته شد
مروان بروی زیادتی کرده متولی امر خلافت شد و بعد از آن ابو مسلم از خراسان

لشکر بسر وی فرستاد مروان از جزیره بدمشق گریخت و از آنجا در مصر در سنهٔ اثنتین
و ثلاثین و مائه پس صالح بن علی بن عباس با لشکری تعاقب او رفته مروان در روز جمعه
۲۱ ذیحجه کشته شد [illegible] خلیفه بود [illegible] است **ابو العباس**
السفاح ابن عباس است در ربیع الاول سنه اثنتین و ثلاثین و مائه
خلیفه شد فوتش در ذیحجه سنه ست و ثلثین و مائه مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود
و مولدش در حمیمه (?) بود **المنصور** عبد الله بن محمد بن علی مکنی
بابی جعفر تولدش در سنه خمس و تسعین بود و بعد برادر ولایت بروی مفوض شد
و کنیت دیگرش ابو الدوانیق است چه بخود طلا در طعام بمردم میداد و برای مخالفت
اهل بیت رسول خدا فوتش در ۶ ذیحجه سنه ثمان و خمسین و مائه در نزدیک مکه (?)
و مدفنش [illegible] مدت خلافتش بیست و یکسال و نه ماه و ۱۱ روز بود و بغداد را
او بنا کرد و مسمی بدار السلام نمود چندین مرتبه اراده قتل حضرت صادق کرد حق تعالی
آنحضرت را از شر او نگاه داشت **المهدی** ابو عبد الله محمد بن المنصور
در حین فوت منصور مباشر امر خلافت شده فوتش یوم الخمیس ۲۲ محرم سنه تسع
و تسعین و مائه مدت خلافتش ده سال و چهل و نه روز مولدش [illegible] و عشرین و
مائه بود **الهادی** ابو محمد موسی بن المهدی مادرش ام ولد [illegible]
[illegible] مولدش در کوفه و بعد از مهدی مباشر امر خلافت شد تا [illegible] فوت

الحجه

در لیلة الجمعه ۱۲ ربیع الاول سنه سبعین و مائه مدت حکومتش یکسال و ۱ ماه و ۲۱ روز با یکسال و یکماه
و ۱۰ ماه و مولدش سنه تسع و اربعین و مائه بود **الرشید** مسمی بهارون
مکنی بابی جعفر پسر دیگر مهدی است بعد از فوت هادی برادرش متصدی خلافت شد
تا در طوس وفات یافت [illegible] جمادی الآخر سنه ثلث و تسعین و مائه
و مدت خلافتش بیست و سه سال و یکماه و ۱۶ روز و تولدش در سنه خمسین و مائه
یا تسع و اربعین و یکسال حج و یکسال غزا مینمود **الامین** ابو عبد الله محمد
بن الرشید و مادرش زبیده بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور بعد از فوت پدرش
بخلافت نشست تا در محرم سنه ثمان و تسعین و مائه کشته شد و مدت خلافتش
چهار سال و هشت ماه و ۲۴ روز تولدش در شوال سنه احدی و سبعین و مائه بود
المأمون عبد الله الرشید مکنی بابی العباس بعد برادر امین الدین و هفتم
از عباسیین است بعد از پدر بود برادر مباشر امر خلافت شده تا آخر حکومت
که [illegible] اهل بیت رسول خدا نمود مولدش در نیمه ربیع الآخر
سنه سبعین و مائه بود و در شب اول خلافت پدرش متولد شده و در سنه خمس و
مائتین با روم غزا [illegible] فتح کرد فوتش در بلده طرطوس
هشتم رجب سنه ثمان عشر و مائتین مدت خلافتش بیست سال و پنجماه و ۱۳ روز بود

المعتصم بالله محمد بن الرشید مکنی بابی اسحق برادر مأمون است ۸ در سنه
ثمانین ومائه تولد یافت و در روز فوت مأمون بخلافت نشست و در سنه ثلث
وعشرین ومائتین با روم غزا نموده بلده عموریه را در ماه رمضان همان سال
فتح کرد و فوتش در یوم خمیس ۱۷ ربیع الاول سنه سبع وعشرین ومائتین در سر من رای
مدت خلافت و حکومت هشت ماه و هر روز با ۱۸ روز بعد عادت [illegible]
رحلت داشت **الواثق بالله** هرون بن معتصم است بعد از فوت پدر
بامر خلافت مشغول شده مدت پنج سال و ۱۱ روز خلافت کرد و مولدش سنه
ست وتسعین ومائه وفوتش در بلده سر من رای یوم الاربعاء ۲۴ ذی الحجه
سنه ثمان وثلثین ومائتین **المتوکل علی الله** جعفر بن معتصم
مکنی بابی الفضل بعد از فوت الواثق باشاره برادر خود بخلافت نصب شد
۱۴ سال و نه ماه و ده یوم حکومت کرد و آخر در سر من رای شب ۴ شنبه
۴ شوال سنه سبع واربعین ومائتین کشته شد مولدش سنه ست ومائتین بود
المنتصر بالله محمد بن متوکل است ۱۱ از خلفاء بنی عباس بعد از
پدر خود مباشر امر خلافت شد تا آخر عمرش تغیر نیافت تولدش سنه ثلث
وعشرین ومائتین یوم الاحد رابع ربیع الآخر سنه ثمان واربعین ومائتین مدت
خلافتش

خلافتش ششماه بود **المستعین بالله** احمد بن المعتصم است عم منتصر
بعد از فوت منتصر برادرزاده خود بخلافت قیام نمود در محرم سنه اثنتین وخمسین
ومائتین ویرا خلع نمودند مدت خلافت او سه سال و نه ماه و در شوال همان سال
غرق گشت و بقولی کشته شد مولدش سنه ثمان وعشرین ومائتین
المعتز بالله ابو عبدالله محمد بن المتوکل ابن المعتصم برادرزاده مستعین
است بعد از خلع مستعین در ازنصب و مدت او کشته تا حرم رمضان یا شعبان سنه
خمس وخمسین ومائتین او کشته شد ولادتش سه سال و شش ماه و ۲۳ روز و بقولی
چهار سال و نه ماه مولدش [illegible] وثلثین ومائتین و بقولی [illegible]
المهتدی بالله محمد بن الواثق بن المعتصم است و بعد از معتز ابن
عمش بخلافت قیام نموده موصوف بزهد و ورع بود بدستور عمر بن عبد العزیز
راه میرفت تا هنگام موت او در ۱۸ رجب سنه ست وخمسین ومائتین ملک او
۱۱ ماه و ۱۵ روز بود مولدش سنه ثمان وعشرین ومائتین بود **المعتمد**
والمعتضد اول ابوالعباس احمد بن جعفر المتوکل است ابن عم مهتدی
بعد از او بخلافت نشست و بیست و سه سال و ۶ روز خلافت کرد در بغداد
بمرگ مفاجات در شنبه ۱۹ رجب سنه تسع وسبعین ومائتین در گذشت مولدش سنه تسع وعشرین

و نایب بود نایب نیز ابو العباس احمد بن الموفق ابن المتوکل است و نام موفق نیز احمد و کنیه ابو طلحه بود خلافتش بعد از معتمد بود تا وقت فوتش در ۲۲ ربیع الآخر تسع و ثمانین و مائتین است و ملکش نه سال یازده ماه و نه روز مولدش اثنین ثلث و اربعین و مائتین اول کسی بود قصر حسن بن سهل را دار الخلافه نمود

المقتدر بالله

ابو الفضل برادر مکتفی بود بعد از مکتفی بخلافت نصب شد تقدیس در ذی الحجه تسعه و ثمانین تولدش ما در رمضان سنه اثنین و ثمانین مدت خلافتش بیست و چهار سال و یازده روز و در آن بین سه مرتبه معزول و منصوب شد در سال دویم خلافتش در خلع عبدالله بن معتز بالله را ایستادگی او نصب و ملقب براضی کرده روز دویم خلافت او را حبس کرده و خفه کرده خلافت بمقتدر رسید و بار دویم او را خلع و در خانه مونس خادم حبس کردند قاهر برادرش را نصب کردند بعد از سه روز قاهر را مقتدر گرفته خود بخلافت نشست آخر در چهارشنبه شوال سنه عشرین و ثلث مائه او را کشتند

المکتفی بالله

ابو محمد علی ابن معتضد است بعد از پدر خود قبل از مقتدر بخلافت نصب شد و تا آخرش از مقتدر جهت کمی سن مکانت مولدش سنه خمس و ستین و مائتین مدت خلافتش شش سال و شش ماه و نوزده روز و سه ماه بود بعد از فوت او برادرش مقتدر نصب شد

القاهر بالله

برادر مقتدر است مسمی بمحمد ابن المعتضد کنیتش ابا منصور بعد از مقتدر بخلافت قیام نموده

بعد از یکسال

بعد از یکسال و شش ماه و ... روز او را خلع و میل کشیدند در روز چهارشنبه ۶ از جمادی الاول سنه تسع و ثلثین و ثلثمائه فوت شد تولدش جمادی الاولی سنه سبع و ثمانین و مائتین است

الراضی بالله

ابو العباس محمد بن جعفر المقتدر است که بعد از خلع قاهر عم خود خلافت بوی رسید تا روز فوتش در ۱۶ ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ثلث مائه مدت امارت او شش سال و ده ماه و ده روز مولدش در رجب سنه سبع و تسعین و مائتین عمرش سی و دو سال

المتقی لله

ابو اسحق ابراهیم مقتدر بعد از راضی برادر خود خلافت کرد تا او را خلع و میل کشیدند در شنبه ۲۰ صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائه مولدش در شعبان سنه سبع و تسعین و مائتین و وفاتش شعبان سنه سبع و خمسین و ثلثمائه

المطیع و المستکفی بالله

اول ابو القاسم عبدالله بن مکتفی ابن معتضد است بعد از خلع متقی پسر عم خود مرشد گشت تا هنگامی که او را نیز خلع و نابینا کرده در حبس بیست و دویم جمادی الآخر سنه اربع و ثلثین و ثلثمائه مولدش سنه اثنین و تسعین و مائتین و ثانی ابو القاسم الفضل بن المقتدر است بعد از خلع مستکفی عم زاده خود خلیفه شد تا هنگامی که مفلوج گردید و خود را خلع کرد در چهارشنبه ثالث عشر ذی القعده در سنه ثلث و ستین و ثلثمائه بود و دو ماه بعد از آن فوت شد خلافتش بیست و نه سال و چهار ماه و ۱۲ روز مولدش در سنه

احدی وثلثمائه **الطائع لله** ابوبکر عبدالکریم ابن المطیع لله است او
در روز خلع پدر خلیفه گشت و در سنه احدی وثمانین وثلثمائه او نیز خلع شد
مدت او هفده سال و نه ماه و ده روز مولدش سبع وعشرین وثلثمائه
وفوتش ست وتسعین وثلثمائه در بغداد بود **القادر بالله**
او ابوالعباس احمد بن الامیر اسحق بن جعفر المقتدر بالله است بعد از طایع لله در رسم خود
بخلافت رسیده و استقرار داشت تا وفاتش در ذیحجه سنه اثنین وعشرین واربعمائه
و عمرش هشتاد و شش سال و چند ماه و مدت خلافتش چهل و یک سال و سه ماه بود
و بعد از آن پسرش القائم بامر الله ابوعبدالله بن احمد القادر کنیتش ابوجعفر است
چهل و چهار سال و هشت ماه و دو روز خلافت کرد مولدش در ذیقعده سنه احدی و
تسعین وثلثمائه و فوتش در شب جمعه ۱۳ شعبان سنه سبع وستین واربعمائه بوده است
المقتدی بامر الله ابوالقاسم عبدالله محمد الذخیره است نواده قائم
بامر الله و بعد از جد خود خلیفه شد تا وفاتش در جمعه خامس عشر محرم سنه سبع
وثمانین واربعمائه خلافتش نوزده سال و پنج ماه مولدش جمادی الاولی سنه ثمان
واربعین واربعمائه بود **المستظهر بالله** کنیتش ابوالعباس مسمی
باحمد بن المقتدی بامر الله است بعد از پدر خود متولی امر خلافت شده خلافتش استمرار
یافت

یافت تا هنگام فوتش در لیله الاحد سابع وعشرین ربیع الآخر سنه اثنی عشر و
خمسمائه و مدت خلافتش بیست و پنج سال و چند ماه و مولدش سنه ثمان و
ستین واربعمائه بود در ایام حیات او چهل و چهار سال بود و فیض بسیار
بمردم رسانید و رعیت پرور بود و سکنه و اهل زمانه از جور وی در رفاهیت
المسترشد بالله ابومنصور فضل بن المستظهر است بعد از پدر خلیفه شد
بقتال عجم رفته اسیر گردید و در مراغه کشته شد پنجشنبه ۱۷ ذیقعده سنه تسع وعشرین
وخمسمائه و خلافتش هفده سال و شش ماه تولدش یوم الاثنین سابع شعبان سنه ثمانین
واربعمائه بوده است **الراشد بالله** ابوجعفر منصور ابن المسترشد است
او دوشنبه ثامن وعشرین ذیقعده سنه تسع وعشرین وخمسمائه بخلافت رسید و دوشنبه
خامس عشر ذیقعده سنه ثلثین وخمسمائه سلطان مسعود داخل بغداد شد و جمعی کثیر
او را خلع نمود و در اصفهان کشته شد در رمضان سنه اثنتین وثلثین وخمسمائه مدت سلطنتش دو سال
بوده مولدش بعد از خمسمائه بود **المقتفی لامر الله** ابوعبدالله محمد
بن المستظهر بالله است حکومتش بعد از خلع راشد یوم الاربعا ثامن عشر ذیقعده
سنه ثلثین وخمسمائه و مدت ملکش کشید تا فوتش در لیله الاحد دوم ربیع الاول
سنه خمس وخمسین وخمسمائه در بیست و چهار سال و سه ماه و ۱۲ روز مولدش سنه تسع

و ثمانین دار البقاء ٭ **المستنجد بالله** یوسف بن المقتفی است کنیتش ابو المظفر
بعد از فوت پدر خلافت یافت تا آنکه فوت شد در بغداد یوم السبت ۸ شهر
ربیع الآخر سنه ست وستین وخمسمائه مدت خلافتش یازده سال و ۶ روز
تولدش شهر ربیع الآخر سنه ست وعشرین وخمسمائه بوده است ٭ **الناصر
لدین الله** ابو العباس احمد بن المستضیء ابن المستنجد ابن المقتفی است او
روز فوت مستضیء دوم شهر ذی القعده الحرام سنه خمس وسبعین وخمسمائه بر جای او
بیعت خلافت بوی کردند و القصه ذکرش چه ضرور است و ایام خلافتش چهل و هفت
سال بود در آخر عمر کور شد و وفاتش اول شوال سنه اثنین وعشرین وستمائه در عمر
قریب هفتاد سالگی ٭ **الظاهر بامر الله** ابو نصر محمد بن الناصر
او بعد از فوت ناصر الدین الله رتبه خلافت یافت و اظهار عدل و احسان نمود
و چند بدعت را برطرف کرد از جمله پیمانه بود در خزانه خلیفه و هر دیناری که
زیاده تر داشت خرج مال میکردند آنرا شکست و محبوسین را از حبس رها کرد
و مدت خلافتش نه ماه و فوتش در ۱۴ رجب سنه ثلث وعشرین وستمائه بوده ٭
المستضیء بالله ابو محمد حسن بن المستنجد است او بعد از فوت پدر
قبل از ناصر الدین الله بخلافت نصب شد در یوم الاحد عاشر ربیع الآخر سنه
ست وستین

ست وستین وخمسمائه و وفاتش در ثانی ذی القعده سنه خمس وسبعین وخمسمائه و از جمله
مدت سلطنتش نه سال بود ٭ **المستنصر بالله** منصور بن الظاهر بامر الله
است بعد از فوت پدر بخلافت باشتغال شد و اظهار عدل و احسان چون پدر
نمود تا روز فوت در جمعه دهم ماه جمادی الآخر سنه اربعین وستمائه مدت خلافتش قریب
هفده سال یکماه کم بود و دیگر داستانهای مشهوره که خاص در [illegible] داشته
المستعصم بالله ابو احمد عبد الله المستنصر مردی بود ضعیف الرأی بعد از
مستنصر خلافتش بکام او یافت تا سنه ست وخمسین وستمائه هلاکو به بغداد آمد و او
بدست هلاکو کشته شد و دولت بنی عباس منقرض گشت در سیم محرم همان سال
تبصرة ملوک بنی امیه عدد ایشان چهارده تن مدت ملک ایشان
از اول معویه تا قتل مروان حمار نود و چهار سال است تقریباً هزار ماه و لیلة القدر
اهل بیت فضل از آنست و از اول خلافت سفاح تا آخرین مستعصم است و عدد
ایشان سی و هفت تن و مدت ملک ایشان پانصد و بیست و چهار سال است
و القدیم دیگر خلفای فاطمیه و ملوک تاتار نیز ذکر ایشان چه ضرور است بوده اول خلفای
فاطمیه در عهد مقتدر و آخر ایشان مستضیء و آخر ملوک خانیه بعد از ایشان بوده
قسمة الارض و ذکر معموره عالم است از زمن نوح علیه السلام شد چنانچه

در ترکستان در قریهٔ خوطی و یاسبان در رحیل بود راه آمده شد ایشان از ترکی و جیلیه
بنزاد و مسمی است بامرا و مدینه و شام را بنا کرد عمرش هشتصد و پنجاه و تیغ پسر او است
عالم که بدر ختلی و خراسان جهت حیاطله و خراسانیه پدر رومان که از صلب و بند
رومیان از فحشه که هر یکی از قبایلی منتسبی باولاد او بند هر بدر فرس که از نسل او بند
اهل فارس و ارم که بدر اسحق پسر بود بابیان عاد و سحم و لاس ساکن تهامه
طسم ساکن بحرین و عمان که طسم را از حرم دل بریده شم ساکن حجاز و حضوان و جی
ساکن واطف تا حوالی جلی و تارسا کن ارض رملی بود و ساکن حجاز و شام
عاد ساکن یمن و عدان یازده پسر داشت طغیل و نجبه و لات و عمان اکثر در بلدی
برفروخت که اوردی یک برنه و یکی قد و دیگ کوسفنه خوردی و آن به قاعه که چهار
دست و پای شتر را کرفته بهوی و قال کشتی نوح که در جستن بر آب [illegible]
کرار شدی عملیق پدر عمالقه و آخرین ایشانست جالوت جبار که بر پس الکعفین او
بجده شتر و اسلحه جنکش هزار و دویست رطل و با یکصد هزار کس برابر بود و جام پسر او نکل
نوح مالک اکالبودان پس جنوب بود عمرش پانصد و چهل سال داود هفت پسر بود
هند و سند و نوبه و زنج و حبش و قبط و کنعان و چهار اولاد نوح یافث مالک ترکستان
یابین شرق و شمال عمرش پانصد و شصت سال و کمال هفت پسر داشت کجاری تارس و [illegible]
منقلاب [illegible] الکف ملیمه **انواع الانس** [illegible] هندی و سندی

و نوبه در زنجی و حبشی و قبطی و بماروه از نسل پسران حامند و ترکان ما وراء النهر
و صقالبه و قوم چاین که قامت ایشان چون درخت ارس و فرس قدیم که قوم
خزر نیز از نسل فرزندان یافث و لستاس که رویهای ایشان در [illegible] است
از نسل ماذین بن صقلاب با اشکال عجیبه مختلفه که بعضی را تن چون آدم و سر چون
چون است و بر خرا پایها مانند جبیه [illegible] و قومی چشم در سینه و در [illegible]
و کسی چون کرکدن و نیم بالا چون آدم را آن بوارد قومی را سر [illegible] کلب و
طائفه را بدن چون ماهی پر از فلس و بعضی را از کمر بالا در بدن [illegible] عکس و کاهی را
پای چون خروس نیز دارد همه از نسل تارس بن یافث ید و یأجوج و مأجوج که طائفه را
طول و عرض مساوی و طائفه دیگر را یکی گوش فرش و یکی لحاف [illegible] اشکال عجیبه
از نسل منسک بن یافث اند ساکن آن سد اسکندر نوعی بنی آدم است صد نوع
در قصی بلاد هند چون [illegible] نوح و سام نوح که [illegible] قسم در بلاد روند چون فرنگ
از اولاد افرنج پسر فسقر بن لوبرا [illegible] نبی و جماعت سار یقولیه شش طائفه یا بین
مشرق و شمال اند چون یأجوج و مأجوج و [illegible] طائفه در بلاد [illegible] چون زنگ در حیطه
و ترک [illegible] و دیگر طائفه در [illegible] عالم [illegible] فرقه و تمامی آدم غیر جن اند
الوثنیة از ارباب [illegible] یا بابت [illegible] و طرق بسیار دارند
چون عبده آفتاب و عبدهٔ ستارگان و عبدهٔ جمادات و عبدهٔ اشجار

ونباتات وعبدهٔ حیوانات ازان حکمایند جماعتی هیکلیه که اکواکب را هر یک
از آب و آتش را صاحب روح و نفس و حرکت دهنده پرستش کنند جماعتی [illegible] هر کوکب
بر می‌سازند و کهنه هر کوکب [illegible] و [illegible] هیچ [illegible] نزدند ملائکه
گرد پیکان را دختران خدا دانند که ان یدعون من دونه الا اناثا وان یدعون الا
شیطانا مریدا **البراهمة** از اهل هند که علمای هند را برهمن گویند و برهمه
نام ملکیست که گویند واسطه میان خالق و مخلوقست و برخی [illegible] بیدی و قایل تناسخند
هر کس بودی [illegible] و زنان [illegible] زنده [illegible] و [illegible] فیض [illegible] رسند
در عالم [illegible] چون جبر و بخشش و [illegible] از فکر دنیا و قطع آرزوها و عفت و اجتناب از
کبایر عمل نمایند [illegible] کبیره [illegible] ایشان [illegible] الکفار حق [illegible] دیگر
[illegible] خواندن [illegible] و [illegible] و [illegible] دانستن
کسان [illegible] جانوران وغیره میباشد **طوایف الجن** از اولاد جان
بن جانست مخلوق از آتش هر صورتی که [illegible] برای صورت [illegible] دیگر
طایفه در اصطلاح [illegible] پری گویند و [illegible] ایشان [illegible] میباشند و برخی در پس کوه
قاف و [illegible] مخلوط نباشند و گروهی در پس قاف و [illegible] در میان خلق
در لب آبها و باغها و [illegible] و خرابها و [illegible] تیره چون حمامات و
دخمها و مجمع [illegible] فرمانبردار ابلیس اند هر جایش در جزیره اخضر است [illegible]
قاف

قاف و بیابان در حکم ملک [illegible] هر پایتخت [illegible] قاف و [illegible]
قاف در تصرف [illegible] هر یکصد هزار بنده دارد هر یک پادشاه جمعی کثیر
از جنیان شرقند و طرف غربی تعلق بعبدالرحمن جنی دارد [illegible] دارد
هر رسول خدا صلعم هر را بدین نام خوانده است همچنانکه قبول اسلام کرد
یکی دیگر هزار پادشاه در فرمان عبدالرحمن اند هر یک را جنود نامحدود است
و نام پادشاه ایشان [illegible] یعنی سلیم النفس و قوم او در میان [illegible]
دارند و ترسایان جن را پادشاه [illegible] است یعنی پرستنده روح و پاکی
[illegible] جن [illegible] یعنی [illegible] سحر و سایر ملوک و طوایف الجن چون
بنی آدم و پادشاه زنان و دختران ایشان ام الجن و مکانش در ظلمات در کنار
چشمهٔ آب حیات و پادشاه جنیان [illegible] ملک [illegible] است
[illegible] رسیده و پیشوایان مسلمانان ایشان [illegible] و دستور [illegible]
[illegible] و ابو مالک و مجتهد ایشان ابو العباس و سرداران لشکر ایشان [illegible]
و [illegible] در پیش **الیهود** پیروان موسی بن عمران کتاب ایشان
تورات قبله ایشان بیت المقدس در عهد خود بطریق حق بودند و بعد از آن [illegible]
[illegible] شدند بر پنج نوع اول [illegible] بیت المقدس و اطراف آن
[illegible] بعد از موسی [illegible] هیچ پیغمبری قایل نشدند جز هارون و یوشع بن نون [illegible]

و خدا بعد از آفرینش خلق باز راحت گرفت زبان ایشان عبری قبله ایشان کعبه است
مشتملند بر پنج طایفه اول ربانیه تابعان بزرگانند عیسویه خروج بر مخالف را
جایز دانستند بعد از خروج در حد تو هم کشته شدند سیم طایفه عنانیه
تابعان راس الجالوت‌اند نام وی عنان بن داود این طایفه انکار دو گوشت ماهی
گوشت را حلال ندانند و از قفا ذبح کنند و مخالف یهود در احکام سنت مشتملند
بر بیست طایفه هر کدام را با یکدیگر اندک خلافی در اصول علیحده است چهارم طایفه جالوتیه
پیروان بود و فاهم اصفهانی مشتهی یهود ابو ... گوشت و انواع خمور را حرام
و عبادات را گنجور دانند و حجه توریة ظاهر و باطن قرار دهند پنجم طایفه اند
پنجم عیسویه پیروان عیسی اصفهانی‌اند شرب را تورات نوشته و گوشت هر جانداری را حرام
دانند و ... نظر و حساب ... دانند نوزده طایفه‌اند برخی از طوایف ایشان
عزیر را پسر خدا دانند **النصاری** تولد عیسی ... آن
سکنی نمودند کتاب ایشان انجیل به عبری انکلیون و قبله ایشان شرق و اورسلم
عیسی علیه السلام را ... را پدر ایشان ... آسمان ... هفتاد و دو فرقه
شدند به نوعی ... بالوهیت عیسی و برخی ترکیب خدا از اقانیم ثلثه اعتقاد و وجود
و عدم و قدرت قائلند و اراده کرده‌اند و ملکانیه تابع ملکا ... ابداع لاهوت
و ناسوت و الوهیت روح و وقوع قتل بر عیسی قائلند پس ... طایفه‌اند ۳

مرقونیه

مرقونیه پیروان حکیم مرقون‌اند نور خدا را مشرف بر ربوبیت عیسی دانند چون اشراق
آفتاب بر روزن و هر طایفه‌اند **التناسخیه** از اهل نحله و ملل
و جوایی علما اهم درین نسخ داند گویند هر ذی روحی بعد از مردن باز بوجه عود کند
بصورتی بهتر از اول در کار عملش یا بدتر از آن گویند هر طبیعی از طبایع جمادی
و نباتی و انسانی و حیوانی در روی عالم شد بصورتی مناسب طبیعت عود کند پس
تناسخ به چهار جزو دانند اول نسخ و آن انتقال از صورت انسانیت بجمادی دوم فسخ انتقال
از انسانیت است به نباتیت سیم مسخ و آن انتقال از صورت انسانیت بجمادی
دیگر فسخ انتقال از انسانیت به نباتیت سیم مسخ انتقال از صورت انسانیت بحیوانی
چهارم نسخ انتقال از انسانیت است بانسانیت گویند هر کسی از ارباب کشف
ایمان اهل کمال است بر نیاید مسلم ایشان شاگرد مزدک است **المجوس**
خود را منسوب به ابراهیم خلیل علیه السلام و آتش را خدا و برخی قبله دانند نکاح کننده و ذبح
محارم نسبی را چون مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و بنات خواهر حلال
دانند و کتاب دانسته‌اند بر سلسله جرم کاد نوشته بر پیغمبر ایشان نازل شده یزدان و اهریمن
و هفتاد فرقه شده‌اند فرقه‌ای ایشان مشهورند اکیومرثیه اول نور و ظلمت و برخی کو...
و اهرمن را خدا دانسته یکی را قدیم و دیگری را محدث دوم زروانیه اتباع زروان
کبیری ملقب به فرم اوم گویند خدا از ارباب ... ایستاد در زمزمه که او از ...

بهرسیه اهرمن را علم او بهرمز ۷ ستم مذهبیه خدا را فاعل محض دانند در امور خیر
و شیطان را فاعل شر محض بر سبیل اضطرار و اصلا دیگر ثابت کنند مزاج دهنده
بین الاصلین و آن را عدل جامع گویند چهارم زردشتیه اصحاب زردشت را وحی حضرت
ابراهیم ع وزند و پازند را کتاب وحی دانند و از آن جمله است گشتاسب پنجم
الکیشانیه پیروان ... و اهرمن را دو خدای قدیم دانند ششم ثنویه که نور و ظلمت قائلند
هفتم مزدکیه تابعان مزدک ملعون که همه چیز را مباح دانند از مال هر کس باشد در زمان
قباد خروج کرده و بدست انوشیروان کشته شد هشتم مانویه اصحاب مانی نقاش دینی از برای
ایشان اختراع کرده او را پیغمبر دانند و از کرامات او نقل کنند که دایره پرگار بی
قطر را بدون پرگار رسم کشیدی و بگو چه اختلاف نداشت **الفلاسفة**
منکر قوانین شرعیه و نقلیه و قایل به وجوبات طبیعی اند و عقلا اند بر عالم دانند و برخی خدا را
بطریق ایجاب و رئیس ایشان هرمس الهرامسه و ولایت ایشان در قدیم ملطیه و اساس و بنیاد
بنا کرده و سماس از بلاد یونان بوده اول از متقدمین ایشان ثالیس ملطی است
که علم فلسفه را بنا نهاده و آخر ایشان فیثاغورث و افلاطون و علمای دیگر چون ثالیس و
انکسیاغورث و فیثاغورث و الکمایس و هرقل رومی و دیوجانس دهریان و ...
طرق حکمت یاد شد و ... شاعر و بقراط و ... واضع علم طب و دیمقراطیس و قلیکش
واضع علم هندسه است الهندسین و بطلمیوس حاکم صاحب مجسطی و ... ایشان ارسطاطالیس
واضع علم منطق و حکمت مشائیه ... شارح کتب ارسطو ... چند در قدم عالم

عالم کرده

عالم کرده و حنین بن اسحق و فرفوریوس و ... و ابونصر فارابی و ابو علی سینا صاحب
شفا و برخی ایشان را خلاف کفر اسلامی دانند چه میل بدین داری داشته بوجود صانع
قدیم و نفی تشبیه و تنزه و تجسم و سایر صفات ذمیمه قایل بوده اند لیکن عالم را قدیم و خدا را
قادر بر ایجاد شی و حدوث دانند و طایفه و سایر طوایف چند فرقه دیگر منشعب است چون یا
و یا بهودیه و غیره که در کتب ملل و نحل به تفصیل مذکور است **الصفاتیة**
از اهل فرق مسلمین که اثبات صفات ازلیه کنند چه باری تعالی از علم و قدرت و سمع و بصر
و اراده و مانند آن و ایشان سه جماعت اند اول اشاعره اصحاب ابی الحسن علی بن اسمعیل
اشعری که خیر و شر را بتقدیر حق میدانند و منکر حسن و قبح عقلی است و هیچ چیز را بر خدا واجب ندانند
دویم کرامیه اتباع ابی عبدالله محمد بن کرام که مثبت صفات مجسمه است و کرامیه ... شعبه اند
عابدیه و ... و زرینیه و اسحقیه و هیصمیه و ... سیم حنابله مریدان احمد بن حنبل که مشبهه ...
مذهب ... ایشان را تابع داود اصفهانی در اجرای صفات ... تأویل
المرجئة از اهل فرق مسلمین عقیده ایشان آنکه با وجود ایمان کفر ضرری ندارد
چنانکه از برای ... کبیره ... بهشت و دوزخ نیست اول یونسیه
اصحاب یونس نمیری اند گویند ... دخول بهشت محبت و اخلاص است نه عبادت
دوم ... منسوب با ابی معاذ تومنی سیم عبیدیه اصحاب عبید مکتب چهارم غسانیه
اتباع غسان کوفی اند پنجم ثوبانیه منسوب با ابی ثوبان ... ششم صالحیه تابع صالح بن عمرو
جامع بین القدریه والمرجئه است

الصابئین گروهی دیگر از اهل نحل‌اند که هیاکل فلکیه و جوارق تماثیل و بکواکب ایشان علیحده در همانها قایلند و گویند اکبر الله بر عالم و هم را از حیز ادراک حق و بت‌های خود را خدایان زمین و مجموع آن را وسیله قرب بدرگاه رب الارباب دانند چهار فرقه اند

اول حرمانیه که خدا را واحد و کثیر دانند واحد باعتبار ذات و کثیر باعتبار تکثیر صور و اشخاص گویند هر سی و شش هزار و چهار صد و پنجاه سال طبیعت کل از هر نوع از انواع کاینات حادث دو شخص باید یکی نر و یکی ماده و چون دور تمام شود تولد ایشان بر طرف گردد دوری دیگر آید و قیامت این است دوم اهل انتحاص حصلیه را الطلسم دانند و ابطال آن و شکل کواکب ترتیب دهند و اکثر بت پرستند و گویند چون روحانیات از نظر غایب و هیاکل فلکیه گاهی غایب و فیض نتوانند رسید پس بر مثال هیکل هر کوکب صورتی همیشه در نظر بوده عبادت کنیم تا ارباب هیاکل که عقل و نفس سیارات را علت اولی ایجاد و تدبیر است دانند و از ایشانند جمعی از اهل نجوم و عزایم و خواتم بنام هر کوکب سازند و ختم بان کنند ۴ روحانیان که ملائکه را عبادت کنند و تجرد تشبه بروحانیات تقلید در غذا و تهذیب اخلاق نموده خود را منسوب بشیث و ادریس دانند

المعتزله از مخالفین اهل اسلامند که عبد را در فعل حسنات و سیئات مستقل دانسته اراده خدا را دخیل در امر عباد ندانند چهارده فرقه اند اول قضویه یاران قاضی علکی و استرابادی ۲ جعفریه یاران جعفر بن حرب ۳ هذیلیه شیخ ایشان ابو الهذیل همدانی که مذهب اعتزال را

با حکمت

با حکمت بیامیخت و در ده مسئله با اهل اعتزال مخالفت داشت ۵ جبائیه و ۶ بهشمیه اتباع ابو علی جبائی و پسرش ابو هاشم ۵ مرداریه یاران ابو موسی ملقب بمردار ۶ نظامیه شاگردان نظام بن سیار که با ابراهیم در علم کلام را با حکمت بیامیخت در سیزده مسئله مخالف اصحاب خود است ۷ خیاطیه یاران ابو الحسین خیاط بغدادی ۸ حابطیه یاران احمد بن حابط و مایل با عقاید نصاری و تناسخ و در رؤیت باری احمد بن حابط عقل فعال گفته و مسیح را صاحب روز قیامت دانند ۹ جاحظیه یاران عمرو بن بحر جاحظ از فضلا و مستقصی کتب فلاسفه در پنج مسئله ممتاز است ۱۰ مریسیه شیخ ایشان مریسی و از فضلا متولد شده از متقدمین قایل است ۱۱ هشامیه تبعه هشام بن عمرو فوطی در هفت مسئله ممتاز است ۱۲ معمریه قوم معمر سلمی در باب صفات خدا در چهار مسئله ممتاز است ۱۳ ثمامیه شیخ ایشان ابو ثمامه نمیری ندیم مامون و منفرد در شش مسئله ۱۴ واصلیه اصحاب واصل بن عطاء بصری در قایل بقدر و نفی و اثبات باری و منزله بین المنزلتین و عدم تعیین محق و باطل از فریقین جمل و صفین

الجبریه جماعتی اند از فرقهای اصل فرق اسلامی اند که بنده را در هیچ فعلی مختار ندانند لکن معتزله جور و حادث و ائمه طاهرین تصریح به بطلان این هر دو شده است لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین سه فرقه اند اول ضراریه یاران ضرار بن عمرو نفی قدرت حادثه کنند ۲ بکاریه اتباع حسن بن بکار

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه   چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

پیرو او تابع ابو الحسن اشعری در نفی صفات موافقت با معتزله دارد و در خلق صفات با صفاتیه
مجسمه است ۱۰ جهمیه مریدان جهم بن صفوان که در آخر بنی امیه در مرو کشته شد

الفرق و عیون

از فرق مسلمان که بنا بر مذاهب اربعه اهل سنت اند در امور فروع
برضا دیانت سنت دو طایفه اند اول حجازیین که اصحاب مالک بن انس و محمد بن ادریس
شافعی و احمد بن حنبل و سفیان ثوری اند که مدار ایشان بر حدیث است دوم
عراقیین که اصحاب ابی حنیفه نعمان بن ثابت اولاد ابو شیروان اول از تلامذه
امام جعفر صادق بود و آخر بتحریک خلیفه عصر با حضرت معارضه کرد و ابو یوسف بن یعقوب
و محمد بن حسن و حسن بن زیاد و زفر و حرملی و یعقوب بن داود از این جماعت و ابن شریح و ابو
مطیع البلخی و غیرهم که مدار ایشان بر رای و استحسانات است

الخوارج

از فرق مسلمین که خروج بر امام را جایز دانسته حضرت علی و حضرت عثمان را
ضروری دین دانند بیست و دو طایفه اند اول محکمیه که هر کس خدا را بجمیع صفات
نشناسد مؤمن نداند ۲ مجهولیه که خدا را ببعضی صفات بشناسد
ویرا عارف دانند ۳ معبدیه تبعه معبد بن عبد الرحمن ۴ زیدیه تابعان زید بن
انیسه ۵ رشیدیه و عشریه که تابع ایشان رشید طوسی که از زرع عشر و نیم عشر قرار داده
۶ شعیبیه تابعان شعیب بن محمد ۷ میمونیه تبعه عمران که نکاح دختر زاده و دختر برادر و

و خواهر را

خواهر را جایز دانند ۸ عجارده اصحاب عبد الکریم عجرد ۹ صفریه تابع زیاد بن عبد الله صفر
۱۰ شیبانیه اصحاب شیبان بن سلمه اند که در زمان نصر سیار والی خراسان خروج کرد
۱۱ ثعالبه و مکرمیه اصحاب ثعلبه بن عامر و مکرم بن عبد الله العجلی ۱۲ حمزیه که در زمان
حمزه ... لشکر بخراسان کشید ۱۳ حفصیه تابعان حفص بن ابی المقدام
۱۴ خلفیه از خوارج کرمان و مکران که خیر و شر را اضافه بخدا دانند ۱۵ اجاردیه
تبعه حازم بن محمد اباضی ۱۷ عادریه ۱۸ اطرافیه تابعان غالب بن شاذل که جهال را
معذور دارند در ترک واجبات که ندانند ۱۹ بیهسیه ۲۰ قتیبیه مریدان ابن قیس ۲۱
ازارقه اصحاب ابی راشد ازرق که اهواز و فارس و کرمان را تا بغداد از بصره تسخیر کرده
عایشه و طلحه و زبیر را بد دانند محکمه اولی که در جنگ نهروان بدست حضرت علی
کشته شدند نه نفر فرار کرده در عمان و سجستان و ... از او اولاد ایشان ماندند

الغلاة

شعبه از شیعه اند که در محبت حضرت علی کرم الله وجهه غلو کرده اند و بعضی خوارج خود را
درباره آن در شش طایفه مذکوره و الکل فی شأن محبت غالی و بعضی قائل در کرده اند
اول هشامیه مریدان هشام بن سالم و هشام الحکم که به مشابهت میان خالق و مخلوق
و تجسیم و تحرک خدا قائلند دوم یونسیه تابعان یونس قمی سوم نعمانیه قوم محمد بن نعمان
۴ مغیریه و منصوریه و عجلیه که خدا را جسمی دانند مرکب از بیست و هشت عضو مثال حروف هجا

[illegible]

بسیار او هیچ از نور و گویند اول چیزی که آفرید ظل محمد و علی بود و امامتی از اربعین و آسمان
عرض کرد با کهنه از جمله آن ولایت حضرت علی بود کیه ابان محمد کامل
۶ کاملیه اصحاب ابی کامل اند بترک بیعت حضرت علی را کافر دانند و آنحضرت را نیز
طعن کنند بعلت ترک مطالبه حق خویش و نبوت و امامت را نوری دانند
در انتقال تناسخ از جسدی بجسدی منتقل میشود ۷ علیائیه اصحاب علیاء بن ذراع اسدی
اند حضرت علی را بر حضرت محمد و سایر انبیا تفضیل دهند ۸ سبائیه اتباع عبد الله سبا اند
که در الوهیت یوشع بن نون را خدا میدانست و چون مسلمان شد حضرت علی را خدا گفت
و رعد را آواز و برق را تازیانه او دانند او را مهدی موعود میدانند و آنحضرت حکم بقتل او نمود
بدان گریخت و بعد از آن شهرت دلو آنحضرت را ۹ خطابیه اتباع ابو الخطاب
محمد بن الاجدع اند حضرت علی را خدای اکبر و حضرت امام جعفر صادق را خدای اصغر
و شهادت دروغ را جایز دهند و گویند ائمه پیغمبرانند جز با دلوهیت و علی را
در رسالت پیغمبر شریک دهند **الزیدیه** شعبه دیگر از شیعه اند
امامت را [illegible] دانند نص و هر فاطمی نسبی را که خروج کند و عالم
زاهد و شجاع و سخی باشد امام دانند ۳ فرقه اند ۱ صالحیه اصحاب حسن بن
صالح اند از شیخین تبرا کنند ۲ سلیمانیه تبعه سلیمان جریر اند تقدیم مفضول بر فاضل
جایز دهند

لویان

جایز دانند ۳ جارودیه مریدان ابی الجارود اند امامت را بعد از امام زین العابدین
بزید پسر او و از زید بمحمد بن عبد الله الحسن بن الحسین مفوض دانند و این فرقه
باده فرقه غلات و دوازده فرقه امامیه اند بعد از این ذکر میشود مجموع
بیست و پنج فرقه شیعه اند امامت را بعد از رسول خدا بلا فصل مختص بعلی بن
ابیطالب دانند **الوعیدیه** غیر از خوارج اند مکلف را بسبب ارتکاب
کبیره مخلد در نار دانند پس ایشان داخل در بیست طایفه خوارج اند و انضمام
سه فرقه جبریه و چهارده فرقه معتزله و سه فرقه حنفیه و شش فرقه مرجئه و هشت
فرقه سنیه و جماعتند خلافت را بعد از رسول خدا مختص بحضرت ابابکر دانند
و بیست و پنج فرقه شیعه هفتاد و سه فرقه است که حضرت رسول فرموده
ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة والباقی هالکة
همین حدیث دلیل صحت حقیقت امامیه اثنا عشریه **الامامیه**
از فرق شیعه اند دوازده گروهند ۱ کیسانیه اتباع کیسان غلام امیر المؤمنین اند بعد از
حسنین محمد بن حنفیه را امام دانند و برخی حسن مثنی را ۲ مختاریه مریدان
مختار بن ابی عبیده ثقفی اند محمد بن حنفیه را مهدی موعود و در غار رضوی اند در کوه
زنده و غایب دانند ۳ هاشمیه ابو هاشم پسر او را بعد از او امام دانند ۴ بنانیه
تابعان بنان بن سمعان هندی اند هاشمی مذهب و حلولی اند ۵ رزامیه تابعان

زرا امام اعلی را امامت را بعد از هاشم محمد بن عبدالله بن عباس دانند ۶ صادقیه دنباله
را امامت را با امام جعفر صادق ختم دانند و او را مهدی موعود دانند ۷ سمیطیه امامت را در پسرش
یحیی بن سمیط امامت را از آنحضرت به پسرش ختم دانند ۸ افطحیه امامت را در عبدالله
افطح دانند ۹ اسمعیلیه اسمعیل پسر آنحضرت را بعد از پدر امام و بدو ختم دانند ۱۰ ازارقه
امامت را بعد از اسمعیل با ولاد او منتقل دانند ۱۱ موسویه امامت را در امام موسی کاظم
ختم دانند و حدیث را بعضهم قائمهم و هو صاحب توریة رسند که او اندر رخی ادریس
و حیات آنحضرت را شک دارند ممطوره درحق ایشان گویند بموت ایشان قطعیه و جمع دیگر
دیگر قائل بمدد دانند ۱۲ اثنی عشریه بدلایل عقلیه و نص جلیه خلافت رسول خدا را
بلا فصل مخصوص حضرت علی و یازده فرزندش امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین
و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی الرضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی دانند اما
بعصمت و مفترض الطاعه دانیم و پاکیزه آن حضرت را مروج این مذهب دانند
والله اعلم بالصواب تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی سنه ۱۳۱۵ تحریر شد ترکی

[illegible]

احکام نوروز نامه از کتاب جنات الخلود

شنبه اگر نوروز شنبه باشد دلیل رنج و خلاف گفتگوی رعیت با پادشاه
گندم و جو را آفت و بسیاری باران و سیل و بیماری و بسیاری کردم و ارزانی ملخ
و کنگ و هندوستان را آفت رسد در آخر سال نرخها ارزان عسل و کباب
حال بندگان و ملوک نیک نکاح و مرض بسیار جو و گندم ارزان زراعت
پنبه کم برف و سرما کم انگور خوب باران بهار بسیار کشتی را آفت رسد تابستان
بسیار گرم زمستان میانه است یکشنبه تابستان گرم زمستان میانه
نوغان و غله خوب حال پادشاهان نیک نعمت فراوان نرخها ارزان
زراعت پنبه و فالیز خوب سیلها و سرمای بی وقت فتنه و حرب کم باشد
گنجد و غیره نیک دوشنبه زمستان بسیار سرد تابستان گرم
نرخها گران فتنه و حرب بسیار گزندگان بسیار در زمین شام آفت رسد
سه شنبه بیماری بسیار در فارس زراعت را آفت رسد در آخر سال
ارزانی و برف بسیار آشوب و بیماری بسیار نرخها گران در حدود گیلان و طبرستان
و جرجان جنگ و قحط پدید آید کار مردم بسته احوال سلاطین متغیر و باران
بی هنگام میوه ها را آفت رسد چهارشنبه زمستان سرما و تابستان

خشکی و گرمی حال علما و سادات و فقها و نباتات نیکو و کنجد و پنبه میانه
در بهار باران بسیار بیماری کم ابریشم و کرم میانه و عطار و گوهر فروش
خوب باشد خدمت ان شاء الله تعالی پنجشنبه حال علما و قران خوانان
خوب حال سلاطین نیکو لیکو پنبه ضایع شود و فالیز و زراعت و کرم
خوب باشد جمعه زمستان سرما بسیار و تابستان گرم و بیماری
و حال گرسنها نیک باشد والله العالم بحقایق الامور محرم نامه

چون اول محرم شنبه باشد زمستان سرد و برف و یخ بسیار و طاعون و جنگ [illegible]
و گندم گران و جبر کمیاب و مزروعات از آفت سالم و انگور و بعضی میوه از آفت رسد و درد
باعث جنگ و غلبت بدست عرب آید و پادشاه را علت [illegible] و خون ریخته شود باشد زمستان
نیکو و بسیار باران و درختان و زراعت را آفت رسد و عسل کمیاب و در بهار اثر
طاعون در بعض سال گرانی و غله بالنسبه [illegible] و جنگهای صعب [illegible] دوشنبه زمستان
نیکو و تابستان بسیار گرم و باران در [illegible] بسیار و کاه و عسل و گوسفند فراوان و
در جبل نفع از دریا [illegible] و عراق عرب و خوزستان و فارس همدان نرخ مرطوبات
نازل و مرد بسیار [illegible] نان بسیار [illegible] فارس غم [illegible] باشد سه شنبه
برف و یخ در زمستان [illegible] مشرق و گوسفند و عسل بسیار [illegible] بازرگانان چهارشنبه
زمستان سرد و باران بسیار و غله و میوه در بلاد مشرق و جبل بسیار و جنگ [illegible]
در بهار ارزان [illegible] زمستان [illegible] و گندم و میوه [illegible] و در اول [illegible] بسیار
[illegible] و در [illegible] علت عرب [illegible] زیاد [illegible]
و باران [illegible] و پادشاه [illegible] باشد جمعه زمستان [illegible]
[illegible]

